

انقلاب اسلامی

مصطفی ملکوتیان، سید صادق حقیقت، سید محمدعلی حسینی زاده، عبدالوهاب فراتی

فهرست مطالب

سخنی با استاد ۱

فصل اول: مفاهیم و مباحث نظری ۲

۱. مفاهیم مربوط به انقلاب ۲

۱-۱. مفهوم انقلاب ۲

۱-۲. ویژگی‌های انقلاب ۲

۱-۲-۱. نارضایتی عمیق از وضع موجود ۳

۱-۲-۲. ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین ۳

۱-۲-۳. گسترش روحیه انقلابی ۴

۱-۲-۴. وجود و نقش رهبری و ساختارهای اجتماعی و سیاسی بسیج‌گر ۵

۱-۲-۵. شرکت توده‌ها ۶

۱-۲-۶. وجود عنصر خشونت ۷

۱-۲-۷. تغییر در ساختارهای اجتماعی - سیاسی ۸

۱-۳. تفاوت انقلاب با دیگر مفاهیم ۸

۲. مباحث نظری مربوط به انقلاب اسلامی ۹

۲-۱. نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ۱۱

۲-۱-۱. تداوم اسکاچپل ۱۱

۲-۱-۲. ماروین زونیس ۱۲

۲-۲. نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (13)J

۲-۲-۱. نظریه چالمرز جانسون ۱۵

۲-۲-۲. میشل فوکو ۱۷

۲-۳. چارچوب نظری انقلابها و انقلاب اسلامی ۱۸

۲-۳-۱. چارچوبی نظری درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلابها ۱۸

- ۲ - ۳ - ۲. چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران ۲۰
- فصل دوم: زمینه تاریخی: قیام تنباکو و نهضت مشروطه ۲۳
۱. اوضاع ایران در قرن ۲۳ ۱۹
 ۲. قیام تنباکو ۲۴
 ۳. اصلاح نظام سیاسی: نهضت مشروطه ۲۶
 - ۱ - ۳. شکل‌گیری نهضت مشروطه ۲۶
 - ۲ - ۳. روحانیت و نهضت مشروطه ۲۹
 - ۳ - ۳. روشنفکران و نهضت مشروطه ۳۱
 - ۴ - ۳. آرمانهای بر بادرفته: شکست مشروطه ۳۲
 - ۱ - ۴ - ۳. عوامل درونی ۳۲
 - ۲ - ۴ - ۳. عوامل بیرونی ۳۳
- فصل سوم: دولت استبدادی مدرن و به قدرت رسیدن رضاخان ۳۴
۱. از کودتا تا سلطنت (۳۴) (۱۳۰۴ - ۱۲۹۹)
 ۲. ویژگی‌های سلطنت رضاخانی ۳۶
 - ۱ - ۲. استبداد و خشونت ۳۶
 - ۲ - ۲. ستیز با مذهب و نهادهای مذهبی ۳۷
 - ۳ - ۲. ناسیونالیسم و سیاست یکپارچه‌سازی قومی و فرهنگی ۳۸
 ۳. استبداد و فرار رضاشاه ۳۹
- فصل چهارم: دولت وابسته: سلطنت محمدرضا پهلوی ۴۰
۱. اشغال ایران و پیامدهای آن ۴۰
 ۲. نهضت ملی شدن صنعت نفت (۴۱) (۱۳۳۲ - ۱۳۲۹)
 ۳. سالهای پس از کودتا ۴۳
 ۴. زمینه‌های قیام امام خمینی ۴۵
 ۵. قیام ۱۵ خرداد ۴۶ ۱۳۴۲
 ۶. استبداد و خشونت (۴۷) (۱۳۵۵ - ۱۳۴۳)

۷. فضای باز سیاسی؛ آغاز مخالفت‌های علنی ۴۹
۸. طوفان انقلاب، آغاز فروپاشی نظام سیاسی ۵۱
فصل پنجم: تحلیلی بر ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت پهلوی و پیروزی انقلاب
اسلامی ۵۷

۱. ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا ۵۷

۱-۱. ارتش ۵۷

۱-۲. ساواک ۵۸

۱-۳. احزاب وابسته ۵۸

۱-۴. نفت ۶۰

۱-۵. ناسیونالیسم شاهنشاهی ۶۱

۱-۶. شاه و دربار ۶۲

۱-۷. وابستگی به امریکا ۶۴

۲. بحرانها و آسیبهای دولت پهلوی ۶۶

۳. وضعیت جریانهای فکری فرهنگی ایران در دوره پهلوی ۶۹

۴. اوضاع اقتصادی ایران در سالهای ۷۲ ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲

۵. دولت پهلوی و مخالفان ۷۴

۵-۱. مخالفان مسلح ۷۴

۵-۲. روشنفکران مخالف ۷۷

۵-۲-۱. جلال آل احمد ۷۸

۵-۲-۲. دکتر شریعتی ۷۹

۵-۳. احزاب و سازمانهای روشنفکری ۸۰

۵-۳-۱. حزب توده ۸۰

۵-۳-۲. جبهه ملی ۸۲

۵-۳-۳. نهضت آزادی ۸۳

۵-۴. روحانیت ۸۴

۶. تحلیل نظری پیروزی انقلاب اسلامی ۸۹

فصل ششم: تحولات عصر جمهوری اسلامی ۹۱

۱. تحولات و رخدادهای داخلی ۹۱

۱-۱. دوره انتقال قدرت و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید ۹۱

فصل هفتم: بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی ایران ۱۰۷

۱. بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه‌های سیاسی ۱۰۷

۲. بازتاب انقلاب اسلامی بر مسائل راهبردی قدرتهای بزرگ ۱۰۹

۳. انقلاب اسلامی و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام ۱۱۲

فصل هشتم: چالشها و مسائل نظری ۱۱۶

۱. مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلابها ۱۱۶

مقایسه شرایط چهارگانه در انقلابها ۱۱۷

۱ - ۱. نارضایتی از وضع موجود ۱۱۷

۱ - ۲. گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین ۱۲۰

۱ - ۳. گسترش روحیه انقلابی ۱۲۱

۱ - ۴. نقش آفرینی رهبری و ساختارها ۱۲۲

۳. مردم‌سالاری دینی ۱۲۸

۳ - ۱. تعریف و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی دموکراسی ۱۲۹

۳ - ۲. مبانی فکری دموکراسی ۱۳۰

۳ - ۳. دین و دموکراسی ۱۳۱

۴. رابطه ایران و آمریکا و مسئله فلسطین ۱۳۲

۴ - ۱. رابطه ایران و آمریکا: گذشته، حال و آینده ۱۳۳

۴ - ۲. مسئله فلسطین، نقطه اوج تعارض ایران با آمریکا ۱۳۵

۵ - ۲. آثار و ویژگی‌های جهانی شدن ۱۳۸

۵ - ۳. جهانی‌شدن و جهان سوم ۱۳۹

۵ - ۴. جهانی‌شدن و تجددگرایی ۱۴۰

۵ - ۵. جهانی شدن و دین اسلام ۱۴۲

۵ - ۶. جهانی شدن و جمهوری اسلامی ایران ۱۴۳

۶. برخورد تمدنها و گفتگوی تمدنها ۱۴۴

۶ - ۱. نظریه پایان تاریخ ۱۴۴

۶ - ۲. نظریه برخورد تمدنها ۱۴۵

۶ - ۳. ایده گفتگوی تمدنها ۱۴۷

سخنی با استاد

خوشبختانه کتاب انقلاب اسلامی و چرایی و چگونگی رخداد آن از همان ابتدا با استقبال چشمگیر اساتید محترم و دانشجویان گرامی روبه‌رو شد. در مقابل، مجموعه نویسندگان در هر ویراست برخورد لازم دیدند با در نظر گرفتن انتقادات و پیشنهادات، گامی به جلو نهند و نقائص کتاب را رفع نمایند.

اینک در ویراست چهارم با چند تحول عمده روبه‌رو هستیم:

۱. کم کردن حجم مباحث تاریخی: در این کتاب سعی شده مباحث تحلیلی جانشین مباحث تاریخی و تکراری شود. علاوه بر آن، ریشه‌های انقلاب را به زمانهای دور نبردیم، و با توجه به آن چه دانشجویان در دوران دبیرستان خوانده‌اند، مباحث قیام تنباکو و نهضت مشروطه را به اجمال برگزار کردیم.

۲. توجه به جنبه‌ها و ریشه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی: یکی از انتقادات وارد شده به ویراست سوم آن بود که با پررنگ شدن صبغه تحلیلهای سیاسی و اقتصادی، مسائل فرهنگی به حاشیه رانده شده‌اند. سعی نویسندگان کتاب آن بوده که ضمن توجه به مسائل و ریشه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی انقلاب، مسائل فرهنگی نیز مدنظر قرار گیرند.

۳. ادغام بحث نظریه‌های انقلاب و چارچوب نظری: در ویراست سوم، این دو بحث از هم جدا بودند و سنگین شدن مباحث مربوط به نظریه‌های انقلاب باعث می‌شد برخی اساتید از آن صرف نظر نمایند، یا در تفهیم مصادیق آن با مشکل مواجه شوند. در این ویراست نه تنها نظریه‌های انقلاب به شکل ساده‌تری بیان شده، بلکه با چارچوب نظری در فصل اول پیوند خورده است. علاوه بر آن به نظریه‌های مربوط به انقلاب اسلامی به شکل خاص نیز اشاره شده است.

۴. اتخاذ چارچوبی نظری برای کتاب: استدلالی که برای عدم اتخاذ چارچوبی نظری در ویراست قبل ارائه کرده بودیم آن بود که اگر در «متن درسی» تحلیلی خاص به استاد و دانشجو تحمیل نشود، زمینه بحث و گفت‌وگو در این زمینه باز خواهد ماند. پس هر چند ممکن است نویسندگان کتاب در متون دیگر خود متونی تحلیلی با چارچوب نظری داشته باشند، ولی بنا به مصلحت فوق در این کتاب از آن صرف نظر کردند.

در این ویراست ضمن اذعان به استدلال قبل، سعی بر آن بوده که چارچوبی کلی برای کتاب در نظر گرفته شود تا علاوه بر آزادی نظری دانشجو و استاد، مباحث کتاب همراه با تحلیل نظری ارائه شوند. چارچوب ارائه شده به شکلی است که جای تحلیلهای مختلف را بازمی‌گذارد.

۵. اضافه کردن مسائل پس از انقلاب: در این ویراست به شکل وسیع‌تر به مسائل عصر جمهوری اسلامی پرداخته ایم. فصل ششم به تحولات داخلی و خارجی این دوره می‌پردازد، و در عین حال خود را به ذکر حوادث به شکل توصیفی محدود نمی‌کند. فصل هفتم در بردارنده بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی بر جنبشهای اسلامی، جهان اسلام و حتی مباحث نظری است. فصل هشتم انقلاب ایران را در ابعاد مختلف با دیگر انقلابها مقایسه می‌کند فصل نهم؟ نیز برخی از مهم‌ترین چالشها و مسائل نظری مطرح را به بحث می‌گذارد: حرکت دوری انقلابها، مردم‌سالاری دینی، رابطه ایران و امریکا و مسئله فلسطین، جهانی‌شدن و در نهایت نظریه برخورد و گفتگوی تمدنها. فصل اخیر به هدف آشنایی دانشجویان با مسائل مبتلا به جمهوری اسلامی طراحی شده، و از دیدگاه نویسندگان هرچند مباحث مهمی محسوب می‌شود، ولی تدریس آن در کلاس ضروری نیست.

توصیه نویسندگان به اساتید ارجمند آن است که با تبدیل درس از حالت یک طرفه (مونولوگ) به حالت دو طرفه (دیالوگ) و واگذاری پژوهش‌ها و تحقیقات علمی به دانشجویان، زمینه بحث و گفت‌وگو راجع به نظریه‌های انقلاب و مسائل عصر جمهوری اسلامی را آماده سازند. مطالب کتاب، چه در مبانی نظری و چه در رخدادهای انقلاب اسلامی و مسائل عصر جمهوری، به شکلی طراحی شده‌اند که امکان بحث و گفتگو از جانب استاد و دانشجو را باز می‌گذارند. در پایان ضمن تقدیر از حسن نظر شما، امیدواریم همچنان از نظرات و پیشنهادهای سودمندتان بهره‌مند شویم.

مجموعه نویسندگان

فصل اول:

مفاهیم و مباحث نظری

شاید «انقلاب» در میان پدیده‌های اجتماعی سیاسی، پیچیده‌ترین پدیده‌ای باشد که توجه بسیاری از عالمان این رشته را به خود جلب کرده است «انقلاب» همانند کلاف درهم تنیده‌ای است که پیدا کردن سرنخ آن، بمنظور درک ماهیت آن، نیازمند تاملات نظری در کلیت پدیده انقلاب است، این همان وظیفه‌ای است که «تئوریهای» مربوط به انقلاب عهده‌دار آنند. اینکه انقلابها چگونه شکل می‌گیرند و اساساً از چه علل و عواملی برمی‌خیزند و درنهایت چه پیامدهایی در پی دارند، مهم‌ترین پرسشهایی است که در این باره مطرح است. این پرسش‌ها که مهم‌ترین پرسش‌های ما در بررسی انقلاب اسلامی است دربرگیرنده مباحث متعددی است که در این فصل و فصول آینده به آن پرداخته می‌شود. در فصل اول پیش از پاسخ‌های تبیین، ضرورت دارد اجمالاً به بررسی مفهوم انقلاب و ویژگیهای آن پرداخته شود.

۱. مفاهیم مربوط به انقلاب

در بحث مفاهیم مربوط به انقلاب، ابتدا مفهوم انقلاب و ویژگی‌های آن و سپس تفاوت این مفهوم با مفاهیم مشابه را بررسی می‌کنیم.

۱ - ۱. مفهوم انقلاب

واژه Revolution در آغاز از جمله اصطلاحات علم اخترشناسی بود که به معنای چرخش دورانی افلاک و بازگشت سیارگان به جای اول به کار می‌رفت. امروزه این اصطلاح - که بیانگر

دگرگونی شدید و ناگهانی است - در خصوص مسائل گوناگونی مانند انقلاب صنعتی، انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی، انقلاب فکری و انقلاب سبز به کار می‌رود.

انقلابهای معاصر، یعنی پیدایش عصری نو در تاریخ کشورها؛ (۱) عصری که می‌تواند ارزشهای مطلوب تجربه‌شده پیشین را با مفاهیمی مانند آزادی، استقلال و مانند آن همراه سازد. در حالی که در یونان باستان انقلاب صرفاً به معنای «تغییر حکومت» بوده است. براساس پژوهشی علمی، در فاصله سالهای ۶۰۰ ق. م. تا ۱۴۶ ق. م، ۸۴ انقلاب - به معنای تغییر حکومت - در یونان باستان به وقوع پیوست و از سویی در فاصله ۵۰۹ ق. م. تا ۴۷۶ ق. م. نیز روم باستان شاهد ۱۷۰ انقلاب بوده است. (۲)

در این کتاب مقصود از انقلاب، انقلابهای اجتماعی یا بزرگ است. انقلاب اسلامی ایران - چنانکه نویسندگانی مشهور گفته‌اند - در شمار انقلابهای اجتماعی یا بزرگ جای دارد؛ (۳) زیرا از یک سو سبب تغییر در اساس و نوع حکومت گردید، و از سوی دیگر به تحول در ایدئولوژی غالب و رسمی کشور و خطمشی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ابعاد داخلی و خارجی انجامید.

۱ - ۲. ویژگی‌های انقلاب

در مورد انقلاب تعریفی واحد وجود ندارد، اما با نگاهی دقیق به انقلابهای معاصر (۴) و تعریفهای گفته‌شده، می‌توان گفت که انقلاب کامل دست کم دارای هفت ویژگی و عنصر است که بدانها اشاره می‌شود:

۱ - ۲ - ۱. نارضایتی عمیق از وضع موجود

نارضایتی عمیق اولین عنصر مهم در وقوع هر انقلاب و از دیگر سو زمینه ظهور و گسترش سایر ویژگی‌ها و شرایط وقوع آن است. برای دریافتن چگونگی ایجاد نارضایتی‌های انقلابی نارضایتی که انتخاب راه نیست باید به بررسی تحولات اجتماعی سیاسی معاصر آن کشور نگرست تا زمینه‌ها و علل نارضایتی تدریجی مردم دانسته شود.

نکته مهم اینکه ما هرگونه نارضایتی را نارضایتی انقلابی نمی‌گوییم. به سخنی دیگر، نارضایتی انقلابی گونه‌ای از نارضایتی است که اولاً باید در میان گروه قابل توجهی از نخبگان سیاسی و فکری و توده‌های مردمی ظهور کند و یک یا چند جنبه‌ی مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و

اقتصادی را دربرگیرد و ثانیاً به حد ناامیدی از بهبود اوضاع رسیده باشد. ظهور این نارضایتی باعث تغییر در کنش و رفتار افراد می‌گردد، با این همه، وقوع انقلاب نیازمند شرایط دیگری است و به صرف ظهور چنین نارضایتی، به وقوع نمی‌پیوندد. اما برای دست زدن به انقلاب به سایر شرایط نیز نیاز است. نارضایتی انقلابی وقتی توده‌ها را فرا گیرد، خود را به شکل اعتراضات، اعتصابات، درگیری‌ها و اقدامات غیرقانونی - همراه با شعارهایی در طرد نظام حاکم - نشان می‌دهد.

۱-۲-۲. ظهور و گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین

همچنانکه بریتون گفته است، هیچ انقلابی بدون گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید شکل نمی‌گیرد. (۵) دانشنامه بلکول ایدئولوژی را الگوهای عقاید و اظهارات نمادینی معرفی می‌کند که جهان را تعریف، تفسیر و ارزیابی می‌کنند. هدف ایدئولوژی شکل دادن، بسیج، هدایت، سازماندهی و توجیه اشکال خاص راهکارها و نحوه اعتراض به دیگران تلقی می‌شود. دوتریسی در سال ۱۷۹۶ برای نخستین بار این اصطلاح را برای مطالعه نظام‌مند، انتقادی و احساساتی خاستگاههای عقاید به کار برد. (۶)

ایدئولوژی مربوط به هر انقلابی، در چگونگی پیروزی انقلاب، نوع حکومت جایگزین و حتی مراحل و تحولات پس از پیروزی انقلاب نقشی مؤثر دارد. برای مثال، انقلابهایی که در آن یک ایدئولوژی واحد و سازگار با ویژگی‌های فرهنگی آن جامعه گسترش یابد، زودتر فراگیر می‌شود و از این رو بسیج قوی‌تری از توده‌ها را در پی دارد. از سوی دیگر، این انقلابها سریع‌تر از دیگر انقلابها به پیروزی می‌رسند و پس از پیروزی نیز بی‌ثباتی‌های کمتری خواهند داشت. نمونه بارز این انقلابها، انقلاب اسلامی ایران است که به‌رغم روبه‌رو بودن با رژیم مقتدر و مورد حمایت غرب، توانست در مدتی حدود سیزده ماه (از ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) به پیروزی دست یابد. در روسیه، به دلیل ضعف ناشی از فروپاشی مدیریت دولت در اثر شکست در جنگ جهانی اول، (۷) انقلاب به سرعت به پیروزی رسید، اما به دلیل نبودن یک ایدئولوژی واحد و عدم پیوند آن با تاریخ و فرهنگ روسیه، سرانجام به کشتارهای وسیع در زمان استالین (۸) مواجه شد و زمینه‌های فروپاشی نهایی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق را فراهم ساخت.

در میان انقلابهایی که پس از پیروزی، بی‌ثباتی‌های بسیاری داشته‌اند، انقلاب فرانسه نمونه‌ای آشکار است. این انقلاب ابتدا حکومت فرانسه را به مشروطه سلطنتی تبدیل کرد و در پی آن جمهوری خواهان بورژوا به رهبری «دانتون» و پس از آن جمهوری خواهان مساوات طلب پیرو افکار «روسو» به رهبری «روبسپیر» به سرعت انقلاب را در اختیار گرفتند. اندکی بعد حکومت «هیئت‌مدیره» و سپس ناپلئون بر اوضاع چیره شدند و پس از آن نوبت به بازگشت سلطنت رسید، اما فرانسه بار دیگر در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ م. با انقلابهایی مواجه شد. گرچه فلاسفه این دوران در توجه به عقل و نقد سنت اشتراکات متعددی داشتند با این همه، به گفته «هارولد لاسکی» نباید آنان را در حکم افراد یک انجمن پنداشت که همه دارای عقایدی مشخص، دقیق و به هم پیوسته‌اند. و این همان دلیل بی‌نظمی و نوسانات در ایدئولوژی است که مردم را دچار بی‌نظمی فکری می‌کند.

قرن هجدهم دوران بی‌نظمی و اغتشاش فکری بود؛ مردم احساس نارضایتی می‌کردند، ولی به طور واضح و روشن نمی‌دانستند برای علاج چه بایستی کرد. مردم می‌دانستند که آزادی می‌خواهند، ولی به روشنی نمی‌دانستند مقصود از تحصیل آزادی چیست و این آزادی را به کجا باید محدود کرد. (۹)

۱ - ۲ - ۳. گسترش روحیه انقلابی

روحیه انقلابی پدیده‌ای روان‌شناختی و مرحله‌ای بالاتر از نارضایتی از وضع موجود است و منظور از آن بوجد آمدن اراده و حس پرخاشگری علیه نظم سیاسی حاکم است. با چنین روحیه و اراده‌ای است که فرد اعتماد به نفس پیدا می‌کند و در مقابل راه‌حل‌های اصلاح‌گرایانه و نیز سیاست‌های سرکوبگرانه حکومت ایستادگی می‌کند. این روحیه نیز دست کم باید در میان گروهی از نخبگان و توده‌ها ظهور یابد، از این رو تا هنگامی که این پدیده روی نداده - هر چند شرایط دیگر محقق باشد - انقلابی به وقوع نمی‌پیوندد. قوت و اقتدار روحیه انقلابی نیز به عوامل مختلفی مانند ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی، نوع ایدئولوژی انقلابی، مجموعه ویژگی‌ها و اقدامات پیشین حکومت و... بستگی دارد. آیت‌الله شهید سید محمد باقر صدر در کتاب «سنت‌های تاریخ در قرآن» جهت تبیین این مساله، از واژه اراده، و آیت‌الله شهید مرتضی مطهری

نیز در کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» (۱۰) از مفهوم حس پرخاشگری و روحیه طرد ظلم، بهره گرفته‌اند.

در زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، محمدرضا شاه برای کوتاه آمدن انقلابیون به اقدامات متعدد رفرمیستی دست زد؛ مانند عوض کردن پیاپی نخست‌وزیر، (۱۱) بالا بردن حقوقها، آزادی تعدادی از زندانیان سیاسی (۱۲) و حتی به زندان انداختن تعدادی از مهره‌های کلیدی رژیم پهلوی مانند هویدا و نصیری. (۱۳) از سوی دیگر، رژیم به دستور شاه هر روز دست به کشتار مردم می‌زد. کشتار صدها نفر در حادثه ۱۷ شهریور (۱۴) (۱۳۵۷) نمونه آشکاری از این اقدامات سرکوب‌گرانه بود. اما هیچ‌یک از این اقدامات باعث ثبات نشد؛ زیرا روحیه انقلابی در جامعه گسترش یافته بود.

روحیه انقلابی به‌گونه‌ای آشکار در سایر انقلابهای معاصر نیز دیده می‌شود: در انقلاب سال ۱۹۴۹ چین، نیروهای مائو شمارشان از ارتش چین بیشتر نبود، اما به دلیل برخورداری از روحیه انقلابی قوی توانستند بر ارتش پنج میلیون نفری چیانکای چک پیروز شوند. (۱۵) در انقلاب الجزایر نیز - که علیه استعمارگران فرانسوی در جریان بود - از هر هشت نفر الجزایری یک نفر کشته شد، ولی با این حال انقلاب به پیروزی انجامید.

۱ - ۲ - ۴. رهبری و نهادهای بسیج‌گر

در هر انقلابی، وجود رهبری که بتواند نارضایتی‌های موجود در جامعه را فعال سازد و آنها را به سمت براندازی هدایت نماید ضرورت جدی دارد. بسیاری از شکافهای سیاسی، فکری، اجتماعی و... در جوامع مختلف وجود دارد که بدلیل فقدان چنین رهبرانی تبدیل به انقلاب یا پدیده مشابهی نمی‌شوند از این رو رهبری در جریان یک انقلاب واحد نقشهای متعددی: فعال‌سازی نارضایتی از وضع موجود، برانگیختن روحیه انقلابی، بیان و گسترش اندیشه و ایدئولوژی جدید، تنظیم و برنامه‌ریزی راهبردهای حرکت انقلابی، بسیج کردن و به صحنه آوردن توده‌ها، ترسیم و احیاناً برقراری نظام سیاسی جدید و نیز تلاش برای رسیدن به اهداف و شعارهای انقلابی پس از پیروزی.

انقلاب گاه از سوی شخصی خاص رهبری می‌شود، مانند نقش امام‌خمينی در انقلاب ایران و فیدل کاسترو در انقلاب کوبا (۱۶) و گاه نیز رهبری انقلاب در تشکل خاصی متمرکز می‌شود،

مقل جبهه نجات ملی الجزایر در انقلاب ۱۹۶۲ الجزایر. این جبهه که متشکل از رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی مختلف بود دربرگیرنده افراد مختلفی از جمله، احمدبن بلا، هواری بومدین، شاذلی بن جدید، آیت احمد، بن خذه، بوذیاف و پاره‌ای از رهبران روحانی بود. البته در این گونه انقلابها نقش برخی از افراد نسبت به دیگران بیشتر است مانند نقش احمدبن بلا در جبهه. و بالاخره اینکه رهبری در برخی از انقلابها به صورت مشترک در اختیار یک شخصیت و یک تشکل خاص قرار می‌گیرد، مانند انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که از سوی لنین و حزب بلشویک رهبری می‌شد. (۱۷)

همچنین در بعضی از انقلابها که مراحل مختلف و حتی متعارضی را پشت سر نهاده‌اند، ممکن است در هر مرحله فرد خاصی، رهبری آن را بر عهده داشته باشد. برای مثال در میان رهبران انقلاب فرانسه نام سه نفر، یعنی میرابو، دانتون و روبسپیر بیش از دیگران به چشم می‌خورد. در بررسی نقش رهبری در انقلابها باید استراتژی و تاکتیک‌های رهبری در پیشبرد حرکت انقلاب مورد تأکید قرار گیرد. برای نمونه در انقلاب روسیه، لنین شعارهای خود را براساس وضعیت موجود کشور و خواسته‌های عمومی برگزیده بود؛ مانند صلح، زمین و نان. (۱۸) در چین، مائو براساس شرایط موجود یک رشته اصول با عنوان استراتژی جنگ انقلابی - مانند محاصره شهرها از طریق روستاها - را برگزید. در ایران نیز امام خمینی قدس سرهم بر نقش مرجعیت عامه برای وقوع انقلاب تأکید داشت و از سویی انقلابیون را نیز از درگیری با ارتش برحذر می‌داشت.

۱ - ۲ - ۵. شرکت توده‌ها

انقلاب یک پدیده کاملاً توده‌ای است که وقوع آن بر نقش و حرکت مستقیم توده‌ها متکی است، انقلاب در میان مردم و بوسیله آنها شروع و به فرجام می‌رسد و در نهایت نظام سیاسی حاکم را دستخوش تغییر می‌دهد، به همین دلیل حرکت انقلابی، حرکتی از پایین به بالاست. انقلاب، در مقابل تحولات اساسی از بالا به پایین است که توسط خود هیات حاکم صورت می‌گیرد. برای مثال، گرچه میخائیل گورباچف پرسترویکا و گلاسنوست را - که به عنوان تحولاتی از سال ۱۹۸۵ به بعد در اتحاد شوروی صورت گرفت و در نهایت به فروپاشی این کشور انجامید - یک «انقلاب از بالا» می‌خواند، از آنجا که این حرکت از سوی حزب کمونیست حاکم صورت پذیرفت، حرکتی رفرمیستی و اصلاحگرانه بود، و نمی‌توان آن را انقلاب نامید.

اینکه می‌گوییم وقوع انقلاب متکی بر نقش مستقیم توده‌هاست، بدین معنا نیست که همه یا بیشتر توده‌ها در انقلاب شرکت دارند، بلکه به این معناست که دست کم گروهی از توده‌ها در انقلاب مشارکت نمایند و دیگران نیز عملاً به مخالفت با آن نپردازند و با سکوت خود به آن رضایت دهند.

بنابراین میزان شرکت توده‌ها در انقلابها متفاوت است: در انقلاب اسلامی ایران نزدیک به همه توده‌ها شرکت داشتند، اما در انقلاب روسیه (فوریه و سپس اکتبر ۱۹۱۷) شمار توده‌های شرکت‌کننده زیاد نبود و تنها بخشی از کارگران و سربازان را شامل می‌شد و دهقانان که بیشتر جمعیت را تشکیل می‌دادند، عموماً با سکوت خود به تحولات رضایت دادند. (۱۹) در انقلاب سال ۱۹۴۹ چین نیز تعداد توده‌های شرکت‌کننده نسبت به سایرین رقم کمی بود.

در پاسخ این سؤال که «چرا در برخی انقلابها به‌رغم کم‌بودن شمار انقلابیون، انقلاب به پیروزی رسیده است»، باید گفت هرگاه رژیم سیاسی دچار فروپاشی شده باشد، شمار کم انقلابیان نیز قادر به پیروزی بر رژیم حاکم‌اند. برای نمونه، وضعیت روسیه در سالهای ۱۹۱۷ - ۱۹۱۶ چنین بود: پایه مذهبی حکومت بر اثر اقدامات کشیشهای لائالی و نیز شهرت ضد اخلاقی راسپوتین، پایه اقتصادی حکومت در اثر اقتصاد جنگ‌زده و عدم تکافوی تولیدات مصرفی و غذایی، و پایه نظامی حکومت بر اثر طولانی شدن جنگ و در نهایت شکست در آن، شمار بسیار کشته‌ها و مجروحان و ورود اندیشه‌های انقلابی به درون ارتشیان، دچار ضعف و فروپاشی گردیده بود. از این‌رو، حکومت در فوریه سال ۱۹۱۷ جای خود را به یک دولت موقت داد، اما سرانجام تداوم حضور روسیه در جنگ جهانی اول، ادامه مشکلات اقتصادی و نظامی و نیز حضور بلشویکهای پرحرارت در اکتبر ۱۹۱۷، به عمر این دولت نیز پایان بخشید.

۱ - ۲ - ۶. وجود عنصر خشونت (۲۰)

تصور انقلاب بدون حضور خشونت در آن، غیر ممکن است چرا که همه انقلابها با خشونت همراه بوده‌اند، از این رو انقلاب بدون خشونت وجود ندارد. منظور از خشونت، مجموعه اقدامات غیرقانونی انقلابیون مانند اعتصابات و تظاهرات، ترور، زدوخورد با گاردهای حکومتی، شکستن شیشه و... از یک‌سو، و اقدامات حکومت در سرکوبی انقلابیون از سوی دیگر است.

میزان خشونت در هر انقلابی بسته به ویژگی‌های فرهنگی مردم، نوع نیروهای مسلح، نوع رژیم و شرایط خاص داخلی و بین‌المللی، متفاوت است. در انقلاب‌هایی که در آنها مردم با بیگانگان درگیر می‌شوند، معمولاً شمار کشته‌ها بالاست. برای مثال، در انقلاب الجزایر (۱۹۶۲) که فرانسویان بی‌رحمانه مردم را مورد هجوم قرار می‌دادند، حدود یک میلیون نفر از مردم - یعنی از هر هشت نفر یک نفر - کشته شدند، و یا در جریان انقلاب ویتنام (۱۹۷۵) در ویتنام شمالی و جنوبی و کامبوج و لائوس، ارتش آمریکا صدها هزار نفر را کشت. (۲۱)

در پاره‌ای از انقلاب‌ها شمار تلفات نسبت به جمعیت تقریباً در حدی متوسط بوده است. مثلاً در انقلاب ۱۹۵۹ کوبا، حدود ۲۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند، و یا در انقلاب ۱۹۷۹ نیکاراگوئه، حدود ۲ درصد جمعیت این کشور کشته شدند.

بعضی انقلاب‌ها نیز ابتدا با خشونت اندکی همراه بوده، اما پس از مدتی این خشونت بیشتر شده است. برای مثال، در مراحل اولیه انقلاب فرانسه شمار تلفات چندان نبود؛ چنان‌که بیشترین کشته‌ها مربوط به فتح دژ باستیل بود که در جریان آن ۲۰۰ نفر به قتل رسیدند، اما در مراحل بعد به تعداد کشته‌ها افزوده شد؛ به‌ویژه در نبرد انقلابیون با ضدانقلاب‌ها و حامیان خارجی آنها و سپس در دوره روبسپیر. انقلاب روسیه نیز در مرحله فوریه ۱۹۱۷ تقریباً با خونریزی اندکی پایان یافت، (۲۲) هرچند در زمان استالین میلیون‌ها نفر کشته شدند.

۱ - ۲ - ۷. تغییر در ساختارهای اجتماعی - سیاسی جامعه

معمولاً انقلاب را به انقلاب سیاسی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. در انقلاب سیاسی، بیشتر نوع نظام سیاسی تغییر می‌کند. در این انقلاب‌ها هدف انقلابیون گاه تنها تغییر حکومت‌گران است و گاه تغییر میزان قدرت نهادها یا مقامات در حکومت، اما در انقلاب‌های اجتماعی افزون بر تغییر حکومت، در ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه نیز تغییراتی اساسی روی می‌دهد. گفتنی است حتی در انقلاب سیاسی نیز میزانی از تغییرات در ساختارهای یادشده رخ می‌دهد.

بنابراین در انقلاب‌های اجتماعی، انقلاب با پیروزی بر حکومت پایان نمی‌یابد، بلکه در این اوضاع دغدغه انقلابیون اجرای آرمان‌های انقلابی خویش است. اجرای این آرمان‌ها و تغییرات نیاز به امکانات مختلف و شرایط مساعد داخلی و بین‌المللی دارد و از همین رو رسیدن به اهداف انقلابی به زمانی نسبتاً طولانی نیازمند است.

آنچه با پیروزی انقلاب روی می‌دهد، ایجاد تغییرات سیاسی داخلی، تغییر در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی و اعلام استقلال از قدرتهای خارجی مسلط است. افزون بر این، اموال حامیان رژیم پیشین یا سرمایه‌های وابسته به قدرت مسلط خارجی نیز مصادره می‌شود و از دیگر سو جلوه‌های فرهنگ رسمی رژیم پیشین نیز طرد می‌گردد.

سخن آخر اینکه تقریباً همه کشورهای که پیش‌تر انقلاب یا انقلابهای بزرگی را پشت سر نهاده‌اند، وضعیت رو به توسعه و پیشرفت خود را مرهون آن انقلاب می‌دانند. بسیاری از مردم فرانسه، روسیه، امریکا و چین انقلابهای خود را می‌ستایند و آن را نردبان ترقی خود می‌دانند. (۲۳) انقلابها غالباً سبب استقلال از سلطه بیگانگان، بسیج امکانات در راستای توسعه و نیز مشارکت توده‌ها در صحنه‌های مختلف شده است.

۱ - ۳. تفاوت انقلاب با دیگر مفاهیم

تفاوت انقلاب با مفاهیمی مانند اصلاح (رفرم)، نهضت، کودتا، شورش و جنگ داخلی را نیز باید با توجه به ویژگی‌های پیش‌گفته بیان کرد، به گونه‌ای که اگر یک حرکت همه‌ویژگی را دارا باشد انقلاب و در صورتی که یک یا تعدادی از آنها را نداشته باشد یکی از مفاهیم مرتبط خواهد بود:

۱. اصلاح (رفرم): در میان واژه‌های مورد بحث، اصلاح با مفهوم انقلاب تفاوتی آشکارتر دارد؛ بدین بیان که اصلاحات از سوی رژیم سیاسی حاکم تحقق می‌یابد و از سویی دیگر اموری مانند بسیج توده‌ای، تغییر رژیم سیاسی و خشونت در آن راه ندارد.

۲. نهضت (جنبش): حرکتی معمولاً درازمدت است که ممکن است انقلاب فقط بخشی از آن به شمار آید؛ مانند نهضت اسلامی ایران که دست کم پیشینه آن به اوایل دهه ۱۳۴۰ می‌رسد. نهضت ممکن است به شکل تلاشهای فکری و فرهنگی آغاز شده، سپس در اثر گسترش افکار جدید رنگ سیاسی و انقلابی به خود گیرد و یا حتی به انقلاب منجر گردد.

۳. کودتا: اقدام سریع گروهی از نظامیان علیه یک رژیم سیاسی است که از مشارکت مردمی و دیگر ویژگی‌های انقلاب بی‌بهره است. نتایج عملی کودتاها یکسان نیست: زمانی تنها به تغییرات سیاسی و جابه‌جا شدن دولتمردان می‌انجامد و گاه نیز سبب تغییرات عمیق اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌گردد.

اگرچه معمولاً مردم در کودتاها نقشی ندارند، با این همه برخی از کودتاهاى نظامى پس از شورشها و اعتصابات مردمى روى داده‌اند؛ مانند کودتای «افسران آزاد» به رهبرى جمال عبدالناصر که در سال ۱۹۵۲ م. علیه رژیم سلطنتى ملک فاروق در مصر تحقق یافت و به استقرار جمهورى، خروج نیروهاى انگلیسى، اصلاحات ارضى و ... انجامید. ناگفته نماند که به این گونه کودتاها، «کودتای انقلابى» نیز گفته مى‌شود.

۴. شورش: این واژه همانند «طغیان»، «اغتشاش» و «قیام» (۲۴) حرکتى مقطعى یا واکنشى با ماهیت و دامنه‌هاى متفاوت است که گاه مقدمه حرکتى انقلابى است و در بسىارى از مواقع نیز از همراهى مردم، ایدئولوژى جدید و برنامه‌اى برای تغییر نهادهاى سیاسى و اجتماعى برخوردار نیست. بسىارى از شورشها در مدتی کوتاه سرکوب مى‌شود و فرومى‌نشیند. قیام تنباکو در ۱۲۶۹ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از جمله قیامها و شورشهاى معروف ایران به شمار مى‌رود.

۵. جنگ داخلی: مبارزه مسلحانه برای کسب قدرت میان طرفهاى درگیر در یک کشور - که هر یک قسمتی از کشور را در اشغال دارند - جنگ داخلی نام دارد که به سبب طغیان بخشى از قدرت علیه بخش دیگر و یا درخواست تجزیه ارضى، خودمختارى و استقلال، از سوى گروهى از ساکنان کشور صورت مى‌گیرد. جنگ مسلحانه میان گروههاى معارض خواستار قدرت نیز نوعی دیگر از جنگ داخلی است. گاه فرق نهادن میان انقلاب و جنگ داخلی چنان دشوار مى‌شود که حتى هر دو نام بر قامت یک حرکت نیز راست مى‌آید. بویژه زمانى که مردم به سود یکى از دو طرف نزاع دخالت کنند و نبرد را به پایان برسانند. جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۵ - ۱۹۹۱)، و نیز درگیری در افغانستان در شمار جنگهاى داخلی دوران معاصر است.

۲. مباحث نظرى مربوط به انقلاب اسلامى

تاکنون درباره ویژگیهاى انقلاب و نحوه تمایز آن از سایر پدیده‌هاى مشابه سخن گفتیم اما اینکه از چه منظرى مى‌توان این پدیده را تحلیل و تبیین کرد؟ نیازمند طرح مباحث نظرى ذیل است که به‌طور اجمال مورد بررسی قرار مى‌دهیم.

۲ - ۱. رویکردهاى موجود در تحلیل انقلاب اسلامى

نگاهى دقیق به آثار و منابعى که تاکنون درباره انقلاب اسلامى ایران نگاشته شده، نشان مى‌دهد که این آثار بر تعدادى از عوامل و یا بر همه عوامل فرهنگى، جامعه‌شناختى، اقتصادى،

روان‌شناختی و سیاسی در وقوع انقلاب اسلامی تأکید کرده‌اند. (۲۵) اینکه چگونه می‌توان رویکردهای مذکور را دسته‌بندی کرد؟ تلاش‌های زیادی در اینباره صورت گرفته که در ذیل به یکی از این دسته‌بندیها اشاره می‌کنیم:

تأکید بر عوامل

اقتصادی و اجتماعی

تأکید بر عوامل

روان‌شناختی

تاکید بر عوامل سیاسی

تأکید بر

عوامل فرهنگی

رهیافت چندعلتی

به انقلاب

مثالها:

۱. رابرت لونی در کتاب ریشه‌های اقتصادی انقلاب ایران؛

۲. تدا اسکاچپل در مقاله «دولت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»؛

۳. همایون کاتوزیان در کتاب اقتصاد سیاسی ایران؛

۴. افرادی که براساس نظریه‌های مارکسیستی و نظریه نظام جهانی والرش‌تاین مطلب می‌نویسند.

مثالها:

۱. ماروین زونیس در کتاب شکست شاهانه؛

۲. افرادی که براساس روش روان‌شناسی اجتماعی جیمز دیویس مطلب می‌نویسند؛

۳. نویسندگانی که بر مبنای نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر مطالبی نوشته‌اند؛ مانند فرخ مشیری در کتاب دولت و انقلاب اجتماعی در ایران.

مثالها:

۱. ایرواند آبراهامیان در مقاله «علل ساختاری انقلاب ایران» که بر مبنای نظریه انقلاب هانتینگتون نوشته شده است؛

۲. کسانی که براساس نظریه بسیج منابع چارلز تیلی مطلب نوشته‌اند؛ مانند میثاق پارسا در کتاب ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران و جerald گرین در مقاله «ضد بسیج به‌عنوان یک روش انقلابی».

مثالها:

۱. علی دوانی در کتاب نهضت روحانیون ایران؛

۲. حامد الگار در کتاب ریشه‌های انقلاب اسلامی؛

۳. آصف حسین در کتاب ایران اسلامی؛ انقلاب و ضد آن؛

۴. گیلز کپل در کتاب انتقام خداوند؛

۵. یان ریشارد در مقاله «تفکر معاصر شیعی».

مثالها:

۱. مایکل فیشر در کتاب ایران از اختلاف مذهبی تا انقلاب؛

۲. نیکی کدی در کتاب ریشه‌های انقلاب ایران؛

۳. فرد هالیدی در مقاله «انقلاب ایران: توسعه ناموزون و مردم‌گرایی مذهبی»؛

۴. جان فوران در کتاب مقاومت شکننده.

براساس این دسته‌بندی، در آثاری که بر اهمیت عوامل اجتماعی - اقتصادی تأکید می‌شود، نقش اقتصاد سیاسی یا ساختار اجتماعی - مانند نهادها و قشربندی اجتماعی - مورد تأکید بیشتر قرار می‌گیرد. در تحلیلهای روان‌شناختی، بر نقش فرایندهای ذهنی و روانی و نیز توضیح رفتار انقلابیون و رژیمها تأکید می‌شود. تحلیلهای سیاسی نیز بیشتر بر مواردی مانند عدم مشارکت سیاسی اصرار می‌ورزد. از سویی آثار مربوط به رهیافت فرهنگی بر عوامل فرهنگی - ارزشی و رهبری انقلاب پای می‌فشارد، و سرانجام در رهیافت چندعلتی، به عوامل مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی اشاره شده و بر یک علت خاص - به‌عنوان عامل تبیین انقلاب - کمتر تأکید می‌شود. (۲۶)

۲ - ۲. نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی

بعد از توجه به رهیافتهای مختلفی که در تحلیل انقلاب اسلامی وجود دارد، می‌توان برخی از نظریه‌های انقلاب را با انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی قرار داد. در واقع این‌گونه مباحث نظری، مقدمه‌ای است در راستای ترسیم چارچوبی نظری برای این کتاب و تحلیل انقلاب اسلامی.

۲ - ۲ - ۱. تدا اسکاچپل

کتاب تدا اسکاچپل (۲۷) با نام «دولت‌ها و انقلابهای اجتماعی» در سال ۱۹۷۹ به طبع رسید. وی در این کتاب با ردّ ارادی بودن وقوع انقلاب، تفسیر انقلاب را تنها مبتنی بر عوامل ساختاری و از پیش تعیین‌شده می‌داندست و حتی نقش انقلابیون در گسترش ایدئولوژی خود و موفقیتشان در این زمینه را انکار می‌کرد. وی بر این اعتقاد بود که «انقلابها ساخته نمی‌شوند، بلکه به وجود می‌آیند.» (۲۸)

وی در مقاله‌ای که در سال ۱۹۸۲ با عنوان «دولت تحصیلدار» (۲۹) و اسلام شیعی در انقلاب ایران (۳۰) ارائه کرد، با توجه به آشکار بودن نقش اراده، آگاهی، رهبری و اندیشه در انقلاب اسلامی، نظریه قبلی خود در تحلیل انقلاب اسلامی نارسا دانست و افزود اگر در دنیا تنها یک انقلاب آگاهانه ساخته شده باشد، آن انقلاب، انقلاب ایران است.

از نگاه وی هنگامی که در اثر نوسازی شدید - یعنی اصلاحات ارضی، روند صنعتی کردن، مهاجرت گسترده به شهرها، توسعه نظام آموزش و پرورش جدید، موضع‌گیری منفی شاه نسبت به بازار، مانند مداخله در تجارت و کنترل بازار و نیز کنار نهادن روحانیون از فعالیتهای مربوط به تعلیم و تربیت، قضاوت و... - یأس و از خودیگانگی اجتماعی پدید آمد و حکومت آسیب‌پذیر شد، مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی ریشه‌دار در تاریخ اسلام شیعی و نیز اسطوره بنیادین تشیع یعنی حضرت امام حسین علیه السلام و مراسم اسلامی، شبکه مساجد، روحانیت و... به گونه‌ای هشیارانه انقلاب اسلامی را به وجود آوردند. البته او در اینجا به اقدامات ضد فرهنگی و ضد مذهبی رژیم پهلوی و وابستگی‌اش به بلوک غرب - به ویژه امریکا - و رابطه دوستانه آن با اسرائیل اشاره نکرده است؛ موضوعاتی که همواره مورد حمله گروههای مذهبی قرار می‌گرفت. از سوی دیگر، در این مقاله نیز هنوز نوعی جبرگرایی دیده می‌شود؛ بدان گونه که حتی اصلاتی برای اندیشه، تفکر، اراده و رهبری در نظر گرفته نشده است. پرواضح است که علت نارضایتی‌های عمومی از اقدامات رژیم شاه این بود که اساساً آنها این اقدامات یا روند و نتایجشان را با اندیشه‌های بنیادین موجود در ذهن خود، یعنی اصول و اعتقادات اسلامی بیگانه می‌یافتند، نه اینکه وقتی رژیم شاه در اثر نوسازی شدید تضعیف شد، آنان این بیگانگی را حس نموده باشند.

۲ - ۲ - ۲. ماروین زونیس

ماروین زونیس (۳۱) در کتاب شکست شاهانه (۳۲) با توجه به محور بودن شخص شاه در حکومت و نقش تعیین‌کننده تصمیمات فردی او، به بررسی روان‌شناسی شخصیت شاه پرداخته است. به نظر وی محمدرضا به دلیل نحوه تربیت دوران کودکی و نوجوانی‌اش - که در محیطی زنانه پرورش یافت و سپس در کنار پدری مستبد قرار گرفت - فردی مردد و فاقد اعتماد به نفس بار آمده بود، از همین رو نتوانست در جریان انقلاب ایستادگی کرده، انقلاب را سرکوب نماید. البته به نظر زونیس تا زمانی که در عواملی که، قدرت روانی لازم به محمدرضا تقویت می‌کردند، خللی وارد نمی‌آمد، مشکلی پیش نمی‌آمد. اما در زمان وقوع انقلاب اسلامی همه آن عوامل از دست رفته بود. این عوامل عبارت بود از:

۱. ارنست پرون؛ وی دوستِ دورانِ کودکی شاه و فرزند باغبان دبیرستان روزه در سویس بود که همراه شاه به ایران آمد. آن دو، پیوندی بسیار صمیمی داشتند؛ چنان‌که او همواره یکی از مشاوران نزدیک شاه بود و شاه مأموریت‌های خصوصی و یا مهم را به او واگذار می‌کرد. برخی پرون را جاسوس انگلیس می‌پنداشتند. وی بیش از بیست سال در تهران با محمدرضا شاه بود و سرانجام شایعات درباره فساد اخلاقی آن دو باعث شد که از ایران برود. گفتنی است که وی قبل از وقوع انقلاب اسلامی درگذشت.

۲. اسدالله علم؛ وی دوست مادام‌العمر شاه بود و محمدرضا به هیچ کس به اندازه او اعتماد نداشت. او که مردی سرسخت و مصمم بود، همواره به شاه جرئت می‌داد و در جریان سرکوبی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز مهم‌ترین خدمت خود را به شاه کرد. وی در جریان ۱۵ خرداد، نخست‌وزیری را ترک و تمام روز را در ستاد عملیات شهربانی سپری کرد و با شروع تظاهرات، مستقیماً دستور تیراندازی به مردم را صادر نمود. (۳۳) سرانجام علم به بیماری سرطان مبتلا شد و دو ماه قبل از انقلاب درگذشت.

۳. اشرف؛ خواهر دوقلوی شاه عاملی دیگر برای تعادل روانی او بود. رضاشاه به اشرف می‌گفت از تو می‌خواهم که همواره در کنار محمدرضا باشی. او که ملقب به پلنگ سیاه بود، یکی از بازیگران اصلی صحنه سیاسی ایران به شمار می‌رفت و حتی حامیان خود را نیز در مقام‌های کلیدی قرار می‌داد. زمانی که انقلاب آغاز شد، شاه به دلیل بیزاری شدید مردم از اشرف، او را وادار کرد به سازمان ملل برود. از این رو، وی از این منبع نیز محروم گشت.

۴. اعتماد شاه به حمایت الهی؛ (۳۴) این اعتماد برای حفظ قاطعیت وی لازم بود، اما این عامل نیز با مشخص شدن بیماری سرطان وی از بین رفت. پزشکان از سال ۱۳۵۳ او را از بیماری‌اش آگاه کرده بودند، ولی به وی می‌گفتند که بیماری والدنستروم دارد که نوعی سرطان خفیف شبکه لنفاوی است. وی که بیماری خود را رازی شخصی می‌دانست، بعدها همه چیز را فهمید؛ حتی همسرش فرح نیز تا سال ۱۳۵۶ از بیماری او آگاه نبود. بیماری شاه در سال ۱۳۵۷ تشدید شد، از این رو پزشکان برای او قرص‌های قوی تری تجویز کردند که از قدرت تصمیم‌گیری وی می‌کاست.

۵. تصور شاه از پشتیبانی جدی امریکا؛ این عامل که در دوره رؤسای جمهور پیشین باعث اعتماد به نفس او می‌شد، با روی کار آمدن جیمی کارتر و سیاست حقوق بشر وی دستخوش تزلزل شد؛ کارتر در آغاز سال ۱۹۸۷ و ۹ روز پیش از تظاهرات ۱۹ دی ۱۳۵۶ در کنار شاه، ایران را جزیره ثبات، و وی را دوست نزدیک خویش خوانده، رضایت خود را از او ابراز داشت. اما پیگیری او از مساله حقوق بشر و نقض آن در کشورهایی همچون ایران، بشدت اقدامات شاه را تحت الشعاع قرار داد و او را نسبت به حمایت‌های امریکا از خود دلسرد نمود.

بدین ترتیب، به نظر زونیس عواملی که شاه از آنها نیروی روانی می‌گرفت، یکایک از میان رفتند و او را با ویژگی‌های اصلی شخصیت شاه رها ساختند و ویژگیهایی که برخاسته از ناتوانی و سستی اراده او بود و نمی‌گذاشت به اقدامی قاطع دست یازد.

گرچه زونیس در تحلیل وقوع انقلاب اسلامی، روان‌کاوی شخصیت محمدرضا شاه را محور تحلیل خود قرار می‌دهد با این همه ارایه یک تحلیل کامل‌تر، نیازمند توجه به رفتار مخالفین شاه و نوع اقداماتی که شاه از خود بروز می‌داد توجه کرد؛ چرا که بوده‌اند جوامعی که علی‌رغم وجود زمامدارانی همچون محمدرضا شاه دستخوش انقلاب نشوند.

۲ - ۲ - ۳. نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (J((۵۳))

جیمز دیویس پس از اشاره به نظرهای متفاوت آلکسی دوتوکویل (نقش بهبودی شرایط در وقوع انقلاب) و مارکس (نقش تنزل شرایط در وقوع انقلاب)، این پرسش را پیش‌رو می‌گذارد که «آیا انقلابها به هنگام رونق و رشد اقتصادی - اجتماعی روی می‌دهد، یا زمانی که رکود و تنزل اقتصادی - اجتماعی باشد؟»

او سپس چنین پاسخ می‌دهد که احتمال وقوع انقلابها زمانی است که پس از مدتی طولانی از توسعه عینی اقتصادی و اجتماعی، یک دوره کوتاه‌مدت عقب‌گرد سریع پیش‌آید. به سخنی دیگر، توسعه طولانی باعث افزایش انتظارات می‌گردد و در پی آن، رکود کوتاه‌مدت سبب ایجاد فاصله تحمل‌ناپذیر بین انتظارات و دریافتها و در نتیجه وقوع انقلاب می‌شود.

به نظر جیمز دیویس ثبات و بی‌ثباتی سیاسی در نهایت بسته به وضعیت فکری جامعه است. درحقیقت وجود نارضایتی است که انقلاب را می‌سازد، نه شرایط ملموس، عرضه کافی یا ناکافی غذا و یا برابری و آزادی. مردم راضی یا بی‌اعتنا - که از نظر مالی، موقعیت و قدرت

فقیرند - می‌توانند از نظر سیاسی سکوت کنند و در مقابل مخالفان ایشان نیز سر به شورش بردارند. به همین گونه و با احتمالی قوی‌تر، فقیران ناراضی می‌توانند اغتشاش کنند و در مقابل ثروتمندان راضی با انقلاب مخالفت نمایند. در واقع باید بین مردم ناراضی محروم (۳۶) که از نظر میزان رفاه و موقعیت عینی متفاوت‌اند، پیوندی برقرار شود.

دوره طولانی رشد و شکوفایی + دوره‌ای کوتاه از رکود سریع انقلاب
انتظارات (ارضای نیاز مورد انتظار)

فاصله غیرقابل تحمل

فاصله قابل تحمل دریافتها (ارضای نیاز واقعی)

ارضای

نیاز

زمان وقوع انقلاب

زمان

جیمز دیویس سپس کوشیده است تا انقلابهای امریکا، فرانسه، روسیه و مصر را با منحنی ب تطبیق دهد. طبق نظریه دیویس، اگر جامعه‌ای برای مدتی نسبتاً طولانی دستاوردهایی اجتماعی - اقتصادی داشته باشد و سپس کسب آنها با رکودی سریع مواجه شود، آن جامعه دچار اغتشاش خواهد شد. چنین امری نیز ممکن است گاه باعث شورش یا انقلاب شود (البته در این صورت نیز نمی‌توان نقش سایر عوامل را نادیده گرفت)، اما از آنجاکه جوامع از نظر روحیه عمومی، ویژگی‌های فرهنگی، سابقه تاریخی و... با یکدیگر متفاوت‌اند، از این روی ممکن است مسیرهای متفاوتی در جریان وقوع انقلابها دیده شود.

کسانی که با تطبیق انقلاب ایران با منحنی ب موافق‌اند، می‌گویند روند نوسازی در ایران که از سالها پیش از انقلاب آغاز شده بود، نقطه شروع افزایش انتظارات در ایران است که بعدها افزایش بهای نفت نیز بر میزان برخورداری‌های عمومی از این روند افزود. اما در سالهای آخر به ناگاه به دلایلی مانند زمستان معتدل در اروپا و در نتیجه کاهش بهای نفت، جامعه دچار رکود می‌شود و از این رو فاصله‌ای تحمل‌ناپذیر رخ داده و در نتیجه انقلاب روی می‌دهد. این تفسیر می‌تواند در روشنگری برخی زمینه‌های وقوع انقلاب اسلامی مورد استفاده قرار گیرد، اما باید دانست که در این تفسیر ماهیت مذهبی انقلاب ایران مورد توجه قرار نگرفته است. این نظریه در زمینه روند تحولات سیاسی و فرهنگی پیش از انقلاب حرفی برای گفتن ندارد و این روند آشکارا با آنچه در این نظریه گفته شده است منطبق نیست. در زمینه تحولات اقتصادی نیز نمی‌توان ادعا کرد که ارزان شدن اندک بهای نفت در سالهای پایانی توانسته باشد یک فاصله غیر قابل تحمل ایجاد کند.

۲ - ۲ - ۴. نظریه چالمرز جانسون

جانسون با بهره‌گیری از نوشته‌های تالکوت پارسنز و سایر جامعه‌شناسان کارکردگرا و نیز با اضافات و تغییراتی، در دو کتاب خود، انقلاب و سیستم اجتماعی (۳۷) و تحول انقلابی، (۳۸) باب ویژه‌ای در بحث انقلاب گشوده است. (۳۹) این دیدگاه در مقابل نظریه مارکسیستی انقلاب قرار دارد؛ نظریه‌ای که تضاد را عنصر اساسی جامعه می‌داند و تغییر و تحولات تاریخی را دارای جنبه‌ای خشونت‌آمیز قلمداد می‌نمود. نظریه‌های مارکسیستی بر تحلیل طبقاتی و تأکید بر نقش مسلط عامل اقتصاد مبتنی هستند. مارکس زیربنای اقتصاد و روبنا را روابط تولید و مسائل

حقوقی، سیاسی و اخلاقی قلمداد می‌کرد. نظریه کارکرد گرایی، جامعه را ماهیتاً مبتنی بر رضایت - و نه تضاد - می‌داند و بر آن است که تغییر و تحول امری است طبیعی و لزوماً انقلابی و خشونت‌آمیز نیست. از این رو، انقلاب تنها یکی از شکل‌های تغییر اجتماعی است.

بر پایه این دیدگاه، یکی از ویژگی‌های اساسی نظام اجتماعی، وجود ساخت ارزشی خاصی است که اعضای جامعه بر آن متفق‌اند. ساختار ارزشی جامعه، نوع خاصی از عمل متقابل بین افراد مختلف و نیز موجودیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی را از نظر اخلاقی پذیرفتنی می‌سازد. در واقع ارزش‌ها الگوهای پیدایش انتظارات مشترک و معیار هدایت و تنظیم رفتارند. همچنین ارزش‌ها تعیین‌کننده وقایع اجتماعی و از سویی معیاری برای تعیین واکنش مناسب در برابر آنها به‌شمار می‌آیند. ارزش‌ها برای سامان‌دادن به نظام تقسیم کار اجتماعی ضروری‌اند؛ زیرا با بهره‌گیری از آنها دیگر نیازی به استفاده از زور برای انتصاب هر فرد به وظیفه‌ای تعیین‌شده نیست. مهم‌ترین کارکرد نظام ارزشی، مشروعیت‌بخشی به بهره‌گیری از قدرت (مقننه، مجریه، قضایه و نیروی قهریه) است.

براساس این دیدگاه، انقلاب در اثر سه عامل متوالی به وقوع می‌پیوندد:

الف) از بین رفتن تعادل (رکود قدرت): انقلاب در صحنه نظام اجتماعی نامتعادل روی می‌دهد. از این رو، تا زمانی که ارزش‌های یک جامعه با واقعیت‌های محیطی آن سازگار باشند، نظام حالت تعادلی خود را حفظ می‌کند. منابعی که تعادل را بر هم می‌زنند، یا ارزش‌تغییری‌اند یا محیط‌تغییری، و هر کدام از اینها نیز یا داخلی‌اند و یا خارجی. منابع ارزش‌تغییری خارجی مانند وقوع انقلاب در کشور همسایه یا رسانه‌های خارجی، و منابع ارزش‌تغییری داخلی مانند عقاید جدید، و منابع محیط‌تغییری خارجی مانند ورود دانش پزشکی به کشورهای عقب‌مانده - که باعث افزایش بی‌رویه جمعیت و در نتیجه تحمیل فشارهای محیطی می‌شود - و منابع محیط‌تغییری داخلی مانند مهاجرت‌های داخلی وسیع. وقتی این منابع بر یک نظام اجتماعی تأثیر نهادند، بر حسب مورد یکی از این دو اتفاق روی می‌دهد: یا به‌رغم فشارهای جدید، هماهنگی و تطابق عناصر مختلف برای حفظ تعادل ادامه می‌یابد، و یا آنکه تعادل نظام از دست می‌رود.

ب) ناسازگاری نخبگان حکومتی: وقتی نظام اجتماعی از تعادل خارج شد، نحوه رفتار رهبران سیاسی اهمیت می‌یابد. این رفتار طیفی از انعطاف‌پذیری و اصلاحات تدریجی تا انعطاف‌ناپذیری

کامل نخبگان حکومتی را در برمی گیرد، اما انعطاف ناپذیری به معنای تحقق شرط دوم، برای وقوع انقلاب است.

ج) عوامل شتاب‌زا: این عوامل با گسستن استحکام نیروهای نظامی و تأثیر بر انضباط، فرماندهی و وفاداری نظامیان، باعث تزلزل آنها می‌شوند و این پندار را در میان مخالفان ایجاد می‌کنند که شانس پیروزی بر نیروهای مسلح را به دست آورده‌اند.

عدم تعادل (رکود قدرت) + ناسازگاری نخبگان حکومتی + عوامل شتاب‌زا انقلاب در ایران عدم تعادلی که به عنوان عاملی انقلابی در نظر گرفته می‌شود، از اواخر سال ۱۳۵۶ در میان قشرهای مختلف اجتماعی دیده می‌شود؛ شعارهای مردم، اعتصابات عمومی، تظاهرات و... همگی حاکی از این عدم تعادل است.

درباره انعطاف‌پذیری نخبگان حکومتی، این امر - برخلاف نظر جانسون - بسته به شرایط موجود، گاه ثبات و گاه تشدید بی‌ثباتی و پیشرفت روند انقلاب را در پی دارد. اینکه اصلاحات بتواند موجب ثبات گردد، به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ مانند نوع عقاید عمومی و فرهنگ عامه، جایگاه حکومت در بین مردم و سابقه تاریخی آن و نیز تجربیات مردم در ارتباط با رژیم سیاسی. به طور کلی اگر در میان مردم کشوری روحیه انقلابی پدیدار گردد، به گونه‌ای که به یک ایدئولوژی انقلابی و اصیل پیوند خورده باشد، بسیار محتمل است که انجام اصلاحات - در برقراری ثبات - با شکست مواجه شود. جانسون با ذکر این نکته که تعادل به وسیله انعطاف‌پذیری بازمی‌گردد، موضوع را بسی ساده انگاشته است. وی حتی به این مطلب اشاره نکرده که انعطاف‌پذیری باید به موقع باشد.

در ایران طی سال ۱۳۵۷، رژیم شاه انعطاف‌هایی از خود نشان داد؛ مانند تغییر نخست‌وزیران، آزادی شماری از زندانیان سیاسی، آزادی‌های کنترل‌شده مطبوعات، بحث‌های مجلس شورا، بازگرداندن تاریخ به هجری شمسی، بازداشت تعدادی از مقامات مانند هویدا و نصیری، سخنرانی شاه مبنی بر اینکه صدای انقلاب ملت ایران را شنیده است، فرار شاه به خارج از کشور و...، اما هیچ یک نه تنها اثر نبخشید، بلکه بر شدت انقلاب نیز افزود.

درباره نقش عوامل شتاب‌زا نیز باید گفت، رژیم شاه به‌ویژه پس از فرمان امام خمینی (ره) مبنی بر فرار نظامیان و پیوستن آنها به مردم، دچار گسیختگی نیروهای نظامی و فرار رده‌های مختلف آن گردید. (۴۰)

۲ - ۲ - ۵. میشل فوکو (۴۱)

میشل فوکو، (۴۲) فیلسوف مشهور فرانسوی و نظریه‌پرداز پست‌مدرنیسم (۴۳) و (۴۴) در جریان انقلاب اسلامی ایران به تهران و قم مسافرت کرده و از نزدیک شاهد وقوع انقلاب بوده است. ناگفته نماند که وی مقالات متعددی در این باره منتشر کرده است.

فوکو در خصوص ریشه‌یابی انقلاب اسلامی ایران معتقد است که این انقلاب نمی‌تواند با انگیزه‌های اقتصادی و مادی صورت گرفته باشد؛ زیرا جهان شاهد شورش و قیام همه مردم بر علیه قدرتی بود که مشکلات اقتصادی آن چندان بزرگ نبود که در نتیجه آن میلیون‌ها ایرانی به خیابانها بریزند و قیام کنند. از این روی، ریشه این انقلاب را باید در جایی دیگر جستجو کرد. از دیدگاه فوکو زبان، شکل و محتوای مذهبی انقلاب اسلامی ایران امری عارضی، اتفاقی و تصادفی نیست، بلکه درحقیقت این رهبری مذهبی بود که با تکیه بر موضع مقاومت و انتقادی سابقه‌دار مکتب تشیع، در برابر قدرتهای سیاسی حاکم و نیز نفوذ عمیق در دل ایرانیان توانست آنان را این‌گونه به قیام وادارد؛ آن هم علیه رژیمی که بی‌شک یکی از مجهزترین ارتشهای دنیا را در اختیار داشت و از حمایت مستقیم امریکا و دیگر قدرتها برخوردار بود. او درخصوص نقش برجسته رهبری انقلاب می‌گوید:

شخصیت آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. هیچ رئیس دولتی و هیچ رهبر سیاسی - حتی به پشتیبانی همه رسانه‌های کشورش - نمی‌تواند ادعا کند که مردمش با او پیوندی چنین شخصی و چنین نیرومند دارند. (۴۵)

به نظر فوکو، روح انقلاب اسلامی در این حقیقت نهفته است که ایرانی‌ها از خلال انقلاب خود درصدد ایجاد تحول و تغییر در خویش بودند. در واقع هدف اصلی آنها ایجاد تحولی بنیادین در وجود فردی و اجتماعی، در حیات سیاسی و اجتماعی و در نحوه تفکر و شیوه نگرش بود. ایرانیان خواهان این بودند که تجربه و نحوه زیستن خود را دگرگون سازند و برای این

منظور پیش از هر چیز، خود را هدف قرار داده بودند. آنان راه اصلاح را در اسلام یافتند؛ اسلامی که برای آنان هم دواى درد فردى و هم درمان بیماری‌ها و نواقص جمعی بود. فوکو برای درک انقلاب اسلامی مستقیماً به سراغ مردم انقلابی در خیابانها رفته است. به نظر وی از نگاه این مردم، حکومت اسلامی از یک سو حرکتی برای ارائه نقشی دائمی و تعریف‌شده به ساختارهای سنتی جامعه اسلامی، و از سوی دیگر راهی برای ورود ابعاد معنوی به زندگی سیاسی بود. مفهوم معنویت‌گرایی سیاسی، بن‌مایه تحلیل فوکو از انقلاب اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب فوکو انقلاب اسلامی ایران را انقلابی فرامدرن خوانده است.

۲ - ۳ چارچوبی نظری درباره انقلابها و انقلاب اسلامی

در این قسمت ابتدا به چارچوبی کلی در خصوص چرایی و چگونگی انقلابها می‌پردازیم و سپس همین چارچوب را با انقلاب اسلامی تطبیق می‌کنیم.

۲ - ۳ - ۱. چارچوبی نظری درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلابها

پدیده انقلاب - به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین پدیده‌های اجتماعی - سیاسی - از دیرباز مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته؛ آن‌سان که درباره چرایی و چگونگی وقوع آن نیز دیدگاههای مختلفی ارائه شده است. هدف هر چارچوب نظری انقلاب آن است که پژوهشگر یا خواننده را قادر سازد تا پدیده انقلاب را به گونه‌ای بهتر دریابد. اما، نتایج هر یک از این دیدگاهها متفاوت است. مهم‌ترین دلایل این امر از یک سو، به ماهیت پدیده‌های اجتماعی و پیچیدگی آنها بازمی‌گردد که در نیازهای معنوی و مادی انسان ریشه دارد، و از دیگر سو به عدم امکان آزمایش ارادی یافته‌های علمی در علوم اجتماعی.

بدین ترتیب مجموعه‌ای از دیدگاههای متفاوت درباره پدیده انقلاب به وجود آمده است که حتی برخی از آنها با یکدیگر کاملاً تناقض دارند. برای مثال، نظریه‌ای بهترشدن وضعیت اقتصادی را سبب انقلاب می‌داند؛ نظریه‌ای دیگر بدتر شدن این وضعیت را، و نظریه سوم، رکود سریع و کوتاه‌مدت پس از بهبود طولانی‌مدت را سبب انقلاب خوانده است. (۴۶) به هر روی، بیشتر نظریه‌های انقلاب در پی تبیین چرایی و چگونگی وقوع انقلاب بوده‌اند و در این میان تنها برخی از آنها به پیامدهای این پدیده پرداخته‌اند. (۴۷)

در این کتاب مراد از «چرایی وقوع انقلاب»، علل پدیدآورنده این واقعه اجتماعی است. در انقلاب ایران، ساخت ناکارآمد دولت پهلوی منجر به بحران شد و گفتمان مذهبی به دلیل مقبولیت و در دسترس بودن بر دیگر گفتمان‌های ملی‌گرا و مارکسیستی فائق آمد. در کنار این علت، از چهار مسأله کلی که در همه انقلاب‌ها وجود دارد (نارضایتی، ایدئولوژی، روحیه انقلابی و بالاخص رهبری مذهبی) سخن خواهیم گفت. منظور از «چگونگی انقلاب اسلامی»، مسیر مشخص تحولاتی است که سرانجام انقلاب را به سرمنزل مقصود رساند. تحولات ماقبل دهه ۱۳۴۰ را به عنوان زمینه و بستر، و حوادث پس از آن را به عنوان رخدادهایی که منجر به انقلاب اسلامی شده مطرح خواهیم نمود.

به سخنی دیگر، انقلاب برآیند حوادث و دگرگونی‌های متنوع و متقاطع تاریخی یک کشور است که مجموعه‌ای از تحولات و شرایط اجتماعی و سیاسی در وقوع آن دخالت دارند. البته در هر انقلابی ممکن است با توجه به ماهیت، نوع و رژیم سیاسی، یک یا تعدادی از تحولات و شرایط نقش اساسی داشته باشد، اما با این حال آنچه در نهایت وقوع انقلاب را گریزناپذیر می‌سازد، عللی معدود است که در سایه تأثیر و تأثر تحولات و شرایط یادشده پدید می‌آیند و سپس گسترش می‌یابند. علل کلی با بحث چرایی، و تحولات و شرایط با بحث چگونگی وقوع انقلاب ارتباط دارد.

چنان‌که گفته شد، مهم‌ترین علل کلی - که در هر انقلابی دیده می‌شود - عبارت است از: نارضایتی عمیق از وضع موجود، ظهور و گسترش ایدئولوژی جدید، گسترش روحیه انقلابی و به ویژه نقش رهبری و نهادهای بسیج‌گر. آنچه پس از این چهار شرط، آینده رژیم و انقلابیون را مشخص می‌کند، توان عمومی دو طرف است. این توان از طریق عناصر مادی و محسوس قدرت - یعنی تعداد همراهان، توان اقتصادی، نیروی نظامی، حمایت خارجی و... - و نیز عناصر غیرمادی و نامحسوس قدرت - یعنی قدرت مدیریتی، ویژگی‌ها و توان رهبر، ایدئولوژی حاکم بر اذهان هر طرف و... - تعیین می‌گردد. بنابراین برتری توان عمومی یک طرف، در نهایت سبب پیروزی آن خواهد شد. درخصوص انقلاب ایران، بحران ساختار رژیم پهلوی سبب شد، برتری از آن نیروهای انقلابی شود. در این بین رهبری مذهبی حضرت امام خمینی، نقشی مؤثرتر از سه عامل کلی دیگر در پیروزی انقلاب اسلامی ایفا نمود.

۲ - ۳ - ۲. چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران

چارچوب نظری که درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلاب گفته شد، با هر انقلابی از جمله انقلاب اسلامی ایران تطبیق پذیر است. بر این اساس، علل چهارگانه مذکور در بحث چرایی وقوع انقلاب، به گونه‌ای روشن در انقلاب اسلامی ایران دیده می‌شود که بدانها می‌پردازیم:

۱. نارضایتی عمیق از شرایط حاکم: نارضایتی از سلطنت محمدرضا شاه بویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که موجی از خفقان سیاسی سراسر کشور را فرا گرفته بود - موجب سرکوبی مخالفین سیاسی گردیده بود این نارضایتی که تنها در میان پاره‌ای از نخبگان روحانی و روشنفکر نمود داشت، در سالهای پایانی حکومت پهلوی گسترش یافت و در آستانه وقوع انقلاب در بین همه اقشار جامعه فراگیر شد.

برخلاف همه یا بیشتر انقلابهای معاصر - که تنها گروههای خاصی در آنها شرکت داشتند - در ایران بیشتر قریب به اتفاق جمعیت کشور از رژیم پهلوی تنفر داشتند. با توجه به این واقعیت که ناخشنودی مردم با جنبه‌های فکری و عقیدتی آمیخته گردید، می‌توان گفت نارضایتی در ایران از دیگر انقلابهای معاصر شدیدتر و عمیق‌تر بود.

۲. پذیرش و گسترش ایدئولوژی اسلامی: تعالیم اسلامی به‌عنوان اندیشه و آرمان جدید - که در سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۴۲ نمودی بارز یافت - به تدریج توانست ایدئولوژی‌های رقیب، یعنی مارکسیسم و ناسیونالیسم را به حاشیه برد و در سطح گسترده‌ای بین نخبگان سیاسی و توده‌های مردم نفوذ کند. این گسترش در زمان وقوع انقلاب اسلامی از طریق شعارهای انقلابیان در بیان آرمان جدید مانند «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و در کنار آن بی‌توجهی همگانی به شعارهای گروههای غیراسلامی - به‌رغم تبلیغات گسترده آنها - قابل مشاهده بود.

از سوی دیگر، جمعیت پذیرنده آرمانهای انقلاب اسلامی نیز برخلاف سایر انقلابهای معاصر، جمعیتی بسیار بود؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت جز بخشی از روشنفکران - که با عقاید مارکسیستی یا لیبرالی در انقلاب شرکت داشتند - عموم مردم تابع آرمانهای اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره) بودند. افزون بر این، اصالت فرهنگی ایدئولوژی انقلاب ایران نیز از تفاوت‌های عمده انقلاب اسلامی با دیگر انقلابهای معاصر است.

۳. گسترش روحیه انقلابی: در سالهای پیش از انقلاب اسلامی تنها شمار اندکی از روحیه انقلابی برخوردار بودند. در سال ۱۳۵۶ و به‌ویژه از زمان برگزاری مراسم چهارم شهدای ۱۹ دی قم در تبریز، این روحیه آرام‌آرام فراگیر شد و گروههای مختلف مردم را وارد صحنه انقلاب کرد.

به هنگام وقوع انقلاب اسلامی روحیه انقلابی همگانی و عمیقی مشاهده می‌شد. بی‌توجهی انقلابیان به اقدامات رفرمیستی رژیم شاه (مانند تغییر نخست‌وزیران، آزادی زندانیان سیاسی و آزادی‌های کنترل‌شده مطبوعات) و نیز بی‌اعتنایی آنان به اقدامات سرکوبگرانه حکومت (از جمله برقراری حکومت نظامی) (از سویی، و ظهور گسترده احساس شهادت‌طلبی و فداکاری در راه آرمان از دیگر سو، بیانگر وجود این روحیه در میان مردم بود.

۴. رهبری مذهبی: در وقوع انقلاب اسلامی، وجود رهبری مقتدر و دانا همراه با نهادهای بسیج‌گری، مانند نهاد روحانیت، شبکه مساجد و انجمنهای اسلامی - نیز انکارناپذیر است. رهبری هوشمند، قاطع و بلامنازع امام خمینی (ره)، اعتماد خاص مردم به وی و نیز پیوند دینی و تاریخی روحانیت و مردم روند انقلاب را سرعت بخشید؛ بدین گونه که باعث برانگیختن نارضایتی از وضع موجود، گسترش آرمانهای انقلاب اسلامی، ایجاد و گسترش روحیه انقلابی، بسیج عمومی و نیز بنیادگذاری سامان سیاسی جدید شد. شعارهایی مانند «نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است»، «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله»، «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست» گویای پذیرش همگانی رهبری امام خمینی (ره) در انقلاب اسلامی است.

× × ×

همان گونه که در ابتدای فصل گفته شد، دیدگاهها و نظریه‌های مختلفی درخصوص پیروزی انقلاب اسلامی وجود دارد که هر یک به گونه‌ای علت اصلی انقلاب را تبیین می‌کنند در اینجا به شکلی مشخص به پنج نظریه درخصوص پیروزی انقلاب اسلامی - به عنوان چرایی انقلاب ایران - اشاره می‌کنیم: فرضیه توطئه، نظریه اقتصاد، نظریه مدرنیزاسیون، نظریه مذهب و نظریه استبداد.

۱) در این میان، نظریه توطئه نارسا و غیرمستند و مبتنی بر ادعاهای فرافکنانه‌ای است که طبقه حاکم سرنگون شده رژیم پیشین ارایه می‌کرد. براساس این دیدگاه، گروهی معتقدند که غرب

می‌خواست شاه را به سبب نقش کلیدی‌اش در افزایش قیمت نفت اوپک در نیمه اول دهه ۱۳۵۰ تنبیه کند؛ حال آنکه شاه در تحریم نفتی سال ۱۹۷۳ شرکت نکرد. شاه در کتاب خود، پاسخ به تاریخ به حسادت غربی‌ها نسبت به صنعتی شدن ایران و اینکه آنان بازارهای خود را در خطر می‌دیدند، اشاره می‌کند؛ در حالی که اگر این ادعا درست باشد، غرب ابتدا باید در مقابل ظهور قدرتهای صنعتی در آسیای شرقی - مانند کره، تایوان، مالزی و... - می‌ایستاد، نه در مقابل ایران که در ابتدای راه صنعتی شدن بود. (۴۸)

۲) از طرفداران نظریه اقتصاد می‌توان به چریکهای فدایی خلق و حزب توده اشاره کرد که بر مبنای جامعه‌شناسی مارکسیستی و فلسفه تاریخ جبرگرایانه، (۴۹) انقلاب ایران را قیام زحمتکشان در مقابل بحران سرمایه‌داری جهانی تحلیل می‌کردند.

۳) نیکی کدی و همایون کاتوزیان، پیروزی انقلاب اسلامی را با نظریه مدرنیزاسیون پیوند می‌زنند. طبق این نظریه، برنامه‌های مدرنیزه کردن ایران از سوی شاه از دهه ۴۰ به بعد، به دلیل شتاب‌زدگی و نیز ناسازگاری با فرهنگ سنتی جامعه تعارضهایی در پی داشت که در نهایت به واژگونی رژیم شاهی منجر شد.

۴) عمید زنجانی و منوچهر محمدی، علت اصلی پیروزی انقلاب را در عنصر مذهب جستجو کرده‌اند. بر این پایه، نقطه آغاز انقلاب، قیام امام خمینی (ره) و مخالفت ایشان با انجمنهای ایالتی و ولایتی است.

۵) طرفداران نظریه استبداد - عامل - انقلاب، چرایی انقلاب اسلامی را در ساختار مستبد و غیر منعطف رژیم پهلوی جستجو می‌کنند. از نظر آنها علی‌رغم ورود اندیشه‌های مدرن به ایران و متعاقب آن ظهور نهاد یا توسعه‌یافتگی، ساختار قدرت در ایران دوره پهلوی، همچنان دست نخورده باقی ماند، ساختاری که حتی با سلطنت مستبدانه ناصرالدین شاه تفاوت چندانی نداشت بلکه بدتر از آن شده بود. از این رو، انقلاب اسلامی حرکتی بود برای زیر و رو کردن آن ساختار فرسوده و در انداختن طرحی نو در راستای توسعه سیاسی. بر پایه این نظریه، آغاز انقلاب اسلامی را باید در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جستجو نمود. (۵۰)

نظریه‌های یادشده - که هر یک به گونه‌ای درصد تبیین چرایی پیروزی انقلاب اسلامی هستند. - در این باره تا اندازه‌ای سخن رانده‌اند، هرچند احتمال ارائه دیدگاههای ترکیبی و

تلفیقی نیز وجود دارد. (۵۱) برخلاف نظریه اول و دوم، هریک از نظریه‌های سوم تا پنجم از نقاط مثبتی برخوردار می‌باشند. مطالب فصول بعد تا حدودی به جهات مثبت سه نظریه اخیر - و همچنین برخی نظریه‌های تلفیقی - اشاره خواهد نمود.

تاکنون بحث ما درباره چرایی وقوع انقلاب اسلامی بود، اما برای کاوش در زمینه چگونگی وقوع انقلاب اسلامی - مانند هر انقلاب دیگر - باید به تاریخ کشور و مجموعه اقدامات و ویژگی‌های نیروی اجتماعی (انقلابی) و دولت نگریست.

فصل دوم: زمینه تاریخی: قیام تنباکو و انقلاب مشروطه

بررسی اجمالی زمینه‌ها و بسترهای تاریخی انقلاب اسلامی، به گونه‌ای بازگشت به تاریخ معاصر ایران را در پی خواهد داشت. این زمینه‌ها که به‌طور مشخص به دو قیام مهم این دوره یعنی قیام تنباکو و نهضت مشروطه و پیامدهای آنها باز می‌گردند، موضوع فصل دوم را به خود اختصاص می‌دهد.

۱. اوضاع ایران در قرن ۱۹ میلادی (۱۳ هجری قمری)

ایران در آغاز قرن نوزدهم میلادی کشوری بود با حدود شش تا هشت میلیون نفر جمعیت که از این تعداد ۶۰٪ را دهقانان و روستاییان، ۱۰٪ را شهرنشینان و ۳۰٪ جمعیت را ایلات و عشایر کوچنده تشکیل می‌دادند. به دلیل شرایط جغرافیایی فاصله نسبتاً زیادی بین واحدهای جمعیتی وجود داشت و نبود شبکه‌های حمل و نقل و جاده‌های مناسب ارتباط میان این واحدهای پراکنده را مشکل می‌کرد. به همین دلیل تعامل اجتماعی و اقتصادی در این دوره با مشکلات زیادی روبرو است. اقتصاد ایران در این دوره به دلیل ناامنی‌های سیاسی بعد از سقوط صفویه و نبود شبکه حمل و نقل مناسب در وضعیت مناسبی قرار ندارد. روستاها در این دوره خودکفا هستند به این معنا که معمولاً همه محصولات مورد نیاز خود را خود تولید می‌کردند و عملاً مازاد چندانی برای انباشت و سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند.

از ویژگی‌های جامعه ایران در قرن نوزدهم وجود اختلافات فرقه‌ای، قومی، گروهی و مذهبی بود که پراکندگی جامعه را تشدید می‌کرد. پراکندگی و تشتت، شکل‌گیری آگاهی ملی را مانع می‌شد و مقاومت اجتماعی در برابر دولت خودکامه را ناممکن می‌ساخت. قاجارها از اختلافات

اجتماعی برای تداوم حکومت خود نهایت استفاده را می‌بردند و حتی در تشدید آن می‌کوشیدند. (۵۲) در این میان آنچه ایرانیان را به هم پیوند می‌داد، دین اسلام و فرهنگ دیرپای ایرانی بود. در واقع مذهب مهم‌ترین عامل انسجام ملی به شمار می‌آمد و در تداوم وحدت جامعه ایرانی نقش تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کرد.

قاجارها که در این زمان تاج و تخت ایران را در اختیار داشتند از قبایل کوچ‌نشینی بودند که پس از پیروزی در نبردهای خونین و طولانی، پس از مرگ کریمخان زند بر ایران مسلط شدند. (۵۳) دولت قاجاری همانند دولتهای پیش از خود بر استبداد و خشونت استوار بود. در این دولت هیچ نظام قانونی وجود نداشت و هیچ چیز شاه و حکومت را محدود نمی‌کرد. شاه تنها قدرت برتر و صاحب اختیار جان و مال مردم محسوب می‌شد و فرمانها و اراده‌های دلخواهانه او تنها قوانین حاکم بر جامعه به حساب می‌آمد.

استبداد قاجاری، بر شخص شاه متکی بود و رشد و انحطاط دولت نیز تا حد زیادی به تصمیمات شاه و شخصیت وی بستگی داشت. شاه تصمیم‌گیرنده اصلی و داور نهایی تلقی می‌شد و سرنوشت حکومت و جامعه را در اختیار داشت. صدراعظم و سایر مسئولان سیاسی در واقع نوکران شاه محسوب می‌شدند و هر زمان شاه از وجود آنان احساس خطری می‌کرد، در قربانی کردنشان لحظه‌ای درنگ نمی‌نمود. نهاد دربار که بر تصمیم‌گیری‌های شاه تأثیر می‌گذاشت، محیطی آکنده از فساد و چاپلوسی بود و طبیعی است که چنین محیط فاسدی، شخصیت‌های بزرگی چون قائم‌مقام و امیرکبیر را برنتابد و آنان را از صحنه سیاست کنار زند. در این میان حکام ولایات نیز شاهان کوچکی بودند که در قلمرو خود از همان اختیارات شاه برخوردار بودند. از همین روی، مردم نه در ساخت قدرت حقی داشتند و نه از جایگاهی برخوردار بودند. تنها وظیفه مردم اطاعت از دولت و پرداخت به موقع مالیات بود. در آن اوضاع کوچک‌ترین اعتراض با خشونت سرکوب می‌گردید. بنابراین عدم اعتراض نه به دلیل رضایت از حکومت، بلکه به دلیل ترس از خشونت حکومت بود. بدین ترتیب رابطه حکومت و مردم اغلب رابطه‌ای مبتنی بر ترس و زور بود. هرچند که شاهان کوشش می‌کردند با توسل به مذهب و اندیشه‌های سنتی ایرانی که سلطنت را ارج می‌نهاد اطاعت مردم را به دست آورند.

به تدریج عوامل متعددی این روابط قدرت را متزلزل کرد: قاجارها در قرن نوزدهم روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شدند و شکستهای متوالی از دولتهای روس و انگلیس نیز علاوه بر اینکه سرزمینهای وسیعی را از ایران جدا کرد اقتدار و اعتبار سلطنت قاجاری را نیز تا حد زیادی از بین برد. نفوذ بیگانگان به‌خصوص در نیمه دوم این قرن که شاه و دربار را بازیچه سیاستهای خود قرار داده بودند، خشم علما و توده‌های مذهبی را برمی‌انگیخت. از سویی دیگر، ناتوانی و بی‌لیاقتی شخصی شاهان و ماهیت ظالمانه حکومت بحرانهای پیاپی اقتصادی و سیاسی را در پی داشت و بدین ترتیب در اواخر قرن نوزدهم بخش عظیمی از جامعه از قاجارها متنفر بودند. در واقع هرچه ضعف و عقب‌ماندگی ایران و ناتوانی و بی‌لیاقتی شاهان بیشتر نمایان می‌شد، قاجارها منفورتر می‌شدند.

در این دوره در چند نوبت تلاشهایی توسط عباس‌میرزا، امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار برای اصلاح و نوسازی نظام سیاسی انجام گرفت، اما هر بار به این دلیل که این اصلاحات منافع طبقه حاکم و به‌خصوص شخص شاه و نهاد سلطنت را در معرض خطر قرار می‌داد، متوقف می‌شد و سیاستمداران اصلاح‌طلب جای خود را به درباریان متملق و چاپلوسی می‌دادند که به قول ناصرالدین شاه فرق کلم‌پیچ و بروکسل را نمی‌دانستند. (۵۴) شکست اصلاحات که به ماهیت استبدادی دولت قاجاری و فساد طبقه حاکم بازمی‌گشت، قاجارها را در موقعیت بدتری قرار داد: بحران اقتصادی و قحطیهای مقطعی بیشتر شد، نفوذ خارجی افزایش یافت و هم‌زمان ظلم و ستم فزاینده حکام نیز مردم را به ستوه آورد.

از سوی دیگر، مشروعیت قاجارها به لحاظ نظری نیز متزلزل بود: قاجارها هیچ‌گاه نتوانستند مانند صفویان مشروعیتی مذهبی به دست آورند. علما نیز قاجارها را با صفویه یکسان نمی‌دیدند و بارها مشروعیت آنان را به طرق مختلف زیر سؤال می‌بردند. (۵۵) درگیری‌های متوالی دربار و روحانیت در این قرن بنیانهای مذهبی مشروعیت قاجارها را بیش از پیش متزلزل می‌کرد. همچنین اندیشه سنتی سلطنت که شاهان را ظل‌الله می‌دانست و آنان را واجب‌الاطاعة قلمداد می‌کرد، با ورود اندیشه‌های جدید رنگ می‌باخت.

به هر روی، دربار قاجاری در طول قرن نوزدهم به سرعت رو به زوال بود و آنچه در این اوضاع آنان را از سقوط نجات می‌داد، رقابت روس و انگلیس و شرایط نظام بین‌الملل از یکسو

و پراکندگی و تشتت نیروهای اجتماعی - سیاسی از دیگر سو بود که قاجارها را از گزند رقیبی قدرتمند - در طول قرن نوزدهم - آسوده نگاه می‌داشت. دربار نیز که به این نکته واقف بود، به جای کوشش برای حل مشکل عقب‌ماندگی می‌کوشید گروهها و نیروهای موجود را با هم درگیر کند تا اختلافات آنها بیشتر شود و بدین ترتیب از شکل‌گیری جریان قدرتمند مخالف جلوگیری کند. این سیاست گرچه مدتی بر عمر سلطنت قاجارها افزود، از سقوط آنها جلوگیری نکرد.

۲. قیام تنباکو (۱۲۷۰ ه. ش)

یکی از سیاستهای دولت قاجار اعطای امتیازات مختلف به دولتها و اتباع بیگانه بود که براساس آن افراد و یا دولتهای خارجی در ازای مبلغ ناچیزی حق امتیاز بخشی از منابع ایران را برای سالیان متمادی در اختیار می‌گرفتند. هدف از اعطای امتیازات، تأمین بودجه و جذب سرمایه‌گذاری خارجی بود. امتیاز رویترا از مهم‌ترین امتیازاتی بود که در دوره ناصرالدین شاه واگذار شده بود. کرزون این قرارداد را تسلیم کامل همه منابع یک دولت به خارجی‌ها می‌داند که مانند آن هرگز به گمان کسی نیز نرسیده است. (۵۶) این قرارداد با مخالفت گسترده علما به خصوص ملا علی کنی (۵۷) - که آن را مقدمه‌ای برای تسلط بیگانگان و مستعمره شدن ایران می‌دانستند - لغو گردید، اما با این همه، سیاست اعطای امتیازات ادامه یافت.

امتیاز مهم دیگری که به انگلیس داده شد و سرانجام به حرکت انقلابی مردم ایران انجامید، امتیاز انحصار توتون و تنباکو بود که بر اساس آن امتیاز انحصار خرید و فروش توتون و تنباکوی ایران به شرکت انگلیس رژی واگذار می‌شد. مفاد این امتیاز مخفی بود، اما پس از چند ماه روزنامه‌ها خبر آن را منتشر کرده، به نقد آن پرداختند.

توتون و تنباکو در این زمان بخش مهمی از محصولات کشاورزی و تجارت ایران را به خود اختصاص داده بود و منبع درآمد بسیاری از کشاورزان و تجار به شمار می‌رفت و از سویی قشر وسیعی از مردم نیز آن را مصرف می‌کردند. از این رو، این امتیاز برخلاف سایر امتیازات به طور مستقیم زندگی بسیاری از مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد و از همین رو اعتراض علیه آن دامنه‌دار و وسیع بود. ابعاد نارضایتی با آشکار شدن میزان درآمد شرکت گسترش یافت. گفتنی است که سود سالانه شرکت را تا ۵۰۰ هزار لیره برآورد می‌کردند. (۵۸)

پس از واگذاری این امتیاز، ابتدا در تهران عده‌ای از تجار در حرم حضرت عبدالعظیم به بست نشستند. تاجران حاضر بودند چند برابر مبلغ حق امتیاز را بدهند تا امتیاز لغو شود. با بی‌توجهی دولت اعتراضات بالا گرفت، تا اینکه نخستین فریاد بلند اعتراض عمومی، به رهبری سید علی‌اکبر فال‌اسیری - از علمای برجسته شیراز - برخاست. (۵۹) در پی آن دربار حکم تبعید او را صادر کرد و اعتراضات را نیز با خشونت سرکوب نمود. چندی بعد شورش اصفهان را نیز فرا گرفت. به تدریج روح بیگانه‌ستیزی علما با نارضایتی‌های مردم درهم آمیخت و شورش وسیعی را پدید آورد. در این اثنا، تلاش ناصرالدین شاه برای سرکوب اعتراضات نیز نتیجه‌ای نداشت. در نهایت میرزای شیرازی، مرجع بزرگ عصر - که در سامراء اقامت داشت - فتوای تحریم مصرف توتون و تنباکو را صادر کرد. این فتوا هیجان عمومی بی‌نظیری علیه حکومت به وجود آورد که دامنه آن حتی به حرمسرا و دربار شاه نیز کشیده شد. (۶۰) شاه نیز به ناچار به لغو امتیاز تن درداد و بدین ترتیب برای اولین بار دولت قاجار در مقابل مردم عقب‌نشینی کرد.

قیام تنباکو پیامدهای مهمی برجای گذاشت. این قیام اولین مقاومت همگانی مردم علیه استعمار خارجی و سلطنت قاجاری بود که از یک‌سو نمایانگر قدرت مردم در مقابل حاکمان خودکامه محسوب می‌شد و از سوی دیگر از ظهور سیاسی روحانیت به عنوان رهبر جنبشهای اجتماعی خبر می‌داد. پس از آن مردم دریافتند که پیروزی بر سلطنت قاجاری و بیگانگان امکان‌پذیر است. قیام تنباکو از دمیده شدن روحی جدید در کالبد مردم خبر می‌داد. تا این زمان مردم به سکوت عادت داشتند، اما به نظر می‌رسید دیگر عصر سکوت به سرآمده است.

پایه‌های سست مشروعیت سلطنت قاجاری بعد از این قیام بیش از پیش به لرزه درآمد. مقاومت در برابر فتاوی مراجع و فروش منابع ملی به بیگانگان سلطنت را بی اعتبار کرد و در مقابل مقاومت و مخالفت علما اقتدار سیاسی آنان را افزایش داد.

روحانیت از این زمان رهبری نهضتها و مقاومت‌های مردمی را به دست گرفت، اما این قیام - به لحاظ سیاسی - در حد مبارزه با امتیاز تنباکو و کمپانی رژی پایان یافت و هرگز در مورد سایر امتیازات تکرار نشد. از دیگر سوی، سران نهضت نیز نکوشیدند از این قیام و قدرت خود برای اصلاح دربار مغرور و بی‌کفایت قاجاری استفاده کنند. از این رو، جنبه ضداستعماری برجسته شد و بُعد داخلی و عامل اصلی، یعنی انحطاط ساختار سیاسی نیز فراموش گشت.

ناصرالدین شاه بعد از بحران تنباکو محدودیتهای بیشتری ایجاد کرد: دارالفنون محدود شد؛ تأسیس مدارس جدید ممنوع گردید و از مسافرت مردم به اروپا نیز ممانعت به عمل آمد، اما این سیاستها هرگز نتوانست روند رو به رشد نارضایتیها را متوقف کند.

۳. اصلاح نظام سیاسی: انقلاب مشروطه

۳ - ۱. شکل‌گیری انقلاب مشروطه

پس از قیام تنباکو روند رو به رشد نارضایتیها ادامه داشت. ضعف دولت، اعطای امتیاز به بیگانگان و عقد قراردادهای استعماری، ظلم و ستم حکام و نیز رشد و آگاهی سیاسی مردم بر اعتراضات دامن می‌زد. در این میان، بحران اقتصادی نیز دولت قاجاری را ناتوان‌تر از پیش کرده بود. قراردادهای استعماری و کاهش تعرفه‌های کالاهای خارجی، بازار ایران را در اختیار تجار خارجی قرار داده و صنایع داخلی را به ورشکستگی کشانده بود. از همین رو، بازرگانان و صنعتگران داخلی از دولت ناراضی بودند. سایر طبقات و قشرهای جامعه نیز هریک به دلیلی از قاجارها ناراضی بودند: کشاورزان به دلیل فقری که آن را ناشی از بی‌کفایتی دولت و ظلم مالکان می‌دانستند؛ روحانیون به سبب نفوذ روزافزون بیگانگان و ضعف و تسلیم دولت مسلمان قاجاری در برابر دولتهای خارجی، و درنهایت روشنفکران به دلیل استبداد و شیوه سنتی حکومت.

این نارضایتی‌ها بعد از قتل ناصرالدین شاه (۱۲۷۵) اوج گرفت: پس از مرگ شاه شورشها و ناآرامی‌هایی در سراسر کشور - به بهانه‌های مختلف - شروع شد که بر آشفتگی اوضاع سیاسی و نارضایتی مردم دلالت داشت. ضعف و بیماری مظفرالدین شاه نیز به مخالفان جرئت می‌داد و بر ناتوانی دولت می‌افزود. شاه جدید که همواره بیمار و رنجور می‌نمود، توان حل مشکلات کشور را نداشت و از این رو عملاً دولت در اختیار درباریان و اشراف قاجاری قرار گرفته بود. تغییر پی‌درپی صدراعظمها نیز نشان از ضعف اراده شاه و عمق مشکلات کشور داشت. در این میان شاه به جای آنکه به اوضاع آشفته کشور بیندیشد، به دنبال سفر به اروپا و معالجه خود بود و به همین منظور با گرفتن چند وام مشکلات اقتصادی دولت را افزایش داد و دربار ضعیف و فاسد قاجاری را به ورطه نابودی کشاند. در حالی که شاه پی‌در پی به اروپا می‌رفت اعتراضات به بهانه‌های مختلف روزبه‌روز گسترش می‌یافت. (۶۱)

با شروع صدارت عین الدوله مخالفتها اوج گرفت. وی با رفتار مستبدانه اش آتش نهفته اعتراضات را شعله‌ور می‌ساخت. در این اوضاع، آیت‌اله بهبهانی و آیت‌اله طباطبایی - دو مجتهد بزرگ تهران - علیه دولت استبدادی متحد شدند و رهبری اعتراضات را در دست گرفتند. تنبیه چند بازرگان محترم به دستور علاءالدوله حاکم تهران بهانه‌ای به دست مخالفین داد تا اعتراضات خود را علنی سازند. این اعتراضات به مهاجرت علما به حرم حضرت عبدالعظیم منجر شد. انتقاد آشکار علما از ظلم و ستم حکام و فقر عمومی مردم، دولت را در وضعیت دشواری قرار داد. سرانجام اصرار مردم برای بازگشت محترمانه علما به تهران عین الدوله را به پذیرش خواسته‌های علما - که از جمله تأسیس عدالتخانه بود - وادار ساخت. عدالتخانه مجلسی بود که در آن جمعی از بزرگان باید براساس شرع به مشکلات مردم رسیدگی می‌کردند، در واقع وظیفه عدالتخانه تنظیم نظام قضایی و جلوگیری از ظلم و ستم حکام بود.

اماپس از بازگشت علما هیچ اقدامی برای عملی ساختن تقاضاها صورت نگرفت، عین الدوله دست از رفتار مستبدانه اش بر نمی‌داشت و به دنبال آن بود تا با بازداشت و تنبیه معترضین اعتراضات را سرکوب نماید. در پی تلاش سربازان برای دستگیری یکی از وعاظ انقلابی که با اعتراض مردم روبه‌رو شده بود، عده‌ای از مردم به خاک و خون کشیده شدند. (۶۲) پس از آن علما در اعتراض به این حادثه به قم کوچیدند و عده‌ای از مردم نیز به سفارت انگلستان پناه بردند. این تحصن که یک ماه به طول انجامید، تأثیر زیادی بر انقلاب مردم ایران بر جای گذاشت. در این سفارت، مردم با مفهوم مشروطه و مفاهیم مربوط به آن آشنا شدند و در واقع از همین جا بود که خواست مشروطه مورد نظر مردم و آزادیخواهان قرار گرفت (۶۳) و خواست عدالتخانه به مجلس شورا تغییر یافت. سرانجام شاه به‌ناچار فرمان مشروطه را صادر کرد (مرداد ۱۲۸۵) و عین الدوله بر کنار شد و مشیرالدوله به جای وی منصوب گردید. پس از آن، انتخابات مجلس برگزار شد و قانون اساسی مشروطه با اقتباس از قانون بلژیک و فرانسه تدوین گردید و اندکی قبل از مرگ شاه به امضای وی رسید. (دی‌ماه ۱۲۸۵)

بعد از مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا فرزند وی به سلطنت رسید. وی از همان ابتدا به مشروطه و مشروطه‌خواهان روی خوش نشان نداد. مخالفت‌های شاه جدید باعث شد که آتش نهفته مشروطه شعله‌ور گردد. تا این زمان همه جناح‌های سیاسی جبهه‌ای واحد تشکیل می‌دادند،

اما از این زمان به بعد حوادثی روی داد که زمینه‌ساز درگیری‌های بعدی شد. مشروطه تا این زمان ماهیتی مبهم داشت. نفی وضع موجود و ضدیت با ظلم وجه مشترک همه جناحها و گروهها بود، اما به تدریج که جناحهای مختلف ماهیت و اهداف خود را بروز می‌دادند، اختلافات تشدید شده و به جنگ و خشونت می‌انجامید. در چند شهر، اختلاف مشروطه‌خواهان و هواداران سلطنت به جنگ و درگیری کشیده شد. در تهران عده‌ای از علما به رهبری شیخ فضل‌الله با تجمع در حرم حضرت عبدالعظیم با اعتراض به مشروطه‌خواهان خواستار مشروطه مشروعه شدند و با انتشار لوایحی دلایل خود را در نفی مشروطه و قانون‌اساسی موجود بیان کردند. آنچه در این میان خشم بسیاری از نیروهای مذهبی را برمی‌انگیخت، اعتراضها، انتقادات و حتی توهینهای بعضی از روزنامه‌ها و شب‌نامه‌ها به روحانیت و مقدسات مذهبی بود. ناتوانی مشروطه‌خواهان در حل اختلافات داخلی خود و نبود انسجام و مواضع مشخص، مخالفان مشروطه را که از انسجام بهتری برخوردار بودند، در موضع برتری قرار داد. سرانجام شاه در دوم تیر ماه ۱۲۸۷ - دستور حمله به مجلس را صادر کرد و مجلس در جنگی کوتاه به تصرف قزاقها درآمد. پس از آن عده‌ای از نمایندگان بازداشت شدند و عده‌ای دیگر فرار کردند و برخی نیز به سفارتخانه‌های خارجی پناهنده شدند.

مشروطه ظاهراً از بین رفته بود و در شهرها نیز واکنش چندانی به چشم نمی‌خورد. و به همین دلیل شاه سرمست از پیروزی به ولایات اطلاع داد که چون مشروطه مخالف دین مبین بود، آن را برانداختیم، (۶۴) اما علمای نجف که رکن اصلی مشروطیت بودند، فتوایی منتشر کردند مبنی بر اینکه مخالفت با مشروطه به منزله محاربه با امام‌زمان است. (۶۵) شاه که با بهت و حیرت به این فتوا می‌نگریست، به مراجع نجف تلگرافی فرستاد و کار خود را توجیه شرعی کرد، ولی مراجع در پاسخ وی را سرزنش کردند. از سوی دیگر، در تبریز نیز مجاهدان بنامی چون ستارخان و باقرخان به پاخاسته، بر دفاع از مشروطیت تأکید کردند. در این زمان، مجاهدان تبریزی و مراجع نجف دو رکن اصلی دفاع از مشروطه بودند و در واقع پایداری اینان بود که به دوران استبداد صغیر پایان داد.

فتاوی علمای در دفاع از مشروطه و نفی استبداد بسیار صریح بود؛ بدان گونه که پای هر شیعه معتقد را در مخالفت با مشروطه سست می کرد. اگر این فتواها منتشر نمی شد، کمتر کسی به یاری مشروطه می پرداخت، به خصوص اینکه مخالفان مشروطه بر تعارض آن با دین اصرار می ورزیدند. سرانجام مشروطه خواهان تهران را فتح کردند. فاتحان تهران مجاهدان سرسخت تبریزی نبودند؛ در رأس فاتحان تهران خوانین و اشرافی چون سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری حضور داشتند که در اوضاع جدید به دفاع از مشروطیت پرداخته و به صف انقلابیان پیوسته بودند. بسیاری از اشراف، حکام و مستبدان سابق پس از اوج گیری جنبش مشروطه لباس مشروطه خواهی بر تن کرده و در برخی موارد هدایت جنبش را در اختیار گرفتند. پس از فتح تهران فاتحان کمیته ای تشکیل دادند و شاه را خلع کرده، فرزند سیزده ساله اش را به جای وی منصوب نمودند. (تیرماه ۱۲۸۸) پس از مدتی مجلس دوم تشکیل شد. اختلافات و تنشهای داخلی مشروطه خواهان هم زمان با شکل گیری مجلس شدت یافت و مبارزات سیاسی مسالمت آمیز به تدریج به خشونت کشیده شد. آیت الله بهبهانی - از رهبران بزرگ مشروطه و حزب اعتدالیون مجلس دوم - به دست دموکراتهای تندرو ترور شد و ستارخان - مجاهد بزرگ مشروطه - نیز در درگیری با مأموران دولت جدید زخم زخم برداشت و منزوی گردید و مجاهدان تبریزی با خشونت خلع سلاح شدند.

مشروطه در این زمان شبیه به پیکری بی روح بود. تشدید اختلافات، نبود روحیه مصالحه و همکاری، تندروی ها و خشونت ورزی ها و نیز فرهنگ استبدادی نخبگان، این نظام ظاهراً مدرن را فرسوده می کرد و از دیگر سوی، دخالت قدرتهای خارجی نیز آخرین رمقها را از آن می گرفت. هنوز عمر مجلس دوم به پایان نرسیده بود که دولت روسیه در پی استخدام شوستر مستشار مالی امریکایی و اصرار وی به مصادره اموال یکی از طرفداران شاه مخلوع که از دوستان روسها محسوب می شد، به دولت ایران اولتیماتوم داد. مجلس قاطعانه تهدید روسها را رد کرد. اما دولت به دستور نایب السلطنه پس از انحلال مجلس، اولتیماتوم را پذیرفت. (آبان ۶۶) (۱۲۹۰) روسها به رغم این پذیرش شمال ایران را به اشغال خود درآوردند و مقاومت های مردمی را با خشونت سرکوب کردند. ایت الله اخوند خراسانی در پی جنایات روسها برای جهاد با آنان به طرف ایران حرکت کرد ولی در میانه راه به طور مشکوکی در گذشت. با مرگ اخوند نظام نوپای مشروطه

یکی از مهمترین مدافعان خود را از دست داد. آخوند زمانی از دنیا رفت که مشروطه نیازمند حمایت‌های بی دریغ او بود. در این زمان، جنوب ایران نیز عملاً در اختیار انگلیسی‌ها قرار داشت. در واقع روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ - که در بجهت‌انقلاب مشروطه به امضا رسیده بود - ایران را بین خود تقسیم کرده بودند، از این رو شمال و جنوب ایران را منطقه نفوذ خود می‌دانستند و دولت مرکزی عملاً در نواحی تحت نفوذ این قدرتها اقتداری نداشت.

وقوع جنگ جهانی اول (۱۲۹۳) بر شدت مشکلات و بحرانهای ایران افزود؛ چه آنکه ایران به میدان جنگ نیروهای متخاصم تبدیل شده بود. در سالهای جنگ اول جهانی علاوه بر ناامنی و تلفات ناشی از جنگ، قحطی‌ها و بیماری‌های فراگیر بسیاری را به کام مرگ فرستاد.

بنابراین وضعیت عمومی ایران پس از مشروطه به هیچ وجه مطلوب نبود. مشروطه هیچ‌گاه - آن‌چنان که عده‌ای می‌پنداشتند - به بهبود وضعیت عمومی منجر نشد. هرج و مرج چنان ایران را فراگرفت که همه مردم آرزوی وضعیت پیش از انقلاب و یا ظهور دولتی قدرتمند را داشتند. در واقع مشروطه امیدها و آرزوهای طرفدارانش را هیچ‌گاه برآورده نساخت و همواره پیکری بی‌روح بود.

هرج و مرج و ناامنی از مهم‌ترین مشکلات اصلی جامعه ایران پس از مشروطه است، این مشکل عمدتاً از نبود یک دولت قدرتمند مرکزی ناشی می‌شد. مشروطه هرچند در نابودی استبداد قاجاری موفق بود اما نتوانست دولت قدرتمندی جایگزین آن نماید و خلا ناشی از سقوط دولت را پرکند.

۳ - ۲. روحانیت و انقلاب مشروطه

نفوذ اجتماعی روحانیت شیعه در ایران به دوره صفویه بازمی‌گردد. از این زمان با گسترش مذهب شیعی، روحانیت به‌عنوان عالی‌ترین نهاد مردمی و تنها نهاد قدرتمند غیر دولتی مطرح شد. روحانیت با توجه به نفوذ اجتماعی گسترده تنها قدرتی بود که می‌توانست در مقابل حکام و دولتمردان مقاومت کند. (۶۷) علما در دوره طولانی استبداد تنها پناهگاه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان به شمار می‌رفتند. محبوبیت مردمی روحانیت مهم‌ترین عامل قدرت سیاسی آنان بود. برخلاف حکومت - که مردم با چهره خشن و مالیات‌گیر آن آشنا بودند - روحانیون همواره با مردم مرتبط بودند و بسیاری از مشکلات مردم را رفع می‌کردند.

از سوی دیگر، تمرکز مرجعیت در دوره شیخ انصاری قدرت سازمانی و انسجام نهاد روحانیت را افزایش داد و زمینه فعالیت گسترده سیاسی رافراهم کرد. در فقدان احزاب و سازمانهای سیاسی روحانیت به عنوان تنها نیروی منسجم سیاسی عمل می‌کرد و با تکیه بر نفوذ اجتماعی و محبوبیت مردمی از امکان بسیج مردم نیز برخوردار بود. از نیمه دوم سلطنت ناصرالدین شاه گسترش نفوذ بیگانگان و اعطای امتیازات علما را نسبت به رژیم سیاسی ناراضی کرد. علما نگران تسلط کفار و نیز رواج فرهنگ غربی و اندیشه‌های الحادی بودند. ضعف و فساد دستگاه قاجاری نیز که ایران را هر روز به سوی انحطاط بیشتر سوق می‌داد، در افزایش نارضایتی علما از دربار قاجاری نقش داشت.

همچنانکه قبلاً اشاره شد میرزای شیرازی در جریان تنباکو با یک فتوا اقتدار روحانیت را به رخ دربار کشید و شاه را وادار به عقب نشینی کرد. اما اوج ظهور سیاسی روحانیت در انقلاب مشروطه است. در واقع روحانیت مهم‌ترین قدرتی بود که از مشروطه حمایت کرد و رهبری آن را در اختیار گرفت آن‌سان که می‌توان گفت پیروزی مشروطه بدون حمایت و رهبری روحانیت ممکن نمی‌نمود. اصولاً در فضای مذهبی آن روز ایران هیچ اندیشه و فعالیت سیاسی بدون حمایت علما به نتیجه نمی‌رسید. مبنای حمایت علما از مشروطه، مبارزه با ظلم و تقویت دولت و جامعه ایران به عنوان تنها دولت شیعی بود. علما مشروطه را در چارچوب شریعت می‌خواستند و محدودیت سلطنت را از دین استنباط می‌کردند. بنابراین مشروطه مورد نظر آنان با مشروطه سکولار غربی فاصله بسیار داشت و به همین دلیل علما معتقد بودند که کارکرد قانونگذاری باید به مسایلی محدود شود که در شریعت برای آنها حکمی وجود ندارد. بعد از استقرار مشروطه، بعضی از علما با مشاهده کجروی‌ها و تندروی‌هایی که در اعمال و نوشته‌های مشروطه خواهان مشاهده می‌شد به مبارزه با مشروطه برخاستند و بدین ترتیب نهاد روحانیت عملاً به دو دسته موافق و مخالف مشروطه تقسیم شد. علمای مخالف مشروطه آن را باعث تشتت و پراکندگی جامعه، رشد عقاید انحرافی و کفرآمیز، تضعیف ارزشهای مذهبی و حتی تزلزل اقتدار سیاسی می‌دانستند، اما در مقابل علمای موافق این نظام را باعث تقویت دین و دولت تلقی کرده، اشتباهات و انحرافات موجود را قابل رفع می‌دانستند.

در جناح طرفداران مشروطه، آیت‌اله میرزای نائینی از مشهورترین علما به شمار می‌آمد. وی که از حمایت آیات و مراجع بزرگ نجف) آخوند خراسانی، مازندرانی، میرزا خلیل تهرانی(برخوردار بود، کتاب «تنبيه الامه و تنزيه الملة»(۶۸) را در حمایت از مشروطه نوشت. این کتاب استوارترین متن نظری در دفاع از مشروعیت دینی نظام مشروطه و همچنین یکی از آثار ماندگار اندیشه سیاسی شیعه محسوب می‌شود. وی در این کتاب می‌کوشد تا مفاهیم مدرن سیاسی و مبانی نظری مشروطیت را با استناد به سنتها و متون مذهبی توجیه نماید. به نظر نائینی مبانی نظام مشروطه در اسلام وجود داشته، ولی در اثر جهالت و انحطاط مسلمانان مهجور مانده است. از نظر وی اصل محدودیت قدرت و سلطنت از ضروریات دین است. او برای توجیه پارلمان، قانونگذاری و رأی اکثریت، به سنت شورا در اسلام اشاره می‌کند و همچنین برای دفاع از برابری و آزادی، با ذکر شواهدی از سنن و متون اسلامی آنها را از اصول مسلم دینی برمی‌شمارد. وی آزادی را آزادی از عبودیت پادشاهان و قدرتمندان خودسر می‌داند و نه آزادی از احکام دینی و عبودیت الهی. وی همچنین برابری را به مساوات و برابری تمام افراد و حاکمان در جمیع حقوق و احکام در پیشگاه قانون معنا می‌کند. نائینی بر این باور است که مشروعیت قوانین مجلس شورای ملی با حضور عده‌ای از مجتهدان آگاه به سیاست در میان نمایندگان، تأمین خواهد شد.

از سوی مقابل، شیخ فضل‌الله نوری مهمترین مخالف مشروطه در میان علما تلقی می‌گردد. شیخ که از حمایت آیت‌اله سید کاظم یزدی - از مراجع بزرگ نجف - برخوردار بود از علمای بزرگ تهران و از رهبران جنبش تنباکوست. وی در ابتدای جنبش به هواداری از آن پرداخت، اما به تدریج با آشکار شدن ماهیت و مبانی نظام مشروطه و رفتارها و گفتارهای برخی از مشروطه‌خواهان غربزده، به صف مخالفان پیوست.(۶۹) وی ابتدا خواهان تطبیق قوانین مشروطه با اسلام شد و با پافشاری او اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر «نظارت پنج نفر از مجتهدان برجسته بر قوانین مجلس» به تصویب رسید، اما اختلاف او با مشروطه‌خواهان پایان نیافت. در واقع شیخ با استناد به افکار و رفتار روشنفکران مشروطه خواه مشروطه را مقدمه بی دینی تلقی می‌کرد و تندروی هایی که در این زمان روی می‌داد او را بر این عقیده استوار می‌کرد. در واقع آنچه شیخ فضل‌الله را از مشروطه و مشروطه‌خواهان دور می‌کرد، نگرانی او از حاکمیت بی دینی

و بی‌دینان بود که شیخ طلیعه آن را در گفته‌ها و نوشته‌ها و اعمال برخی از مشروطه‌خواهان مشاهده می‌کرد و به همین دلیل مصرانه در مخالفت با مشروطه کوشش کرد. بعد از فتح تهران مشروطه‌خواهان شیخ را - که از پناهنده شدن به سفارتخانه‌های خارجی خودداری کرده بود - (۷۰) دستگیر کردند و سپس به اتهام حمایت از استبداد به دار آویختند. این در حالی بود که مستبدان اصلی همچنان در مقام خود ابقا می‌شدند و یا به صف دولتمردان جدید می‌پیوستند و برای شاه مخلوع مقرری کلان در نظر گرفته شده بود. به هر روی، اعدام شیخ فضل‌اله و پس از آن ترور آیت‌الله بهبهانی ضربه سنگینی به روحانیت وارد ساخت و آنان را از مشروطه و مشروطه‌خواهان دلسرد کرد.

۳ - ۳. روشنفکران و انقلاب مشروطه

جریان روشنفکری در ایران از ابتدای قرن نوزده و با آغاز ارتباطات گسترده با غرب شکل گرفت و به‌خصوص در دوره ناصری گسترش یافت و از زمان مشروطه نیز به طور جدی وارد صحنه سیاست ایران شد. تحلیل روشنفکری ایران در هر دوره تاریخی به بررسی جداگانه‌ای نیاز دارد. از این رو به اختصار به تحلیلی از جریان روشنفکری ایران در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم می‌پردازیم:

اولین ایرانیان فرنگ‌دیده، با حسرت و حیرت به غرب می‌نگریستند و در مقابل پیشرفتهای شگرف تمدن غربی انگشت حیرت به دندان گزیدند. اینان که نتوانستند شناخت دقیق و بنیادینی از مبانی نظری توسعه و رشد تمدن غربی داشته باشند، به‌سرعت مجذوب تمدن غربی شده و ضمن تقلید از ظواهر فرهنگ غربی، اغلب جذب سازمانهای فراماسونری شده، یا در دستگاه دولت ایران در خدمت اهداف و منافع دولتهای بیگانه به‌خصوص انگلیس قرار می‌گرفتند. میرزا صالح شیرازی و میرزا ابوالحسن خان ایلچی دو نمونه بارز این گروه به‌شمار می‌آیند.

در عصر ناصری شمار تحصیل‌کرده‌های فرنگ‌دیده و روشنفکران آشنا به غرب افزایش یافت و آثار زیادی از آنان در جامعه منتشر گردید. روشنفکران از این زمان به بعد به‌عنوان یک قشر مهم اجتماعی در جامعه ایران نام و آوازه یافتند و به تدریج به فعالیتهای سیاسی دست زدند.

مهمترین اقدام روشنفکران در این دوره گسترش مفاهیم و اندیشه‌های غربی در جامعه ایران است. روشنفکرانی چون ملک‌خان، آخوندزاده، طالبوف و سپهسالار در رشد آگاهی سیاسی مردم

ایران و آشنایی جامعه با اندیشه‌های جدید تاثیر زیادی بر جای گذاشتند. با این همه، جریان روشنفکری در این دوره از ضعفها و مشکلات زیادی رنج می‌برد.

از ضعفهای عمده روشنفکران این دوره برخورد غیرنقدانه با فرهنگ و تمدن غربی و سپس تقلید از آن است. آنها بدون توجه به مبانی فکری و اجتماعی مدرنیسم و تمدن غرب، مفاهیم و اندیشه‌های مدرن را در ایران مطرح می‌کردند و انتظار داشتند که جامعه ایران با استفاده از الگوی غرب در کوتاه‌ترین زمان به توسعه دست یابد. درحالی‌که جامعه ایران و غرب تفاوت‌های بنیادینی با هم داشتند و هرگونه راه حلی برای مشکلات ایران باید علاوه بر تفکر عمیق در مبانی مدرنیسم و فرهنگ غربی، با شناخت عالمانه فرهنگ و سنت‌های ایرانی صورت می‌گرفت.

ضعف دیگر جریان روشنفکری در این دوره، بی‌اعتنایی به سنتها و و روح مذهبی جامعه ایرانی است که یکی از عوامل اصلی بی‌اعتنایی مردم به این جریان به شمار می‌آید. در این زمان جامعه ایران کاملاً مذهبی بود، از این رو هر جریان فکری و سیاسی بدون در نظر گرفتن این ویژگی محکوم به شکست بود. طرح شعارها و مباحث ضددینی و توهین به مقدسات مردم از سوی برخی از روشنفکران، بسیاری از علما و توده‌های مذهبی را نسبت به جریان روشنفکری بدبین کرد. مهم‌ترین انتقاد شیخ فضل‌الله نوری از مشروطه‌خواهان این بود که آنان اندیشه‌های الحادی و بی‌دینی، و توهین به مقدسات را ترویج می‌کردند.

ضعف دیگر روشنفکران این عصر اعتماد بیش از اندازه به دولتهای غربی و نادیده گرفتن رویه استعماری تمدن غرب بود. این اعتماد که در واگذاری امتیازات کلان در قبال دریافتی اندک و نیز تکیه بر نیروهای خارجی در سیاستها و توسل به آنان در مواقع حساس - در تاریخ معاصر ایران - نمود یافته است، ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر منافع ملی ایران وارد ساخت.

نبود پایگاه مردمی نیز یکی دیگر از ضعفهای جریان روشنفکری در این دوره محسوب می‌شود. از یک سو اعتقاد آنان به ارزشهایی که مردم بدان قائل نبودند، و از سوی دیگر محصور بودنشان در محافل و مجالس خاص و عدم ارتباط پیوسته با مردم، در محبوب نبودن اینان مؤثر بود. آثار و نوشته‌های روشنفکران نیز به علت بی‌سوادی بیشتر مردم خوانندگان چندانی نداشت. به هر روی، نبود محبوبیت مردمی، روشنفکران را از هرگونه اقدام مستقل سیاسی بازمی‌داشت و آنان را به اتحاد با دو نیروی سیاسی دیگر، یعنی دربار یا روحانیت سوق می‌داد.

۳ - ۴. ناکامی مشروطه ایرانی،

بنا بر آنچه گفته شد، انقلاب مشروطه به سرانجام نرسید و در نهایت قدرت را به مستبدان دیروز واگذار کرد و خود در گوشه‌ای خزید. عوامل شکست مشروطه را می‌توان این‌گونه بررسی کرد:

۳ - ۴ - ۱. عوامل درونی

ابهام ایدئولوژی مشروطیت و نبود مباحث نظری کافی در مورد ساخت سیاسی مشروطه و مفاهیمی چون آزادی، برابری، تفکیک قوا، قانون و ...، از ضعفهای اساسی انقلاب مشروطه است. انقلاب مشروطه از پیش اندیشیده نشده بود، بلکه در روند حوادث از سوی عده‌ای از نخبگان - که از موج نارضایتی عمومی سود جسته بودند - مطرح شد و از همین روی، جامعه ایران با آن انس و آشنایی کافی نداشت. کتاب میرزای نائینی که مهم‌ترین متن سیاسی در دفاع از مشروطه است، پس از انقلاب و در دوران استبداد صغیر منتشر شد. در دوره انقلاب تنها شمار اندکی واقعاً مشروطه‌خواه بودند و مفهوم مشروطه و لوازم آن را درک می‌کردند؛ حال آنکه توده‌ها آگاهی چندانی از مشروطیت نداشتند و نارضایتی از وضع موجود و فتاوی‌های مذهبی، آنان را به میدان مبارزه سیاسی کشانده بود. در بیانی دیگر، مشروطه خواست عده‌ای از نخبگان بود که می‌پنداشتند با آوردن مشروطیت می‌توان ساختار سیاسی موجود را اصلاح کرد و مشکلات جامعه را حل نمود، اما این نخبگان نتوانستند - و یا فرصت آن را نداشتند - که لزوم مشروطیت، قانون و آزادی را برای جامعه آن روز ایران توجیه کنند به دیگر سخن، مشروطیت اندیشه و طرحی غربی بود که برخی از نخبگان روشنفکر برای توسعه ایران بدان امید بسته بودند، بی‌آنکه در چگونگی بومی کردن آن به‌گونه‌ای جدی بیندیشند. از همین رو، اندیشه مشروطیت از ابتدا دچار تناقضاتی بود که به تدریج در عرصه عملی نمودار شد و موجبات ناکامی آن را فراهم آورد.

از دیگر عوامل داخلی شکست مشروطه، ماهیت کاملاً متفاوت نیروهای مشروطه‌خواه بود. انقلاب مشروطه، انقلابی نبود که بر خواست و اندیشه یک طبقه یا نیروی اجتماعی خاصی استوار باشد. گروهها و نیروهای اجتماعی متعدد هر یک با اهداف خاص از مشروطه حمایت می‌کردند. عنوان مشروطه نیز در ابتدا اندیشه و خواسته‌ای مبهم بود که هر کس آن را به رأی و دلخواه خود تفسیر می‌کرد، اما بعد از پیروزی مسلماً همه این اهداف و خواسته‌های کاملاً

متفاوت نمی‌توانست به اجرا درآید. از این رو، درگیری‌ها و اختلافات برای به کرسی نشاندن رأی خود و حذف رقیبان آغاز شد. نبود فرهنگ گفتگو و تسامح سیاسی به دلیل حاکمیت طولانی استبداد در ایران، باعث می‌شد این اختلافات به جای آنکه با بحث و مناظره خاتمه پذیرد، به درگیری‌های فیزیکی، رواج تهمت و افترا و درنهایت ترور و خشونت بینجامد.

در واقع جناح‌های مختلف حامی مشروطه هر کدام خواسته‌ها و اهداف خاصی داشتند و در این میان تنها نقطه اشتراک آنان در نفی وضع موجود بود. این اختلافات وسیع در کنار نبود فرهنگ گفتگو و مدارا، ائتلاف مشروطه خواهان را شکننده کرد؛ آن‌گونه که با کوچک‌ترین ضربه‌ای از هم می‌پاشید.

نفوذ عناصر مستبد و وابسته و نیز غربزدگی افراطی برخی از روشنفکران و بی‌اعتنایی آنان به مقدسات مذهبی و تندروها و کج‌رویهای آنان نیز از عوامل مهم ناکامی مشروطه است. (۷۱) افراط و تندروی برخی از عناصر مشروطه خواه به دشمنی‌ها و کدورتها دامن می‌زد و مردم را از مشروطه بیگانه می‌ساخت. عملکرد افراطی برخی روزنامه‌ها و انجمن‌های مشروطه خواه که تعداد آنان به سرعت افزایش یافته بود از عوامل اصلی ظهور استبداد صغیر و هرج و مرج و آشفته‌گی‌های

بعد از پیروزی مشروطه خواهان است.

ناکامی در ایجاد یک دولت مرکزی کارآمد از دیگر عوامل شکست مشروطه بود. نظریه مشروطه عمدتاً در جهت نفی استبداد و دولت مستبد قرار داشت اما در جایگزینی دولت مستبد تامل چندانی صورت نگرفته بود. در عمل نیز مشروطه قدرت دولت مرکزی را از بین برد و اختلافات سیاسی و اجتماعی را تشدید کرد، بی‌آنکه ساختار سیاسی قدرتمندی ایجاد کند و خلا قدرت پیش آمده ناشی از سقوط استبداد را پر نماید. خلا قدرت و ضعف دولت مرکزی از عوامل اصلی ظهور هرج و مرج و ناامنی در ایران پس از مشروطه است.

۳ - ۴ - ۲. عوامل بیرونی

در ناکامی انقلاب مشروطه نقش عوامل خارجی بسیار برجسته است. اتحاد روس و انگلیس در برابر خطر روزافزون آلمان و در پی آن قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران، بزرگ‌ترین ضربه را به نظام نوپای مشروطه وارد کرد. دولت روسیه در جریان استبداد صغیر و به توپ بستن مجلس دخالت

داشت. لیاخوف فرمانده روسی قزاقها جز به امر دولت متبوعش نمی‌توانست به چنین کاری دست زند. حضور نظامی روسها در شمال و اشغال چند شهر بزرگ و سرکوب آزادیخواهان آخرین امیدهای مشروطه خواهان را بر باد داد. حضور انگلیسی‌ها در جنوب کشور نیز آشفتگی اوضاع را بیشتر می‌کرد. در واقع با ورود روسیه از شمال و انگلیسی‌ها از جنوب، تنها نامی از دولت مشروطه ایران برجای مانده بود. دخالت‌های بی حد و حصر روسها و انگلیسیها نظام نوپای مشروطه را با مشکلات زیادی روبرو کرد. گرچه نباید فراموش کرد که بسیاری از دولتمردان وقت شیفته همین اشغالگران بودند.

با آغاز جنگ اول جهانی شمار نیروهای بیگانه به سرعت افزایش یافت و ایران علیرغم اعلام بیطرفی به صحنه کارزار دولتهای متخاصم تبدیل شد. میراث جنگ جهانی اول برای ایران، قحطی، گرسنگی، بیماری و سرانجام مرگ و میر بسیاری از مردم و فقر و پریشانی عمومی بود. در این اوضاع کمتر کسی می‌توانست در اندیشه حفظ دستاوردهای انقلاب مشروطه باشد. این در حالی بود که حتی بسیاری از مردم مشروطه را عامل اصلی این گرفتاری‌ها می‌دانستند. در واقع دولت مشروطه در طول این سالها نتوانست مشکلات مردم را سامان دهد و حداقل بخشی از وعده‌های مشروطه خواهان را عملی سازد. به همین دلیل در نظر مردم ناکارآمد می‌نمود و این ناکارآمدی دولت صرف‌نظر از اینکه آن را ناشی از عوامل خارجی یا داخلی بدانیم، یکی از عوامل فروکش کردن شور مشروطه خواهی در میان مردم است.

فصل سوم:

دولت استبدادی مدرن و به قدرت رسیدن رضاخان

ناکامی مشروطه و مشکلات پس از آن، زمینه‌ساز به قدرت رسیدن دولت استبدادی مدرن در ایران شد. آشفتگی و هرج و مرج پس از مشروطه زمینه‌های ذهنی و روانی ظهور رضاخان و بازگشت استبداد را فراهم نمود.

۱. از کودتا تا سلطنت (۱۳۰۴ - ۱۲۹۹)

همان‌گونه که اشاره شد، در خلال جنگ جهانی اول ایران به اشغال نیروهای درگیر درآمد و به میدان جنگ مبدل شد. قدرت دولت مرکزی عملاً به تهران محدود می‌شد و در سایر نقاط هرج و مرج و ناامنی گسترش یافته بود. علاوه بر این

تاخت و تاز نیروهای درگیر و غارت مواد غذایی به بروز قحطی، گرسنگی و مرگ بسیاری از مردم منجر شد. بنابراین ایران پس از جنگ چونان خرابه‌ای بود که در هر گوشه آن خودمختاری محلی و قبیله‌ای و ناامنی موج می‌زد. در این اوضاع بود که جنبشهای مردمی و اصلاح‌طلبانه و ضداستعماری ظهور کردند.

نهضت جنگل مهم‌ترین این جنبشها بود که در رأس آن میرزا کوچک‌خان قرار داشت. میرزا که از مبارزین پرشور مشروطه محسوب می‌شد، در واکنش به فساد حاکم بر کشور و نفوذ بیگانه در سالهای پر آشوب پس از جنگ اول جهانی، قیام مسلحانه‌ای را در جنگلهای گیلان سازمان داد. جنگلی‌ها موفق شدند رشت را تصرف کنند، اما حضور نیروهای کمونیست به اختلافات داخلی دامن زد و نهضت را با شکست مواجه کرد. بعد از به قدرت رسیدن رضاخان جنگلی‌ها از قوای دولتی شکست خوردند و کوچک‌خان نیز در جنگلهای شمال گرفتار برف و بوران شد و فوت کرد.

در تبریز نیز شیخ محمد خیابانی - از روحانیون مشروطه خواه- برای ریشه کنی هرج و مرج و نابسامانی در آذر بایجان قیام کرد (۷۲). این قیام چندان به درازا نکشید و با کشته شدن خیابانی پایان یافت (۱۲۹۹). در جنوب کشور نیز تنگستانی‌ها با حمایت علمای فارس علیه نفوذ انگلستان قیام کردند و به جنگ با نیروهای انگلیسی پرداختند. این نهضتها که همگی در اعتراض به وضعیت آن زمان رخ دادند، به دلیل پراکندگی و محدودیت نتوانستند به نابسامانی‌ها پایان دهند و حتی گاه خود نیز در ایجاد جو ناامنی مؤثر بودند.

در این اوضاع، انقلاب اکتبر روسیه با سرنگونی تزارها ایران را از گزند همسایه شمالی آسوده کرد. روسهای انقلابی تمام امتیازات تزارها در ایران را لغو کردند و محبوبیتی در میان ایرانیان به دست آوردند. اما دولتمردان بریتانیا که در طول جنگ اول جهانی به ارزش نفت ایران پی برده بودند، راهی برای تضمین بلندمدت آن جستجو می‌کردند. ادامه فقر و ناامنی، منافع درازمدت آنان را به خطر می‌انداخت و خطر سقوط ایران در دام تبلیغات انقلابیون روسیه به همراه داشت. بنابراین در این اوضاع، دولت بریتانیا به دنبال تثبیت وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران بود. در این راستا ابتدا مستقیماً با قرارداد ۱۹۱۹ وارد عمل شد. محتوای این قرارداد ظاهراً پرداخت وام و استفاده از مستشاران انگلیسی برای سازماندهی ارتش و مدیریت دستگاه اداری ایران بود، اما

تصور عمومی این بود که قرارداد مقدمه‌ای برای مستعمره شدن ایران است و در صورت تحقق استقلال ایران را تهدید خواهد کرد.

در فضای بیگانه‌ستیزی پس از جنگ جهانی اول، این قرارداد با واکنش بسیار تند ایرانیان روبه‌رو شد. (۷۳) تلاش انگلیسی‌ها برای روی کار آوردن دولتی که بتواند قرارداد ۱۹۱۹ را تصویب کند، ناموفق ماند. در این بین، مخالفت دولتهای خارجی نیز مشکلات تصویب قرارداد را افزایش داد. پس از اینکه تلاش برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ به جایی نرسید انگلیسیها در جستجوی راههای دیگری برای تثبیت وضعیت سیاسی - اقتصادی ایران بودند. سرانجام رضاخان میرپنج - از افسران قزاق - با کمک آبرونساید فرمانده نیروهای انگلیسی در ایران به فرماندهی قزاقها - که در این زمان تنها نیروی نظامی منظم در ایران بودند - انتخاب شد و به پیشنهاد وی به همراه سید ضیاءالدین طباطبایی برای تشکیل دولتی قدرتمند به سوی تهران رهسپار گردید (۷۴) و بدین ترتیب کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ متولد شد. در تهران مقاومت چندانی در مقابل قزاقها صورت نگرفت و شاه فوراً سید ضیاء را به نخست‌وزیری انتخاب کرد و رضاخان نیز وزیر با عنوان سردار سپه و زات جنگ را در اختیار گرفت. در این اوضاع ناامنی و آشفتگی، شخصیت نظامی و قلدر رضاخان توجه بسیاری را به خود جلب می‌کرد. به همین دلیل وی در مدتی کوتاه نفوذ زیادی به دست آورد. این امر در تاریخ ایران تازگی نداشت و معمولاً پس از سقوط استبداد و در دوره‌های هرج و مرج و ناامنی گسترده، چنین شخصیت‌هایی محبوبیت می‌یافتند. وی در این دوره با در اختیار گرفتن بخش عظیمی از بودجه کشور، ارتش گسترده و منظمی را سازماندهی کرد که در طول حیات سیاسی‌اش مهم‌ترین پایگاه قدرت او به شمار می‌آمد. با استفاده از این ارتش، جنبشهای محلی، شورشهای قبیله‌ای و ناامنی‌های منطقه‌ای سرکوب شد و رضاخان با ایجاد امنیت محبوبیت زیادی به دست آورد. اما رضاخان به فرماندهی ارتش و وزارت جنگ قانع نبود و از همان ابتدا کوشید تا با استفاده از بازیهای سیاسی و ائتلافهای مقطعی حمایت برخی از جناحهای سیاسی موجود را به دست آورد و سرانجام پس از دو سال، از فرماندهی نظامی به نخست‌وزیری ارتقا یافت (۱۳۰۲). در طی دو سالی که وی نخست‌وزیر ایران بود، کشمکش و نزاع بین نیروهای سیاسی بر سر قدرت برتر به اوج خود رسید.

در مجلس چهارم، فراکسیون تجدد که از روشنفکران تحصیل کرده غرب تشکیل می‌شد، عمده‌ترین گروه طرفدار رضاخان بود و سرانجام رضاخان به کمک اینان به سلطنت رسید. داور، تیمورتاش، تدین، تقی‌زاده و فروغی از اعضا و طرفداران مهم این حزب به شمار می‌رفتند. جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منظم و بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور، تغییر زندگی عشایر از کوچ‌نشینی به کشاورزی و نیز گسترش ملی‌گرایی و زبان فارسی بخشی از خواسته‌های اصلی این گروه را تشکیل می‌دادند. برای تحقق این اهداف آنان از نوعی تجدد آمرانه یا دیکتاتوری انقلابی حمایت می‌کردند. و می‌پنداشتند چنین دولتی ایران را به سرعت به توسعه می‌رساند. رضاخان توانست خود را به عنوان شخصیت مطلوبی که می‌تواند خواسته‌های آنان را برآورده سازد معرفی کرد و لذا آنان به سرعت به او نزدیک شدند اینها رضاخان را ناجی ایران و پایان‌دهنده تمام مشکلات و خاصه عقب‌ماندگی می‌دانستند.

حزب تجدد با حمایت از سلطنت رضاخان روح استبداد را به تن بیمار سلطنت ایران بازگرداند و همه ثمرات انقلاب مشروطه را بر باد داد. این گروه در مجلس چهارم در اقلیت بود، اما رضاخان با کمک نظامیان و دخالت در انتخابات، اکثریت مجلس پنجم را در اختیار آنها قرار داد.

گروه دیگری که در مقابل اینها قرار داشتند، بازماندگان جریان مشروطه‌خواهی و مخالفان اصلی استبداد بودند. مهم‌ترین نماینده اینها آیت‌اله سیدحسن مدرس، روحانی آزاده‌ای بود که جز بیانی جذاب، طنزآمیز و برنده ابزاری در اختیار نداشت (۷۵) با دخالت نظامیان، مشروطه‌خواهان در مجلس پنجم اکثریت را از دست دادند و به اقلیتی کوچک تبدیل شدند، اما با این حال سرسختانه به مخالفت خود با رضاخان ادامه می‌دادند. در واقع آنها تنها گروهی بودند که به خوبی دریافتند سلطنت رضاخان به ظهور مجدد استبداد و از بین رفتن کامل مشروطه منجر خواهد شد. افزون بر این دو گروه، چند گروه سیاسی چپ‌گرا نیز وجود داشتند که عمدتاً از رضاخان حمایت می‌کردند.

رضاخان برای رسیدن به قدرت به غیر از ائتلاف با نیروهای سیاسی و استفاده از ارتش و نظامیان، با نمایشهای مذهبی خود توانست توجه مردم را نیز به خود جلب کند. بدین ترتیب وی

در سال ۱۳۰۴ شخصیتی بود با پشتوانه قوی نظامی و مقبولیت نسبی مردمی که از حمایت بسیاری از شخصیتها و گروههای سیاسی نیز برخوردار بود.

در این شرایط، طرح تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی در مجلس مطرح شد و مخالفت اقلیت کوچک مشروطه خواه سودی نبخشید و طرح با اکثریت بالایی تصویب گردید. چندی بعد مجلس مؤسسان که با کمک ارتش رضاخان انتخاب شده بود، قانون اساسی را به نفع سلطنت رضاخان تغییر داد و رضاخان، رضاشاه شد.

قاجارها آن قدر منفور بودند که هیچ کس برای رفتن آنها تأسف نخورد و در این اوضاع کمتر کسی می توانست ظهور استبداد منسجم و سازمان یافته ای را پیش بینی کند که آفات آن بسیار بیشتر از بقای قاجارها آن هم با شاه ضعیف و دموکرات منشی چون احمدشاه بود.

باید توجه داشت که تغییر سلطنت در مقطعی انجام گرفت که احمدشاه کاملاً رفتار یک شاه مشروطه را داشت و امنیت نیز برقرار شده بود و جناحهای سیاسی آزادانه در مجلس به بحث می پرداختند، بدین ترتیب ظاهراً بهترین شرایط برای احیای مشروطه فراهم بود و مسلماً اگر زیاده خواهی و ساده اندیشی بعضی از روشنفکران و سیاستمداران نبود، نظام مشروطه پس از سالها کشمکش برقرار می شد و ایران دوباره به دام استبداد نمی افتاد. به هر حال رضاخان در اردیبهشت ۱۳۰۵ رسماً به عنوان شاه ایران تاجگذاری کرد.

به لحاظ اقتصادی در دوره رضاشاه ایران تحولات عمیقی را پشت سر گذاشت. ایجاد امنیت، درآمد نفت، مدیریت متمرکز، گمرکات منظم و سیاستهای مالیاتی باعث افزایش سریع درآمد دولت شد. بخش عظیمی از این درآمد به مصرف ارتش و هزینه های نظامی می رسید که حدود یک سوم بودجه را دربر می گرفت. طرح های عمرانی و صنعتی نیز بخشی از بودجه را به خود اختصاص می دادند.

راه آهن مهم ترین و پرهزینه ترین طرح هایی بود که در این دوره به بهره برداری رسید. بخش خدمات، دیوانسالاری اداری و نیز دانشگاه و آموزش عالی نیز رشد چشمگیری داشتند، اما وضعیت کشاورزی - که بیشتر مردم بدان وابسته بودند تغییر چندانی نکرد و کشاورزان همچنان با فقر و تنگدستی روبرو بودند. از دیگر سوی، صنعت دامداری کشور نیز با اسکان اجباری ایلات و عشایر رو به نابودی رفت و عشایر اسکان یافته که منبع درآمد خود را از دست داده بودند، به

یکی از فقیرترین قشرها تبدیل شدند (۷۶). بنابراین گرچه در مجموع اقتصاد ایران در این دوره رشد خوبی داشت

اما این رشد عمدتاً به نفع شخص رضاشاه و اقلیت وفادارش و در مرحله بعد طبقات شهری صورت گرفت. رضاشاه که در ابتدای ورود به تهران سرباز فقیری بیش نبود، در پایان سلطنت ثروتمندترین فرد ایران به شمار می‌آمد. وی با در اختیار گرفتن زمینهای مرغوب کشاورزی به بزرگ‌ترین زمیندار ایران نیز تبدیل شد. در مجموع بیش از ده درصد از بهترین زمینهای کشاورزی کشور را رضاخان در طول سلطنت خود به زور مصادره کرده و به مالکیت خود درآورد. (۷۷) بنابراین عموم مردم از رشد اقتصادی بهره‌چندانی نبردند.

۲. ویژگی‌های سیاسی دولت رضاخان

۲ - ۱. استبداد و خشونت

رضاشاه در ابتدا روحیه خشن و استبدادی خود را بروز نمی‌داد و به همین دلیل به جز تعداد اندکی از سیاستمداران برجسته کسی به ماهیت واقعی او پی نبرده بود. رضاشاه پس از کسب قدرت مدتی با رجال قدیمی و ملی همکاری کرد و حتی حسن مستوفی مشروطه‌خواه را به نخست‌وزیری انتخاب نمود. اما بعد از کمتر از دو سال با آوردن مخبرالسلطنه - که شخصیت ضعیفی بود - عزم خود را برای تقویت بنیه استبدادی رژیمش جزم کرد. تقویت بیش از اندازه ارتش، کنترل مجلس، از بین بردن نهادها و شخصیت‌های مستقل از جمله مهمترین اقدامات استبدادی رضاخان بودند.

از اولین سیاستهایی که رضاشاه از ابتدای حضور در عرصه سیاسی ایران در پیش گرفت تقویت ارتش بود. در تمام سالهای حکومت وی حدود یک‌سوم بودجه دولت برای این منظور هزینه می‌شد. ایجاد ارتش نوین و تقویت آن به خصوص در اوایل امر ضروری می‌نمود و به توسعه نظم و امنیت و گسترش اقتدار دولت مرکزی کمک کرد اما در سالهای بعد نیز رضاخان همچنان بر طبل نظامی گری می‌کوفت و با صرف هزینه‌های کلان ارتش را به عنوان ابزاری قدرتمند علیه مخالفین به کار گرفت. بنابراین هدف از تقویت ارتش، تثبیت اقتدار دولت مرکزی، سرکوب مخالفت‌های داخلی به خصوص ایلات و عشایر و همچنین نظارت بر انتخابات و کمک به اجرای

سیاستهای مطلوب شخص رضاخان بود. در واقع ارتش ابزار سرکوب مخالفین و بسط قدرت شاه محسوب می‌شد.

از سوی دیگر رضاشاه با تقلب در انتخابات عملاً مجلس را به نهادی تشریفاتی تبدیل کرد؛ نهادی که تنها به درد امضای او امر ملوکانه می‌خورد. در هر انتخابات، رضاخان فهرست نمایندگان مورد نظر خود راتهی می‌کرد و در نهایت همین افراد انتخاب می‌شدند. طبیعی است که این نمایندگان هیچ‌گاه جرئت مخالفت با شاه را نداشتند. تقلب در انتخابات بی‌محابا صورت می‌گرفت؛ به گونه‌ای که در انتخابات مجلس هفتم آیت الله مدرس نماینده مشهور و محبوب تهران حتی یک رأی هم نیاورد و فریاد او که «آن رأی که من به خودم داده‌ام، کجا رفته است»، آبروی انتخابات را برد. (۷۸)

همچنین رضاشاه تمام احزاب، نهادها و مطبوعات مستقل را از بین برد. مطبوعات موجود جز تمجید از شاه کار دیگری بلد نبودند. هر گونه انتقاد و مخالفتی به سرعت سرکوب می‌شد و هیچ‌کس جرات انتقاد و مخالفت با شاه را نداشت بسیاری از مخالفان و حتی کسانی که احساس می‌شد به وجود آنها نیازی نیست، گرفتار خشم رضاخان شدند و یا در زندانهای رژیم مخفیانه به قتل رسیدند و یا اگر بخت یارشان بود، تبعید و یا خانه نشین و منزوی می‌شدند. عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار پر قدرت شاه، نصرت الدوله فیروز وزیر مالیه و سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ که از یاران قدرتمند رضاخان محسوب می‌شدند و نقش اصلی را در به قدرت رسیدن او ایفا کرده بودند بدون این که اقدامی علیه رضاخان انجام دهند و یا مخالفتی با او اظهار کنند به قتل رسیدند. علی اکبر داور وزیر عدلیه و موسس نظام قضایی و حقوقی دولت پهلوی نیز از ترس دچار شدن به سرنوشت یارانش خودکشی کرد. ظاهراً رضاخان چون دیگر نیازی به اینان احساس نمی‌کرد و وجود چنین مردان قدرتمندی را بیش از این لازم نمی‌دید به قتل آنان اقدام نمود. فروغی که از متفکرین و طراحان دولت پهلوی محسوب می‌شد نیز به جرم وساطت برای جلوگیری از اعدام اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی از مقام نخست وزیری عزل و به خانه‌نشینی محکوم شد.

مدرس نیز که در همان ابتدای امر دستگیر و به خوفاً تبعید شده بود، پس از سالها تبعید به شهادت رسید (۱۳۱۶) و بدین ترتیب ظلم و استبداد خشن که با انقلاب مشروطه تضعیف شده بود، در چهره‌ای دیگر بیش از پیش ادامه یافت.

سرکوبی ایلات و عشایر و سعی در اسکان اجباری آنها نیز یکی دیگر از سیاستهای استبدادی رضاشاه بود. رضا شاه نه به سبب مخالفت سیاسی، بلکه تنها به این دلیل که کوچ‌نشینی را نشانه عقب‌ماندگی می‌دانست و استقلال عشایر را نمی‌پسندید، با خشونت تمام سعی در اسکان و خلع سلاح عشایر داشت. تعدادی از افراد ایلات در نتیجه این سیاستها کشته شدند و بسیاری از آنها نیز در مناطق نامناسب اسکان داده شده و به فقر و بدبختی دچار گشتند.

به طور کلی دولت رضاخان سرسختانه به نابودی گروهها و نهادها و شخصیتهای مستقل از حکومت همت گماشت و به هیچ اندیشه و نهاد مستقلی اجازه ظهور نداد. دولتمردان را به افرادی مطیع و متملق تبدیل کرد که تنها هنر آنها اطاعت محض بود و همین امر دولت او را از مردان کارآمد محروم کرد و موجب تصمیمات نابخردانه‌ای شد که زمینه سقوط او را فراهم آورد.

۲ - ۲. ستیز با مذهب و نهادهای مذهبی

همان‌گونه که در بحث مشروطه اشاره شد، از ویژگی‌های بارز جامعه ایران نفوذ مذهب در تمام لایه‌های اجتماعی است و این مساله توجه به مذهب را در هر حرکت اصلاح‌گرانه ضروری می‌سازد. در دوره قاجاریه، شور مذهبی از عوامل اصلی پیروزی جنبشهای ضداستعماری و ضداستبدادی بود و نهضت مشروطه نیز با تکیه بر نهاد مذهب و روحانیت به پیروزی رسید. پس از مشروطه اغلب روحانیون به‌خصوص مراجع از سیاست کناره گرفتند. در اوایل ظهور رضاخان، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری حوزه علمیه قم را تأسیس کرد (۱۳۰۱) و بدین‌سان تحولی بزرگ در حوزه‌های علمیه به وجود آمد، اما با این همه، آیت‌الله حائری از ورود به سیاست پرهیز می‌کرد و اغلب بزرگان حوزه نیز در این خصوص از ایشان پیروی می‌کردند، از این رو، در طول دوره رضاخان هیچ اقدام سازمان‌یافته و گسترده ضد دولتی از سوی روحانیت صورت نگرفت. حتی به دلیل نمایشهای مذهبی رضاخان پیش از سلطنت و حتی در اوایل سلطنت، برخی از علما و روحانیون از وی حمایت کردند. (۷۹) اما به تدریج که ماهیت ضد مذهبی دولت رضاشاه آشکار

شد و دولت وی با تمام قدرت به جنگ با مذهب و نهادهای مذهبی پرداخت از او روی برگرداندند.

رضاشاه با حمله به مذهب، دو هدف اساسی را دنبال می‌کرد: اول نابودی تشیع و مراسم و مناسک که آن را حاکی از عقب‌ماندگی کشور می‌دانست، و دوم نابودی هرگونه نهاد اجتماعی و مجرای همبستگی و ارتباط عمومی مستقل از دولت. (۸۰) در جامعه ایران مذهب و روحانیت به عنوان یک نهاد مستقل غیر دولتی عامل مهمی در مهار استبداد دولتی محسوب می‌شد و رضاخان نمی‌توانست چنین نهاد قدرتمندی را بیرون از دولت تحمل کند. از این روی، به مبارزه با مذهب روی آورد. قانون منع حجاب که به وحشیانه‌ترین وضع به اجرا درآمد مهمترین اقدام ضد مذهبی رضاخان تلقی می‌شود. خشونت در اجرای این قانون به گونه‌ای بود که در روستاها و شهرها مأموران به زور چادر و روسری از سر زنان برمی‌داشتند. بسیاری از زنان متدین تا سقوط رضاخان از ترس مأموران دولت از خانه‌های خود بیرون نیامدند. همه این اقدامات به بهانه آزادی زنان صورت می‌گرفت. درحالی‌که مردان در این جامعه خود ملعبه بی‌قانونی‌های دولتمردان بودند و مأموران دولتی از هرگونه ستم و تجاوز دریغ نمی‌ورزیدند و کوچک‌ترین اعتراض و مخالفت نیز با خشونت تمام سرکوب می‌شد.

اعتراض مسالمت آمیز مردم مشهد به قانون اجباری شدن کلاه شاپو اروپایی با شدت تمام سرکوب گردید و صدها نفر در مسجد گوهرشاد به خاک و خون کشیده شدند تا رژیم قاطعیت و خشونت خود را در مقابله با مذهب تثبیت کند. (۸۱) سیاستهای ضد مذهبی رژیم عامل اصلی تنفر مردم و روحانیون از رضاشاه به شمار می‌رفت. در واقع مقابله با مذهب بزرگ‌ترین اشتباه دولت پهلوی محسوب می‌شود. رضاخان در اوایل سلطنت توانسته بود حمایت برخی از قشرهای مذهبی جامعه را به دست آورد (۸۲) اما سیاستهای ضد مذهبی دولت او در ادامه کار بخش عظیمی از جامعه را که تعلقات مذهبی داشتند، از دولت بیگانه ساخت.

۲ - ۳. ناسیونالیسم و سیاست یکپارچه‌سازی قومی و فرهنگی

رضاشاه قصد داشت ایدئولوژی ناسیونالیسم شاهنشاهی را جایگزین مذهب سنتی ایرانی نماید و مشروعیت رژیم خود را بر آن استوار سازد. این ایدئولوژی که در شعار «خدا، شاه، میهن» نمود می‌یافت، دو ویژگی بارز داشت:

ویژگی اول اینکه با بزرگ‌نمایی تاریخ ایران باستان و قوم آریایی، از یک سو سعی می‌شد تمدن اسلامی و تمام دوران حیات اسلامی ایران نادیده گرفته شود و حتی مورد تحقیر قرار گیرد، (۸۳) و از سوی دیگر کوشش می‌شد بر جنبه‌هایی از فرهنگ باستانی ایران تأکید شود که با نیازهای سلطنت پهلوی مناسبت داشت. در این راستا، رکن اصلی فرهنگ ایرانی ستایش از سلطنت، و شاه‌دوستی و حتی شاه‌پرستی تلقی می‌شد. به دیگر بیان، هویت و ملیت ایرانی با شاه گره می‌خورد و شاه‌دوستی معیار ایرانی بودن تلقی می‌گردید. شدت تبلیغات در این مورد به اندازه‌ای بود که برخی از رجال ایرانی در خاطرات خود نوشته‌اند، رضاشاه طالب ایمان به خود به جای ایمان به خداست. (۸۴)

ویژگی دوم اینکه با تحقیر آداب و رسوم، زبان و درنهایت هویت و موجودیت اقوام مختلف ایرانی، نوعی سیاست یکپارچه‌سازی قومی - فرهنگی در پیش گرفته شد.

ناسیونالیسم رضاخانی دو ویژگی اساسی جامعه ایران را نادیده می‌گرفت: اول اینکه اسلام بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ و هویت مردم ایران است، و بخش مهمی از افتخارات و عظمت ایران مربوط به تمدن اسلامی است و دانشمندان مشهور ایران همگی در این تمدن رشد یافته‌اند و مردم ایران نیز عمدتاً وفادار به مذهب و ارزشهای مذهبی‌اند. از این رو نمی‌توان به سادگی تاریخ و هویت اسلامی جامعه ایران را با تکیه بر گذشته‌ای مبهم فراموش کرد؛ دوم اینکه ایران سرزمینی است با اقوام مختلف که هر یک از زبان و گویش و سنتهای خاص خود برخوردارند، از این رو بر این سرزمین هیچ قومیت و زبان واحدی را نمی‌توان تحمیل کرد. در واقع هرگونه تلاشی برای یکسان‌سازی اقوام و هویتها به تفرقه بیشتر می‌انجامد. به طور کلی رضاخان قادر به فهم و تحلیل علل و زمینه‌های رشد ناسیونالیسم در غرب نبود و حتی هدف اصلی آن را که ایجاد وحدت ملی است، نادیده گرفت. به هر حال ناسیونالیسم رضاشاه نه تنها باعث وحدت ملی و انسجام دولت و ملت نشد، بلکه به تنفر مردم از دولت دامن زد و بحران مشروعیت رژیم را تشدید نمود.

۳. سقوط رضاشاه

رضاشاه از اواسط حکومتش به آلمان هیتلری متمایل شد؛ تا آنجا که اجرای اغلب طرحهای اقتصادی را به آلمانی‌ها سپرد. در جنگ جهانی دوم، با وجود اعلام بی‌طرفی رسمی در جنگ

دولت رضاخان به اخطار متفقین برای اخراج مستشاران و کارکنان آلمانی توجه نکرد و همین امر بهانه‌ای شد تا متفقین - که برای کمک به روسیه به پل پیروزی ایران نیاز داشتند - ایران را به اشغال خود درآوردند. متفقین پس از اشغال ایران شاه را پس از استعفا به آفریقای جنوبی تبعید کردند و او پس از سه سال در آنجا درگذشت.

بدین ترتیب رضاخان که با استقبال نسبی قشرهای مختلف مردم به قدرت رسیده بود، تاج و تخت پادشاهی را در میان نفرت عمومی ترک کرد. وی با سیاستهای ضد مذهبی، حمایت روحانیون و طبقه متوسط سنتی و نیز دهقانان را از دست داد و با روحیه استبدادی و ثروت‌اندوزی خود، روشنفکران آگاه را از خود منزجر ساخت و با به‌کارگیری خشونت علیه ایلات و سیاست‌اسکان اجباری، ایلات و عشایر را از خود متنفر نمود. از همین روی، هیچ‌یک از طبقات اجتماعی، حامی دولت رضاشاه نبودند و بر رفتنش تاسف نخوردند. بیشتر مردم ورود متفقین و از این سو رفتن او را جشن گرفتند. ارتش نیز که رضاخان امید زیادی به آن داشت، به سرعت دست از مقاومت برداشت و از هم پاشید و کوچکترین کمکی به بقای رضاخان نکرد.

فصل چهارم:

سلطنت محمدرضا پهلوی

۱. اشغال ایران و پیامدهای آن

متفقین پس از اشغال ایران و تبعید رضاخان، فرزندش محمدرضا را بر اریکه سلطنت نشانندند. فروپاشی استبداد رضاخانی نیروها، جناحها و احزاب سیاسی را که مدتها در فشار و خفقان بودند، به یکباره آزاد کرد و جارو جنگالهای سیاسی رونق گرفت.

به لحاظ سیاسی، ویژگی اصلی سالهای دهه ۱۳۲۰ پراکندگی قدرت در میان مجلس، دولت، احزاب، سفارتخانه‌های خارجی و دربار بود. دربار که مراکز اصلی قدرت خود را از دست داده بود، با چند تن از رجال قدیمی و شاه جوان و متزلزلش، در صحنه سیاسی ایران برای حفظ خود دست و پا می‌زد. آنچه دربار را در این سالها قدرتمند می‌ساخت، اختلاف و پراکندگی شدید نیروهای سیاسی موجود بود؛ نیروهایی که هیچ‌گاه نتوانستند در مقابل دربار به ائتلافی پایدار دست یابند. در مقابل، مجلس که از کنترل دربار خارج شده بود در این سالها قدرت زیادی به دست آورد و نقش زیادی در سیاستگذاری‌ها ایفا می‌کرد. در واقع با سقوط رضاخان، امکان

حضور جناح‌های مختلف در مجلس فراهم شد، اما نمایندگان به دلیل اختلافات بسیار نمی‌توانستند جبهه واحدی در مقابل دربار ایجاد کنند و مانع قدرت یافتن مجدد آن شوند.

کابینه‌ها نیز بسیار متزلزل و بی‌ثبات بودند و دولتمردان پی‌درپی تغییر می‌کردند؛ چنان‌که به‌جز دولت قوام بقیه کمتر از یک‌سال دوام آوردند. دولت قوام نیز در نتیجه اختلافات داخلی مجلس سقوط کرد و زمینه را برای ظهور قدرتمند دربار در عرصه سیاست فراهم نمود. ترور ناموفق شاه در بهمن‌ماه ۱۳۲۷ فرصت خوبی برای بازسازی موقعیت دربار ایجاد کرد. این ترور که آن‌را به حزب توده نسبت دادند بهانه‌ای شد برای سرکوب مخالفان، تعطیلی روزنامه‌های مستقل و همچنین انحلال حزب توده. شاه در سال بعد با تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی برای گرفتن حق انحلال مجلس، قدرت خود را به جناح‌های موجود نمایاند. در این اوضاع، دربار ظاهراً قدرت خود را مستحکم کرده بود، اما مساله نفت اوضاع را تغییر داد.

نفت از مسائل جنجال‌برانگیز دهه ۱۳۲۰ محسوب می‌شود. ابتدا در مجلس چهاردهم زمانی که موضوع قرارداد تجدید نظر ۱۳۱۲ مطرح شد، تقی‌زاده - وزیر دارایی دولت رضاشاه در زمان انعقاد قرارداد - عنوان کرد که مجبور به امضای قرارداد بوده است (۸۵). این امر اعتراضات زیادی را به دنبال داشت و اعتبار قرارداد ۱۳۱۲ را که طی آن با افزودن سی سال به مدت قرارداد داری اندکی حق السهم ایران را افزایش داده بودند، زیر سوال برد. اما اشتغالات اساسی دولت و مجلس و ملاحظات سیاسی مدتی طرح مسئله نفت را مسکوت گذاشت. تا اینکه در سال‌های پایانی دهه ۲۰ نفت به مساله اصلی سیاست ایران تبدیل شد. افشای میزان درآمد شرکت نفت و اینکه این شرکت کمتر از ۱۵٪ سود خالص خود را به ایران پرداخته و تنها میزان مالیات پرداختی به دولت انگلیس چند برابر مبلغ پرداخت شده به ایران است به هیجان عمومی علیه شرکت نفت انگلیس و ایران دامن زد (۸۶). شرکت به‌رغم چند برابر شدن قیمت نفت از زمان قرارداد ۱۳۱۲، میزان پرداختی خود به ایران را تغییر نداده بود. این در حالی بود که شرکتهای آمریکایی قراردادهای به مراتب بهتری نسبت به قرارداد داری و قرارداد بعد از آن با کشورهای همسایه منعقد کردند. با این حال انگلیسی‌ها در خصوص حق امتیاز تنها با افزایشی اندک موافق بودند، بر همین اساس قراردادی الحاقی نیز پیشنهاد کردند که موفق به تصویب آن نشدند. (۸۷)

در حالی که دولت بریتانیا بر تصویب قرارداد الحاقی نفت (گس - گلشائیان) که فقط سهم ایران از درآمد نفت را افزایش می‌داد پافشاری می‌کرد و بسیاری از دولتمردان ایرانی نیز مایل به امضای آن بودند، مخالفت اقلیت کوچکی از نمایندگان مجلس و مهم‌تر از همه مخالفت جناح‌های مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی - که از حمایت وسیع توده‌ای برخوردار بود - مانع از تصویب آن شد. در این اوضاع، انتخابات مجلس شانزدهم برگزار گردید و دولت به گونه‌ای گسترده در آن دخالت کرد و نمایندگان حامی دربار را به مجلس فرستاد. این امر اعتراضات بسیاری را برانگیخت. از جمله عده‌ای از سیاستمداران مشهور به رهبری مصدق، در اعتراض به تقلب در انتخابات در کاخ شاه متحصن شدند. این تحصن مقدمه‌ای بود برای تشکیل جبهه ملی که نقشی اساسی را در ملی شدن صنعت نفت ایفا نمود. ترور هژیر (وزیر دربار) که عامل اصلی تقلب محسوب می‌شد، به دست فداییان اسلام، دربار را به عقب‌نشینی واداشت و انتخابات فقط در تهران تجدید شد که در نتیجه آن دکتر محمد مصدق و چند تن از سران جبهه ملی به مجلس راه یافتند. جبهه ملی از احزاب و گروه‌های مختلف با گرایش‌های بسیار متفاوت تشکیل می‌شد. در این جبهه لیبرالها، سوسیالیستها و گروه‌های مذهبی، ائتلاف ناهمگونی را شکل داده بودند.

اتحاد این گروه‌ها با خاستگاه‌های متفاوت طبقاتی و فکری، تنها در مقابله با شرکت نفت انگلیس و ایران و نیز قدرت گرفتن مجدد شاه امکان‌پذیر شده بود که همین امر شکنندگی آن را نیز نشان می‌داد. گفتنی است مهم‌ترین اهداف اعلام‌شده جبهه ملی حمایت از ملی شدن نفت، ایجاد حکومت ملی از طریق آزادی انتخابات و افکار و نیز رشد و توسعه اقتصادی بود. (۸۸)

از سوی دیگر، در حالی که نبرد قدرت بین طرفداران و مخالفان ملی شدن نفت ادامه داشت، رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید. مخالفت او با ملی شدن نفت به تنفر عمومی از او دامن زد. در این زمان موج احساسات و هیجان عمومی علیه شرکت نفت به حدی رسیده بود که مردم جز به ملی شدن کامل نفت رضایت نمی‌دادند. رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ به دست فداییان اسلام به قتل رسید (۸۹) تا مهم‌ترین مانع تصویب طرح ملی شدن نفت برداشته شود. قتل رزم‌آرا شادی عمومی و هراس مخالفان ملی شدن نفت را در پی داشت و نتیجه آن تصویب سریع طرح ملی شدن نفت در مجلس بود. بعد از رزم‌آرا حسین علا به نخست‌وزیری رسید، اما بحرانها و آشفتگی‌ها باعث شد که در کمتر از دو ماه استعفا کند. در جنجال انتخاب نخست‌وزیر که در مجلس و دربار

جریان داشت، مصدق به پیشنهاد جمال امامی - مخالف اصلی خود - در میان ناباوری همگان نخست‌وزیری را پذیرفت (۹۰). مصدق در انتخاب کابینه خود روح محافظه‌کارانه و اشرافی خود را نشان داد. اغلب وزیران دولت او از شخصیت‌های شناخته‌شده و نه چندان خوشنام سیاست ایران بودند که برای اجرای اهداف نهضت ملی مناسب نمی‌نمودند (۹۱). این امر بعضی از طرفداران مصدق را نگران کرد. در این اوضاع، انگلیسی‌ها که به هیچ روی حاضر نبودند از پول بادآورده نفت ایران چشم‌پوشند، به شدت واکنش نشان دادند؛ آنها ایران را تهدید به حمله نظامی کردند ولی با تهدید به صدور فتوای جهاد از طرف آیت‌الله کاشانی و مخالفت امریکا این اقدام صورت نگرفت (۹۲). طرح دعاوی حقوقی در شورای امنیت و دیوان لاهه و نیز تحریم اقتصادی راههای دیگری بود که انگلیسها در مقابله با ملی شدن نفت در پیش گرفتند.

از سوی دیگر دولت امریکا که مصدق و دولتمردانش به آن امید بسیار داشتند، در این میان ظاهراً نقش یک میانجی را ایفا می‌نمود و گرچه به مصدق امیدهایی می‌داد، به هیچ رو خواهان پیروزی او نبود. در واقع هدف امریکا این بود که از نفت ایران امتیازی به دست آورد و نفوذ خود را در ایران گسترش دهد. ولی از این سو هرگز راضی نمی‌شد دوست و متحد دیرین خود یعنی انگلستان را در مقابل دکتر مصدق شکست خورده ببیند. (۹۳) در تمام دوره نهضت ملی، امریکا تحریم نفتی ایران را کاملاً رعایت کرد و حتی از خرید نفت ایران از سوی کشورهای دیگر جلوگیری نمود.

چند ماه پس از شروع نخست‌وزیری دکتر مصدق، مذاکراتی بین ایران و انگلیس با میانجی‌گری امریکا آغاز شد که با اصرار انگلستان مبنی بر کنترل مدیریت صنعت نفت و دریافت بخش عظیمی از منافع حاصل از تولید و فروش نفت و سرسختی ایرانی‌ها، راه به جایی نبرد. (۹۴) مصدق در شورای امنیت و دادگاه لاهه موفق شد دعاوی حقوقی انگلیس را بی‌اثر سازد و از این روی پیروزی بزرگی به دست آورد، اما از این سو تحریم نفتی و ناتوانی دولت در فروش حتی یک قطره نفت - در شرایطی که بخش عظیمی از درآمدهای دولت از نفت تأمین می‌شد - زیان اقتصادی بسیاری بر دولت مصدق وارد کرد. در پی آن، تلاش دولت برای دریافت وام از امریکا و انتشار قرضه ملی برای جبران کسر بودجه نیز موفقیت‌آمیز نبود. بنابراین پس از آنکه امید به حل مسئله نفت در کوتاه‌مدت از بین رفت، طرح اقتصاد بدون نفت در دستور کار دولت قرار

گرفت. بر اساس این طرح، دولت با محدودیت واردات، کاهش قیمت ریال، افزایش صادرات، کاهش هزینه‌ها، افزایش مالیات و حتی چاپ اسکناس بدون پشتوانه درصدد برآمد تا کاهش درآمدهای خود را جبران کند. (۹۵) هرچند دولت در اجرای این سیاستها تاحدی موفق بود، اما نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند و به همین دلیل تورم و مشکلات اقتصادی افزایش یافت.

در اوایل سال ۱۳۳۱ انتخابات مجلس هفدهم برگزار شد. اما مصدق که با ورود نمایندگان مخالف خود روبرو شده بود انتخابات را نیمه‌تمام رها کرد. (۹۶) نمایندگان انتخاب‌شده که اغلب مخالف مصدق بودند، برای انتخاب سید حسن امامی به ریاست مجلس کوشیدند، اما به هر حال با حمایت گسترده آیت‌الله کاشانی و نمایندگان طرفدار دولت، مصدق موفق شد در اوایل تیرماه همان سال مجدداً رأی اعتماد بگیرد، ولی پس از آنکه بر سر در اختیار گرفتن وزارت جنگ با شاه اختلاف پیدا کرد، استعفا نمود و نمایندگان نیز که گویا از پیش آماده بودند، قوام - سیاستمدار کهنه‌کار و قدرتمند - را در ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۱ به نخست‌وزیری منصوب کردند. چنین پنداشته می‌شد در این اوضاع تنها قوام می‌تواند مصدق را از میدان به در کند. این اقدام با اعتراض شدید کاشانی و نیز واکنش نمایندگان طرفدار مصدق روبه‌رو شد. در روز ۳۰ تیر در بیشتر شهرهای ایران به‌خواست آیت‌الله کاشانی و احزاب طرفدار دکتر مصدق، مردم به خیابانها ریختند و به نفع مصدق تظاهرات کردند که با دخالت ارتش به خاک خون کشیده شد. سرانجام شاه که موقعیت خود را در خطر می‌دید به ناچار مصدق را دوباره به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد.

این پیروزی با اعلام رأی دادگاه لاهه به نفع ایران همراه شد و شادمانی مردم را دو چندان کرد. مصدق که موفق شده بود شاه و مخالفانش را از میدان بیرون کند، مغرور از این پیروزی کابینه جدید خود را معرفی کرد. حضور شخصیت‌های بدنام در بین وزیران به‌خصوص سرلشکر وثوق - که از مسببین کشتار ۳۰ تیر بود - اعتراضات بسیاری را برانگیخت، اما مصدق به آنها وقعی ننهاد و این آغاز اختلافی بود که درنهایت مصدق را به سقوط کشاند. مصدق همچنین با بازنشسته‌کردن و اخراج افسران ارتش، مخالفان خود را افزایش داد. خودداری از مجازات عاملان کشتار ۳۰ تیر نیز از دیگر عواملی بود که موجب رنجش بعضی از اطرافیان مصدق شد. اختلاف

مصدق با دربار نیز در طول دوره دوم افزایش یافت و همین امر عزم دربار را برای حذف مصدق از صحنه سیاست جزم‌تر کرد. از سوی دیگر، آزادی عمل حزب توده و فعالیتهای گسترده این حزب که از ۳۰ تیر در شمار حامیان مصدق درآمده بود، مخالفت جناحهای مذهبی را برمی‌انگیخت. به این ترتیب در آغاز سال ۳۲ دیگر خبری از آن ائتلاف و همدلی سابق در ارکان نهضت ملی نبود. آیت‌الله کاشانی علناً با سیاستهای دولت مخالفت می‌کرد و بسیاری دیگر از همراهان مصدق نیز هر یک به دلیلی از او کناره گرفتند. در این شرایط مصدق در اقدامی عجولانه با برگزاری رفراندومی که بسیاری آن را به تمسخر گرفتند مجلس را منحل کرد و به مخالفان خود فرصت داد تا در غیبت این نهاد قانونی زمینه‌های سرنگونی او را فراهم آورند.

در این اوضاع که ائتلاف نیروهای ملی گسسته بود، انگلستان و امریکا پس از روی کار آمدن آیزنهاور، بر سر حذف مصدق به توافق رسیدند و برای براندازی وی کودتایی را سازماندهی کردند. کودتای اول در روز ۲۵ مرداد شکست خورد و سرهنگ نصیری، عامل اجرای کودتا، دستگیر شد و شاه که هراسان شده بود، از ایران فرار کرد. مردم پس از آن به خیابانها ریختند و به نفع مصدق و علیه شاه و سلطنت شعار دادند و حتی مجسمه‌های شاه را پایین آوردند. در این میان، حزب توده میدان‌دار تظاهرات شده بود و همین امر حساسیت توده‌ها و نیروهای مذهبی را برانگیخت. اعتراضات و تظاهرات همراه با شعارهای تند علیه شاه ادامه یافت، مصدق که ظاهراً پیروزی خود مطمئن شده بود، از ارتش خواست اوضاع را آرام کند. و بدین ترتیب تهران عملاً در اختیار ارتش قرار گرفت.

در ۲۸ مرداد درحالی‌که مصدق و ملیون می‌پنداشتند غائله کودتا پایان یافته است، چند گردان از ارتش با هدایت امریکایی‌ها موفق شدند دولت مصدق را سرنگون کرده، به نهضت ملی پایان دهند. سقوط مصدق اعتراض مردمی چندانی به همراه نداشت و دولت کودتای ارتشید زاهدی به سرعت پذیرفته شد. در واقع مردم هرچند به زاهدی و کابینه‌اش علاقه‌ای نداشتند اما از فشارهای اقتصادی و اختلافات جناح‌های سیاسی به تنگ آمده بودند و لذا در مقابل کودتا صبر و سکوت پیشه کردند.

۳. سالهای پس از کودتا

ارتشبد زاهدی پس از نخست‌وزیری، درصدد حل مسئله نفت برآمد و پس از یکسال مذاکره، قرارداد کنسرسیوم به تصویب رسید. بنا بر قرارداد جدید، منافع حاصل از فروش نفت به صورت مساوی تقسیم می‌شد و تمام تصمیمات مهم مانند تعیین سقف تولید یا قیمت فروش نیز در دست کنسرسیوم قرار گرفت. این کنسرسیوم متشکل از هشت شرکت نفتی امریکایی و اروپایی بود.

شاه در سال ۱۳۳۴ با برکناری ارتشبد زاهدی به بهانه بیماری، تمایل خود را به در دست گرفتن کامل قدرت نشان داد. وی ابتدا حسین علا و چندی بعد اقبال را که همواره خود را غلام خانه‌زاد اعلی‌حضرت می‌نامید - به نخست‌وزیری منصوب کرد. بازسازی و تقویت ارتش، ایجاد ساواک و نیز سرکوبی مخالفان مهم‌ترین اقدامات رژیم در دهه ۱۳۳۰ محسوب می‌شود. بنیانهای دیکتاتوری محمد رضاشاه از همین سالها پی ریزی شد. سرکوبی مخالفان بلافاصله بعد از کودتا آغاز گردید. مصدق و برخی از سران جبهه ملی به زندان و تبعید محکوم شدند. دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق اعدام شد. بیشتر اعضای حزب توده نیز دستگیر و شمار زیادی از رهبران و اعضای اصلی آن اعدام شدند و بقیه نیز به شوروی و اروپای شرقی فرار کردند. همچنین فدائیان اسلام (نواب صفوی و سه تن از یارانش) بعد از ترور ناموفق علا اعدام شدند و آیت‌الله کاشانی نیز دستگیر شد و مدتی در زندان گذراند ولی دخالت مراجع مانع از اعدام وی گردید.

وضعیت اقتصادی به‌رغم کمکهای خارجی و همچنین درآمد نفت به خصوص در سالهای پایانی این دهه، رو به وخامت گذاشت. فساد حاکم بر نظام سیاسی عامل اصلی ناکارآمدی دولت و مشکلات اقتصادی موجود بود. به‌طور کلی به‌رغم رشد سریع درآمدهای دولت، اقتصاد ایران رشد چندانی نداشت و حتی کمکهای خارجی نیز به مصارف واقعی خود نمی‌رسیدند. در این اوضاع که رژیم به لحاظ اقتصادی دچار بحران بود، در امریکا کندی به ریاست‌جمهوری برگزیده شد. وی خطمشی جدیدی را در سیاست خارجی امریکا مطرح کرد که مهم‌ترین هدف آن حمایت از اصلاحات لیبرالی در کشورهای طرفدار غرب بود تا بدین طریق مانع از ظهور نهضت‌های آزادی‌بخش شود و از پیوستن این کشورها به بلوک شرق جلوگیری نماید. دفاع کندی از اصلاحات شاه را نگران کرد. (۹۷) در این احوال انتخابات مجلس بیستم برگزار گردید، اما دخالت گسترده دولت اعتراضات مردمی را برانگیخت. سرانجام شاه انتخابات را مردود دانست و

از نمایندگان خواست تا استعفا کنند. دکتر منوچهر اقبال نیز که متهم به دخالت در انتخابات بود، استعفا کرد تا شریف امامی به نخست‌وزیری انتخاب شود.

انتخابات دوره بیستم در بهمن‌ماه ۳۹ تجدید شد و طبق روال پیشین نمایندگان مخالف نتوانستند به مجلس راه یابند و به همین دلیل این بار نیز اعتراضاتی به خصوص از سوی دانشجویان صورت گرفت. شریف امامی در اردیبهشت سال ۱۳۴۰ استعفا کرد تا علی امینی، شخصیت مطلوب امریکایی‌ها، به نخست‌وزیری برسد. در این اوضاع، فضای سیاسی کشور تا حدی گشوده شد و جبهه ملی برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد با بازسازی خود به فعالیت پرداخت. شاه نیز با انحلال مجلس سنا و شورای ملی راه را برای اصلاحات امینی هموار کرد. مهم‌ترین اقدام امینی تهیه و تصویب لایحه مشهور اصلاحات ارضی بود که البته موفق به اجرای آن نشد. مخالفت سرسختانه جبهه ملی با امینی، و موفقیت شاه در جلب نظر امریکاییان زمینه‌های ناکامی و سقوط وی را فراهم آوردند. شاه با سفر به امریکا حمایت دولتمردان این کشور را به دست آورد و تعهد کرد اصلاحات مورد نظر آنان را انجام دهد. امریکایی‌ها نیز که دولت امینی را سخت در بحران و بدون پایگاه اجتماعی می‌دیدند، موافقت ضمنی خود را ابراز داشتند. شاه پس از امینی، اسدالله علم - از وفادارترین خدمت‌گزاران دربار پهلوی - را برای نخست‌وزیری برگزید، اما چون گذشته عملاً خود زمام امور سیاسی کشور را در دست گرفت. شاه پس از این در سیاست خارجی کوشید تا ضمن جلب حمایت امریکا با شوروی نیز روابط دوستانه‌ای برقرار کند تا هم مخالفان چپ‌گرای داخلی را خلع سلاح نماید و هم از موقعیت بین‌المللی مستحکمی برخوردار گردد. شاه در بعد داخلی نیز سیاستی دو رویه در پیش گرفت که یک روی آن سرکوب شدید مخالفان بود و روی دیگرش اصلاحاتی که بعدها به انقلاب سفید مشهور شد و در واقع همان اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها بود و کندی حامی اصلی آن محسوب می‌شد. تصور این بود که این اصلاحات علاوه بر جلب حمایت امریکا، به افزایش مشروعیت و گسترش پایگاه اجتماعی رژیم کمک خواهد کرد، اما حوادث به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

۴. قیام امام خمینی

دولت علم در مهرماه ۱۳۴۱ لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. در این لایحه واژه اسلام از شرایط انتخاب‌شوندگان و انتخاب‌کنندگان حذف شده بود و منتخبان نیز به جای اینکه مراسم تحلیف را با سوگند به قرآن به جای آورند، از این پس با سوگند به کتاب آسمانی این کار را انجام می‌دادند. همچنین در این لایحه برای زنان حق رأی پیش‌بینی شده بود. تصویب این لایحه در آن اوضاع حاکی از آن بود که رژیم شاه تحلیل درستی از برخوردهای احتمالی مراجع دینی با اینگونه اقدامات نداشت. تصور دولتمردان پهلوی آن بود که بعد از رحلت آیت الله بروجردی حوزه از انسجام لازم برای مخالفت با سیاستهای دولت برخوردار نیست و مخالفت احتمالی آنان تاثیرگذار نخواهد بود. همچنین آنها علاقمند بودند با انتقال مرجعیت به نجف حوزه قم را تحت الشعاع مرجعیت نجف قرار دهند و اهمیت آن را تضعیف کنند. تصویب این لایحه در واقع نشان از بی‌اعتنایی کامل به روحانیت بود پس از طرح لایحه، علمای بزرگ قم به دعوت امام خمینی گردهم آمدند و مخالفت خود را با آن اعلام داشته، خواستار لغو آن شدند، (۹۸) اما شاه با بی‌اعتنایی، تغییر در لایحه را ناچیز و بی‌اهمیت خواند. پس از آن، مراجع بار دیگر بر مخالفت خود با لایحه تأکید کردند. امام تصویب لایحه مذکور را مخالف شرع مقدس و مبانی صریح قانون اساسی دانست و ضمن هشدار به دولتمردان در مورد رعایت قوانین اسلام، تأکید کرد که علما و مؤمنان در امور مخالف شریعت ساکت نخواهند ماند. سرانجام دولت علم ناچار شد لغو لایحه را رسماً اعلام کند. جریان تصویب و سپس لغو این لایحه، اولین رویارویی جدی شاه و علما بود. روحانیون این لایحه را مقدمه‌ای برای سیاستهای ضد دینی دولت و زمینه‌ساز حضور غیرمسلمانان و به‌خصوص بهائیان در ساختار قدرت تلقی می‌کردند. آنان در این لایحه، طلیعه ظهور یک دولت غرب‌گرای ضد مذهبی را می‌دیدند. (۹۹)

پس از ناکامی دولت شاه شخصاً برنامه انقلاب سفید را مطرح کرد. این برنامه که به انقلاب شاه و ملت نیز مشهور بود، شامل شش اصل می‌شد که البته بعدها اصول دیگری نیز به آن اضافه گردید. این اصول عبارت بود از اصلاحات ارضی که از دوره امینی آغاز شده بود و هدف آن ظاهراً تقسیم زمینهای کشاورزی بین کشاورزان و خلع ید از مالکان بزرگ بود، ملی کردن جنگلها، اصلاح قانون انتخابات و اعطای حق رأی و وکالت مجلس به زنان، عرضه سهام انحصارات دولتی به مردم برای تأمین منابع مالی اصلاحات ارضی، سهمی شدن کارگران در سود

کارخانه‌ها و فروش سهام به آنان و سرانجام ایجاد سپاه دانش از طریق فرستادن دیپلمه‌های وظیفه برای مبارزه با بی‌سوادی از جمله دیگر این اصول بودند. این اصول در واقع ادامه اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها بود که دولت امینی قصد اجرای آن‌ها را داشت و شاه نیز برای خلع سلاح مخالفان، همین‌ها را با تبلیغات بسیار و عباراتی زیبا و در قالبی جدید مطرح کرد. هدف شاه جلب حمایت امریکا، خلع سلاح مخالفان داخلی و کوشش برای مشروعیت‌بخشی به رژیم بود. در واقع شاه با این ترفند تمام شعارهای مخالفان را از آنها می‌گرفت. اینها اصولی بودند که توده‌ای‌ها و روشنفکران ملی‌گرا در تبلیغات خود بر آنها تأکید می‌کردند و به همین دلیل پس از طرح انقلاب سفید این دسته از مخالفان تا مدت‌ها سردرگم ماندند. اما علمای قم که خاطره لایحه انجمنها را از یاد نبرده بودند، در ورای این اصول وابستگی دولت به امریکا و ادامه سیاستهای ضد مذهبی را می‌دیدند، از این رو با آن به مخالفت برخاستند. در این زمان گفتگوهای بین نماینده شاه و علمای قم صورت گرفت که به نتیجه نرسید. شاه در ملاقات با نماینده علما تأکید کرد که بقای سلطنتش به اجرای این اصول بستگی دارد و به‌طور ضمنی به خواست امریکا برای اجرای این اصول اشاره کرد. به‌رغم مخالفت علما، شاه این اصول را به فراندوم گذاشت. در پی آن، امام خمینی نیز این انتخابات را تحریم کرد. شاه برای متقاعد کردن علما به قم آمد ولی امام خروج مردم از منزل و استقبال از شاه را تحریم نمود. شاه بدون هیچ استقبالی وارد قم شد. او که از سردی استقبال و نحوه برخورد علما بسیار آزرده و خشمگین بود، در سخنرانی خود روحانیت را مورد حمله قرار داد و بی‌هیچ دستاوردی به تهران بازگشت. (۱۰۰) فراندوم سرانجام در ۶ بهمن ۱۳۴۱ برگزار گردید و در پایان اعلام شد که بیش از نودون درصد مردم به طرح انقلاب سفید رأی مثبت داده‌اند! (۱۰۱) حامیان خارجی شاه با تبریک به او، این فراندوم را موفقیتی بزرگ برای دولت پهلوی قلمداد کردند. شاه نیز که موفقیت خود را باور کرده بود، در سخنان خود علما و روحانیت را مورد حمله قرار داد و آنان را تهدید کرد.

در روز دوم فروردین سال ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت امام صادق علیه السلام بود، مأموران رژیم به مدرسه فیضیه حمله بردند و به ضرب و شتم طلاب و مردم حاضر در مراسم سوگواری پرداختند که در جریان آن شماری از طلاب کشته و یا زخمی شدند. حمله به فیضیه آخرین حلقه ارتباط و علاقه روحانیت و دربار را قطع کرد؛ آن‌گونه که برای روحانیت و خاصه

شخصیت انقلابی آن، یعنی امام خمینی هیچ جای سازشی باقی نماند. بعد از حادثه فیضیه، امام در سخنرانی‌ها و پیامهای خود به مقابله آشکار با دستگاه فاسد پهلوی پرداخت و شخص شاه را مورد حمله قرار داد.

۵. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

خرداد سال ۴۲ که با ایام محرم مصادف شده بود، اوج رویارویی رژیم و روحانیت بود. ساواک به وعاظ اخطار کرده بود که علیه شاه و اسرائیل حرفی نزنند و به مردم نگویند که اسلام در خطر است. امام در ۱۳ خرداد که مصادف با روز عاشورا بود، حمله رژیم به فیضیه را به واقعه کربلا تشبیه کرد و آن را به تحریک اسرائیل دانست و رژیم را نیز دست‌نشانده اسرائیل خواند. دو روز پس از این سخنرانی، در سحرگاه ۱۵ خرداد امام دستگیر و به تهران منتقل شد. به دنبال بازداشت امام، رژیم با اعتراضات گسترده‌ای در قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز روبه‌رو شد که با شعارهایی بر ضد شاه و حمایت از امام همراه بود. شاه دستور سرکوب معترضان را صادر کرد که در پی آن ارتش به خیابانها ریخت و به روی مردم آتش گشود و پس از چند روز آرامش برقرار شد. (۱۰۲) چند ماه بعد با اعتراضات گسترده علما رژیم مجبور شد امام را آزاد کند، اما روزنامه‌ها شایع کردند که توافقی بین امام و دولت صورت گرفته است مبنی بر اینکه علما دیگر در امور سیاسی دخالت نکنند، ولی امام ضمن تکذیب این خبر بر ادامه مبارزه تأکید کرد.

قیام ۱۵ خرداد تأثیرات مهمی برجای گذاشت. اولین پیامد این قیام آن بود که مخالفان را به کلی از دولت پهلوی ناامید کرد. اگر کسانی تا این زمان به اصلاح رژیم امیدوار بودند، از آن پس اصلاحات را جز در فروپاشی رژیم نمی‌دیدند. بنابراین اغلب مخالفت‌های مسالمت‌آمیز و قانونمندی که تا آن هنگام صورت می‌گرفت، پایان یافت و مقابله با رژیم و حذف آن هدف اصلی مخالفان شد. تا این زمان، مخالفان کمتر علیه شاه و در انتقاد از نظام سلطنتی سخن می‌گفتند، اما از این پس اغلب بر تغییراتی بنیادین و لزوم حذف شاه تأکید داشتند. از سوی دیگر، این سرکوب مخالفان جوان و پرشور رژیم را از شیوه‌های سنتی مبارزه نومید کرد و به مبارزه مسلحانه تشویق نمود. در واقع مشی مسلحانه عملاً بعد از ۱۵ خرداد مطرح شد و مقبولیت یافت. پیامد دیگر قیام ۱۵ خرداد انتقال رهبری مبارزه سیاسی به روحانیت و خاصه شخص امام خمینی بود. روحانیت پیش از این نیز رهبری جنبشهای مردمی را در دست گرفته بود، اما

هیچ‌گاه تا این حد مستقل از سایر نیروهای سیاسی عمل نکرده بود. معمولاً علمای بزرگ در اتحاد با گروههایی از روشنفکران و سایر نیروهای اجتماعی، جنبشهای مردمی را رهبری می‌کردند، اما از این زمان به بعد روحانیت خود مستقل از سایر جریان‌های سیاسی، رهبری مبارزات را برعهده گرفت.

هم‌چنین این قیام بقایای مشروعیت رژیم را از بین برد و پایگاه اجتماعی آن را بیش از پیش متزلزل کرد. روحانیت خاصه مراجع بزرگ از نفوذ گسترده و عمیقی در میان توده‌های مردم برخوردار بودند؛ آن‌سان که شاه در مقابله با روحانیت به کلی پایگاه خود را در میان مردم از دست داد. حضور روحانیت در میان مردم، مبارزه با رژیم را رنگی مذهبی بخشید، تا جایی که مردم شاه را به یزید و امام خمینی را به امام حسین علیه السلام تشبیه می‌کردند. بدین‌سان، ادبیات انقلاب به ادبیاتی مذهبی تبدیل شد که توده‌ها را به سرعت جذب می‌کرد و پایگاه مردمی مبارزه را گسترش می‌داد. بنابراین شاه در مقابله با روحانیت، تنها دشمنی توده‌های مذهبی را برانگیخت و بس.

وابستگی و استبداد (۱۳۴۳-۱۳۵۵)

در سال ۱۳۴۳ دولت امریکا ادامه حضور مستشاران فنی خود را مشروط به معافیت آنان از محاکمه در دادگاههای ایران کرد. شاه نیز این درخواست را پذیرفت و به نخست‌وزیرش، حسنعلی منصور، دستور داد تا در این مورد لایحه‌ای تقدیم مجلس کند. لایحه مذکور به‌رغم مخالفت برخی از نمایندگان، با فشار زیاد دولت تصویب شد. تصویب این لایحه مخفیانه صورت گرفت، اما سرانجام فاش شد و موجی از مخالفت عمومی را برانگیخت. این لایحه غرور ملی و احساسات ایرانیان را جریحه‌دار می‌ساخت و یادآور عهدنامه ترکمانچای و قراردادهای کاپیتولاسیون پس از آن بود. پس از تصویب لایحه، کاپیتولاسیون امام خمینی در سخنرانی تاریخی خود، شاه را مورد حمله قرار داد و دولت و مجلس را فاسد و دست‌نشانده امریکا و اسرائیل، و دشمن اسلام و مردم ایران خواند. (۱۰۳)

چند روز پس از این سخنرانی، رژیم در ۱۳ آبان ۱۳۴۳ امام خمینی را دستگیر، و به ترکیه تبعید کرد. این اقدام با مخالفت مراجع و علمای وقت روبرو شد. سه ماه پس از تصویب این لایحه و تبعید امام، منصور نخست‌وزیر شاه به‌دست محمد بخارایی - جوانی متدین از اعضای

هیئت‌های مؤتلفه اسلامی - به قتل رسید. پس از آن، بخارایی و یارانش دستگیر و اعدام شدند و به جای منصور، امیرعباس هویدا - سیاستمداری که مطیع شاه بود - به نخست‌وزیری رسید.

سال ۱۳۴۳ آغاز دوره استبدادی خشن در دوره پهلوی است. شاه تمام مخالفان خود را در این سال سرکوب کرد. امام خمینی که پرشورترین مخالف شاه بود، به ترکیه تبعید شده و مخالفان مذهبی نیز پس از سرکوب گسترده ۱۵ خرداد و دستگیری‌های بعد از آن با احتیاط بیشتری عمل می‌کردند. این در حالی بود که جبهه ملی نیز در نتیجه اختلاف داخلی و بازداشت بعضی از سران آن فروپاشید. بنابراین مخالفان سرسخت شاه در زندان یا تبعید بودند و دیگران نیز به سبب کنترل شدید ساواک امکان فعالیت نداشتند. بدین ترتیب ایران پس از دوره‌ای چهارساله پر از تنش و بحران، در سکوتی مطلق آرام گرفت؛ سکوتی که شاه و بسیاری دیگر را فریفت. شاه این آرامش را نشانه رضایت مردم و مشروعیت خود تلقی می‌کرد و از حمایت مردم با اطمینان سخن می‌گفت. در این سالها هرگونه حرکت مستقل با سرکوب روبرو می‌گردید و اجازه تشکیل هیچ نهاد، حزب و گروه سیاسی مستقلی داده نشد. بدین ترتیب امکان فعالیت آزاد سیاسی از بین رفت و سایه یک دیکتاتوری سلطنتی بر عرصه سیاست کشور مستولی گردید. در این شرایط شاه با اطمینان کامل به پیگیری برنامه‌های بلندپروازانه‌اش پرداخت و روزبه‌روز بر غرور و خودبینی‌اش افزود. و توجهی به روند رو به رشد تنفر مردمی از او و رژیمش نداشت.

در واقع رژیم می‌پنداشت چون هیچ کس جرئت ندارد آشکارا مخالفت کند، از این رو هیچ مخالفتی نیز وجود ندارد. اما زمانی که فضای جامعه اندکی گشوده شد و مخالفان فرصتی مناسب یافتند، سیلی بنیانکن به راه افتاد که هیچ نیرویی را توان مقابله با آن نبود.

به هر حال در این سالها شاه از یک‌سو با خشونت بسیار مخالفان را سرکوب می‌کرد، و از سوی دیگر برنامه‌های بلندپروازانه خود را پی می‌گرفت. شاه در این دوران در اوج قدرت، مغرورانه از تمدن بزرگ سخن می‌گفت و در پیش چشمان مردمی که بیشتر آنها در فقر و محرومیت به سر می‌بردند، جشنهای باشکوه و پرهزینه برگزار می‌کرد تا قدرت خود را به رؤسای کشورهای خارجی بنمایاند، غافل از اینکه هر روز بر تنفر مردم از او و رژیمش افزوده می‌شد و پایه‌های قدرتش به تدریج فرومی‌ریخت. شاه در این سالها بیش از آنکه به مردم خود بیندیشد، به اعتبار خود در عرصه بین‌المللی و در نزد رؤسای کشورهای خارجی می‌اندیشید. او تنها از

طرحهای بزرگ اقتصادی و نظامی سخن می‌گفت و مردم را - که هدف این طرحها بودند - به کلی فراموش کرده بود. به هر روی، غفلت از مردم و جریاناتی که در متن جامعه می‌گذشت، مهم‌ترین اشتباه رژیم در این سالها بود. غرور و توهم سردمداران دولت پهلوی پس از بالا رفتن قیمت‌های نفت در سال ۱۳۵۲، افزایش یافت چه آنکه سرمایه بادآورده نفت آنان را به آینده حکومتشان مطمئن‌تر می‌کرد. با توجه به درآمدهای جدید، برنامه‌های اقتصادی به سرعت تغییر کرد و به جای آن طرحهای عظیمی به اجرا درآمد که بعدها به دلیل مشکلات اقتصادی اغلب نیمه‌تمام رها شدند.

به لحاظ سیاسی، مهم‌ترین کاری که رژیم در این سالها انجام داد، تشکیل حزب رستاخیز بود. شاه قبلاً از نظامهای تک‌حزبی انتقاد کرده و آن را ویژه نظامهای فاشیستی دانسته بود، اما در اواخر سال ۱۳۵۳ با چرخشی سریع تصمیم گرفت حزب فراگیر رستاخیز را تشکیل دهد. بدین ترتیب دو حزب دولتی موجود که ظاهری دموکراتیک به نظام پهلوی داده بودند، منحل گشت و حزب رستاخیز ایجاد شد. ظاهراً شاه که در این سالها از دموکراسی و تمدن غربی انتقاد می‌کرد، تصمیم گرفته بود ظواهر دموکراتیک نظام خود را نیز کنار بگذارد. به هر حال این حزب از ابتدای تأسیس با عدم استقبال عمومی روبه‌رو گردید. شاه در ابتدا تهدید کرد که همه باید به عضویت حزب درآیند و هر کس که از این کار سرپیچی کند، خائن است و می‌تواند کشور را ترک کند و به هر جا که می‌خواهد، برود. (۱۰۴) عضویت اجباری در حزب و توهین به مخالفان، نشان از این داشت که گویا هیچ چیز در این دولت تغییر نخواهد کرد. به هر روی، حزب رستاخیز نتوانست حلقه واسطی میان دولت و ملت باشد و شکاف فزاینده بین این دو را پر نماید. در واقع عضویت در حزب فقط وسیله‌ای بود برای ورود به بازی‌های سیاسی و بهره‌برداری از مزایا و امتیازات خاصی که فقط به طرفداران رژیم اعطا می‌شد.

۷. فضای باز سیاسی؛ آغاز مخالفت‌های علنی

در سال ۱۳۵۵ رژیم پهلوی در اوج اقتدار خود به سر می‌برد؛ مخالفان مسلح سرکوب شده بودند و بیشتر اعضای اصلی گروه‌های چریکی به قتل رسیده، یا در زندان به سر می‌بردند. مبارزه مسلحانه عملاً شکست خورده بود و سایر مخالفان نیز امکان فعالیت چندانی نداشتند. اقتصاد

کشور به برکت درآمدهای نفتی رشد سریعی را نشان می‌داد و ایران با ثبات و آرام به نظر می‌رسید، از این رو هیچ کس شروع بحران در سال بعد را تصور نمی‌کرد.

در همین سال در انتخابات ریاست جمهوری امریکا، کارتر با شعار حمایت از حقوق بشر و دموکراسی به قدرت رسید. دولت ایران در این سالها بارها به نقض حقوق بشر متهم شده بود و حتی طبق گزارش کمیسیون حقوق بشر در سال ۵۴ هیچ کشوری در این زمینه به پای ایران نمی‌رسید. (۱۰۵) شکنجه‌ها و اعدامهای ساواک در خارج از کشور سر و صدای زیادی به راه انداخته و اعتبار رژیم را خدشه‌دار کرده بود. در سالهای ۵۴ و ۵۵ مطبوعات و رسانه‌های غربی بارها رژیم شاه را به دلیل نقض حقوق بشر مورد انتقاد قرار دادند. شاه در مقابل موج جدید انتقادات به سرعت واکنش نشان داد و اعلام کرد که حقوق بشر را اولین بار کورش به جهانیان عرضه داشته است. او گفت آنچه باعث حملات غرب به ایران شده، در واقع موضوع نقش ایران در افزایش قیمت نفت و نیز حسادت غربی‌ها به پیشرفت ایران است. (۱۰۶)

در پی سخنان شاه موجی از مباحث مربوط به حقوق بشر در مطبوعات و رسانه‌های دولتی به راه افتاد. شاه و دولتمردانش در پس این هیاهو تصمیم گرفتند فضای سیاسی را اندکی بگشایند تا خود را از سیل اتهامات جهانی مبرا سازند و از دیگر سو دل دولتمردان جدید کاخ سفید را نیز به دست آورند.

سیاست فضای باز سیاسی در اوج اقتدار رژیم پهلوی آغاز شد. دولت شاه در این زمان به قدری مستحکم می‌نمود که به نظر می‌رسید این سیاست به تداوم و ثبات آن خدشه‌ای وارد نمی‌کند. امریکایی‌ها نیز هرگز گمان نمی‌کردند که باز شدن فضای سیاسی در ایران رژیم را دستخوش بحران سازد، هرچند آنها هیچ‌گاه رژیم را برای در پیش گرفتن این سیاست ترغیب نکردند. در واقع شعارهای تبلیغاتی کارتر هرگز به تحقق نیوست و حتی فروش جنگ‌افزارها به ایران نیز بیش از پیش ادامه یافت. (۱۰۷) شاه تا آخرین ماههای حکومتش از حمایت امریکا برخوردار بود. بنابراین عملاً در سیاست امریکا نسبت به ایران تغییری پیش‌نیامد، از این رو نمی‌توان سیاست فضای باز را به فشار دولت امریکا مربوط دانست؛ گرچه همواره برخی از روشنفکران و گاه سیاستمداران واقع‌بین آمریکایی شاه را به اجرای روشهای دموکراتیک تشویق می‌کردند و معتقد بودند رژیم پهلوی تنها در این صورت تداوم خواهد یافت.

به طور کلی عوامل متعددی باعث آغاز سیاست فضای باز در سال ۱۳۵۵ شد: از یک سو شاه می دانست که سیاست سرکوب را نمی توان تا به آخر ادامه داد، خاصه که او با آگاهی از بیماری خود در صدد بود تا زمینه را برای انتقال آرام قدرت به فرزندش فراهم آورد؛ از سوی دیگر، تبلیغات جهانی علیه شاه اوج گرفته بود و شاه که به موقعیت بین المللی خود بسیار اهمیت می داد می کوشید تا رژیم خود را از اتهامات مربوط به حقوق بشر مبرا سازد.

باید توجه داشت که در این زمان شاه به استحکام دولت خود بسیار مطمئن بود و می پنداشت بیشتر مردم ایران طرفدار او هستند و حتی در فضایی دموکراتیک او را انتخاب می کنند. به هر حال شاه برای فرار از اتهامات مربوط به حقوق بشر - که اعتبار او را در جهان خدشه دار کرده بود - یا برای هماهنگی با سیاستهای رئیس جمهوری جدید امریکا و یا برای تقویت ساختار سیاسی دولت خود کوشید تا به تدریج از سیاست سرکوب و خشونت بکاهد.

در پی این سیاست، از اواخر سال ۱۳۵۵ وضع زندانها بهبود یافت و از شدت شکنجه زندانیان کاسته شد. قانون دادرسی نیز اصلاح گردید و در نحوه آن تغییرات چشمگیری داده شد. (۱۰۸) شاه ضمن اعتراف به شکنجه کردن زندانیان در گذشته، اعلام کرد که دیگر شکنجه ای در کار نخواهد بود. از اوایل سال ۵۶ مسئولان رژیم و مطبوعات مباحثی در ستایش آزادی و نقد مطرح کردند و شاه نیز تحقق یک «دموکراسی واقعی» را به مردم ایران نوید داد.

از دیگر سوی، در هیئت دولت نیز تغییراتی داده شد: امیرعباس هویدا که سیزده سال نخست وزیر شاه بود، کنار رفت و جمشید آموزگار به جای او انتخاب شد. انتخاب آموزگار برای رسیدن به دو هدف عمده صورت گرفت: اول سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی که دچار رکود و تورم بود، و دوم ادامه سیاست فضای باز. آموزگار سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش گرفت تا جلوی ریخت و پاشهای موجود را بگیرد و برخی از طرحهای پر هزینه را رها کرد تا از روند روبه رشد تورم جلوگیری کند، اما در زمینه سیاسی همچنان تمام سیاستها و تصمیمات به شخص شاه ختم می شد و او خود بر روند سیاست گذاریها نظارت داشت. در این زمان با اینکه شاه و مسئولان رژیم از آزادی و دموکراسی ایرانی و مزیت های آن نسبت به دموکراسی غربی سخن می گفتند، هیچ ساز و کار قانونی برای مشارکت سیاسی یا بیان مسالمت آمیز مخالفتها و خواسته های سیاسی ایجاد نشد. در طول سالیان گذشته، رژیم تمام نهادهای مستقل و آزاد را از

بین برده بود و در واقع هیچ حلقه ارتباطی بین دولت و مردم وجود نداشت. در این مقطع نیز هرچند از دموکراسی و آزادی زیاد سخن گفته می‌شد، اما هیچ سازوکار مناسبی برای پیشبرد آن ایجاد نگردید. در حالی که دموکراسی بدون نهادهای مستقل و شیوه‌های بیان مسالمت‌آمیز خواسته‌ها و انتقادات و همچنین بدون انتخابات آزاد بی‌معناست.

از سوی دیگر، در طی سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۴۲ فاصله دولت و ملت به قدری زیاد شده بود که اگر هم رژیم واقعاً می‌خواست به اصلاحات دموکراتیک تن دهد، مردم آن را باور نمی‌کردند. در واقع جدایی به قدری بود که اصلاحات تنها در حذف و جایگزینی رژیم معنا می‌یافت. به همین دلیل با گشایش فضای سیاسی به سرعت لبه تیز انتقادات متوجه شخص شاه گردید.

از اوایل سال ۱۳۵۶ نامه‌هایی انتقادی از سوی برخی از نویسندگان و روشنفکران ملی‌گرا منتشر شد. رژیم در مقابل این نامه‌ها واکنش نشان نداد و این امر مخالفان را جرأت بخشید. به تدریج انتقادات بیشتر شد و اشکال متنوع‌تری به خود گرفت. در این زمان محور انتقادات در خصوص نقض قانون اساسی و حقوق بشر بود. رژیم مخالفتها را تا حدی برمی‌تابید، اما هرگاه احساس می‌کرد مخالفتها روبه گسترش است، آنها را سرکوب می‌کرد.

رژیم هنوز با ثبات و مستحکم به نظر می‌رسید؛ به گونه‌ای که کارتر در دی‌ماه ۵۶ در دیدار از تهران ایران را جزیره ثبات خواند، (۱۰۹) غافل از اینکه چندی بعد طوفان انقلاب ایران را دربرخواهد گرفت.

۸. طوفان انقلاب، آغاز فروپاشی نظام سیاسی

درگذشت مشکوک حاج‌آقا مصطفی فرزند امام خمینی در نجف اشرف که مردم آن را به ساواک نسبت دادند نقطه عطفی در روند انقلاب محسوب می‌شود برپایی مراسم باشکوه یادبود در شهرهای مختلف با حضور قشرهای مختلف مردم رژیم را نگران کرد. انتشار مقاله توهین‌آمیزی که در این زمان به نگارش درآمد برای تخریب شخصیت امام و در واکنش به این جریان صورت گرفت. این مقاله که به دستور شاه در ۱۷ دی ماه ۵۶ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید آتش نهفته انقلاب را شعله‌ور ساخت. و خشم مردم را برانگیخت و در واقع طوفان انقلاب با این مقاله آغاز شد. از همان فردای انتشار مقاله، اعتراضاتی سراسری و پی‌درپی علیه رژیم آغاز گردید. در شهر قم تظاهرات و اعتراضات طلاب و مردم در روز ۱۹ دی به خون کشیده شد. مقاله اطلاعات

و سرکوب مردم قم در ۱۹ دی ماه اعلان جنگ آشکار رژیم به روحانیت تلقی می‌شد و مراجع بزرگ را به میدان مبارزه با رژیم کشاند. انتشار این مقاله را می‌توان بزرگ‌ترین اشتباه رژیم در این زمان دانست چرا که خشم روحانیت و توده‌های مذهبی را برانگیخت. در چهلم شهدای قم، مردم تبریز دست به اعتراض گسترده‌ای زدند؛ آن‌گونه که شهر را از کنترل دولت خارج کردند. اما ارتش برای سرکوب مردم وارد عمل شد و شماری از مردم را به شهادت رساند. استفاده از ارتش برای سرکوب قیام ۲۹ بهمن تبریز یکی دیگر از اشتباهات فاحش رژیم بود که فاصله دولت و ملت را افزایش داد و بر عمق تنفر مردم از شاه و رژیمش افزود. در دهم فروردین ۵۷ به مناسبت چهلم شهدای تبریز، در یزد و برخی از شهرهای ایران تظاهرات ضد رژیم برگزار شد. شاه که شخصاً فرماندهی پلیس ضد شورش را برعهده گرفته بود، دستور سرکوب قیام را صادر کرد و سرانجام با دخالت نیروهای نظامی و کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم، این مرحله از اعتراضات پایان یافت.

آنچه در سه قیام متوالی ۱۹ دی، ۲۹ بهمن و دهم فروردین درخور توجه است، حضور روحانیت و توده‌های مذهبی و نیز استفاده از شعارها و مفاهیم دینی یا به سخنی دقیق‌تر محتوای دینی این قیامهاست. این قیامها که کاملاً محتوایی مذهبی داشتند از سوی روحانیان رهبری می‌شدند، و پیامها و اعلامیه‌های امام و مراجع بزرگ الهامبخش آنها بودند. در این زمان - همچون قیام مشروطه - مفاهیم مذهبی به کمک مبارزه سیاسی آمد و بدین‌گونه، مبارزه با رژیم به مبارزه حق علیه باطل بدل گردید و همین مساله مهمترین وجه تمایز انقلاب اسلامی نسبت به سایر انقلابها و جنبشهای سیاسی است. گفتنی است محتوای مذهبی این قیامها را می‌توان از مضمون شعارها، پیامها و سخنرانی‌ها دریافت.

از سویی دیگر، این قیامها از شکست سیاست فضای باز شاه خبر می‌داد؛ زیرا دولت نتوانست اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم را تحمل کند و به همین دلیل مخالفان را به گلوله بست. علل شکست سیاست فضای باز را می‌توان چنین برشمرد: از یک‌سو نظارت‌های نظامی و سرکوب شدید، تمام سازمانها و نهادهای مستقل را از بین برده بود و بدین‌ترتیب مجاری قانونی ابراز مخالفت وجود نداشت؛ از دوم سو پانزده سال خفقان فاصله دولت و ملت را آنچنان گسترده کرده بود که مردم جز به حذف رژیم رضایت نمی‌دادند، و از سوم سو نیز شاه و سردمداران

دولتش در اجرای این سیاست چندان جدی نبودند. آنها گاه به مخالفان اجازه اظهار نظر می‌دادند و هرگاه احساس می‌کردند لبه تیز انتقادات اصل رژیم و شخص شاه را نشانه رفته است، مخالفان را با خشونت سرکوب می‌کردند. ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا شاه نیز یکی از موانع اصلی سیاست فضای باز بود: او همواره خود را بر حق می‌دانست و هیچ‌گاه حاضر به پذیرش انتقاد نبود. وی همچنین در فرایند اصلاحات هرگز از موضع سلطنت مطلقه خود عقب نشست و همواره خود را حاکم مطلق ایران می‌دانست. از دید وی اصلاحات فقط باید شامل زیردستان می‌شد، اما این در حالی بود که مردم خود او را مسبب همه مشکلات می‌دانستند. مسلماً شاه اگر شاه واقعا به اصلاحات علاقمند بود باید خود کنار می‌کشید و زمام امور را به مردم می‌سپرد.

به هر حال اعتراضات بعد از دهم فروردین نیز ادامه یافت، اگرچه از شدت آن نیز کاسته شده بود. در اواخر خرداد اعتصابات پراکنده‌ای صورت گرفت. در ماه مرداد ابتدا مشهد دستخوش ناآرامی شد که در نتیجه آن عده‌ای از مردم به شهادت رسیدند. سپس در اصفهان تظاهرات و اعتراضات ضد رژیم به دخالت نیروهای نظامی و کشته و مجروح شدن عده زیادی از مردم منجر شد. در پی آن، در ۲۸ مرداد حادثه آتش‌سوزی سینما رکس آبادان موجی از اعتراضات سراسری علیه رژیم را دامن زد. در این حادثه که مردم آن را به ساواک نسبت دادند، حدود چهارصد نفر جان باختند. این در حالی بود که در اواخر مرداد شاه در سخنرانی خود بر ادامه سیاست فضای باز و حرکت به سوی دموکراسی تأکید کرد و به مردم قول داد که دموکراسی ایجاد کند.

در اوایل شهریور، آموزگار از نخست‌وزیری کناره گرفت و جعفر شریف امامی به جای او منصوب شد. انتخاب شریف امامی به منظور سازش با مخالفان مذهبی صورت گرفت، اما وی شخصیتی بدنام، مشهور به فساد و وابسته به فراماسونری بود. برای بدنامی او در نزد مردم همین بس که او ریاست بنیاد پهلوی را سالها بر عهده داشت. شریف امامی تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و با طرح شعارهای مذهبی و طرفداری از آزادی در صدد جلب توجه مردم برآمد. در پی آن، کازینوها و مراکز فساد تعطیل شد و دولت اعلام کرد که از آزادی مطبوعات و فعالیتهای سیاسی حمایت می‌کند. (۱۱۰) بدین ترتیب روزنامه‌ها که تاکنون تحت کنترل شدید بودند، به چاپ مقالات انتقادی و افشای فساد دستگاه پرداختند. در این مقطع روزنامه‌ها عملاً به یکی از کانونهای مخالفت با رژیم تبدیل شدند.

در روز سیزدهم شهریور در حالی که هنوز بیش از ده روز از انتخاب شریف امامی نمی‌گذشت، تظاهرات عظیمی در تهران به مناسبت عید فطر برگزار گردید. در این راهپیمایی عظیم که در نظم و آرامشی کامل برگزار گردید، برای اولین بار در سطحی گسترده شعارهایی بر ضد رژیم و شخص شاه مطرح شد. امام خمینی نیز در پیام خود به مناسبت عید فطر بر ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم تأکید کرد. این راهپیمایی در شانزدهم شهریور نیز تکرار شد. وسعت این تظاهرات نه تنها شاه و دولتمردانش، بلکه تمام ناظران داخلی و خارجی را متعجب کرد؛ (۱۱۱) زیرا آنها تصور چنین مخالفت عظیمی را نداشتند. این تظاهرات رژیم را هراسان کرد. بنابراین از آنجا که فردای آن روز نیز قرار بود راهپیمایی دیگری برگزار شود، جلسه هیئت دولت با حضور شاه در شب هفدهم شهریور تشکیل شد. در این جلسه تصمیم بر این شد که با اعلام حکومت نظامی، مانع از ادامه تظاهرات شوند. ارتشبد اویسی، یکی از خشن‌ترین ژنرالهای شاه نیز برای اجرای این امر به فرمانداری نظامی تهران منصوب گشت و هم‌زمان در تهران و چند شهر بزرگ، دستور حکومت نظامی صادر شد. صبح روز جمعه هفدهم شهریور مردم بی‌خبر از تصمیمات شب گذشته هیئت دولت، و در حالی که نیروهای نظامی با تانکها و زره پوشهای خود خیابانها را پر کرده بودند، به سوی میدان ژاله حرکت کردند. در این میدان نظامیان به روی مردم آتش گشودند و تعداد زیادی را به خاک و خون کشیدند. بدین ترتیب جمعه سیاه، خونین‌ترین روز انقلاب پدید آمد.

واقعه هفده شهریور از نقاط عطف انقلاب اسلامی است. تا این زمان هنوز گروهها و افرادی بودند که از قانون اساسی و اصل سلطنت دفاع می‌کردند، اما این کشتار راهی برای بقای شاه و سلطنت بر جای نهاد. اغلب کسانی که بر مبارزه در چارچوب قانون اساسی تأکید می‌کردند، از شیوه خود دست شستند و به صف مخالفان رژیم و اصل سلطنت پیوستند. به سخن دیگر، شاه با این کشتار تمام مخالفان میانه‌رو خود را به دشمن تبدیل کرد. بنابراین مهم‌ترین قربانی جمعه سیاه شاه و اصل رژیم سلطنتی بود. همچنین این کشتار امکان موفقیت هرگونه اصلاحات در درون نظام سیاسی پهلوی را از بین برد و در واقع نقطه پایانی بود بر سیاست فضای باز سیاسی.

تظاهرات ۱۶ و ۱۷ شهریور رهبری قاطعانه امام را تثبیت کرد و محبوبیت گسترده ایشان را آشکار ساخت. در واقع مردم با پیام امام به خیابانها می‌ریختند و خواسته‌های او را فریاد می‌کردند. هدایت این راهپیمایی‌ها نیز عمدتاً برعهده شاگردان امام بود.

از فردای هفده شهریور یک سلسله اعتصابات گسترده آغاز شد: ابتدا کارگران صنعت نفت جنوب اعتصاب کردند و در نتیجه صادرات نفت ایران به کلی قطع شد و رژیم از درآمد نفت محروم گردید. اعتصاب به تدریج سایر بخشهای جامعه را دربرگرفت و رژیم را بیش از پیش ناتوان کرد. دولت در مقابل اعتصابات عملاً ناتوان بود؛ زیرا ارتش نمی‌توانست کارگران و کارمندان را به زور از خانه‌ها بیرون بکشد و به اعتصاب پایان دهد.

درواقع پس از هفده شهریور شمارش معکوس برای سرنگونی رژیم آغاز شده بود. نارضایتی و مخالفت به حدی گسترش یافت که سردمداران رژیم و از جمله شخص شاه را نسبت به بقای آن نومید می‌کرد.

شاه در این اوضاع بسیار متزلزل و آشفته بود و اغلب کسانی که در این دوره با او دیدار می‌کردند، به روحیه ضعیف و عدم اعتماد به نفس او پی‌می‌بردند. برخی این تزلزل را ناشی از بیماری شاه و تأثیر داروهای مصرفی دانسته‌اند؛ پاره‌ای دیگر او را ذاتاً شخصیتی متزلزل و ضعیف قلمداد کرده‌اند و عده‌ای نیز تزلزل شاه را به رفتار دولتمردان امریکا در این زمان نسبت داده‌اند. دولتمردان امریکا - که شاه در این مقطع به هدایت و راهنمایی آنها نیازمند بود در مورد بحران ایران دچار تردید و دو دستگی بودند و همین امر تزلزل شاه را بیشتر می‌کرد. ظاهراً شاه انتظار داشت امریکایی‌ها مسئولیت سرکوب مخالفان را برعهده گیرند که البته این کار در فضای رقابت ابرقدرتها و جنگ سرد ممکن نبود. به هر حال دولتمردان امریکا همواره شاه را از حمایت خود مطمئن می‌ساختند؛ چنان‌که حتی پس از هفده شهریور کارتر با شاه تماس گرفت و بر حمایت امریکا از اقدامات او تأکید کرد، اما اینها نتوانست روحیه ازدست‌رفته شاه را بازگرداند. در واقع تردید و تزلزل شاه ناشی از ناتوانی وی در شناخت بحران بود. او که همواره به جامعه از منظری شاهانه نگریسته بود، نمی‌توانست علل خشم عمومی علیه خود را درک کند، از این رو به جای اعتراف به اشتباهات خود می‌کوشید تا دیگران را مقصر جلوه دهد؛ تا جایی که به‌رغم پیغامها و تأکیدات دولتمردان امریکا در حمایت از او و دولتش، می‌پنداشت امریکا و غرب قصد

سرنگونی‌اش را دارند، به همین روی گاه می‌پرسید چه کرده است که آنها با او دشمن شده‌اند. (۱۱۲)

همانگونه که اشاره شد پس از هفده شهریور، مخالفتها همچنان رو به گسترش بود و شیوه‌های مبارزه نیز تغییر می‌کرد: گاه مردم با فریادهای الله اکبر شبانه مخالفت خود را ابراز می‌کردند و گاه با تظاهرات پراکنده و اجتماعات کوچک با نیروهای امنیتی درگیر می‌شدند. و گاه با اعتصابهای فراگیر اعتراض خود را نشان می‌دادند. روز سیزدهم آبان‌ماه تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد. تلویزیون نیز که ظاهراً از فضای باز متأثر شده بود، تصاویر تیراندازی به سوی دانشجویان را پخش کرد. فردای آن روز اعتراضات وسیعی صورت گرفت و بسیاری از ساختمانهای دولتی تهران به آتش کشیده شد. از این روی، شاه برای خروج از بحران به دولت نظامی متوسل شد. در پی آن، ارتشبد ازهارى - یکی از فرماندهان نسبتاً گمنام ارتش - به نخست‌وزیری رسید. ازهارى - که بیشتر اعضای کابینه او غیرنظامی بودند - قاطعیت و درایت لازم را برای مقابله با بحران و نجات شاه نداشت، از همین رو شکست دولت نظامی از همان ابتدا پیش‌بینی می‌شد. از سوی دیگر، هم‌زمان با اعلام دولت نظامی، شاه در یک نطق تلویزیونی به ضعفها و کاستی‌های نظام خود اعتراف کرد و این جمله معروف خود را گفت که «من هم صدای انقلاب شما را شنیدم.» این نطق که با لحنی بسیار ملتمسانه ایراد شد، اعتبار دولت نظامی را کاملاً خدشه‌دار کرد و از دیگر سو تزلزل شاه را نیز بازنمایاند. امام‌خمینی نیز در پاسخ به سخنان شاه قاطعانه خواستار ادامه مبارزه تا سرنگونی رژیم پهلوی و ایجاد جمهوری اسلامی شد.

دولت نظامی کار خود را با دستگیری عده‌ای از مقامات بلندپایه رژیم آغاز کرد: هویدا نخست‌وزیر پیشین، ارتشبد نصیری رئیس ساواک، نیک‌پی شهردار تهران و برخی دیگر از وابستگان رژیم دستگیر شدند تا مبارزه با فساد که از شعارهای دولت ازهارى بود، تحقق یابد. البته در این میان هیچ کدام از نزدیکان شاه که متهمان اصلی فساد بودند، دستگیر نشدند. در هر حال دولت ازهارى از این ترفند نیز طرفی نسبت، جز اینکه طرفداران رژیم را متزلزل کرد. پندار عمومی این بود که شاه برای حفظ خود یارانش را قربانی می‌کند، به همین دلیل بسیاری از شخصیت‌های وفادار به نظام پهلوی در این دوره ایران را ترک کردند.

به هر روی، دولت از هاری نتوانست جلوی اعتراضات و اعتصابات گسترده را بگیرد و به مضحکه انقلابیان تبدیل شد. به تدریج نیروهای نظامی نیز از درگیری با مردم خودداری می‌کردند و هر روز بر تعداد کسانی که بنا به فرمان امام خمینی پادگان‌ها را ترک می‌کردند افزوده می‌شد. در این زمان شیوه مبارزه به گونه‌ای بود که امکان استفاده از ارتش برای سرکوبی وجود نداشت. ارتش اصولاً برای جنگ و مقابله با دشمن مسلح آموزش می‌بیند و در بلندمدت توان مقابله با مردم بی‌دفاع را ندارد. به همین دلیل سربازان و بسیاری از فرماندهان آنها پس از چند ماه حضور در خیابانها و مقابله با مردم، روحیه خود را از دست داده بودند؛ زیرا افزون بر اینکه اغلب نیروهای ارتش مذهبی بودند، روحیه آتش گشودن به روی مردم بدافع را نداشتند. یکی از شگردهای امام در رهبری انقلاب این بود که در طول مبارزه هرگونه برخورد مسلحانه با رژیم را نفی می‌کرد و برخلاف گروههای افراطی هیچ‌گاه درصدد جنگ مسلحانه با رژیم برنیامد؛ امام همواره در پیامهای خود با احترام از نظامیان یاد می‌کرد و از آنان می‌خواست برای حفظ عزت و افتخار خود به مردم بپیوندند. روی سخن امام در مبارزه، با رژیم پهلوی و شخص شاه بود و نه ارتش، و این خود در جذب نظامیان تأثیر داشت. به هر حال در این روزها روحیه نظامیان روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شد و فرار و نافرمانی آنان افزایش می‌یافت؛ تا آنجا که گاه سربازان به جای مردم به روی فرماندهان خود آتش می‌گشودند. بنابراین ارتش که آخرین و مهم‌ترین پایگاه رژیم بود، به تدریج فرومی‌ریخت.

از اوایل آذرماه به مناسبت آغاز ماه محرم، درگیری‌ها در تهران وسعت یافت: در شب اول محرم تعدادی از مردم در برخورد با نیروهای امنیتی به شهادت رسیدند. از همان شب مردم با فریاد الله اکبر در پشت‌بامها اعتراض خود را نشان دادند. درگیری‌ها همچنان ادامه یافت و دولت به ناچار اجازه تظاهرات در روزهای تاسوعا و عاشورا را صادر کرد. تظاهرات روز عاشورا که در ۲۰ آذر برگزار شد، بزرگ‌ترین راهپیمایی از ابتدای انقلاب بود که هدایت آن را روحانیان و شاگردان امام برعهده داشتند. این تظاهرات عظیم آخرین امیدهای طرفداران رژیم را از بین برد و حتی دوستان امریکایی شاه به این نتیجه رسیدند که بقای او دیگر امکان‌پذیر نیست. بعضی از مقامات امریکایی کوشیدند تا با نیروهای انقلابی ارتباط برقرار کنند، اما بسیار دیر شده بود؛ چراکه سالها حمایت آمریکا از رژیم شاه آنان را نسبت به این کشور بدبین کرده بود. به هر حال

دولتمردان امریکا که از بقای دولت شاه ناامید شده بودند، به دنبال جایگزینی مناسب برآمدند. از این رو، در اواسط دی ماه سران چهار کشور امریکا، فرانسه، آلمان و بریتانیا در جزیره گوادلوپ گردآمدند و به این نتیجه رسیدند که امیدی به بقای نظام سلطنتی در ایران نیست، و خروج شاه می تواند از شدت بحران بکاهد. (۱۱۳) شاه خود از اوایل دی ماه در صدد بود تا ایران را ترک کند و در غیاب خود امور را به شورای سلطنت و یک دولت غیرنظامی مورد اعتماد بسپارد؛ طرحی که ظاهراً پیشنهاد امریکایی ها بود. در همین زمان در حالی که شاه در جستجوی فردی مناسب برای نخست وزیری بود، امام دستور تشکیل شورای انقلاب را صادر کرد. (۱۱۴) این شورا عملاً از این پس هدایت انقلاب را برعهده گرفت. همچنین به دستور امام هیاتی به خوزستان فرستاده شد تا کارکنان شرکت نفت را به تولید نفت به اندازه نیاز داخل ترغیب کنند؛ زیرا اعتصاب باعث شده بود که مردم در تأمین مواد سوختی مورد نیاز خود دچار مشکل شوند. در واقع پس از تشکیل شورای انقلاب، این طرفداران امام بودند که هدایت امور را در دست داشتند. از سوی دیگر، شاه پس از رایزنی های بسیار بختیار را به نخست وزیری برگزید. او تنها کسی بود که از میان مخالفان ملی گرا حاضر به پذیرش این سمت و همکاری با نظام سلطنتی شده بود. بختیار از اعضای جبهه ملی بود و چون اغلب اعضای این جبهه به اصل سلطنت و قانون اساسی وفادار بودند، شاه بر این گمان بود که دست کم سلطنت خود را حفظ خواهد کرد، اما اعضای جبهه ملی به سرعت بختیار را از این جبهه اخراج کردند. البته حدود یک ماه پیش از این، دکتر سنجابی، رهبر جبهه ملی در پاریس، پس از ملاقات با امام بقای سلطنت پهلوی را مردود شمرده بود. (۱۱۵)

به هر روی، بختیار نتوانست حمایت مردم را به دست آورد و عملاً با پذیرش همکاری با شاه از سوی مردم طرد شد. در بیست و ششم دی ماه ۱۳۵۷ شاه از ایران خارج شد و موجی از شادی و سرور را برای مردم به ارمغان آورد. در اواخر دی ماه امام اعلام کرد که به زودی به ایران بازمی گردد. از این رو، بختیار فرودگاهها را بست، اما سرانجام در مقابل خواست مردم تسلیم شد و اجازه ورود هواپیمای حامل امام صادر گردید. در دوازدهم بهمن امام خمینی در میان بزرگترین استقبال تاریخ به ایران بازگشت. امام در سخنرانی تاریخی خود در بهشت زهرا دولت بختیار را غیرقانونی خواند و بر ایجاد دولتی جدید تأکید کرد. امام سه روز بعد مهندس بازرگان

را به پیشنهاد شورای انقلاب به عنوان نخست وزیر موقت ایران برگزید. از این زمان عملاً دو دولت در ایران وجود داشت: یکی دولت بختیار که تنها ظاهری از آن مانده بود، و دیگری دولت بازرگان که از حمایت وسیع مردمی برخوردار بود. تشکیل دولت انقلابی با استقبال گسترده مردمی روبه رو شد و راهپیمایی های عظیمی در سراسر کشور به حمایت از دولت منتخب امام برگزار گردید.

در روز ۱۹ بهمن جمعی از پرسنل نیروی هوایی در مقابل امام رژه رفتند. سپس تصویری از این مراسم در روزنامه ها منتشر شد که خشم آخرین طرفداران رژیم پهلوی را برانگیخت. در روز جمعه ۲۰ بهمن بین همافران نیروی هوایی و افراد گارد شاهنشاهی درگیری به وجود آمد. همافران از نیروهای انقلابی درخواست کمک کردند، از این رو مردم به سرعت به کمک همافران شتافتند. درگیری با دخالت بقایای نظامیان وفادار به رژیم پهلوی به سطح شهر کشیده شد. در پی آن، پادگانها و کلانتری ها مورد حمله قرار گرفت و یکی پس از دیگری به تصرف مردم درآمد. بختیار نیز دستور حکومت نظامی را صادر کرد، اما امام دستور داد مردم به حکومت نظامی اعتنا نکرده، به خیابانها بریزند. بدین ترتیب حکومت نظامی نه تنها بی اثر شد، بلکه با ورود مردم به خیابانها طومار دولت بختیار و رژیم پهلوی درهم پیچید. فرماندهان ارتش در نشست صبح روز یکشنبه ۲۲ بهمن بی طرفی ارتش را اعلام کردند. بعد از ظهر همین روز با تصرف مراکز دولتی و تسلیم شدن پادگانها و مراکز نظامی و در نهایت کنترل رادیو و تلویزیون از سوی انقلابیان، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

فصل پنجم:

تحلیلی بر ساختار دولت پهلوی

در این فصل ابتدا ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رژیم شاه را بررسی کرده و سپس براساس چارچوب معرفی شده در آغاز کتاب (ساختار سیاسی ناکارآمد، رشد نارضایتی، ظهور ایدئولوژی جایگزین، گسترش روحیه انقلابی و رهبری) پیروزی انقلاب اسلامی را تحلیل نماییم.

۱. ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا

همچنان که در چارچوب نظری درباره انقلاب گفته شد، ضعفها و مشکلات ساختار سیاسی و ماهیت آن نقش زیادی در شکل‌گیری انقلاب و گسترش نارضایتی عمومی دارد. ساختارهای کارآمد و منعطف قادر به حل بحرانها و پاسخگویی به خواسته‌های مردمند و در این صورت نیازی به انقلاب برای رسیدن به اهداف نیست. اما ساختارهای ضعیف، نامنعطف و استبدادی با ناتوانی در جذب و پاسخگویی به تقاضاهای اجتماعی مخالفان را به انقلاب و شورش سوق می‌دهند. ماهیت ساختار سیاسی همچنین در نوع و شکل مخالفتها تاثیر می‌گذارد. ساختارهای دموکراتیک مخالفتها را قانونمند و مسالمت‌آمیز سامان می‌دهند و ساختارهای استبدادی مخالفتها را خشن و انقلابی می‌سازند. در این قسمت ابتدا پایه‌ها و بنیانهای نظام پهلوی را تحلیل می‌کنیم و از این منظر آسیبهای آن را برمی‌شماریم و سپس به ارزیابی نیروهای مخالف آن می‌پردازیم:

۱-۳. شاه و دربار

نظام سیاسی پهلوی، چونان نظامهای سلطنتی قبل از خود، نظامی کاملاً فردی و بر محور شخص شاه استوار بود؛ بدان‌سان که هیچ نهاد یا فرد دیگری نمی‌توانست بدون نظر شاه کاری انجام دهد. در واقع این میل، اراده و شخصیت فردی شاهان ایرانی بود که خطمشی سیاسی کشور را مشخص می‌کرد. این ساختار سیاسی خودمحور، در طول تاریخ آسیبهای زیادی به ایران وارد کرده است. رشد، زوال و انحطاط سلسله‌ها و دوره‌های تاریخی در واقع تابع اقتدار، هوش و زیرکی شاهان بوده است. برای مثال، اگر فردی چون شاه اسماعیل یا شاه عباس در رأس هرم سیاسی قرار می‌گرفت، با تکیه بر استعداد فردی خود می‌توانست تحولات مثبتی را ایجاد کند، اما اگر پادشاهی ضعیف و بی‌اراده به قدرت می‌رسید، کشور و نظام سیاسی رو به انحطاط می‌رفت و از هر سو در معرض هجوم و فروپاشی قرار می‌گرفت.

امپراتوری صفویه که زمانی یکی از بزرگ‌ترین قدرتهای نظامی زمان بود، به دلیل بی‌تدبیری و بی‌لیاقتی آخرین شاهانش به جایی رسید که در مقابل سپاه کوچک اشرف افغان تسلیم گردید. فردمحوری افراطی و نبود نهادینگی از مشکلات دیرین ساختار سیاسی ایران بوده است، اما در انقلاب مشروطه کوشیده شد تا به جای فرد و شخص شاه، نهادهای سیاسی مدرنی چون مجلس و کابینه، هدایت ساختار سیاسی ایران را در دست گیرند. در واقع انقلاب مشروطه کوششی بود

برای اصلاح ساختار سیاسی و کاهش نقش شاه در فرایندهای کلان سیاست گذاری. ساختار مشروطه برای مدتی کوتاه دوام آورد و مجلس نیز به کانون اصلی جدالهای سیاسی و تصمیم گیری های مهم تبدیل شد. اما با آغاز سلطنت رضاخان، سیاست کشور به همان روال پیشین بازگشت. رضاخان خود همه کاره کشور بود؛ تا آن حد که او ابتدا نمایندگان مجلس را انتخاب می کرد و سپس به وزارت کشور دستور می داد که از صندوقهای رأی نام آنان را بیرون آورد. درحقیقت وزرا و نخست وزیر بدون اجازه رضاخان هیچ هویتی نداشتند.

روند فردمحوری در دولت محمدرضاپهلوی به طور مشخص بعد از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد. دولتمردان متملق بعد از کودتا به تعریف و تمجید از شاه پرداختند: عَلم شاه را به سایه خدا و مأمور انجام خواسته های او تشبیه می کرد و خود را چاکر و نوکر محمدرضا می دانست؛ اقبال خود را غلام خانه زاد اعلی حضرت لقب داد؛ آموزگار ثروت و قدرت کشور را ناشی از نبوغ شخص شاه تلقی می کرد، و مطبوعات نیز در ترویج و تبلیغ شخصیت استثنایی شاه و نبوغ منحصر به فردش قلم می زدند. پس از آن، لقب آریامهر برای شاه برگزیده شد تا در کنار القاب دیگری چون اعلی حضرت همایونی و بزرگ ارتش داران و شاهنشاه آریامهر... عظمت شاه را بنمایانند. شاه که علاقه عجیبی به تملق داشت، همه این بزرگ نمایی ها را باور می کرد، تا اینکه به تدریج به خودبزرگ بینی و توهم دچار شد. او که خود را برخوردار از نبوغ می دانست، حتی مدعی شد که رسالتی الهی برای نجات کشور بر دوش دارد و هیچ کس به اندازه او به خداوند نزدیک نیست. او همچنین ادعا کرد که مورد عنایت الهی است و حتی با امام زمان نیز دیدار می کند. (۱۱۶) شاه چنان نبوغ خود را باور داشت که بارها در تلویزیونهای مشهور دنیا ظاهر می شد و در مورد همه چیز - از ذخایر نفتی تا پرورش کودکان - جهانیان را پند و اندرز می داد. او از تکنولوژی های نظامی، اقتصاد، انرژی و علوم هسته ای سخن می گفت و امریکا و انگلیس - و به طور کلی غربیان - را موعظه می کرد و اخلاق آنان را نکوهش می نمود. او انتظار داشت مردم همه سخنانش را باور کنند و او را نه تنها به عنوان رئیس کشور، بلکه در مقام مرشد، معلم و مربی معنوی بپذیرند.

شاه پس از کودتا به تدریج علماء و سپس تمام شخصیت هایی را که استقلال نسبی از خود نشان می دادند، حذف کرد و بدین ترتیب اطرافیان و کارگزاران شاه به افرادی نوکر مآب و

چاکر صفت تبدیل شدند. در واقع تمام مسئولان و دولتمردان جز اجرای نیت و اوامر ملوکانه! هدفی نداشتند و هر کس می‌کوشید تا خواسته‌های شاه را به بهترین گونه انجام دهد. هویدا نخست‌وزیر شاه می‌گفت، او چیزی بیش از یک منشی مخصوص نیست. خلعتبری وزیر خارجه شاه می‌گفت، او فقط پیام‌آور است و در تمام موارد مهم و غالباً امور کم‌اهمیت، این شخص اعلی‌حضرت است که تصمیم می‌گیرد. (۱۱۷) شاه در تصمیم‌گیری‌های مهم معمولاً با کسی مشورت نمی‌کرد و اگر هم فردی در مواردی مورد مشورت قرار می‌گرفت، باید نظر شاه را تأیید می‌کرد؛ حتی سفیران کشورهای بزرگ نیز جرئت نداشتند از او انتقاد کنند. به همین دلیل، هیچ کس او را از نفرت رو به رشد مردم از نظام سلطنتی و شخص وی آگاه نکرد. بدین ترتیب به تدریج نظام سلطنتی و تمام ساختار سیاسی کشور به شخص شاه متکی شد. (۱۱۸) این روند تا آنجا پیش رفت که شاه حتی به گونه‌ای سخن می‌گفت که گویا دولت ملک اوست. او بارها این کلمات را تکرار می‌کرد: نفت من، ارتش من، پول من و درآمدهای من. بهر حال چنان شاه و دولت یکی شده بودند، که ضعف و سستی شاه ضعف دولت و اعتراض علیه شاه، اعتراض علیه کل نظام سیاسی تلقی می‌گردید.

اما این شخصیت به ظاهر مقتدر، به لحاظ روحی متزلزل و نامطمئن بود و حتی در مراحل حساس حیات سیاسی خود قادر به تصمیم‌گیری نبود. وی در ۲۵ مرداد، زمانی که خبر شکست کودتای نصیری را شنید، به سرعت با هواپیمای اختصاصی خود از رامسر به عراق فرار کرد و در حالی که مسئولان به دنبالش بودند، خبر ورود او را به بغداد و سپس به ایتالیا دریافت کردند. در اواخر عمر رژیم، زمانی که شاه از مشکلات آگاه شد، ناتوانی، تردید و تزلزل وی بیش از پیش آشکار گشت. کسانی که در آن ماهها او را می‌دیدند، در چهره او ناامیدی و ترس را مشاهده می‌کردند. شاه در آن روزها می‌کوشید دیگران را باعث اعتراض وسیع مردمی بداند. او گاه شوروی، گاه غرب و امریکا - به دلیل گران شدن نفت - و گاه انگلستان و رادیو بی‌بی‌سی و حتی کارگزاران وفادار خود را مقصر جلوه می‌داد، اما هیچ‌گاه نخواست اشتباهات خود را بپذیرد و سپس آنها را جبران کند. تزلزل و ناامیدی او به همه ارکان نظام سرایت کرد؛ آن‌گونه سردمداران دولت پهلوی نیز در روزهای آخر عملاً درمانده و ناتوان بودند، از همین روی هیچ تصمیم واحدی در مقابل جریان انقلاب اتخاذ نگردید. ساختار سیاسی پهلوی به گونه‌ای بنا شده

بود که با ضعف و فتور شاه رو به انحطاط می‌رفت و با نابودی او به کلی نابود می‌شد. زمانی که این شخصیت پوشالی در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ از ایر
۲-۱. ارتش

محمد رضا همچون پدرش به ارتش به‌عنوان مهم‌ترین رکن قدرت خود می‌نگریست. وی بر این پایه، عملاً حدود یک‌سوم بودجه کشور را به نیروهای نظامی و خرید تسلیحات اختصاص داد. (۱۱۹) شاه به خرید آخرین تجهیزات مدرن و گران‌قیمت علاقه عجیبی داشت. از آنجا که نگهداری و تعمیر این تجهیزات در ایران میسر نبود، هزاران مستشار امریکایی برای این منظور به ایران آمدند. بدین ترتیب از یک‌سو هزینه‌های دولت افزایش یافت، و از سوی دیگر موجبات نارضایتی مردم فراهم شد.

شاه در حالی این بودجه عظیم را صرف تقویت بنیه نظامی کشور می‌کرد که در این زمان کشور با هیچ تهدید امنیتی روبرو نبود. دولت ایران با تمام کشورهای منطقه به توافق رسیده بود؛ با شوروی و بلوک شرق رابطه‌ای گرم و صمیمانه داشت و از حمایت امریکا و غرب نیز برخوردار بود. بنابراین تقویت نیروهای نظامی نمی‌توانست برای مقابله با تهدید خارجی باشد.

به نظر می‌رسد تمایل شاه به تقویت ارتش ریشه در ویژگی‌های شخصیتی وی داشته باشد. شاه به لحاظ روانشناختی شخصیتی متزلزل و سرشار از عدم اعتماد به نفس داشت (۱۲۰) از این رو می‌کوشید تا ضعف‌های روانی و روحی خود را در پناه ارتشی قدرتمند فراموش کند. از سوی دیگر، نظام‌هایی که از پایگاه اجتماعی و مقبولیت مردمی برخوردار نیستند معمولاً می‌کوشند تا با تکیه بر ارتش و نیروهای نظامی ضعف مشروعیت خود را جبران کنند. در این دوره نیز ارتش چنین نقشی ایفا می‌کرد و تکیه گاهی بود که هرگاه نظام دچار بحران می‌شد به آن پناه می‌بردند. بنابراین ارتش ضامن حفظ نظام و جانشین حمایت مردمی است که در مواقع ضروری مخالفان داخلی را سرکوب کرده، نظام را از خطر سقوط نجات می‌دهد. در واقع در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۴۲ این ارتش بود که سلطنت پهلوی را نجات داد و مخالفان را سرکوب کرد.

مهم‌ترین ضعف ارتش بزرگ و مدرن دولت پهلوی وابستگی آن به شخص محمد رضا شاه بود. تمام فرماندهان ارتش مستقیماً زیر نظر شاه انتخاب می‌شدند و او خود تمام دستورهای مهم و گاه جزئی را صادر می‌کرد و فرماندهان نیز مجری اوامر او بودند. (۱۲۱) از این رو، در نبود

شاه و یا بیماری و تزلزل وی ارتش عملاً فرومی‌پاشید؛ همچنان که در اواخر رژیم زمانی که شاه متزلزل و ناتوان نشان می‌داد، ارتش نیز ناتوان و درمانده شد، آن سان که عملاً با خروج شاه از ایران ارتش نیز عملاً فروپاشید.

به هر حال تجربه نظام پهلوی ثابت کرد که نیروهای نظامی نمی‌تواند دوام بلندمدت نظام سیاسی را تضمین کند و بحران مشروعیت نظام سیاسی را نمی‌توان با تکیه بر نیروهای نظامی برطرف کرد. همچنین به کارگیری نیروی نظامی علیه مردم - با اینکه هدف اصلی آن مقابله با دشمن خارجی است - تنفر از شاه و دولتش را افزایش داد و خرید تجهیزات مدرن و گران‌قیمت با وجود فقر و گرسنگی مردم نیز کینه‌ها را عمیق‌تر کرد.

۱ - ۳. ساواک

این سازمان در سالهای میانی دهه ۳۰ با کمک سیا و سازمان جاسوسی انگلیس و اسرائیل (موساد) تأسیس شد. شاه از همان ابتدا تیمور بختیار را که به خشونت مشهور بود، به ریاست آن منصوب کرد. از این رو، ساواک از همان ابتدا به سازمانی مخوف تبدیل شد که با شکنجه، اعدام و ترور مخالفان دولت پهلوی را مرعوب می‌کرد. نام ساواک در سالهای دهه ۴۰ و ۵۰ لرزه بر اندام مخالفان می‌انداخت. این سازمان در برخورد با گروههای سازمان‌یافته بسیار موفق بود؛ به گونه‌ای که اغلب احزاب و سازمانها در همان ابتدای راه، کشف و منهدم می‌شدند. ساواک تقریباً تمامی گروههای چریکی را درهم کوبید، از این رو این گروهها نتوانستند آسیب چندانی به دولت پهلوی وارد سازند. حوزه نفوذ ساواک محدود به مخالفان مسلح نبود. مأموران ساواک در ادارات، روزنامه‌ها، ارتش و حتی در محافل خصوصی حضور داشتند و اوضاع را کنترل می‌کردند. (۱۲۲) ساواک چنان رعبی در دلها افکنده بود که مردم حتی در محافل خصوصی نیز جرئت اظهار مخالفت با شاه را نداشتند.

این سازمان در دهه ۴۰ و ۵۰ موفق شد با سرکوب گروههای مخالف و دستگیری‌های گسترده، نوعی سکوت ترس‌آلود را بر جامعه حاکم سازد و مخالفتها را خاموش نماید. اما در سالهای پایانی، افشای شکنجه‌ها و شیوه‌های وحشیانه ساواک نظام پهلوی را بی‌اعتبار کرد و حتی اعتراض محافل حقوق بشر را نیز برانگیخت. ساواک با گسترش اعتراضات و تظاهرات خیابانی و مخالفت‌های غیرسازمانی، رفته‌رفته توان خود را از دست داد. به هر روی، ساواک گرچه توانست

برای مدتی کوتاه با ایجاد ترسی عمومی عمر رژیم را افزایش دهد، هرگز موجبات بقای نظام را فراهم نیاورد. در واقع این ترس به کینه‌ها و تنفر عمومی از شاه و سلطنت افزود و سرانجام طومار نظام سلطنتی را درهم پیچید.

۱ - ۴. احزاب وابسته

محمدرضا شاه در دهه ۳۰ ظاهراً بر طبق الگوی نظام سیاسی امریکا دو حزب ملیون و مردم را تأسیس کرد تا رژیم پهلوی به ظاهر دموکراتیک شود. در رأس حزب ملیون منوچهر اقبال، و در رأس حزب مردم اسدالله علم، از نزدیک‌ترین دوستان و یاران صمیمی شاه قرار داشتند. تأسیس این احزاب - بنا به اساس نامه آنها به پیروی از منویات و افکار محمدرضا شاه صورت گرفته بود. از این رو، از ابتدا آشکار بود که این احزاب نمی‌توانند سیاست مستقلی در پیش گیرند. تقلب حزب ملیون در انتخابات مجلس بیستم این حزب را بی‌اعتبار کرد؛ به گونه‌ای که چندی بعد حزب ایران نوین جایگزین این حزب شد. امیرعباس هویدا و حسنعلی منصور از اعضای اصلی حزب جدید محسوب می‌شدند. سرانجام شاه در سال ۱۳۵۴ تصمیم گرفت این دو حزب را در حزبی واحد که رستاخیز نامیده شد، ادغام کند. اهداف این حزب عبارت بود از:

۱. جلب رضایت مردم با مشارکت کنترل‌شده و محدود در حزب، و ایجاد امکان حداقل فعالیت‌های سیاسی بدون اینکه به تغییرات عمده‌ای بینجامد؛

۲. سازماندهی و بسیج سیاسی توده‌های متوسط و پائین جامعه با اعطای امتیازات حزبی؛

۳. اعمال کنترل اجتماعی و برخورد با هرگونه فعالیت سیاسی خارج از حزب؛

۴. کوشش برای آموزش سیاسی مردم در راستای منافع و آرمانهای سلطنت پهلوی.

به‌واقع هدف حزب تبدیل نظام پهلوی به دولت فراگیر حزبی بود تا بین دولت و مردم نوعی پیوند ایجاد کند و نظام را از نبود مشروعیت مردمی رهایی بخشد. در اساس نامه حزب اعلام شده بود که حزب مهم‌ترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را درهم می‌آمیزد و میان حکومت و مردم پیوندی متقابل برقرار، و «شاه» را برای به پایان رساندن انقلاب سفید و نیز گشودن دروازه‌های تمدن بزرگ به سوی ایران یاری خواهد کرد. به نظر بنیانگذاران حزب، شاهنشاه رهبر سیاسی و معنوی جامعه محسوب می‌شد.

شاه که می‌خواست به سرعت همه مردم را به‌زور به عضویت این حزب درآورد، بارها کسانی را که به حزب نمی‌پیوستند، تهدید و یا تحقیر کرد. او می‌گفت کسانی که به حزب نمی‌پیوندند، خائن‌اند؛ از این رو یا باید به زندان بروند و یا ایران را ترک کنند. بدین ترتیب عضویت در حزب عملاً برای مردم اجباری شد. (۱۲۳) در واقع حزب واسطه‌ای بود برای استفاده از امکانات و امتیازات دولتی و یا به سخن دیگر، استفاده از هرگونه خدمات دولتی منوط به عضویت افراد در حزب بود.

اما هرگز به حزب اجازه داده نشد که جدا از دولت و مستقل از آن گسترش یابد. دولت حزب را پیوسته کنترل می‌کرد، دبیر کل حزب از سوی شاه انتخاب می‌شد و معمولاً شخص نخست‌وزیر این سمت را برعهده داشت. اغلب رهبران حزب با ساواک در ارتباط بودند و همین امر به بدبینی عمومی نسبت به حزب دامن می‌زد. به هر حال این حزب به‌رغم صرف هزینه‌ها و امکانات بسیار، موفقیتی به دست نیاورد. ناکامی این حزب و احزاب مشابه ریشه در ساختار استبدادی دولت پهلوی داشت؛ ساختاری که هیچ نیرو و نهاد مستقلی را بر نمی‌توانید و همه را مطیع محض خود می‌خواست. اصولاً حزب سیاسی زمانی می‌تواند کارویژه‌های خود را به خوبی انجام دهد که مستقل از دولت و با تکیه بر پایگاه مردمی و طبقاتی خود توسعه یابد. اما احزاب مذکور بدون پایگاه اجتماعی و ملزم به اطاعت محض از شاه بودند. اعضای این احزاب نه برای فعالیت سالم سیاسی، بلکه برای بهره‌گیری از امتیازات کلان و سوءاستفاده به عضویت آنها درمی‌آمدند.

عامل دیگر در ناکامی این احزاب عدم مشروعیت شخص محمدرضا شاه و سلطنت پهلوی است. در واقع وقتی رهبران احزاب به شاه‌دوستی و پیروی از افکار و نیات ملوکانه افتخار می‌کردند، به تنفر مردم از خود دامن می‌زدند و از همین رو بود که مردم هیچ‌گاه از این احزاب استقبال نکردند.

۱ - ۵. نفت

از اوایل قرن بیستم نفت یکی از مهم‌ترین عوامل تاثیر گذار بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران بوده است. از یک سو اهمیت نفت حساسیت قدرتهای بین‌المللی را نسبت به ایران افزایش داد که به استثمار و دخالت‌های بیجای آنان در امور داخلی انجامید و واکنشهایی چون نهضت ملی را

برانگیخت، و از سوی دیگر درآمد نفت تأثیری شگرف بر تحولات و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بر جای نهاد.

در دوران رضاشاه نقش نفت در درآمد دولت هنوز اهمیتی اساسی نیافته بود، اما با این حال رضاشاه برای کسب درآمد بیشتر قرارداد داری را لغو، و قرارداد ۱۳۱۲ را امضا کرد که به موجب آن در کنار افزایش سی سال به مدت قرارداد داری، سهم ایران از درآمد نفت جنوب اندکی بیشتر شد. سقوط رضاشاه مسائل پشت پرده نفت را آشکار کرد: منافع عظیم دولت انگلیس در کنار بهره اندک دولت ایران خشم مردم و سیاستمداران ملی را برانگیخت که در نتیجه، نهضت ملی شدن نفت را در پی آورد. در طی دوران نهضت ملی به دلیل مخالفت سرسختانه انگلیسی‌ها و همراهی دولتهای غربی، فروش نفت ایران کاملاً متوقف شد و دولت به ناچار استراتژی اقتصاد بدون نفت را در پیش گرفت. گرچه دولت مصدق نتوانست کاهش درآمد نفت را جبران کند اما در صورت تداوم این برنامه شالوده‌های یک اقتصاد قدرتمند بدون تکیه بر درآمد نفت پی ریزی می‌شد.

نفت مهم‌ترین مسئله دولت مصدق به شمار می‌رفت و ناکامی در حل این مساله از عوامل اصلی شکست آن دولت محسوب می‌شود. بعد از کودتا، نفت ایران به کنسرسیومی از شرکتهای امریکایی و اروپایی واگذار شد که در پی آن درآمد دولت از محل فروش نفت افزایش یافت؛ تا جایی که به تدریج نفت به مهم‌ترین منبع تأمین بودجه دولتی تبدیل شد و به ظهور دولتی متکی بر درآمد نفت انجامید. نفت در سالهای ۵۷ - ۴۲ نقش مهمی را در تجدید بنای استبداد ایرانی و ظهور دیکتاتوری نظامی محمد رضاشاه ایفا کرد. پاره‌ای از نویسندگان با توجه به همین امر، دولت پهلوی را در این سالها استبداد نفتی و یا دولت تحصیلدار (رانتیر) تلقی کرده‌اند. (۱۲۴)

چنین تحلیلی، بر اندیشه‌ای خاص از رابطه دولت و نیروهای اجتماعی استوار است که بر اساس آن هر چه استقلال سیاسی و اقتصادی دولتها از طبقات و نیروهای اجتماعی بیشتر باشد، امکان استبدادی شدن آنها بیشتر است. به سخن دیگر، میزان استقلال دولت از جامعه و نیروهای اجتماعی، در تعیین گرایش دولتها به استبداد اهمیت ویژه‌ای دارد. بر این بنیاد، اگر دولتها به لحاظ اقتصادی و سیاسی وابسته به جامعه باشند، نمی‌توانند در مقابل آن مستبدانه عمل کنند. بنابراین دولتی که به مالیاتها و حمایت مردم نیازمند است، قادر نیست در مقابل آنان شیوه‌ای

خشونت بار و سرکوب‌گرانه در پیش گیرد. از این منظر، یکی از عوامل اصلی استبداد در ایران جنبه فراطبقاتی و فرااجتماعی دولتها و از دیگر سو ناوابستگی آنها از نظر مالی و سیاسی به جامعه مدنی و نیروهای اجتماعی است.

آنچه در این میان درخور توجه است، بررسی نقش نفت در استقلال دولت از جامعه و تجدید حیات استبدادی است که به‌خصوص در سالهای ۵۷ - ۴۲ به اوج خود رسیده بود. در این سالها درآمد نفت به‌سرعت افزایش یافت و دولت را به کلی از مالیات و سایر منابع بی‌نیاز کرد. از سویی هرچه بر میزان درآمد نفت افزوده می‌شد، غرور و خودبزرگ‌بینی حاکمان، به‌خصوص شخص شاه و به همراه آن استقلال عمل دولت و شدت استبداد نیز افزایش می‌یافت.

باید توجه داشت که تولید و صدور نفت نیازمند به سرمایه‌گذاری کلان و نیروی کار زیاد نیست، از این رو درآمد نفت درآمدی است که تقریباً آسان به دست می‌آید و مهم‌تر اینکه کل مراحل تولید و صادرات در اختیار دولت قرار دارد و درآمد آن نیز مستقیماً به دولت می‌رسد. به عبارت دیگر، دولتهای نفتی بدون اینکه به برنامه‌ریزی‌های دقیق و بلندمدت و سرمایه‌گذاری‌های کلان نیازی داشته باشند، درآمد نسبتاً هنگفتی به دست می‌آورند؛ درآمدی که چون مالیات مستقیماً از مردم دریافت نمی‌شود، دولتها خود را در مقابل آن چندان پاسخگو نمی‌بینند. شاید از همین روست که دولتهای نفتی نتوانسته‌اند از درآمدهای خود برای ایجاد اقتصادی سالم بهره گیرند و عملاً بخش عمده‌ای از این درآمدها به هدر می‌رود. (۱۲۵)

تاثیر نفت در دولت پهلوی از جهات گوناگون قابل بررسی است. به لحاظ مشروعیت، دولت پهلوی بخش عمده‌ای از مشروعیت داخلی و خارجی خود را مرهون درآمد نفت بود. دولت در داخل کشور با تزریق درآمد نفت به جامعه و ایجاد رفاه کاذب، سرمایه‌گذاری‌های کلان اقتصادی، ایجاد صنایع سنگین و نیز حل معضل بیکاری رضایت مردم را جلب می‌کرد. نظام پهلوی در این سالها نه‌تنها از نظر اقتصادی و سیاسی به مردم وابسته نبود، بلکه در واقع این مردم و نیروهای اجتماعی بودند که به حمایت‌ها و سرمایه‌های دولت نیاز داشتند. همچنین دولت با تکیه بر درآمد نفت هزینه‌های کلان تبلیغاتی خود و نیز بودجه احزاب دولتی وابسته را تأمین می‌کرد. در نبود درآمدهای بادآورده نفتی نمی‌توان تصور کرد که هزینه جشنهای بزرگ و مراسم تشریفاتی و پرزرق و برق شاهنشاهی چگونه تأمین می‌شد. در بعد خارجی نیز ایران یکی از

کشورهای مؤسس اوپک و تعیین کننده قیمت نفت در جهان به شمار می رفت، از این رو بخش عمده ای از اعتبار بین المللی دولت پهلوی ناشی از درآمد نفت بود.

همچنین درآمد نفت، بودجه ارتش، ساواک و هزینه های نظامی سرسام آور رژیم را تأمین می کرد. خرید میلیاردها دلار تجهیزات پیشرفته و گران قیمت مدرن و نیز اداره ارتش بزرگ، بدون درآمدهای نفتی ممکن نبود. به هر حال درآمد نفت سبب شده بود که ناکارآمدی واقعی نظام پهلوی و ضعفها و آسیبهای آن پنهان بماند و آن دولت را به ظاهر کارآمد و قدرتمند نشان دهد و دوام آن را برای مدتی تضمین نماید.

باید توجه داشت که نمی توان همه آسیبها و معضلات نظام پهلوی و ماهیت استبدادی آن را تنها به مسئله نفت نسبت داد. ریشه های استبداد در ایران عمیق تر از آن است که بتوان آن را فقط ناشی از تکیه دولت بر درآمد نفت دانست اما به هر حال در این دوره درآمدهای بادآورده نفت در ایجاد غروری کاذب برای سردمداران رژیم پهلوی و جدا کردن آنها از جامعه و نیروهای اجتماعی تاثیر زیادی بر جای گذاشتند.

یکی از آسیبهای تکیه بر درآمد نفت تاثیر نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد و سیاست کشورهای نفتی است. دولت پهلوی نیز با اتکا به درآمد نفت خود را تابع نوسانات قیمت این کالا در بازار جهانی قرار داد و به این ترتیب موقعیت خود را متزلزل نمود. هر بحرانی که در قیمت نفت روی می داد، موجب بحران و بی ثباتی در حکومت پهلوی می شد؛ چنان که در سال ۵۵ با کاهش قیمت و تقاضای جهانی نفت معضلات و مسائل دولت پهلوی نیز افزایش یافت.

۱ - ۶. ناسیونالیسم شاهنشاهی

محمد رضا شاه نیز چون پدرش ناسیونالیسم شاهنشاهی را به عنوان ایدئولوژی مشروعیت بخش نظام خود برگزیده بود. یکی از ویژگی های این ایدئولوژی تأکید بر تاریخ و فرهنگ باستانی ایران به خصوص دوره هخامنشی و بی اعتنایی به فرهنگ و تاریخ اسلامی ایران بود که همین امر موجب بی اعتنایی مردم به این ایدئولوژی و بیگانگی بیشتر دولت و ملت گردید. در واقع ناسیونالیسم شاهنشاهی با واقعتهای جامعه ایران سازگار نبود و نمی توانست پیوند مستحکمی میان دولت و ملت ایجاد کند. در این ایدئولوژی دو نکته بارز وجود داشت: اول تأکیدی که بر سلطنت و شخص شاه - به عنوان موجودی مقدس - می شد، و دوم تحقیر ارزشها و نهادهای

مذهبی جامعه. دولت پهلوی می‌کوشید تا براساس این دو ویژگی، فرهنگ باستانی ایران را بازسازی کند. در این ایدئولوژی، شاه تنها حافظ بقا و دوام دولت، تکیه‌گاه قلبی مردم و سایه خدا تلقی می‌گردید. (۱۲۶)

اوج ظهور این ناسیونالیسم را می‌توان در جشنهای دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران مشاهده کرد. این جشنها در نهایت تشریفات و پوشش گسترده خبری جهانی و با حضور بسیاری از سران کشورهای جهان و با صرف صدها میلیون دلار هزینه، در زمانی برگزار می‌شد که قحطی و گرسنگی بخشهایی از کشور را فراگرفته بود و در بسیاری از مناطق مردم از تأمین احتیاجات اولیه خود ناتوان بودند.

آخرین بروز رسمی ایدئولوژی شاهنشاهی تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی بود. در اواخر سال ۱۳۵۴ اعلام شد که از سال بعد تقویم شاهنشاهی جایگزین تقویم موجود خواهد شد. تقویم جدید براساس تاریخ فرضی دو هزار و پانصد سال سلطنت در ایران و با احتساب سالهای سلطنت محمدرضا شاه ساخته شده بود. بنابراین سال ۱۳۵۵ سال ۲۵۳۵ اعلام شد، اما مردم هیچ‌گاه از آن استقبال نکردند و عملاً آن را به تمسخر گرفتند؛ تا آنجا که پس از کمتر از دو سال شاه مجبور شد این تقویم ساختگی را کنار بگذارد. در هر حال ایدئولوژی شاهنشاهی نه تنها نتوانست خلأ مشروعیت نظام پهلوی را پر کند، بلکه بر بحران مشروعیت افزود و از دیگر سو بیگانگی مردم و دولت را نیز عمیق‌تر ساخت.

۱ - ۷. وابستگی به امریکا

یکی دیگر از پایه‌های رژیم پهلوی وابستگی به امریکا بود. محمدرضا شاه که در شهریور ۱۳۲۰ به لطف کشورهای اشغالگر به خصوص انگلستان به قدرت رسیده بود، از همان سالهای آغازین سلطنت درصدد جلب حمایت امریکا برآمد، اما دولتمردان امریکا چندان تمایلی به دخالت در امور داخلی ایران نداشتند؛ زیرا عمده توجه آنها به ژاپن و اروپای غربی بود و ایران حوزه سنتی نفوذ بریتانیا تلقی می‌گردید. در اواخر دهه ۲۰ با آغاز جنگ سرد بین شوروی و امریکا و با توجه به موقعیت استراتژیک ایران در همسایگی شوروی و منطقه خاورمیانه، به تدریج ایران به یکی از کانونهای اصلی سیاست خارجی امریکا تبدیل شد. در جنبش ملی شدن نفت، امریکا ابتدا

موضعی بی طرفانه و حتی گاه جانبدارانه داشت، اما سرانجام به مخالفت با دولت ملی پرداخت. امریکا اصولاً با ملی شدن نفت ایران و استقلال عملی این کشور در تولید و فروش نفت موافق نبود؛ زیرا تحقق این امر می توانست الگویی برای سایر کشورهای جهان سوم فراهم آورده، منافع شرکتهای نفتی امریکایی را به خطر اندازد. ترس امریکا از نفوذ شوروی عامل دیگری بود که این کشور را به مخالفت با مصدق سوق داد، تا اینکه سرانجام امریکا با دخالت مستقیم و طراحی کودتای ۲۸ مرداد، مصدق و دولت ملی را برانداخت و شاه را که از ترس فراری شده بود، به قدرت بازگرداند. پس از کودتا افزون بر اینکه شرکتهای نفتی امریکایی در قرارداد کنسرسیوم ۴۰٪ از سهم تولید نفت ایران را به دست آوردند، دولت ایران نیز در حوزه نفوذ امریکا قرار گرفت.

در تمامی سالهای پس از کودتا تا انقلاب اسلامی، امریکایی ها برای تقویت دولت پهلوی از هیچ کمکی فروگذار نکردند. کمکهای امریکا از همان ماههای اول حکومت زاهدی به ایران سرازیر شد. آنها شاه را در ایجاد ساواک و تقویت ارتش و شهربانی یاری دادند. در سال ۱۳۳۷ طبق پیمان دوجانبه ای که بین ایران و امریکا به امضا رسید، امریکا دفاع از ایران را در مقابل تجاوز کشورهای سوسیالیستی برعهده گرفت. با پیوستن ایران به پیمان ستو، دولت ایران عملاً به جرگه کشورهای بلوک غرب پیوست. در اواخر دهه ۳۰ رشد ناکارآمدی و فساد در دولت پهلوی دولتمردان امریکا را بر آن داشت تا شاه را به اصلاحات ترغیب کنند. انتخاب امینی طبق خواست آنها و برای اصلاح ساختار سیاسی کشور صورت گرفت، اما با ناکامی امینی و تعهد شاه برای انجام اصلاحات مورد نظر امریکایی ها، امینی برکنار شد و شاه زان پس با حمایت امریکا قدرت مطلق را در دست گرفت و افراد مطیع خود را به مناصب حساس سیاسی گمارد. طی سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۴۲ رابطه شاه و دولتمردان امریکا در بهترین حد ممکن بود. شاه به اتکای حمایت امریکا دیکتاتوری سلطنتی خود را بنا نهاد و برنامه های بلندپروازانه اش را به اجرا درآورد. در اواخر دهه ۱۳۴۰ با روی کار آمدن نیکسون در امریکا، شاه به ژاندارمی منطقه خلیج فارس برگزیده شد و مسئولیت یافت منافع امریکا را در این منطقه تضمین کند. از این پس سیل تسلیحات نظامی امریکا به ایران سرازیر شد و هزاران مستشار نظامی امریکایی به ایران آمدند تا ارتش ایران را در انجام تعهدات جدیدش یاری دهند. ایران در این سالها مهم ترین مشتری

سلاحهای امریکایی بود؛ تا جایی که بیش از نصف صادرات اسلحه امریکا را دریافت می‌کرد و از این طریق میلیاردها دلار از سرمایه‌های ایران نصیب امریکا می‌شد.

در طی سالهای ۱۳۵۷ - ۴۲ شاه به اتکای حمایت امریکا و درآمدهای نفت، دولت خودکامه‌ای را به وجود آورد که کاملاً مستقل از جامعه و طبقات اجتماعی بود و به حمایت خارجی بیش از مردم خود چشم امید داشت. بی‌تردید اگر امریکایی‌ها از شاه حمایت نمی‌کردند، پرونده پادشاهی وی در همان سالهای نهضت ملی بسته می‌شد و یا به‌عنوان پادشاهی ضعیف به حیات سیاسی خود ادامه می‌داد. شاه در سالهای حکومت خود به خواست و حمایت دولتمردان امریکا بیش از مردم خود چشم دوخته بود. رابطه شاه و دولت امریکا فراتر از رابطه دو دولت دوست بود. شاه در پیوند با دولتمردان امریکا اعتماد به نفس لازم را به‌دست می‌آورد و سلطنت خود را در پیوند با این کشور تضمین شده می‌دید. او می‌گفت تا هنگامی که امریکایی‌ها از وی حمایت کنند، می‌تواند هرچه بخواهد، بگوید و هر کاری که بخواهد، انجام دهد، از این رو چنین دولتی را نمی‌توان سرنگون کرد. (۱۲۷) شاه حتی رهنمودها و خطمشی‌های کلی حکومت را نیز از امریکا می‌گرفت و از همین رو همواره در بحرانها چشم به تصمیم دولتمردان امریکا داشت. البته شاه در سالهای دهه ۷۰ با رشد درآمدهای نفتی، استقلال عمل زیادی در مقابل امریکا به دست آورد، اما در همین زمان نیز در جهت منافع امریکا عمل می‌کرد. به هر حال شاه نقش یک متحد کاملاً وفادار به امریکا را ایفا می‌کرد؛ آن‌سان که از دیدگاه مردم، او از عوامل وابسته به امریکا محسوب می‌شد. تمام بخشهای آگاه سیاسی در ایران، شاه را از ابزارهای سیاسی امریکا می‌دانستند و این در حالی بود که او هرگز نکوشید به گونه‌ای حرکت کند تا از این اتهام برکنار ماند. وابستگی شاه به امریکا از عوامل اصلی تنفر مردم از دولت او بود. خواست استقلال که از شعارهای عمده مردم در انقلاب بود، در واکنش به وابستگی دولت پهلوی مطرح می‌شد.

در واپسین سالهای عمر رژیم پهلوی حوادثی روی داد که ضعفهای این رژیم وابسته را بیش از پیش آشکار کرد: پیروزی کارتر در انتخابات ریاست جمهوری شاه را نسبت به ادامه حمایت امریکا نگران کرد. کارتر در تبلیغات خود از حقوق بشر و محدود کردن فروش تسلیحات و حمایت نکردن از رژیمهای دیکتاتوری سخن گفته بود و شاه احساس می‌کرد که روی سخن رئیس‌جمهور جدید با اوست. ظاهراً شاه سیاست فضای باز را برای خوشنودی سیاستمداران

جدید امریکا آغاز کرد، اما پس از اینکه متوجه شد امریکا همچنان به حمایت از او ادامه می‌دهد، آن را کنار گذاشت. (۱۲۸) در اوج بحران و انقلاب در ایران، تردید و تزلزل امریکا در حمایت صریح از شاه او را بیش از پیش ناامید کرد و اعتماد به نفس وی را از بین برد و در مواجهه با بحران او را ناتوان ساخت. شاه می‌پنداشت غرب و امریکا دیگر او را نمی‌خواهند، از این رو هر کوششی را برای حفظ قدرت خود بی‌فایده می‌دانست. به هر روی، وابستگی به امریکا حمایت روانی و بین‌المللی لازم را برای شاه و دولتمردانش پدید آورد، اما آنان را در نزد مردم بی‌اعتبار ساخت و مشروعیت مردمی رژیم را از بین برد. به یقین اگر دولت پهلوی می‌کوشید تا به جای جلب حمایت امریکا پشتیبانی مردم خود را به دست آورد، استحکام بیشتری می‌یافت.

۲. بحرانها و آسیبهای دولت پهلوی

همان‌گونه که اشاره شد، دولت پهلوی بر بنیادهای سست و لرزانی استوار بود که هیچ کدام نمی‌توانستند ثبات و بقای بلند مدت رژیم را تضمین کنند، از این رو طبیعی بود که این دولت همواره گرفتار بحرانهای متعدد سیاسی و اجتماعی باشد.

مهم‌ترین بحران دولت پهلوی، بحران مشروعیت بود. به طور کلی مشروعیت هر نظام سیاسی به رضایت مردم از دولت، پذیرش آزادانه حکمرانی حاکمان و نیز اعتقاد آنها به حقانیت ساختار سیاسی بستگی دارد. به این معنا، دولت پهلوی مشروعیت سیاسی نداشت؛ چه آنکه هیچ‌گاه نتوانست رضایت مردم را جلب کند و خود را محبوب قلبهای ایرانیان سازد. در واقع اغلب ایرانیان در طول دوره پهلوی نسبت به دولتمردان و شخص شاه بی‌اعتماد بودند.

از دیگر سوی، مشروعیت هر نظام سیاسی به میزان نفوذ ایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش آن نیز بستگی دارد. هر نظام سیاسی بر باورها و اعتقادات خاصی استوار است؛ به گونه‌ای که هر اندازه میزان نفوذ و مقبولیت این باورها در میان مردم بیشتر باشد، مشروعیت نظام نیز فزونی می‌یابد، و هرگاه باورهای بنیادینی که مبنای مشروعیت رژیم محسوب می‌شوند اهمیت و نفوذ خود را از دست بدهند، از مشروعیت رژیم کاسته خواهد شد. نظام پادشاهی در ایران بر اندیشه دیرین سلطنت استوار بود؛ در قرن نوزدهم سلطنت پشتوانه نظری خود را در مواجهه با اندیشه‌های مدرن از دست داد. به بیان دیگر، با ورود اندیشه‌های سیاسی جدید، باورهای سنتی ایرانیان به سلطنت و نظام پادشاهی متزلزل شد. انقلاب مشروطه کوششی بود برای سازگار کردن

اندیشه پادشاهی ایرانی با دموکراسی و اندیشه‌های مدرن، اما این کوشش به دلیل ساخت شدیداً استبدادی سلطنت و نظام سیاسی در ایران و از سوی فرهنگ استبدادزده حاکمان، به جایی نرسید. مشروطه روح استبدادی سلطنت در ایران را در قالب نهادهای مدرن حفظ کرد و رژیم پهلوی نیز کوشید تا همواره نهادهای مدرن را در سطح ظاهری ساختار سیاسی حفظ کند ولی از تقویت آنها جلوگیری نماید. هم‌زمان روند مذهب‌زدایی که از دوره رضاخان آغاز شد، اندک مشروعیت مذهبی را که در مقاطع بحرانی تاریخ به کمک نظام سلطنتی می‌آمد، از بین برد. پهلوی‌ها در یک جامعه کاملاً مذهبی به جنگ مذهب و روحانیت رفتند و بدین‌گونه موجبات تفرع عمومی را از خود فراهم آوردند. رشد فساد و ابتذال در میان دولتمردان و در سطح جامعه و نیز سیاستهای غیرمذهبی رژیم، مذهبیون را از این رژیم کاملاً بیگانه کرد. فرهنگ، باورها و شیوه زندگی بسیاری از دولتمردان پهلوی با فرهنگ مذهبی و سنتی جامعه ایرانی در تعارض بود؛ چنان‌که مردم میان خود و حاکمان هیچ همسانی و نزدیکی احساس نمی‌کردند و همین امر به جدایی میان دولت و ملت دامن می‌زد. دولت پهلوی برای حل بحران مشروعیت خود کوشید تا از یک‌سو ناسیونالیسم شاهنشاهی را به‌عنوان ایدئولوژی مشروعیت‌بخش خود مطرح کند، و از سوی دیگر با ایجاد رفاه کاذب مبتنی بر درآمد نفت سکوت و رضایت مردم را جلب نماید. اما ناسیونالیسم به گونه‌ای که مطرح شد، هیچ‌گاه نتوانست به مقبولیت مردمی رژیم کمک کند و حتی با توجه به جنبه غیرمذهبی و گاه آشکارا ضداسلامی آن، بر شدت بحران مشروعیت رژیم نیز افزود. از سوی دیگر، سیاست رفاه‌بخش نیز رژیم را با مشکلات جدیدی روبه‌رو کرد. هم‌زمان با رشد اقتصادی، تغییرات اجتماعی شگرفی روی داد که رژیم توان مهار آنها را نداشت: رشد نابرابری‌ها و فاصله طبقاتی بر نارضایتی مردم می‌افزود و از سوی دیگر شهرنشینی و رشد طبقه متوسط تحصیل‌کرده به رشد آگاهی‌های سیاسی و پیدایش نیروهای سیاسی جدید انجامید و تقاضا برای مشارکت سیاسی را بالا برد و رژیم که توان جذب نیروهای جدید را نداشت، با انفجار مشارکت مردمی در انقلاب روبه‌رو شد و از بین رفت.

به طور کلی دولتهای پایدار از متن جامعه برمی‌خیزند و ارتباط مستحکم آنها با جامعه ثبات و بقای آنان را تضمین می‌کند. در حالی که سیاستهای دولت پهلوی از بدو تأسیس بدان‌گونه بود که هر روز فاصله مردم و دولت را بیشتر می‌کرد و رژیم نیز زمانی در اندیشه جبران افتاد که

فاصله‌ها به تنفر انجامیده بود و دیگر امکان بازگشت به سختی ممکن می‌نمود. در این اوضاع حتی کوششهایی که برای ترمیم فاصله دولت و ملت انجام می‌گرفت، با توجه به بدبینی عمیق مردم به نظام سیاسی نتیجه‌ای به عکس می‌داد. مردم هر اقدام دولت را منفی ارزیابی می‌کردند. بنابراین حتی اگر حاکمان واقعاً در پی جبران گذشته برمی‌آمدند و می‌خواستند با مردم پیوند یابند و به خواسته‌های عمومی تن دهند، با توجه به بی‌اعتمادی عمیق مردم موفق نمی‌شدند.

دیگر بحران دولت پهلوی، بحران مشارکت سیاسی بود. این رژیم فاقد سازوکارهای مؤثر قانونی و نهادی برای جذب تقاضاهای مشارکت سیاسی بود. به طور کلی نظام سیاسی در ایران تا پیش از مشروطه هیچ مجرای برای مشارکت مردمی نداشت؛ چه دولت بر فراز جامعه قرار داشت و مردم تنها رعیتی بودند مجبور به اطاعت. از اواخر قرن نوزدهم تقاضای مشارکت سیاسی و ایفای نقش در ساختار قدرت افزایش یافت؛ بدین‌سان قشرهایی از مردم به‌خصوص روشنفکران و روحانیون به تدریج نقش بیشتری در سیاست ایفا کردند و در نهایت انقلاب مشروطه را به وجود آوردند. در واقع این انقلاب حاصل مشارکت سیاسی گروهی از نخبگان اجتماعی بود که خواهان مشارکت سیاسی بیشتری بودند. از اهداف انقلاب مشروطه، قانونمند کردن شرکت مردم در فرایندهای سیاسی و یا به عبارت دیگر مردمی کردن سیاست در ایران بود. بدین منظور در قانون اساسی مشروطه، ایجاد نهادهای قانونی چون مجلس و انتخابات - که از ارکان اصلی مشارکت سیاسی‌اند - در نظر گرفته شد، اما تاریخ به گونه‌ای رقم خورد که مردم به‌ندرت در دوران پهلوی توانستند خواسته‌های خود را به صورت مسالمت‌آمیز بیان کنند و یا نمایندگان خود را آزادانه انتخاب نمایند. در طول دوره پهلوی هیچ‌گاه انتخابات کاملاً آزاد برگزار نشد؛ چراکه همواره دولت در انتخابات دخالت می‌کرد و نمایندگان مورد نظر خود را به مجلس می‌فرستاد. هرگاه به دلیل ضعف دولت و یا عدم دخالت آن انتخابات، نسبتاً آزاد برگزار می‌شد، مجالس قدرتمندی - مانند مجلس چهاردهم و شانزدهم - شکل می‌گرفت. به هر روی، در انتخابات معمولاً نمایندگان انتخاب می‌شدند که دولت می‌خواست؛ نمایندگانی که اغلب در مجلس مطیع شاه و دولت بودند و جرأت ابراز مخالفت نداشتند. بنابراین دولت پهلوی دو رکن اساسی مشارکت سیاسی، یعنی انتخابات و مجلس را عملاً از بین برد.

احزاب و نهادهای مستقل نیز از مهم‌ترین ابزارهای مشارکت سیاسی‌اند که به عنوان واسطه دولت و ملت عمل می‌کنند؛ بدین معنا که تقاضاها و خواسته‌های مردم را به دولتمردان، و از سویی قوانین و مصوبات و سیاستهای دولتی را به مردم منتقل می‌کنند و از این طریق دولتها همواره در جریان تقاضاهای مردم قرار می‌گیرند و قوانین حکومتی نیز به سهولت در سطح جامعه مورد پذیرش واقع می‌شوند. این نهادها با توجه به نیاز به رأی مردم، استقلال از دولت و رقابت آزاد، معمولاً مانع گسترش فساد و ناکارآمدی در سطح دولت و ساختار سیاسی می‌شوند و از دیگر سو مشارکت مردم در سیاست را به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و قانونمند سازمان می‌دهند. این در حالی است که دولت پهلوی تمام احزاب و نهادهای مستقل را از بین برد و اجازه نداد هیچ نهاد مستقلی خارج از دولت ایجاد شود. بدین ترتیب این رژیم حلقه‌های پیوند خود و جامعه را از هم گسست و راههای قانونی مشارکت مردم در سیاست را مسدود کرد. باید توجه داشت گروهها و انجمنهایی که نام حزب را در این دوران یدک می‌کشیدند، جملگی وابسته به دولت بودند و تنها خواسته‌های دولت و شخص شاه را به مردم منتقل می‌کردند. در واقع آنها هیچ نقشی در انتقال خواسته‌های جامعه به دولت ایفا نمی‌نمودند؛ چه آنکه اصولاً اجازه چنین نقشی به آنها داده نمی‌شد.

رژیم پهلوی با سرکوب احزاب مستقل هم واسطه‌های ارتباط با مردم را از بین برد و هم امکان بیان مسالمت‌آمیز تقاضاها و خواسته‌ها را محدود کرد. بنابراین این رژیم فاقد نهادهای واسطه‌ای بود که بتوانند تقاضاهای مردم را کشف و منتقل کنند و همچنین خواسته‌های مشارکت سیاسی را سامان دهند. در نبود احزاب و نهادهای مستقل، خواست مشارکت سیاسی به گونه‌ای خودجوش و توده‌ای بروز کرد و ناگهان دولت پهلوی را با شورش عمومی مردم مواجه ساخت. دولت پهلوی در مقطعی کوشش کرد بحران مشارکت را برطرف سازد. ایجاد حزب فراگیر رستخیز از جمله اقدامات دولت در این راستا بود. اما همانگونه که اشاره شد این حزب، حزبی کاملاً دولتی و تصنعی بود و در راستای ترویج اطاعت از شاه و تمجید از برنامه‌های او فعالیت می‌کرد. فرمان عضویت اجباری همه ایرانیان در حزب نشان از میزان اندک حمایت مردمی از آن داشت و از ساختگی بودن آن حکایت می‌کرد چرا که حزبی که بر پایگاه اجتماعی محکمی استوار باشد نیازی به اجبار مردم به عضویت در آن نیست. سیاست آزادسازی نیز کوششی دیگر

در این راستا بود. اما این سیاست به دلیل شروع دیر هنگام خود و نبود سازوکارهای قانونی و نهادی لازم برای آن و به سبب اشتباهات دولتمردان پهلوی و شخص شاه - که نمی توانست خود را برکنار از قدرت مطلق ببیند - شکست خورد.

مشکل دیگر رژیم نبود مطبوعات مستقل بود. مطبوعات آینه تمام نمای جامعه اند، مشکلات و مسایل اجتماعی را بیان می کنند و آسیبها و بیماری های نظام سیاسی را نیز گوشزد می نمایند. در نبود مطبوعات مستقل، دولتمردان از جریانات اجتماعی غافل می مانند و آسیبها و نارسایی های برنامه های خود را در نمی یابند. در واقع رژیم پهلوی با نابودی مطبوعات مستقل خود را از حضور چشمان تیزبین و نقاد متفکرین و تحلیلگران مطبوعاتی محروم کرد. مطبوعات این دوره همواره به ستایش از شاه و تمجید از برنامه هایش می پرداختند و جرأت انتقاد نداشتند. اینها با تملقها و ستایشهای خود، جنون خودبزرگ بینی شاه را رشد دادند و او را اسیر توهم قدرت ساختند و راه سقوطش را هموار کردند.

دیگر نکته آنکه، دولت پهلوی بیش از حد به شخص شاه وابسته بود و همین امر رژیم را در بحرانها ناتوان می کرد. در واقع قوت و ضعف نظام سیاسی به شخص شاه بستگی داشت. از ارتش که مهم ترین پایگاه رژیم تلقی می شد تا سیاستگذاری های اقتصادی و سیاست خارجی و همه تصمیم گیری های کلان در اختیار شخص شاه قرار داشت به عبارت دیگر همه چیز به شخص محمد رضا شاه ختم می شد. به این ترتیب با توجه به شخصی بودن قدرت، روحیات و ویژگی های محمدرضا شاه تأثیر زیادی در فراز و فرود رژیم بر جای می گذاشت. شاه شخصیتی بود مغرور و در عین حال متزلزل، مستبد ولی فاقد اعتماد به نفس در مواقع ضروری، عاشق قدرت ولی فاقد دانش و توانایی لازم برای مدیریت جامعه. چنین طبیعی است که با تکیه بر چنین شخصیتی نمی توان نظامی پایدار و مستحکم ایجاد کرد. او به خصوص از نیمه دوم حکومتش دچار نوعی خودبزرگ بینی و عظمت طلبی شد به نحوی که نمی توانست ضعفها و آسیبهای خود و حکومتش را تشخیص دهد و برای برطرف کردن آنها چاره ای بیندیشد. علاقه او به جشنهای پرهزینه، طرحهای بزرگ و بلندپروازانه و آخرین تکنولوژی های نظامی، از همین ویژگی شخصیتی ناشی می شد. او در حالی که بسیاری از افراد جامعه اش دچار فقر و گرسنگی

بودند، در اندیشه گسترش قدرت خود در اقیانوسها بود و می‌خواست به سومین قدرت نظامی دنیا تبدیل شود؛ البته با سلاحها و مستشاران نظامی امریکایی!

همچنین محمد رضا به رغم ضعف هایش چنان دلبسته قدرت بود که حتی در اواخر عمر که از بیماری مهلک خود آگاه بود، حاضر نمی‌شد با ترک قدرت آرامش را به عرصه سیاست ایران باز گرداند. شاه در برنامه‌های اصلاحی و به‌خصوص در سیاست فضای باز هیچ‌گاه حاضر نشد از قدرت خود بکاهد و سایر نیروها و نهادها را به رسمیت بشناسد. بنابراین عامل اصلی بحران به شخص شاه باز می‌گشت که استبداد را پس از کودتای ۲۸ مرداد در ساختار سیاسی ایران بازسازی کرد.

۴. اوضاع اقتصادی ایران در سالهای ۱۳۵۷ - ۱۳۳۲

پس از کودتای ۲۸ مرداد، درآمدهای نفت و کمکهای خارجی به‌خصوص امریکا، اقتصاد ایران را از رکود خارج کرد. در سال ۱۳۳۴ برنامه هفت‌ساله دوم که در سازمان برنامه و بودجه، و با مشاوره متخصصان خارجی تدوین شده بود، به اجرا درآمد. از این زمان به بعد توسعه اقتصادی کشور به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده و در قالب برنامه‌های چندساله صورت گرفت و این در حالی بود که نفت منبع اصلی درآمد و سرمایه‌گذاری کشور به شمار می‌آمد. در دهه ۳۰ روند صنعتی شدن ایران پس از رکودی نسبتاً طولانی شدت گرفت، اما در حالی که بیشتر مردم در بخش کشاورزی شاغل بودند، به این بخش چندان توجهی نشد. از دیگر سوی، فساد مدیران و افزایش بی‌رویه واردات بخش عظیمی از سرمایه‌های موجود را هدر می‌داد، به‌گونه‌ای که میزان کل هزینه‌های واقعی برنامه دوم از میزان کمکهای خارجی کمتر بود؛ گویی اصلاً درآمد نفت در کار نبوده است. (۱۲۹) فساد و سوءمدیریت، آفت اصلی اقتصاد ایران در این دوره بود که در نهایت در اواخر دهه ۳۰ موجبات بحران را فراهم آورد. از همین روی، شاه به‌ناچار به حکومت امینی تن در داد تا شاید اصلاحات او بتواند این اوضاع را بهبود بخشد.

برنامه‌ها و اصلاحاتی که در این دوره در ایران آغاز شد با خواست و هدایت آمریکائی‌ها صورت می‌گرفت. در این زمان به دلیل جنگ سرد و رقابت شدید بین شرق و غرب دولت آمریکا می‌کوشید تا از پیوستن کشورهای جهان سوم به بلوک شرق جلوگیری کند. از آنجا که فقر و مشکلات اقتصادی عامل اصلی گرایش جهان سوم به سوسیالیسم تلقی می‌شد بنابراین این

کشورها باید از فقر رها می‌شدند تا به دام تبلیغات بلوک شرق نیفتند. در ایران نیز همین سیاست دنبال شد به خصوص که موقعیت استراتژیک ایران بسیار حیاتی بود و آمریکا هرگز نمی‌خواست ایران را در زمره کشورهای بلوک شرق ببیند. به لحاظ نظری سیاستهای توسعه در این دوره تحت تأثیر اندیشه‌های روستو نظریه پرداز و سیاستمدار آمریکایی توسعه قرار داشت. وی معتقد بود برای رسیدن به توسعه باید ساختار سنتی جامعه را دگرگون کرد. در ایران به این نتیجه رسیدند که ساختار شیوه تولید و مالکیت کشاورزی روستایی ایران باید متحول شود به همین دلیل هدف اصلی اصلاحات ارضی مطرح شد. هدف اصلاحات ارضی تغییر شیوه مالکیت سنتی و تبدیل آن به مالکیت مدرن بود (۱۳۰). درهم شکستن ساختارهای سنتی جامعه ایران بدون توجه به پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن از ویژگیهای برنامه‌های توسعه این دوره بود.

به هر حال در دوره امینی اصلاحات ارضی به منظور تغییر ساختار مالکیت و احیانا جلب رضایت کشاورزان آغاز شد، اما در عمل چندان موفقیتی در پی نداشت. این برنامه نتوانست از بی‌عدالتی‌ها و ازدیاد فاصله طبقاتی در روستا جلوگیری کند و حتی موجب رکود بخش کشاورزی نیز شد. از سال ۱۳۴۲ با تبلیغات پریه‌های رژیم، سلسله برنامه‌های پنج‌ساله اقتصادی آغاز شد. دولت شاه در این زمان مدعی بود که در طی پانزده سال آینده، ایران به یکی از کشورهای صنعتی جهان و ژاپن خاورمیانه تبدیل خواهد شد. در برنامه سوم که با مشورت کارشناسان امریکایی طراحی شده بود، ساختار زیربنایی و صنایع سنگین مورد توجه قرار گرفت که در طی آن و برنامه چهارم طرحهای عظیم اقتصادی به اجرا درآمد. سدها، نیروگاهها، پالایشگاههای بزرگ و صنایع سنگینی چون ذوب آهن اصفهان، فولاد اهواز و ماشین‌سازی اراک احداث شدند. رشد تولید ناخالص ملی در این سالها براساس برخی برآوردها به حدود ده درصد رسید. (۱۳۱) بخش آموزش و بهداشت و خدمات نیز رشد چشمگیری داشتند. در سال ۵۲ قیمت‌های جهانی نفت به چهار برابر افزایش یافت و این امر سرمایه‌ای عظیم را در اختیار ایران قرار داد. به طوری که در این سالها درآمد سالیانه دولت از نفت به حدود بیست میلیارد دلار می‌رسید.

از این رو برنامه پنجم با اهدافی بسیار بلندپروازانه و با پیش‌بینی رشدی ۲۵٪ تدوین شد. افزایش سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی، رشد مصرف خصوصی و دولتی برای بالا بردن سطح

زندگی، افزایش هزینه‌های نظامی، سرمایه‌گذاری در خارج از کشور به صورت خرید سهام شرکتها و نیز ایجاد طرحهای عظیمی چون نیروگاههای هسته‌ای، از برنامه‌های دولت در این سالها بود. در این زمان شاه مغرورانه رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ را در آینده‌ای نزدیک نوید می‌داد. واردات نیز به شدت افزایش یافته بود؛ به گونه‌ای که هزاران کامیون و کشتی در بنادر و گمرکات ورودی کشور منتظر تخلیه بار یا ورود به داخل کشور بودند. اما از سال ۵۴ با کاهش قیمت نفت اقتصاد ایران با بحران روبه‌رو گردید. دولت برای تأمین بودجه برنامه‌ها و طرحهای اقتصادی عظیم که براساس قیمت‌های سال ۵۲ تنظیم شده بود، دچار مشکلات زیادی شد. در واقع وابسته شدن اقتصاد ایران به درآمد نفت، آن را تابع نوسانات شدید قیمت نفت کرده بود هر بحران در قیمت‌های جهانی نفت اقتصاد و دولت ایران را با بحران روبه‌رو می‌کرد.

تورم و افزایش قیمت‌ها از تبعات بحران اقتصادی بود. دولت برای مهار تورم سیاست‌هایی اتخاذ کرد؛ از جمله مبارزه با گران‌فروشی در دستور کار قرار گرفت، اما این امر نارضایتی بخش‌های متوسط بازار را برانگیخت. بسیاری از کسبه خرد و تجار، از اقدامات دولت - که آن را پوششی برای فساد موجود می‌دانستند - ناراضی شدند. رشد بی‌رویه قیمت مسکن، اجاره‌بها و زمین نیز که از پیامدهای تمرکز توسعه در شهرها و مهاجرت بی‌رویه بود، موجبات نارضایتی بخش‌هایی از جامعه را فراهم آورد. اما این در حالی بود که دولتمردان پهلوی همچنان امیدوار بودند که به دروازه‌های تمدن بزرگ برسند. در سال ۱۳۵۷ شاه کتاب به سوی تمدن بزرگ را در سطح وسیعی منتشر کرد، غافل از آنکه در سطح جامعه طوفانی بنیان‌برافکن در حال حرکت بود.

رشد اقتصاد ایران در طول سالهای ۵۷ - ۴۲ پیامدهای مهمی داشت و سقوط سقوط نظام پهلوی را تسریع کرد. از این‌رو، باید ویژگی‌ها و مشکلات این رشد را تحلیل کرد. اولین مشکل، اولویت دادن به رشد و نادیده گرفتن توزیع بود که به گسترش نابرابری دامن زد. تنها بخش‌هایی از جامعه از رشد اقتصادی بهره‌مند شدند و بیشتر جامعه تنها نظاره‌گر صعود رؤیایی ثروتمندان بودند. همچنین در طول این سالها بی‌توجهی دولت به روستا و روستانشینی و تمرکز سرمایه‌گذاری در برخی از شهرها دامنه فقر در مناطق روستایی و شهری کم جمعیت را گسترش داده بود.

و این امر مهاجرت روستاییان به شهر و ایجاد حلبی‌آبادها در کنار شهرها را در پی داشت. افزون بر این، در شهرها نیز فاصله طبقاتی زیادی به چشم می‌خورد. معمولاً در اغلب شهرهای بزرگ، مناطق شهری به شمال ثروتمندترین و جنوب فقیرترین تقسیم می‌شدند.

مسئله دیگری که در ایجاد نارضایتی تاثیر داشت، فساد گسترده در میان مدیران و مسئولان برجسته رژیم بود. فساد که از رأس هرم سیاسی کشور آغاز می‌شد و تمام سطوح مدیریت را فرا می‌گرفت، فضایی از بی‌اعتمادی و بدبینی به رژیم ایجاد کرد. فساد یکی از عواملی بود که باعث می‌شد هزینه‌های طرح‌های اقتصادی بسیار فراتر از برآورد اولیه تمام شود. عامل اصلی گسترش فساد خاندان پهلوی و وابستگان به دربار بودند و لذا مبارزه با فساد عملاً امکانپذیر نبود و همواره در حد شعار باقی می‌ماند.

مسئله دیگر اینکه علیرغم سرمایه‌گذاری وسیع در صنعت بازده این بخش بسیار ناچیز بود؛ آن‌گونه که بخش صنعتی در آخرین سالهای عمر نظام پهلوی هرگز نتوانست بیش از ۱۵ ارزش کل صادرات غیرنفتی کشور را به خود اختصاص دهد. شایان ذکر است که صادرات غیرنفتی کشور دو درصد کل صادرات را تشکیل می‌داد. (۱۳۲) بنابراین صنعت نتوانست جایگزینی مناسب برای درآمد نفت باشد و اقتصاد ایران را از تک‌محصولی بودن برهاند. بخشی از این مسئله ناشی از ماهیت صنایع وارداتی و وابسته بود و بخشی دیگر به سوءمدیریت و نبود نیروی کار ماهر و مدیریت علمی و کارآمد بازمی‌گشت.

استفاده از صنایع سرمایه‌بر نیز یکی دیگر از مسائل و مشکلات اقتصاد ایران در این دوره به شمار می‌رفت. معمولاً در آن دوران، آخرین و گران‌ترین تکنولوژی‌ها بدون در نظر گرفتن اوضاع جامعه و اقتصاد ایران وارد می‌شد، اما به دلیل نبود نیروی کار ماهر اغلب بازده درخور توجهی نداشت. این صنایع در ایجاد اشتغال نیز نقش چندانی نداشتند. دولت برای ناستفاده از این صنایع علیرغم گسترش بیکاری در داخل کشور مجبور به پذیرش کارگران و متخصصان خارجی می‌شد که این امر هم هزینه‌های زیادی در برداشت و هم به لحاظ فرهنگی نارضایتی اجتماعی را دامن می‌زد.

اما از منظر جامعه‌شناختی، مهم‌ترین اشکال سیاستهای توسعه در دوره محمدرضا شاه، به تأکید صرف بر رشد اقتصادی و نادیده گرفتن سایر بخشها و به خصوص ساختار سیاسی

بازمی‌گردد. توسعه مطلوب توسعه‌ای است که جامعیت داشته و همه ساختارها و بخشهای مختلف جامعه را دربرگیرد. آنچه زمینه‌ساز سقوط نظام پهلوی شد، شکاف ساختاری عمیقی بود که میان ساختار اقتصادی و سیاسی جامعه وجود داشت. با وجود رشد نسبتاً مطلوب اقتصاد در طول سالهای اجرای برنامه‌های اقتصادی، سیاست و ساخت سیاسی هم‌چنان توسعه‌نیافته و سنتی باقی مانده بود. چنان‌که برخی از اندیشمندان سیاسی اشاره کرده‌اند، توسعه اقتصادی زمانی تداوم خواهد داشت که توسعه ساخت سیاسی را نیز در پی داشته باشد، اما این در حالی بود که ساخت سیاسی دولت پهلوی در طول این سالها نه تنها هیچ پیشرفتی نکرده بود، بلکه چهره استبدادی و ارتجاعی آن بیش از پیش آشکار می‌شد. بی‌تردید اگر توسعه اقتصادی در این سالها با توسعه سیاسی همراه می‌شد، می‌توانست به توسعه‌ای همه‌جانبه و پایدار منجر شود، اما نظام پهلوی انعطاف لازم را برای توسعه سیاسی از خود نشان نمی‌داد. بنابراین ماهیت استبدادی دولت پهلوی مانع اصلی توسعه همه‌جانبه و پایدار در جامعه ایران محسوب می‌شود و از این منظر، هر توسعه‌ای ابتدا می‌بایست با اصلاح ساختار سیاسی و از درون آن آغاز می‌گشت.

مخالفان دولت پهلوی

۱ - مارکسیست‌ها و چپ‌گرایان

ایرانیان نخستین بار در تب و تاب انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر جریان‌های فکری قفقاز با اندیشه‌های مارکسیستی آشنا شدند ولی عملاً پس از انقلاب اکتبر و پیروزی مارکسیسم در روسیه طرفداری از اندیشه‌های مارکسیستی در ایران به تدریج گسترش یافت. تفکر مارکسیستی عمدتاً از طریق شوروی وارد ایران شد و لذا آنچه در ایران به نام مارکسیسم شهرت یافت، تفسیرهای متفکرین روس به‌خصوص لنین و استالین از اندیشه‌های مارکس بود که ماهیتی خشن، انقلابی، ضد‌مذهبی و غیردموکراتیک داشت. در فضای جنگ سرد این نوع گرایش مارکسیستی در بسیاری از کشورهای جهان سوم (به‌خصوص کشورهای غربی که از استعمار دولت‌های غربی آسیب دیده بودند) محبوبیت زیادی کسب کرده بود و ایدئولوژی بسیاری از جنبشهای انقلابی در این جوامع محسوب می‌شد. در دوران رضاشاه دکتر تقی ارانی و عده‌ای از یارانش به مطالعه و انتشار منظم افکار مارکسیستی دست زدند اما قبل از تأسیس حزب یا تشکل رسمی به زندان افتادند. ارانی به دلیل شرایط سخت زندان درگذشت ولی دوستانش پس از سقوط رضاشاه با

تشکیل حزب توده مهم‌ترین حزب مارکسیستی ایران را بنیان گذاشتند. این حزب در سال‌های متمادی فعالیت خود مهمترین پرچمدار ایدئولوژی مارکسیستی در ایران به شمار می‌رفت. متفکران و روشنفکران توده‌ای در تبلیغ ایدئولوژی مارکسیسم روسی بسیار کوشیدند و بسیاری از اعضای حزب در جریان مبارزات انقلابی جان خود را از دست دادند. اما اینها تأثیر چندانی در اضمحلال دولت پهلوی نداشتند.

انفعال حزب در جریان کودتای ۲۸ مرداد و ضربه مرگباری که رژیم در سال ۱۳۳۴ به حزب وارد کرد عملاً توده‌ای‌ها را از صحنه مبارزه سیاسی حذف نمود اما در طی سال‌های بعد تعدادی از جوانان پرشور و شیفته مبارزه مسلحانه به مارکسیسم روی آوردند. احزاب و سازمان‌هایی چون فدائیان خلق کاملاً تحت تأثیر مارکسیسم شکل گرفتند و تفکر مارکسیستی در اندیشه‌ها و ختمشی‌های سازمان مجاهدین خلق ایران (منافقین) کاملاً آشکار بود. اما به هر حال جریان مارکسیستی در ایران هیچگاه عمومیت نیافت و فقط به گروه‌های کوچک مبارز محدود شد. اغلب اعضای اصلی این گروه‌ها توسط رژیم به قتل رسیدند و فرصت نقد و تحلیل اندیشه‌های خود را نیافتند.

مارکسیسم در ایران به دو دلیل عمده از مقبولیت عمومی برخوردار نشد:

اولین دلیل ماهیت ضد مذهبی این ایدئولوژی بود. مذهب اصل بنیادین جامعه و فرهنگ ایرانی بود و هیچ ایدئولوژی و اندیشه غیرمذهبی نمی‌توانست محبوبیت وسیعی در ایران به دست آورد. برخی از مارکسیست‌ها با آگاهی از این امر می‌کوشیدند تا کمتر از جنبه‌های ضد مذهبی مارکسیسم سخن بگویند اما هیچگاه نتوانستند تعارض مذهب و مارکسیسم را از دید جامعه ایرانی پنهان کنند و یا دست‌کم توجیه نمایند. نفرت نیروهای مذهبی از مارکسیسم به حدی بود که سازمان‌هایی چون مجاهدین خلق که ریشه‌ای مذهبی داشتند زمانی که تحت تأثیر مارکسیسم قرار می‌گرفتند و یا می‌کوشیدند تا آن را با مذهب پیوند زنند به سرعت طرد می‌شدند. مارکسیست‌ها به همین دلیل هیچگاه امکان اتحاد با نیروهای مذهبی و یا همدلی آنان را به دست نیاوردند و عملاً در عرصه مبارزه سیاسی تنها و منزوی بودند.

دومین دلیل عدم محبوبیت این ایدئولوژی وابستگی آن به شوروی است. مارکسیست‌ها در تلقی ایرانیان همواره متهم به وابستگی به شوروی بودند و اعمال و رفتار و اظهارات آنان بر این اتهام

مهر تأیید می‌زد. برخی از گروه‌های مارکسیستی در تجلیل از شوروی تا آن‌جا پیش می‌رفتند که خواهان اعطای امتیاز نفت به این کشور می‌شدند و یا برای مرگ استالین چنان عزادار می‌شدند که گویا از روس‌ها نیز در این زمینه سبقت گرفته‌اند. شوروی در این زمان کانون اندیشه‌های مارکسیستی و الگوی آرمانی سوسیالیسم انقلابی محسوب می‌شد و بسیاری از جنبش‌های سوسیالیستی جهان سوم مجذوب این کشور بودند. اما ایرانیان علاوه بر این که به لحاظ تاریخی خاطره‌ای خوشی از این همسایه شمالی نداشتند وابستگی به بیگانه رانیز در هر شکل آن نمی‌پسندیدند. اگر دولتمردان پهلوی به دلیل وابستگی به آمریکا نکوهش می‌شدند مارکسیست‌ها نیز به دلیل وابستگی به شوروی شایسته مذمت بودند. بنابراین در ذهنیت ایرانی مارکسیست‌ها و دولت پهلوی در این زمینه اشتراک داشتند.

وابستگی مارکسیست‌های ایرانی به شوروی علاوه بر این که آنان را از مردم دور می‌کرد، باعث می‌شد آنان از فهم سایر نحله‌های متنوع سوسیالیسم اروپایی بازمانند. جنبش‌های سوسیالیستی در اروپا با دفاع از منافع طبقات محروم و تأکید بر رفاه و عدالت اجتماعی نقش زیادی در تعدیل سرمایه داری غربی ایفا کردند و محبوبیت اجتماعی وسیعی نیز به دست آوردند. اما مارکسیست‌های ایرانی با ارائه تفسیری خشن و ضد مذهبی از سوسیالیسم طبقات محروم را از خود دور کردند و به طور کلی به دلیل عدم اعتنا به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران در ایجاد یک جریان فکری - سیاسی قدرتمند سوسیالیستی و مدافع طبقات محروم در ایران ناموفق بودند. باید توجه داشت علیرغم ناکامی سازمان‌ها و احزاب مارکسیستی اندیشه‌ها و مفاهیم مارکسیسم تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر ادبیات سیاسی ایران بر جای گذاشت. چنان‌که به آسانی می‌توان رگه‌هایی از این تفکر را در آثار دکتر علی شریعتی و برخی از چيگرایان مذهبی جستجو کرد. بنابراین هر چند کوشش می‌شد از جنبه‌های الحادی مارکسیسم پرهیز گردد، اما جنبه‌های انقلابی و ضد سرمایه‌داری و ضد لیبرالی آن بسیاری از متفکران ایرانی را به خود جذب می‌کرد.

در این‌جا به اختصار برخی از گروه‌ها و سازمان‌های مارکسیست و چپ‌گرا را ذکر می‌کنیم:

حزب توده

حزب توده را یاران دکتر تقی ارانی در اوایل دهه ۱۳۲۰ تأسیس کردند. این حزب با تأکید بر قانون اساسی و آزادی‌های مدنی و دفاع از حقوق کارگران و دهقانان، طرفدارانی در میان مردم

به دست آورد. در این زمان اعضای حزب می‌کوشیدند تا جنبه‌های مارکسیستی و ضد مذهبی عقاید خود را پنهان کنند. حزب توده با حمایت شوروی که بخش‌های شمالی را در اشغال خود داشت تعدادی از کرسی‌های مجلس چهاردهم را به دست آورد. هم‌چنین حزب در میان کارگران به خصوص کارگران صنعت نفت نفوذ زیادی به دست آورد. اما حمایت کورکورانه حزب از شوروی نگرانی مردم را برمی‌انگیخت و آنان را نسبت به مقاصد حزب بدبین می‌کرد. حمایت توده‌ای‌ها از واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی‌ها آبروی این حزب را در میان مجامع مستقل برد و وابستگی آنان را آشکار کرد. در جریان ترور شاه در بهمن ۱۳۲۷ - که در سالروز مرگ دکتر ارانی صورت گرفت - دولت حزب توده را یکی از متهمان اصلی دانست و به سرعت آن را منحل کرد. در پی آن، دفاتر حزب اشغال شد و رهبران آن نیز دستگیر شدند.

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت (۱۳۳۲ - ۱۳۳۰) حزب توده دوباره اوج گرفت. حزب در جریان ۳۰ تیر فعالانه در راهپیمایی‌ها شرکت کرد و از آن پس آزادانه به فعالیت خود ادامه داد. در این دوره قدرت حزب آن‌چنان گسترش یافت که بسیاری گمان می‌کردند توده‌ای‌ها خود را برای به دست گرفتن حکومت ایران آماده می‌کنند و همین امر نگرانی بسیاری را برانگیخته بود. به هر حال در این دوره حزب توده نیرومندترین گروه سازمان‌یافته در ایران تلقی می‌شد. آنان تشکیلاتی قوی و تبلیغاتی وسیع داشتند و همین کافی بود تا سوءظن نیروهای سیاسی مخالف مارکسیسم و شوروی و به خصوص مذهبی‌ها را برانگیزانند. در جریان کودتای ناموفق ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، هواداران حزب توده به خیابانها ریخته، و مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند و تقاضای حکومت «جمهوری» کردند و حتی در بعضی مناطق پرچم سرخ برافراشتند. مصدق که به شدت نگران شده بود، به ارتش دستور داد تا خیابانها را پاکسازی کند. در همین زمان کودتای ۲۸ مرداد روی داد و مخالفان مصدق توانستند به راحتی به اهداف خود دست یابند. ناگفته نماند که رهبران حزب توده ظاهراً از کودتا خبر داشتند، اما عملاً هیچ اقدامی در مقابل آن انجام ندادند.

پس از کودتا، رژیم در صدد نابودی کامل حزب توده برآمد. در پی کشف و انهدام شبکه نظامی حزب، به تدریج تمامی اعضای اصلی آن دستگیر شدند. برخورد رژیم با حزب توده بسیار خشن‌تر از برخورد با جبهه ملی بود: چهل نفر از اعضای اصلی آن اعدام شدند؛ دویست نفر به

حبس ابد محکوم گردیدند و تبلیغات شدیدی نیز علیه حزب به راه افتاد. وابستگی حزب به شوروی و الحاد و بی‌دینی آنان، محورهای عمده تبلیغات علیه حزب به‌شمار می‌رفت. اگرچه در درون حزب نیز انشعاباتی پدید آمد، ضربه‌های مرگبار رژیم در دهه ۳۰ سبب شد که حزب توده عملاً در صحنه مبارزه سیاسی حضور فعالی نداشته باشد. در این میان، تنها برخی از سران حزب که موفق شده بودند به خارج از کشور فرار کنند، در آن‌جا به فعالیت خود ادامه می‌دادند. بعضی از سران حزب نیز با امضای توبه‌نامه، به همکاری با رژیم پرداختند. به‌طور کلی حزب توده با توجه به شهرت در الحاد و بی‌دینی و نیز وابستگی به شوروی، نمی‌توانست در ایران به‌عنوان یک نیروی سیاسی مستقل و مردمی عمل کند.

سازمان چریکهای فدائی خلق

این سازمان را بیژن جزنی، از دانشجویان دانشگاه تهران و از هواداران حزب توده پایه‌ریزی کرد. جزنی که به‌دلیل عملکرد تسلیم‌طلبانه حزب توده در جریان کودتا و نیز موضع انفعالی حزب پس از دستگیری و فروپاشی در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، اعتماد خود را به آن از دست داده بود، به گرایش‌های رادیکال روی آورد و با تأثیر از انقلابیان مارکسیست آمریکای لاتین، در پی سازماندهی گروه‌های چریکی برای عملیات مسلحانه علیه رژیم برآمد. وی برای این منظور با کمک دوستان خود گروهی را پایه‌ریزی کرد. بعدها ساواک این گروه را کشف، و بیژن جزنی و چند تن از دوستانش را دستگیر کرد، اما بقایای گروه دوباره به سازماندهی پرداختند. آنان قصد داشتند در شهرهای بزرگ و جنگل‌های شمال به نبرد چریکی با رژیم بپردازند، تا این‌که در بهمن ۱۳۴۹ به پاسگاه سیاهکل در شمال کشور حمله کردند و مدافعان آن را کشتند. دولت با اقدامات وسیع امنیتی و نظامی در طی حدود ده روز تمام اعضای گروه را - که کمتر از پانزده نفر بودند - دستگیر و به‌سرعت اعدام کرد. (۱۳۳)

واقعۀ سیاهکل اهمیت چندانی در تاریخ مبارزات مردم ایران نداشته است، اما همواره برای چریک‌های مارکسیست بسان یک اسطوره به‌شمار می‌آمد. به هر حال پس از این تلاش ناموفق، بقایای گروه دوباره به سازماندهی خود پرداخته، سازمان چریکهای فدایی خلق را تشکیل دادند. این سازمان در اوایل سال ۱۳۵۰ به چند ترور محدود دست زد، اما چند ماه بعد تمام اعضای رده‌بالای سازمان دستگیر و یا در درگیری با نیروهای امنیتی کشته شدند. این گروه تا سال ۱۳۵۵

به اقدامات پراکنده از جمله ترور چند تن از سران انتظامی و امنیتی رژیم، بمب‌گذاری و مصادره چند بانک دست زدند، اما سرانجام در این سال ساواک موفق شد تمام اعضای اصلی آن‌را دستگیر کرده، یا به قتل برساند. بدین ترتیب از سال ۱۳۵۵ این سازمان عملاً جز در زندانها وجود خارجی نداشت.

سازمان مجاهدین خلق ایران

پایه‌های این سازمان را حنیف‌نژاد و سعید محسن به همراهی چند تن از دوستان نزدیک خود بنا نهادند. بنیانگذاران سازمان از هواداران نهضت آزادی بوده و تحت تأثیر اندیشه‌های مهندس مهدی بازرگان قرار داشتند ولی خطمشی محافظه‌کارانه و شیوه مبارزه سیاسی رهبران نهضت را نمی‌پسندیدند و بر مبارزه مسلحانه و انقلابی تأکید می‌کردند. به تدریج این اختلاف به حوزه تفکر مذهبی نیز کشیده شد. اعضای سازمان به تدریج تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی از تفسیرهای رایج مذهبی دور می‌شدند. آنان می‌کوشیدند تا تلفیقی از اسلام و مارکسیسم ارائه دهند و بدین ترتیب هم خصلت مذهبی خود را حفظ کنند و هم به مارکسیسم که ایدئولوژی انقلابی رایج محسوب می‌شد مسلح شوند. در اوایل، گرایش مارکسیستی این گروه چندان آشکار نبود اما با اعدام بنیانگذاران اولیه سازمان این گرایش تقویت شد و الفاظ و تعابیر مارکسیستی در آثار رسمی سازمان برجسته گردید و همین مسأله به تدریج بین آنان و مبارزان مذهبی فاصله انداخت. مجاهدین به دلیل پیشینه مذهبی بنیانگذارانش از محبوبیت خوبی در بین مبارزین مذهبی برخوردار بودند ولی با آشکار شدن هویت التقاطی اعتقاداتشان این محبوبیت از بین رفت و برخی از روحانیون و متفکران مذهبی همچون شهید مرتضی مطهری مجدانه به نقد آرا و نظریات اعضای سازمان پرداختند و از پیوستن نیروهای مذهبی به سازمان جلوگیری کردند. در اوایل سال ۱۳۵۴ آن دسته از رهبران سازمان که بیرون از زندان بودند به پذیرش مارکسیسم - لنینیسم رای دادند و با انتشار بیانیه‌ای چرخش ایدئولوژیک سازمان را رسماً اعلام کردند. (۱۳۴) این بیانیه آخرین حلقه‌های ارتباطی سازمان و نیروهای مذهبی را قطع کرد و هرچند که برخی از اعضای زندانی سازمان همچنان بر مذهبی بودن خود اصرار داشتند اما از آن به بعد کمتر کسی از روحانیون و مبارزان مذهبی آنان را مسلمان واقعی تلقی می‌کرد.

به لحاظ سیاسی این سازمان در مرداد سال ۱۳۵۰ کوشید تا با بمب گذاری در جریان برگزاری جشن های شاهنشاهی اختلال ایجاد کند. اما قبل از هرگونه اقدام مهم تمام اعضای اصلی سازمان دستگیر شدند و اغلب بنیانگذاران و کادر مرکزی آن به اعدام محکوم گردیدند. مبارزه مسلحانه این سازمان با چند ترور و بمب گذاری در سال های بعد ادامه یافت اما این مبارزات جز دستگیری و اعدام بسیاری از اعضای سازمان حاصلی در بر نداشت و همین امر نهایتاً آن را در آستانه فروپاشی قرار داد. چرخش ایدئولوژیک در سال ۱۳۵۴ نیز به بروز انشعاب و اختلافات جدی در سازمان منجر شد و اغلب اعضای مذهبی یا کناره گرفتند و یا تصفیه شدند. در آستانه انقلاب اسلامی، این سازمان عملاً فعالیت چندانی نداشت و اغلب اعضای آن یا در زندان به سر می بردند و یا در اعدام ها و درگیری ها به قتل رسیده بودند.

به طور کلی گروه های چپ گرا به دلیل اعتقادات مارکسیستی در میان مردم نفوذ چندانی به دست نیاوردند آنان عمدتاً در قالب سازمان ها و گروه های کوچک کوشیدند تا با عملیات مسلحانه ضرباتی به رژیم وارد آورند اما حاصل سال ها اصرار بر عملیات مسلحانه، شناسایی، دستگیری و اعدام اغلب اعضای اصلی این سازمان ها بود رژیم پهلوی در مقابل فعالیت گروه های مسلح عملاً هیچ ضعفی از خود نشان نداد و اغلب در مراحل اولیه ساواک موفق می شد این سازمانها را کشف و منهدم کند.

۲ - ملی گرایان مشروطه خواه

این جریان ریشه در مدرنیسم داشت و از تحولات فکری غرب الهام می گرفت و روشنفکری ایرانی مهم ترین منادی آن تلقی می شد. ملی گرایان بر مشروطیت به عنوان نظام مطلوب خود اصرار می ورزید و از مخالفت های قانونمند و مبارزه مسالمت آمیز در چارچوب قانون اساسی دفاع می کردند. این جریان طیف وسیعی از نیروهای سیاسی را از روشنفکران سکولار تا روشنفکران مذهبی و روحانیون اصلاح طلب رادر بر می گرفت که نقطه اشتراک همه این نیروها وفاداری به اصل مشروطیت و آرمان های آن بود. در واقع این ها دنباله جریان مشروطه خواهی ایرانی محسوب می شوند و خواسته های آنان همان خواسته ها و آرمان های مشروطه ایرانی بود و لذا اصراری بر نابودی اصل سلطنت و حتی سلطنت پهلوی نداشتند و فقط محدود کردن آن به قانون را خواستار بودند. با رشد آموزش عالی و اعزام دانشجویان به غرب این جریان از گسترش نسبتاً خوبی

برخوردار شد. نهضت ملی شدن نفت اوج اقتدار این جریان در ایران محسوب می‌شود. این جنبش در ادامه مشروطه قرار داشت و هدف آن نه تغییر نظام سیاسی بلکه تجدید بنای مشروطه ایرانی بود. مصدق و یارانش هیچگاه درصدد حذف سلطنت پهلوی برنیامدند و حتی زمانی که با حمایت مردمی وسیعی که جنبش داشت حذف سلطنت ممکن می‌نمود از طرح آن خودداری نمودند. بعد از کودتا این جریان در قالب احزاب و سازمان‌هایی چون جبهه ملی و نهضت آزادی کوشید تا با مبارزات مسالمت‌آمیز رژیم پهلوی را به اصول مشروطیت پایبند سازد اما خصلت استبدادی و خشن نظام سیاسی راه را بر احیای مشروطیت بسته بود و کوشش‌های این جریان را بی‌ثمر می‌گذاشت. ساختار سلطنت پهلوی و شخصیت محمدرضا شاه به گونه‌ای بود که قانونمند ساختن آن ممکن نمی‌نمود. اصرار بر مبارزات قانونمند نیز در این سال‌ها جز تشدید استبداد حاصلی در بر نداشت. اصولاً رژیم پهلوی هیچ‌گونه مخالفت و انتقادی تحمل نمی‌کرد و کوچکترین اعتراض آشکار حداقل با زندان پاسخ داده می‌شد. به همین دلیل مبارزات مسالمت‌آمیز نتوانست خللی به ارکان رژیم وارد سازد. اصولاً این شیوه مبارزه در مقاطعی امکان‌پذیر بود که رژیم فضای سیاسی را اندکی می‌گشود و به مخالفین فرصت انتقاد می‌داد ولی زمانی که فضای سیاسی بسته بود و مخالفت‌ها سرکوب می‌شدند این شیوه مبارزه به بن‌بست می‌رسید و برای وفاداران به قانون اساسی و اصل سلطنت عملاً راه برون‌رفتی از این بن‌بست باقی نمی‌ماند. افول این جریان در سال‌های دهه چهل از یک‌سو به دلیل تشدید استبداد و از دیگر سو به دلیل استراتژی مبارزه مسالمت‌آمیز و قانونمند این نیروها بود. به هر حال در شرایط استبداد و انسداد فضای سیاسی این جریان به انفعال و انزوا پناه می‌برد. به همین دلیل هر زمان که رژیم رو به استبداد می‌آورد و راه را بر مبارزات قانونمند می‌بست گرایش به مبارزه انقلابی و فعالیت‌های زیرزمینی افزایش می‌یافت.

باید توجه داشت تا اوایل دهه ۱۳۴۰ بسیاری از فعالین سیاسی و حتی روحانیون بر مشروطیت تأکید می‌کردند اما رژیم با روی آوردن به استبداد خشن آنها را در اقلیت قرار داد و راه را بر مبارزات انقلابی هموار ساخت.

جریان مشروطه‌خواه به دلایل زیر نمی‌توانست رهبری مبارزات انقلابی را در اختیار بگیرد:

۱ - این جریان فاقد ایدئولوژی جایگزین بود. همان‌گونه که اشاره شد این گروه بر مشروطیت تأکید داشتند و سلطنت را می‌پذیرفتند در صورتی که در طول دهه ۱۳۴۰ فاصله دولت و ملت چنان گسترش یافته بود که مردم به سختی به بقای رژیم تن می‌دادند و در این شرایط اصل سلطنت و مشروطیت مورد تردید قرار گرفته بود. اصولاً مشروطه در ایران تجربه موفقی نبود و هیچ‌گاه نتوانست سلطنت ایرانی را به قالب‌های دموکراتیک متعهد سازد به همین دلیل مردم امیدی به احیای مشروطه و اصلاح رژیم نداشتند. شکست نهضت ملی و سرکوب قیام ۱۵ خرداد نیز راه هرگونه اصلاح را بست و اصلاح‌طلبان را به حاشیه راند.

۲ - این جریان فاقد رهبری متحد و انسجام گروهی بود. دکتر مصدق رهبر نمادین نیروهای مشروطه خواه محسوب می‌شد اما حتی در دوران نهضت ملی نیز مصدق نتوانست انسجام طیف‌های متنوع جبهه ملی را حفظ کند و آنان را متحد سازد. بعد از کودتا نیز مصدق عملاً از فعالیت سیاسی کناره گرفت و اختلافات مشروطه‌خواهان بیش از قبل نمودار شد، تاریخ جبهه ملی به‌عنوان مهم‌ترین گروه مشروطه‌خواه خود بیانگر اختلاف و پراکندگی این جریان است. اصولاً روشنفکران و ملی‌گرایان هیچ‌گاه نتوانستند جبهه متحد و منسجمی علیه استبداد به‌وجود آورند و به‌عنوان یک نیروی سیاسی یکپارچه و منسجم به فعالیت سیاسی دست زنند.

۳ - سومین علت ضعف این جریان فقدان پایگاه اجتماعی گسترده و ناتوانی در بسیج توده‌های مردمی است. در نهضت ملی به کمک رهبری مذهبی آیت‌الله کاشانی و توانائی‌های شخص مصدق و برخی از رهبران ملی مردم به صحنه آمدند، اما پس از بروز اختلافات درونی و کناره‌گیری آیت‌الله کاشانی مردم کناره گرفتند و در جریان کودتا عملاً نظاره‌گر امور بودند. بعد از آن نیز روشنفکران و ملی‌گرایان هیچ‌گاه نتوانستند در سطح وسیع مردم را در جهت اهداف خود بسیج نمایند. در واقع تنها زمانی که خواسته‌های این نیروها رنگ و بویی مذهبی می‌گرفت و روحانیون و مراجع از آن حمایت می‌کردند مردم به صحنه می‌آمدند. در غیر این صورت نفوذ این جریان از دانشگاه‌ها و برخی مراکز شهری فراتر نمی‌رفت. بنابراین مشروطه‌خواهان نمی‌توانستند به تنهایی رهبری مبارزات را برعهده گیرند چرا که توان بسیج مردم را نداشتند. به همین دلیل اغلب مشروطه‌خواهان در روند انقلاب یا به نیروهای مذهبی پیوستند و یا از مشارکت فعال خودداری نمودند.

در اینجا به اختصار به جبهه ملی و نهضت آزادی به عنوان مهمترین گروههای ملی گرای مشروطه خواه اشاره می شود

جبهه ملی دوم

پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از شخصیت های برجسته جبهه ملی دستگیر شدند، ولی اغلب آنان در سال ۱۳۳۳ از زندان رهایی یافتند. از میان اعضای جبهه ملی تنها دکتر حسین فاطمی به اعدام محکوم شد و مصدق نیز به سه سال حبس و تبعید به احمدآباد در اطراف تهران محکوم گردید. گروهی از رهبران جبهه ملی پس از آزادی، از ایران خارج شدند و برخی نیز از صحنه سیاست کنار کشیدند. در این اثنا، گروهی نیز نهضت مقاومت ملی را در سال ۱۳۳۳ ایجاد کرده، دوباره به فعالیت سیاسی روی آوردند، اما بازداشت سران نهضت و اختلافات داخلی سبب فروپاشی آن شد.

در سال ۱۳۳۹ با فضای جدیدی که ایجاد شد، جبهه ملی با عنوان جبهه ملی دوم احیا گردید و طی سه سال بعد فعالانه در عرصه سیاست ایران شرکت داشت. (۱۳۵) جبهه ملی در این دوره اعتصابات را در دانشگاه ها و دبیرستان های مهم به راه انداخت و راهپیمایی های باشکوهی برگزار کرد. این جبهه را در این دوره می توان قوی ترین حزب مستقل سیاسی ایران به شمار آورد، اما رهبران جبهه ملی نتوانستند از این موقعیت به خوبی استفاده کنند. در این زمان هدف اصلی حملات و مخالفت های جبهه ملی، دولت علی امینی و سیاست های او بود. جبهه با این سیاست به شاه کمک کرد تا بتواند امینی را برکنار کند و قدرت را کاملاً در اختیار گیرد. در واقع رهبران جبهه بزرگ ترین اشتباه را مرتکب شدند؛ چه با این کار از یک سو موجبات نابودی خود را فراهم آوردند و از دوم سو به ظهور استبداد شاهنشاهی کمک کردند. پس از خرداد ۱۳۴۲ با سرکوب شدید رژیم و اختلافات شدید داخلی، جبهه ملی دوم فرو پاشید. پس از آن، گروهی از فعالان جبهه کوشیدند تا با نام جبهه ملی سوم به فعالیت سیاسی خود ادامه دهند، اما حوزه فعالیت آنها بیشتر در خارج از کشور و در میان دانشجویان قرار داشت و در داخل کشور فعالیت چندانی نداشتند. به سخن دیگر، جبهه ملی عملاً پس از خرداد ۱۳۴۲ وجود خارجی نداشت.

اصولاً رهبران جبهه ملی به دلیل اختلافات داخلی نمی توانستند مدت زیادی را در کنار هم و با انسجام و همدلی لازم به فعالیت پردازند. ائتلاف آنها معمولاً چندان به طول نمی انجامید. هم چنین

صرف نظر از اختلافات داخلی، جبهه ملی هیچ‌گاه سازمان و انسجام یک حزب سیاسی رانیز نداشت و همواره به صورت ائتلافی از گروه‌ها و احزاب مختلف فعالیت می‌کرد.

نهضت آزادی

این نهضت از گروه‌هایی است که در سال ۱۳۴۰، از درون جبهه ملی زاده شد. (۱۳۶) در واقع اعضای نهضت آزادی را جناح مذهبی جبهه ملی تشکیل می‌دادند؛ آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر یدالله سبحانی از بنیان‌گذاران آن محسوب می‌شدند. مهم‌ترین ویژگی نهضت آزادی تأکید اعضای آن بر اسلام و به‌طور کلی جلوه مذهبی رهبران آن بود. بنیان‌گذاران این نهضت از پیشگامان روشنفکری مذهبی در ایران بودند. رهبران نهضت می‌کوشیدند تا نشان دهند اسلام و علوم جدید سازگارند و تعارضی بین دینداری و مقتضیات زندگی مدرن و از جمله دموکراسی وجود ندارد. آنان به لحاظ سیاسی بر قانون اساسی مشروطه، ملیت ایرانی و راه مصدق تأکید می‌کردند؛ چنان‌که مصدق را رهبر و مرشد خود می‌دانستند و شیوه او را سرمشق زندگی خود قرار داده بودند. (۱۳۷) نهضت آزادی به دلیل وجهه مذهبی بنیان‌گذاران آن، در میان روشنفکران و دانشجویان مذهبی اعتبار و نفوذ زیادی یافته بود، اما به لحاظ سیاسی درخشش چندانی در عرصه مبارزه با رژیم نداشت. مخالفت نهضت با رفراندم سال ۱۳۴۱ و هم‌چنین مخالفت‌های بعدی به دستگیری و محکومیت سنگین رهبران منجر شد؛ به گونه‌ای که بعد از این، پرونده فعالیت‌های سیاسی نهضت آزادی در داخل کشور عملاً بسته شد و اعضای نهضت فقط در خارج از کشور به فعالیت آشکار سیاسی پرداختند. بسیاری از فعالان نهضت در سال‌های ۵۷ - ۴۲ یا در زندان به سر می‌بردند، یا به ناچار سکوت پیشه کرده بودند. به لحاظ شیوه مبارزاتی، آنان از مبارزات مسالمت‌آمیز، آن‌هم در چارچوب قانون اساسی و هم‌چنین از اعتدال و میانه‌روی دفاع می‌کردند. آنها اصولاً قانون اساسی مشروطیت را قبول داشتند و برنامه‌ای منسجم و درازمدت برای جایگزینی نظام پهلوی نداشتند. نفوذ نهضت آزادی تنها به دانشجویان و روشنفکران مذهبی، آن‌هم در حوزه شهر تهران محدود می‌شد و عملاً نفوذ چندانی در میان توده‌های مذهبی - چه در تهران و چه در سایر شهرستان‌ها - نداشتند. به هر حال این نهضت برخلاف سایر گروه‌های ملی‌گرا با روحانیت و حوزه ارتباط نزدیکی داشت و بر نقش مهم روحانیت در تحولات سیاسی ایران تأکید می‌کرد. از همین‌رو، در دوران اوج انقلاب اسلامی در

سال‌های ۵۶ و ۵۷ نهضت آزادی با پذیرش رهبری امام، در کنار روحانیت قرار گرفت و هدایت دولت موقت پس از انقلاب را عهده‌دار شد، اما تفکر و اندیشه آنها با شرایط انقلابی آن روز سازگار نبود و همین امر موجب شد که آنان در عرصه قدرت سیاسی چندان دوام نیاورند.

۳- مخالفان مذهبی

در سال‌های دهه ۱۳۴۰ عرصه سیاسی ایران شاهد ظهور و گسترش یک جریان مذهبی پرشور است. این جریان که در سنت مذهبی جامعه ایرانی ریشه داشت در واکنش به سیاست‌های غرب‌گرایانه دولت پهلوی و رواج مبتذل مدرنیسم غربی به سرعت گسترش می‌یافت، همانگونه که پیش از این اشاره شد تصور دولت‌مردان پهلوی این بود که با توسعه اقتصادی و رشد صنعتی و آموزش‌های مدرن، مذهب رو به افول خواهد رفت اما تاریخ به‌گونه‌ای دیگر ورق خورد و مذهب جدی‌تر از گذشته در زندگی مردم ایفای نقش کرد. همراه با افزایش جمعیت شهرها تعداد مساجد و مراکز مذهبی افزایش یافت. این مراکز همواره در جامعه ایران به‌عنوان نهادهای اجتماعی مستقل از دولت، تنها کانون‌های دائمی فعالیت اجتماعی محسوب می‌شدند. اما در این سال‌ها کانون‌های مذهبی به تدریج به فعالیت‌های سیاسی گرایش می‌یافتند و به کانون مخالفت با رژیم تبدیل می‌شدند. رشد اقتصادی و شهرنشینی در این سال‌ها بسیاری از روستائیان را به شهرها کشانده بود و هرچند اینان در رونق مساجد و مراکز مذهبی نقش داشتند اما به‌طور کلی رشد گرایش مذهبی در این دوره پدیده‌ای است شهری و واکنشی است فراگیر به بحران هویتی که دولت پهلوی با تحقیر فرهنگ سنتی ایران به آن دامن می‌زد. رویکرد به مذهب عاملی بود برای اثبات شخصیت و هویت ایرانی و نفی سیاست‌ها و خطمشی غرب‌گرایانه و مستبدانه دولت پهلوی. رشد این گرایش در دانشگاه‌ها نیز مشهود بود دانشجویان که اغلب از خانواده‌های مذهبی بودند پس از ورود به دانشگاه‌ها نیز روحیه مذهبی خود را حفظ می‌کردند و بسیاری از آنان در انجمن‌ها و مراکز مذهبی به فعالیت می‌پرداختند.

در این سال‌ها کانون‌های مذهبی مدرنی تأسیس شده بود که جوانان و دانشجویان زیادی را جذب می‌کردند. حسینیه ارشاد و مسجد هدایت در تهران از جمله مشهورترین این مراکز بودند در سایر شهرها نیز کم‌وبیش انجمن‌ها و مراکز مذهبی خودجوش شکل گرفتند که تأثیر زیادی در

رشد فرهنگ مذهبی ایفا کردند. رشد چشم‌گیر انتشار مجلات و کتب مذهبی نیز در این دوره نمایانگر گسترش فرهنگ مذهبی در جامعه بود. برخی از این آثار که با نگاه جدیدی مسایل مذهبی را مطرح می‌کردند سال‌ها در زمره، پرشمارترین آثار منتشر شده قرار داشتند.

به هر حال در این سال‌ها رشد گرایش مذهبی در سطوح مختلف جامعه ایران کاملاً مشهود است. این امر دلایل متعددی داشت. جامعه ایران همواره خصلتی مذهبی داشته و سیاست‌های ضد مذهبی رژیم پهلوی نه تنها نتوانست بنیادهای مذهبی جامعه ایران را تضعیف کند بلکه تقویت گرایش‌های مذهبی مردم را در پی داشت. پهلوی‌ها می‌کوشیدند تا نوعی ایدئولوژی شبه‌ناسیونالیستی غرب‌گرایانه و شاه‌محور را جایگزین مذهب و سنت‌های مذهبی کنند اما آنچه آنها در بسط آن می‌کوشیدند با واقعیت‌های جامعه ایران سازگار نبود. فرهنگ باستانی ایران آن‌گونه که توسط رژیم بازسازی شده بود برای مردم نامأنوس می‌نمود و چون با تحقیر هویت اسلامی همراه بود واکنش منفی مردم را برمی‌انگیخت. غرب‌گرایی مبتذل سردمداران رژیم پهلوی نیز به تنفر مردم دامن می‌زد. برداشت سطحی پهلوی‌ها از مدرنیسم آنان را به نوعی ابتذال در تقلید از غرب سوق داده بود. آنان جنبه‌های غیراخلاقی و مصرفی فرهنگ غربی را به خوبی درمی‌یافتند اما از درک مبانی عقلی و فلسفی تمدن غربی عاجز بودند. شاهد این مدعا آنکه پهلویها هیچ‌گاه به آزادی و دموکراسی که از ویژگی‌های جوامع غربی بود تن ندادند. به هر حال سیاست‌های فرهنگی رژیم در بیداری مذهبی جامعه ایران نقش مؤثری ایفا کرد. تنفر از آنچه رژیم تبلیغ می‌کرد مردم را به سوی فرهنگ بومی سوق می‌داد. بنابراین بازگشت به مذهب به عنوان رکن اصلی هویت ایرانی نمایانگر شکست سیاست‌های فرهنگی دولت پهلوی‌ها و بی‌اعتنایی مردم به تبلیغات پر دامنه رژیم بود. در این سال‌ها بازگشت به «خویشتن مذهبی» شعار اصلی نسل جدیدی بود که از سیاست‌های استبدادی و ضد مذهبی رژیم به ستوه آمده بود و مارکسیسم خشن روسی و لیبرالیسم بی‌قید و بند غربی را در تعارض با خواسته‌ها و آرمان‌های خود می‌دید. این نسل که شیفته آزادی و طالب معنویت بود به اسلام روی آورد و گمشده خود را در مذهب بازیافت. متفکران مذهبی نیز به رشد این گرایش کمک می‌کردند. روشنفکری مذهبی در این دوره اوج گرفته بود و با نگاهی مدرن به بازخوانی میراث مذهبی ایرانی پرداخت و نسل جوان شیفته نوگرایی و معنویت را مجذوب می‌کرد. از سوی دیگر علمای برجسته‌ای چون شهید مرتضی

مطهری با دفاع عالمانه از اسلام زنگار از چهره دین زدودند و دینداری را سیمایی عقلانی و مدرن بخشیدند و برتری دین را بر سایر ایدئولوژی‌ها به جامعه ایرانی گوشزد نمودند.

اما آنچه گرایش مذهبی این دوره را جلوه‌ای خاص بخشید و متمایز از قبل می‌کرد روی آوردن به تفسیرهای انقلابی و سیاسی از اسلام و مذهب شیعه بود. این خود تحولی بزرگ در فرهنگ مذهبی ایرانی محسوب می‌شد. هرچند قبل از این نیز مذهب در جنبش‌های سیاسی اجتماعی ایران حضوری فعال و مؤثر داشت اما هیچ‌گاه به وسعت این دوره تفسیری جامع و انقلابی از مذهب مطرح نشده بود. در مشروطه به‌طور گسترده‌ای از مفاهیم مذهبی و فتوای مراجع استفاده شد اما هیچ‌گاه مشروطیت سیمای یک ایدئولوژی دینی به خود نگرفت. در نهضت ملی نیز شور مذهبی به کمک احساسات ناسیونالیستی آمد اما به سرعت فروکش کرد. اما در این سال‌ها جامعه ایرانی نوید از ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی و در ستیز با استبداد پهلوی به تفسیری انقلابی و ظلم‌ستیز از مذهب روی آورد. مذهب به‌عنوان آخرین امید و تکیه‌گاه نظری در مبارزه انقلابی علیه استبداد مطرح شد. این گرایش جوانان پرشور و توده‌های مذهبی را جذب می‌کرد و یک ایدئولوژی انقلابی بومی و ایرانی را در دسترس مبارزان قرار می‌داد. باید توجه داشت که ادبیات انقلابی این دوره در سراسر جهان در اختیار مارکسیست‌ها بود و مارکسیسم ایدئولوژی اصلی مبارزه تلقی می‌شد. مفاهیم، تئوری‌ها و نظریه‌های انقلابی از مارکسیسم - که به علم مبارزه مشهور بود - سرچشمه می‌گرفتند. اما ایرانیان متدین نمی‌توانستند مارکسیسم را بپذیرند؛ زیرا این مکتب اصولاً به مذهب و ایمان مذهبی نگاهی منفی داشت و همین امر جوانان انقلابی را به جستجوی مکتب جدید مبارزه وامی‌داشت. ایدئولوژی‌های لیبرالیستی نیز در طول سال‌های پس از مشروطیت نتوانستند خواسته‌های جامعه ایرانی را برآورده سازند بویژه اینکه این ایدئولوژی‌ها با ایدئولوژی رایج دولت پهلوی همسان و هم‌ذات تلقی می‌شدند و بنا به همین دلایل بود که هیچ‌گاه در میان توده‌ها محبوبیت نیافتند. اما بیان تفسیر انقلابی از اسلام به‌خوبی توده‌های مردم را جذب کرد و انگیزه مبارزه انقلابی را در میان آنان گسترش می‌داد. بدین ترتیب مبارزه علیه شاه و سلطنت به جهاد و مبارزه‌ای مقدس علیه طاغوت تبدیل شد و همین امر تحمل درد و رنج مبارزه را آسان کرد. به سخن دیگر، این انگیزه مذهبی بود که شور مبارزه را در میان جوانان گسترده و واژه‌های شهادت، جهاد، مبارزه، طاغوت، عدالت، صبر و انقلاب که برآمده از ادبیات و

متون مذهبی بودند، مفاهیم اصلی و رایج این ایدئولوژی انقلابی را تشکیل می‌دادند و زندگی امام علی(ع) و عدالت او به‌عنوان الگوی حکومت آرمانی اسلام، و هم‌چنین عاشورا و زندگی امام حسین(ع) به‌عنوان الگوی مبارزه انقلابی مطرح می‌شد. استفاده از مفاهیم و اسطوره‌های مذهبی در روند مبارزه حربه‌ای بسیار مؤثر بود. مردم با این مفاهیم انس والفتی دیرینه داشتند از این رو به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و به میدان مبارزه سیاسی وارد می‌شدند. بنابراین با ورود ایدئولوژی انقلابی مبتنی بر مذهب، سایر ایدئولوژی‌های بیگانه رنگ باختند و به حاشیه رانده شدند. شور مبارزه در میان توده‌های مذهبی رواج یافت و انقلاب همه‌گیر شد و مهم‌تر این‌که چهره مذهبی به خود گرفت.

اصولاً با توجه به اوضاع جامعه ایران هیچ ایدئولوژی غیرمذهبی نمی‌توانست در چنین سطح گسترده‌ای مطرح شود. از همین رو، ایدئولوژی‌های غیردینی در طول فعالیت خود تنها شمار اندکی از جوانان پرشور را جذب کردند و هیچ‌گاه دامنه نفوذ آنان به میان مردم کشیده نشد، اما این تفسیر انقلابی - مذهبی مبارزه را به میان توده‌ها کشاند؛ آن‌را مذهبی کرد و شخصیت‌های مذهبی را در رأس آن قرار داد.

در این جا ابتدا به اندیشه‌های برخی از روشنفکران و روحانیونی که در گسترش تفکر مذهبی انقلابی در این دوره تأثیر داشتند اشاره می‌کنیم و سپس گروه‌ها و احزاب مذهبی را توضیح خواهیم داد.

دکتر علی شریعتی

شریعتی نماینده پرشور روشنفکری مذهبی در این دوره است. جریان روشنفکری مذهبی عمدتاً از سال‌های دهه ۱۳۲۰ در ایران شکل گرفت. در این سال‌ها برخی از روشنفکران ایرانی با نگاه نقادانه به غرب و ایدئولوژی‌های غربی از بازگشت به سنت‌های ایرانی و ارزش‌های مذهبی سخن می‌گفتند. در سال‌های دهه ۱۳۴۰ این گرایش رشد چشم‌گیری داشت. در واقع انتشار کتاب غربزدگی جلال آل‌احمد و استقبال وسیعی که از آن به‌عمل آمد خبر از ظهور نسل جدیدی از روشنفکران می‌داد که بازگشت به فرهنگ بومی را خواستار بودند. این اثر در واقع انتقادی است از «غربزدگی» و شیفتگی روشنفکران ایرانی نسبت به تمدن غربی و از سوی دیگر گویای سرخوردگی یک روشنفکر ایرانی از اندیشه‌ها و مکاتب مختلف غربی و تمایل به بازگشت به

فرهنگ خودی. اما دکتر شریعتی پرنفوذترین روشنفکری بود که در سال‌های دهه ۴۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰ بازگشت به اسلام را فریاد می‌کرد. شریعتی اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی جامع و کامل در نظر می‌گرفت که تعیین‌کننده نظام سیاسی و اجتماعی و شیوه زیستن و ارزش‌ها و نوع روابط اجتماعی است. (۱۳۸) شریعتی تفسیری انقلابی، ظلم‌ستیز، عدالت‌خواهانه از تشیع ارائه می‌کرد که بسیاری از جوانان را مجذوب می‌ساخت. محور گفتمان شریعتی بازگشت به خویشتن (۱۳۹) یا همان تشیع انقلابی بود. در زمانی که بسیاری از مخالفین رژیم پهلوی برای مبارزه دست به دامان ایدئولوژی‌های مارکسیستی شده بودند، شریعتی تشیع را به‌عنوان مکتب مبارزه و ایدئولوژی انقلابی مطرح کرد. او به‌جای مفاهیم و الگوهای مارکسیستی مفاهیم سنتی و بعضاً فراموش شده شیعه را احیا کرد و به آنها روحی تازه دمید. روحی که سرشار از ستیزه‌جویی، ایثار و مبارزه‌طلبی بود. شریعتی با احیا و بازسازی مفاهیمی چون شهید، شهادت، جهاد، تقیه، انتظار، تعهد، مکتب، رسالت، امت، امامت، عدالت و برابری از آنها مقولاتی انقلابی ساخت. وی برخلاف مارکسیست‌ها که الگوهای انقلابی آنان مارکس، لنین، هوشی‌مین، و چه‌گوارا بود به سراغ امام علی(ع) (امام حسین)ع(ع). ابوذر، عمار یاسر، میثم، فاطمه(ع) (و زینب)ع(ع) رفت یعنی همان خویشتنی که او آنرا در تشیع علوی و صدر اسلام می‌دید. از آن‌جا که این‌ها نمادهای جاودان فرهنگ مذهبی ایران بودند و در دل و جان مردم جای داشتند، گفته‌های شریعتی، تأثیری شگرف بر جای می‌گذاشت. از سوی دیگر اندیشه‌های شریعتی چندان پیچیده نبود و برای بیشتر مردم اندیشه‌هایی قابل فهم بود که با بیانی شیوا و منحصر به فرد ارائه می‌شد.

بی‌تردید شریعتی سهم عظیمی در شکوفایی تفکر انقلابی داشت و سخنان پرشور او بسیاری از تحصیل‌کردگان و جوانان را مجذوب کرد و از مارکسیسم و ایدئولوژی‌های الحادی دور نمود. اما مهم‌ترین انتقادی که به شریعتی وارد می‌شد این بود که او خود تحت تأثیر ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های غربی قرار داشته و این امر او را از فهم اصیل منابع دینی بازداشته است. شریعتی گرچه در ارائه چهره‌ای جذاب و انقلابی و مناسب زمان از اسلام و تشیع موفق بود اما نتوانست نظریه‌های خود را بر پایه‌های استدلالی محکم و مستند به متون مذهبی استوار سازد. هم‌چنین شریعتی در میان توده‌های مردم چندان نفوذی نداشت و مخاطبین او را عمدتاً دانشجویان و جوانان تحصیل‌کرده تشکیل می‌دادند. به‌طور کلی روشنفکران مذهبی در تقویت روحیه مذهبی

دانشجویان و قشرهای تحصیل کرده نقش داشتند اما آن ایمان و شور مذهبی که توده‌ها را به حرکت در می‌آورد تحت نفوذ و اختیار روشنفکران مذهبی قرار نداشت.

آیت‌الله مرتضی مطهری

اگر آل‌احمد مفهوم غربزدگی را مطرح کرد و شریعتی منادی بازگشت به خویشتن اسلامی بود مطهری مهم‌ترین مفسر و مدافع اسلام ناب در این دوره محسوب می‌شود. برخلاف روشنفکران که از منظر ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های مدرن دین را تفسیر می‌کردند مطهری از منظر سنت فلسفه اسلامی و تفکر ناب شیعی سخن می‌گفت. دغدغه اصلی مطهری دفاع از حقانیت و جامعیت اسلام و پاسخ‌گویی به شبهات و مسایل عصر جدید بود. کوشش مطهری در نقد ایدئولوژی‌های مارکسیستی و لیبرالیستی تأثیر زیادی در گسترش فرهنگ مذهبی بر جای گذاشت. به‌خصوص نقدهای او بر مارکسیسم و جریان‌های التقاطی متأثر از آن بسیاری از جوانان را از افتادن در دام ایدئولوژی‌های چپ بر حذر داشت. آشنایی عمیق مطهری با متون و منابع مذهبی و تسلط بر فلسفه اسلامی به نظریات او عمق و غنای خاصی بخشیده و او را به متفکری کم‌نظیر در تاریخ معاصر ایران تبدیل نموده است.

مطهری می‌کوشید اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی جامع و منسجم معرفی کند که دنیا و آخرت انسان را در بر می‌گیرد و می‌تواند به‌عنوان یک مکتب جامع تکیه‌گاه انسان قرار گیرد و به سعادت دنیا و آخرت رهنمون شود. (۱۴۰) از نظر شهید مطهری اسلام دارای نظریه اجتماعی و سیاسی مشخصی است و پیوندی ناگسستنی بین دین و سیاست وجود دارد. مطهری بر عدالت اجتماعی و ظلم‌ستیزی و روح انقلابی اسلام تأکید می‌کند (۱۴۱) و معتقد است که در نظام سیاسی اسلامی مردم حق انتخاب حاکمان و مسئولان سیاسی و نظارت بر آنان را دارند و از این جهت حکومت اسلامی شباهت بنیادین با دموکراسی‌های مدرن دارد (۱۴۲) ولی این نظام بر مبنای دین شکل گرفته و سیاست تنها در چارچوب‌های دینی اعمال می‌شود. مطهری از جمهوری اسلامی به‌عنوان نظام سیاسی مطلوب و اسلامی یاد می‌کند که در این نظام جمهوریت به شکل حکومت و حق مردم اشاره دارد و قید اسلامی محتوای دینی آن را نشان می‌دهد. بنابراین در این شکل از حکومت مردم در چارچوب شرع حاکمیت خود را اعمال می‌کنند. (۱۴۳)

مطهری می‌کوشید تا هم روزآمد بودن اسلام و توانمندی‌های آن در اداره جامعه را اثبات کند و خرافات و زنگارها را از چهره دین بزدايد و هم از التقاط و ارائه اندیشه‌های غیردینی به نام دین جلوگیری نماید. مطهری بیش از هر متفکر دیگری در این دوره دغدغه حفظ خلوص دین دارد و آثار او کمتر رنگ و بوی اندیشه‌ها و نظریه‌های غیردینی را به خود گرفته است.

نقش مطهری در انقلاب اسلامی از دو جنبه قابل بررسی است از یک سو مطهری با نقد ایدئولوژی‌های شرقی و غربی و پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع از حقانیت اسلام به رشد اسلام‌گرایی کمک کرد و از سوی دیگر با معرفی اسلام به عنوان مکتبی جامع، انقلابی و ظلم‌ستیز به گسترش روح انقلابی و مبارزه سیاسی در جامعه مذهبی ایران مدد رساند.

سازمان‌ها و احزاب مذهبی

جمعیت فدائیان اسلام

بنیانگذار این جمعیت طلبه جوانی به نام سید مجتبی میرلوحی مشهور به نواب صفوی است. نواب در دوران تحصیل در نجف اشرف با اندیشه‌های ضدشیعی احمد کسروی آشنا شد و برای مقابله با او به ایران بازگشت. پس از چند جلسه گفتگو با کسروی نواب مطمئن شد که وی دست از انتشار عقاید خود بر نمی‌دارد و لذا تصمیم به قتل او گرفت. البته او قبلاً حکم جواز قتل کسروی را به جرم ارتداد از یکی از مراجع گرفته بود. (۱۴۴) نواب و یارانش سرانجام کسروی را به قتل رساندند. جمعیت فدائیان اسلام را نواب در سال ۱۳۲۴ به هدف مبارزه با بی‌دینی و الجاد تاسیس کرد و ترور کسروی اولین اقدام این گروه محسوب می‌شود. با این اقدام، فدائیان در بین نیروهای مذهبی محبوبیت یافتند. در سال ۱۳۲۸ در پی دخالت دولت و شخص وزیر دربار در انتخابات مجلس، فدائیان عبدالحسین هژیر وزیر دربار را که عامل اصلی تقلب انتخاباتی و عدم راهیابی نمایندگان واقعی مردم به مجلس تلقی می‌کردند به قتل رساندند. در پی این ترور انتخابات تهران باطل اعلام شد و پس از تجدید انتخابات نمایندگان جبهه ملی به مجلس راه یافتند. پس از آن رزم‌آرا در اسفند ۱۳۲۹ هدف گلوله‌های خلیل طهماسبی از یاران نواب قرار گرفت و به قتل رسید. این ترور از آن روی صورت گرفت که رزم‌آرا در این زمان مانع اصلی ملی شدن نفت تلقی می‌شد و مرگ او راه را برای ملی شدن نفت فراهم کرد. به فاصله کوتاهی

پس از این اقدام مجلس، ملی شدن نفت ایران را تصویب کرد و چندی بعد جبهه ملی به رهبری مصدق دولت را در اختیار گرفت، اما پیروزی جبهه ملی اوقات خوشی را برای فدائیان به همراه نداشت. از همان روزهای آغازین نهضت بین فداییان و مصدق اختلاف افتاد. نواب و یارانش که خود را زمینه ساز به قدرت رسیدن ملیون می دانستند بر اجرای احکام اسلامی اصرار می ورزیدند اما مصدق اعتنایی به این خواسته آنها نداشت. به هر حال هنوز یک ماه از شروع حکومت ملی مصدق نگذشته بود که مصدق فدائیان را متهم کرد که قصد کشتن او را دارند. در پی این اتهام و با نظر مساعد مصدق، نواب و جمعی از فدائیان دستگیر و روانه زندان شدند. کوشش فدائیان برای آزادی نواب بی ثمر ماند و او تا اواخر حکومت مصدق در زندان به سر برد. ترور نافرجام دکتر فاطمی وزیر خارجه مصدق مهم ترین واکنش فدائیان به سیاست های دولت مصدق و دستگیری رهبر خود بود. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فدائیان، نظاره گر اوضاع بودند و اقدامی به نفع یا علیه مصدق انجام ندادند هرچند از این که دولت کودتا توده ای های کمونیست را سرکوب می کرد خوشحال به نظر می رسیدند. پس از کودتا فعالیت های سیاسی و فرهنگی فدائیان ادامه یافت و گاه اعلامیه های شدیدالحنی خطاب به مقامات حکومتی منتشر می کردند و آنان را به رعایت احکام اسلام و ترویج شریعت دعوت می نمودند. (۱۴۵)

در سال ۱۳۳۴ مسأله پیوستن ایران به پیمان نظامی سنتو با شرکت عراق، ترکیه، پاکستان و بانظارت آمریکا و انگلستان پیش آمد. فدائیان این اقدام را محکوم کردند ولی نتوانستند دولت را از این تصمیم منصرف سازند لذا به فکر ترور علا نخست وزیر وقت افتادند. علا از این ترور جان به در برد و با سر باندپیچی شده در اجلاس بغداد شرکت کرد. پس از این ترور در مدت کوتاهی اغلب اعضای اصلی فدائیان دستگیر شدند. سرانجام در ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴ نواب و سه تن از یارانش تیرباران شدند و پس از آن هرچند پرونده فعالیت رسمی فدائیان بسته شد اما طرفداران نواب همچنان به مبارزات خود ادامه دادند و اغلب به خیل هواداران امام خمینی پیوستند. فدائیان اسلام را عموماً با ترورهای مشهورشان می شناسند اما تأثیر آنان در تحولات فکری سیاسی ایران فراتر از این ترورهاست. فدائیان اولین گروه وابسته به حوزه علمیه بودند که در فضای غیرسیاسی مسلط بر حوزه ها به فعالیت سیاسی گسترده دست زدند و از این طریق بسیاری از طلاب جوان را تحت تأثیر قرار دادند و زمینه را برای ورود گسترده آنان به فعالیت های

سیاسی فراهم نمودند. آنان به واقع پیشگامان مبارزه انقلابی و فعالیت سیاسی در حوزه‌ها محسوب می‌شوند. فدائیان هم‌چنین از اولین منادیان «حکومت اسلامی» به‌شمار می‌روند. کتاب «جامعه و حکومت اسلامی» که در سال ۱۳۲۹ از سوی آنان منتشر شد بیانگر این است که آنان به دنبال نوعی حکومت اسلامی بوده‌اند. هرچند که در این کتاب آنان بیش از آنکه به تغییر ساختار سیاسی بیندیشند با حفظ سلطنت و نهادهای موجود، اسلامی کردن سیاستها را مدنظر خود قرار داده‌اند. به هر حال فدائیان از پیشگامان انقلاب اسلامی محسوب می‌شوند و اندیشه و اقدامات آنان تأثیر زیادی بر انقلاب و انقلابیون مذهبی بر جای گذاشته است.

هیأت‌های مؤتلفه اسلامی

این گروه را مجموعه‌ای از هیأت‌های مذهبی مساجد تهران تشکیل می‌دادند. که همزمان با شروع مبارزات امام خمینی در آغاز دهه ۱۳۴۰ با یکدیگر پیوند برقرار کرده و تشکل منسجمی را به‌وجود آوردند. این گروه از ابتدا با امام خمینی مرتبط بود و مرجعیت ایشان را قبول داشت و در برانگیختن اعتراضات علیه رفراندم رژیم در سال ۱۳۴۱ و قیام ۱۵ خرداد نقش اساسی ایفا کرد. پس از تبعید امام، این تشکل به مبارزه مسلحانه متمایل شد و در اولین اقدام حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت را ترور کرد.

پس از این اقدام اکثر اعضای اصلی گروه دستگیر و پس از محاکمه چهار نفر از آنان (محمد بخارایی، نیک‌نژاد، صفار هرندی و صادق امانی) به اعدام و بقیه به حبس‌های بلندمدت محکوم شدند. پس از این جریان فعالیت‌های سیاسی مؤتلفه کاهش پیدا کرد اما متوقف نشد. ضربه ناشی از ترور منصور آنان را به اقدامات فکری-فرهنگی و پرهیز از مشی مسلحانه متمایل کرد. برگزاری سخنرانی‌ها و مراسم مذهبی با شرکت روحانیون برجسته مخالف رژیم و تکثیر اعلامیه‌ها و آثار امام خمینی از مهم‌ترین فعالیت‌های این گروه در سال‌های قبل از انقلاب است.

حزب ملل اسلامی

این حزب در سال ۱۳۴۰ توسط سید محمد کاظم بجنوردی و تعدادی از جوانان مذهبی تأسیس شد. هدف حزب آموزش و تربیت افراد برای جنگ مسلحانه علیه رژیم پهلوی بود. اما در همان مراحل اولیه و قبل از هرگونه عملیات نظامی، ساواک تشکیلات حزب را شناسایی کرد و تمامی اعضای اصلی را در مهر ۱۳۴۴ دستگیر نمود. در دادگاه نظامی تمامی اعضای اصلی به حبس‌های

بلندمدت محکوم شدند. حزب ملل اسلامی از اولین احزابی است که به هدف براندازی رژیم سلطنتی و تغییر نظام شاهنشاهی تأسیس شد و همین امر به محکومیت سنگین آنان در دادگاه پهلوی کمک کرد. در مقایسه با فدائیان اسلام این حزب از برنامه‌ای روشن‌تر و مدون‌تر و سازماندهی و انسجام مناسب‌تری برخوردار بود. به هر حال حزب ملل اسلامی پیشگام احزاب و سازمان‌های طرفدار مبارزه مسلحانه در دهه ۱۳۴۰ محسوب می‌شود هرچند که عملاً موفق به انجام مبارزه مسلحانه نشد. هم‌چنین ایجاد این حزب نشان از رشد تمایل مخالفین مذهبی به عملیات مسلحانه و براندازی داشت. (۱۴۶)

روحانیت

همچنانکه قبلاً اشاره شد انقلاب مشروطه با حضور پرشور روحانیت در عرصه سیاسی همراه بود، اما بعد از انقلاب روحانیت به تدریج از صحنه سیاسی کشور کنار رفت. اعدام شیخ فضل‌الله، ترور آیت‌الله بهبهانی و نیز پیامدهای نامطلوب مشروطه و نفوذ غرب‌گرایان، روحانیت را به کلی نومید ساخته بود. در سال ۱۳۰۰ در حالی که رضاخان به تدریج قدرت خود را افزایش می‌داد، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری حوزه علمیه قم را بنا گذاشت. با توجه به اوضاع نابسامان حوزه نجف در این زمان، حوزه قم به سرعت رونق گرفت و مرکزیت شیعه از عتبات به قم منتقل شد. به لحاظ سیاسی مشی عملی آیت‌الله حائری دوری از صحنه سیاست و تقویت حوزه‌های علمیه بود. (۱۴۷)

بعد از رضاخان گرایش‌های سیاسی در حوزه‌ها رشد کرد. آیت‌الله کاشانی در این زمان یکی از مهم‌ترین سیاست‌مداران روز و از رهبران نهضت ملی، مشهورترین شخصیت سیاسی روحانیت به‌شمار می‌رفت. فدائیان اسلام نیز هرچند که پشتوانه وسیع حوزوی نداشتند اما وابسته به روحانیت محسوب می‌شدند.

در این سال‌ها آیت‌الله بروجردی زعامت حوزه علمیه قم و مقام مرجعیت را برعهده داشت. وی از لحاظ سیاسی همانند آیت‌الله حائری به‌ندرت به میدان سیاست وارد می‌شد و بیشتر در جهت تقویت روحانیت و تثبیت پایه‌های حوزه علمیه قم می‌کوشید. در دهه ۳۰ با تلاش وی حوزه‌ها رونق یافت و زمینه‌ای مناسب برای فعالیت گسترده سیاسی در سالهای بعد فراهم آمد. پس از

فوت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰، چند نفر از علمای بزرگ در قم و نجف به عنوان مرجع تقلید مطرح شدند و تمرکز مرجعیت از بین رفت.

در اوایل دهه ۴۰ با گرایش شدید شاه به آمریکا و برخی اقدامات غیرمذهبی دولت، علما بازگشت سیاست‌های رضاخانی را احساس کردند و به سرعت واکنش نشان دادند و به این ترتیب نهاد روحانیت و حوزه علمیه در مقابل دولت قرار گرفت. این تقابل در واکنش به تحولات و سیاست‌هایی صورت می‌گرفت که از آغاز سلطنت رضاخان در ایران در پیش گرفته شده بود. در طی این دوره، سیاست‌های دولتی در جهت کاهش نقش روحانیت، حذف نمادهای مذهبی، مقابله با ارزش‌های مذهبی و ستی و نیز جایگزینی الگوهای فرهنگ غربی قرار داشت، اما به‌رغم همه این‌ها روحانیت تا اوایل دهه ۴۰ به مقابله‌ای جدی برخاسته بود. در این زمان، عوامل متعددی روحانیت را به عرصه فعالیت سیاسی سوق داد. مهم‌ترین عامل، ظهور امام خمینی در سطح مرجعیت در حوزه‌های علمیه بود. امام خمینی تفکری ذاتاً انقلابی و سیاسی داشت و موقعیت‌ها و شرایط سیاسی روز را به‌خوبی درک می‌کرد. امام روح مبارزه سیاسی را در حوزه‌ها زنده کرد. گذشته از این، گسترش کمی حوزه‌های علمیه، افزایش تعداد طلاب و تمرکز و سازماندهی حوزه‌ها ظهور نیروی مستقل، نیرومند و سازمان‌یافته را در پی داشت. نیرویی که در غیاب احزاب و نهادهای مستقل سیاسی تنها نیروی غیردولتی بود که می‌توانست به‌طور گسترده به فعالیت سازمانی دست زند. مهم‌ترین ویژگی این سازمان نفوذ اجتماعی گسترده و توانایی بسیج مردمی است. در حالی که دامنه فعالیت احزاب و گروه‌های پیدای پنهان سیاسی از تهران و برخی شهرستان‌های بزرگ فراتر نمی‌رفت، نفوذ روحانیت در تمام ایران گسترده شده بود؛ آن‌سان که می‌توانست با استفاده از شور مذهبی، توده‌ها را به عرصه مبارزه سیاسی بکشاند. عامل دیگری که روحانیت را در این دوره به فعالیت سیاسی تشویق می‌کرد، گرایش شاه به غرب و به‌خصوص آمریکا و اسرائیل و همچنین سیاست‌های فرهنگی رژیم پهلوی بود که خطر نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب و افول ارزش‌های مذهبی را گوشزد می‌کرد. به هر حال مخالفت همه‌جانبه روحانیت با دولت پهلوی از اوایل دهه ۱۳۴۰ آغاز شد. روحانیون آنچه را دولت، «اصلاحات» می‌نامید، مخالف با شریعت می‌دانستند و سیاست‌های دولت را زمینه‌ای برای نفوذ فرهنگی و سیاسی غرب و به‌خصوص آمریکا تلقی می‌کردند. در این مقطع در روند مخالفت با

دولت علما بر قانون اساسی و شرع تأکید می‌شد و با اصل سلطنت مخالفت آشکاری صورت نمی‌گرفت. اما با بی‌اعتنایی شاه به خواسته‌های دینی روحانیون مخالفت‌ها از چارچوب قانون اساسی فراتر رفت و پس از کشتار مردم در قیام ۱۵ خرداد اصل سلطنت و نظام سلطنتی را نیز در بر گرفت. بدین ترتیب سلطنت مخالف شریعت قلمداد گردید. در تاریخ ایران هیچ‌گاه به این وسعت مشروعیت بنیادین نظام سلطنتی مورد تردید قرار نگرفته بود. هرچند در شیوه‌های اعمال قدرت انتقاداتی وجود داشت. اما در این زمان با تردید در مشروعیت مذهبی نظام سلطنتی بنیان‌های مشروعیت این رژیم به کلی فرو ریخت و لذا در این مقطع برخلاف مشروطه و نهضت ملی دیگر سخن از تغییر سلطان و اصلاح نظام سیاسی و وفاداری به قانون به میان نیامد بلکه خواست اصلی مردم براندازی نظام سلطنتی و جایگزین آن با یک نظام نوین است این تغییر در ماهیت مبارزه ریشه در مخالفت همه‌جانبه روحانیت با نظام پهلوی و بی‌اعتنایی رژیم به خواسته‌های روحانیت داشت.

از سوی دیگر همزمان با رشد فعالیت‌های سیاسی تحولات فکری عمیقی در حوزه‌های علمیه صورت می‌گرفت که هم‌گرایش سیاسی حوزه‌ها را تقویت می‌کرد و هم‌گرایش مذهبی جوانان و توده‌های مردم را تشدید نموده و مانع از بسط ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های غیرمذهبی می‌شد. مهم‌ترین شاخصه این تحول فکری گرایش طلاب و روحانیون به مباحث نظری جدید و تحصیلات دانشگاهی و افزایش انتشار مجلات و کتاب‌های مذهبی مربوط به مسایل روز از سوی روحانیون است. پیام اصلی اغلب این آثار تأکید بر ابعاد سیاسی اسلام، جامعیت دین، پیوند دین و سیاست و مسئولیت اجتماعی روحانیت و متدینین و نیز توانمندی اسلام در حل مسایل جامعه است. این تحول به لحاظ نظری موقعیت ممتازی به روحانیت اعطا می‌کرد و آنان را با دانشگاهیان و طبقات مدرن مرتبط می‌ساخت و جوانان زیادی را از ایدئولوژی‌های لیبرالیستی و مارکسیستی برحذر می‌داشت. بنابراین با تلاش روحانیون برجسته‌ای چون آیت‌الله مطهری، دکتر سیدمحمد حسین بهشتی، دکتر مفتاح، علامه طباطبایی و ... گرایش مذهبی در عرصه فکر و اندیشه نیز به برتری محسوس نسبت به سایر گرایش‌ها دست یافت.

به‌رحال به لحاظ سیاسی در دهه ۱۳۴۰ روحانیون به قدرتمندترین جریان مخالف رژیم تبدیل گردید. این قدرت ریشه در سه عامل زیر داشت:

۱ - نفوذ اجتماعی: نفوذ اجتماعی روحانیون به ویژگی مذهبی جامعه ایران بازمی‌گشت اما عوامل دیگری نیز آن را تقویت می‌نمود. اول این که روحانیون در ایران مهم‌ترین منبع معرفتی جامعه و الهام‌بخش توده‌ها محسوب می‌شدند. گرچه در این سال‌ها مدارس جدید و دانشگاه‌ها رشد چشم‌گیری داشتند اما هنوز این روحانیون بودند که الهام‌بخش اصلی جامعه تلقی می‌شدند و نه روشنفکران و اقشار تحصیل کرده جدید. ذهنیت اغلب مردم در مساجد و منبرها و مراسم مذهبی شکل می‌گرفت. بخش عظیمی از مردم مراجع تقلید را تنها منبع معرفتی حق و حقیقت تلقی می‌کردند و بیش از هر کتاب دیگری به رساله‌های عملیه مراجعه می‌کردند. در واقع روحانیون در ذهن و روح جامعه ایرانی نفوذ داشتند و سایر گروه‌ها از چنین امتیازی بی‌بهره بودند.

از سوی دیگر نهاد روحانیت شیعی در ایران همواره بیرون از ساختار سیاسی قرار داشت و به‌عنوان تنها نهاد مدنی مستقل از دولت خدمات اجتماعی مؤثری انجام می‌داد و نقش مؤثری در کاهش ظلم و ستم حاکمان ایفا کرده بود. این کارکرد در طی قرن‌های متمادی اعتماد مردم را به نهاد روحانیت جلب کرده بود. علاوه بر این ایمان، پارسایی و ساده‌زیستی علمای بزرگ نیز این اعتماد را تقویت می‌کرد. هم‌چنین نهاد مرجعیت در شیعه پیوندی ناگسستنی بین مردم و علما ایجاد کرد و مراجع را به پرنفوذترین و محبوب‌ترین افراد در جامعه ایران تبدیل می‌نمود. به‌نحوی که یک فتوا می‌توانست اکثریت عظیم مردم را به حرکت درآورد.

این نفوذ گسترده اجتماعی به روحانیت امکان می‌داد تا با استفاده از شور مذهبی توده‌های مردم را به حرکت درآورد. بنابراین توان بسیج مردمی یکی از مزیت‌های اصلی روحانیت نسبت به سایر گروه‌هاست. روشنفکران سازمان‌ها و احزاب دیگر و حتی دولت هرگز نتوانستند توده‌های مردم را با خود همراه کنند و آنان را در جهت اهداف خود بسیج نمایند. در تاریخ معاصر ایران جنبش‌های اجتماعی گسترده تنها به خواست و رهبری روحانیت به‌وقوع پیوسته است، هم‌چنین روحانیت تنها نیرویی بود که می‌توانست در جامعه مذهبی ایران شور مذهبی را در مبارزه سیاسی، به کار گیرد. استفاده از نمادها، مفاهیم و شعایر مذهبی در مبارزه سیاسی، روحانیت را به یک نیروی بی‌بدیل در عرصه سیاست ایران تبدیل نموده است. بدین ترتیب بود که در مبارزات انقلابی دهه ۴۰ و ۱۳۵۰ امام حسین و عاشورا به نماد مبارزه با ظلم و قیام علیه طاغوت در هر

زمان و مکان تبدیل شدند و جانباختگان انقلاب، فدائیان راستین اسلام و پیروان شهدای کربلا تلقی می‌شدند و در اعیاد و مناسبت‌های مذهبی بهترین موقعیت‌ها برای بیان مخالفت با رژیم فراهم می‌گردید.

۲ - انجام و سازماندهی: دومین عاملی که اقتدار روحانیت را باعث می‌شد، انسجام و سازماندهی قوی است. در دوره‌ای که نهادهای مدنی در زیر سایه خشن استبداد دولتی محو شده بودند و اغلب گروه‌ها و سازمان‌های مخالف دچار تشتت و پراکندگی بودند روحانیت تنها گروهی بود که از سازمانی منسجم و یکپارچه و رهبری متحد و استقلال مالی و اعضای وفادار و جان‌نثار برخوردار بود. در مشروطه این انسجام موقتاً شکسته شد و اختلافات درونی سازمان روحانیت را تضعیف نمود اما بعد از آن روحانیت همواره به‌صورت نهادی منسجم عمل کرده است. البته خارج از چارچوب مرجعیت همواره اختلافاتی وجود داشت اما زمانی که مراجع و یا مرجع بزرگ حوزه تصمیم می‌گرفتند مخالفتی صورت نمی‌گرفت. در مبارزات سال‌های ۱۳۵۷ - ۱۳۴۲ این انسجام کاملاً مشهود بود و حتی بسیاری از علمایی که تمایلی به حضور در فعالیت‌های سیاسی نداشتند نیز به صف مخالفان حکومت پیوستند و در روند انقلاب شرکت جستند. در سال ۱۳۵۷ به‌درستی این تصور عمومی ایجاد شده بود که تمام مراجع با نظام پهلوی مخالفند و تلاش‌هایی که از سوی رژیم برای ایجاد دو دستگی بین علما صورت گرفت نیز ناکام ماند. بنابراین انسجام روحانیت در این دوره برخلاف مبارزات مشروطه و نهضت ملی کاملاً حفظ شد و اختلاف زیادی در اصول مبارزه به چشم نمی‌خورد. شاید این تجربه‌ای بود که روحانیت از مشروطه آموخته بود. هم‌چنین سازمان روحانیت به‌دلیل برخورداری از شبکه تبلیغی گسترده به‌راحتی می‌توانست با دورترین نقاط کشور ارتباط برقرار کند و پیام مراجع را به همه بخش‌ها و روستاها و شهرها برساند. ایام و مراسم مذهبی بهترین فرصت‌ها را برای رساندن پیام مبارزه در اختیار روحانیون قرار می‌داد. به‌نوعی همه مردم ایران در قلمرو مخاطبین روحانیت قرار داشتند در حالی که قلمرو نفوذ و فعالیت دیگر احزاب و سازمان‌ها به مراکز شهری بزرگ و مجامع دانشگاهی محدود می‌شد. هیچ حزب و گروهی حتی دولت از شبکه تبلیغی روحانیت با این تعداد مخاطبین زیاد برخوردار نبود.

۳ - رهبری امام خمینی: سومین عاملی که قدرت سیاسی روحانیت را در این زمان افزایش داده بود رهبری استثنایی امام خمینی است. جهت‌گیری انقلابی حوزه‌ها، موفقیت روحانیت، پیروزی انقلاب و بنای نظام پس از آن مدیون رهبری امام است. تیزهوشی سیاسی، موقعیت‌شناسی و سازش‌ناپذیری به‌همراه شخصیت عرفانی و دینی امام او را به یک رهبر استثنایی و فره‌مند تبدیل نموده بود که مردم عاشقانه از او اطاعت می‌کردند و از جان باختن در راهش ابا نداشتند. امام با این ویژگی‌ها به رهبر بلامنازع انقلاب ایران مبدل شد و سایر سیاست‌مداران و شخصیت‌ها را در سایه خود محو کرد. رهبری امام به روحانیت و نیروهای مذهبی موقعیت ممتازی بخشید به‌گونه‌ای که سایر سازمان‌ها و گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف رژیم یا مجبور بودند به خیل طرفداران امام بپیوندند و یا نظاره‌گر پیروزی امام و یارانش باشند. به همین دلیل در آستانه انقلاب تقریباً تمامی گروه‌های مخالف رژیم رهبری امام را پذیرفته بودند. میشل فوکو که در سال‌های انقلاب در ایران به سر می‌برد می‌نویسد: «حرف اعتصاب‌گران آبادان این بود: ما چندان هم مذهبی نیستیم. پس به چه کسی اعتماد دارید؟ به یکی از احزاب سیاسی؟ نه هیچکدام. به هیچ‌کس جز خمینی. فقط به او.» (۱۴۸)

سید روح‌الله خمینی در اول مهر ۱۲۸۱ ه. ش (بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۲۰/۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲) در شهر خمین و در خانواده‌ای اهل فضیلت و علم، زاده شد. این خاندان که از سادات کشمیر بودند به میرحامدحسین - صاحب کتاب معروف «عبارات الانوار» نسب می‌بردند. پدر بزرگ امام، آقا سید احمد هندی به دعوت مردم خمینی در این شهر سکنی گزید و تا هنگام درگذشت، مرجع و ملجأ مردم آن دیار بود. پس از او فرزندش آقا سید مصطفی نیز چون پدر، علاوه بر رفع حوائج شرعی، به یاری بی‌پناهان و دردمندان می‌پرداخت و همین امر، خشم و کینه خوانین محلی را بر ضد او بر می‌انگیخت؛ تا آنکه او را در ذی‌قعدة ۱۳۲۰ ه. ق - در حالی که تنها پنج ماه از عمر امام می‌گذشت، به شهادت رساندند. مادر امام (خانم هاجر) دختر مرحوم آقا میرزا احمد مجتهد خوانساری بود که پس از شهادت همسرش، به یاری صاحب‌خانه (عمه امام) به سرپرستی و تربیت وی اهتمام ورزید. تا آنکه هر دو بر اثر شیوع بیماری در فاصله‌ای اندک درگذشتند. در این هنگام امام پانزده سال داشت.

ایشان تحصیلات ابتدایی را در خمین آغاز کرد و تا سن نوزده سالگی که به حوزه علمیه اراک (عراق عجم) مهاجرت کرد، در همان جا تحصیل خود را ادامه داد. در این مدت، به تحصیل مقدمات علوم حوزوی در نزد استادان متعدد - به ویژه برادر بزرگش مرحوم سید مرتضی پسندیده - پرداخت.

حوزه علمیه اراک تحت زعامت آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری بود. مدتی کوتاه پس از مهاجرت امام به آن دیار، آیه الله حائری به دعوت علما و مردم قم، برای تأسیس حوزه علمیه قم رهسپار این شهر شد. (رجب ۱۳۴۰ ه. ق/نوروز ۱۳۰۱ ه. ش) امام خمینی نیز مدتی بعد، همانند بسیاری از طلاب علوم دینی، از اراک به قم مهاجرت کرد. از نظر سیاسی، این دوره همزمان با استقرار تدریجی حکومت خودکامه رضاشاه بر ایران بود. در سال ۱۳۰۴ سلطنت قاجار منقرض و پادشاهی به رضاشاه منتقل شد. در ابتداء رضاشاه به دینداری تظاهر می کرد و خود را به علما علاقه مند نشان می داد، لکن به تدریج، با تحکیم پایه های اقتدار خویش، به مخالفت با علما پرداخت و سیاست های ضد دینی در پیش گرفت. طی این سال ها، امام خمینی در کنار تحصیل، تحولات سیاسی کشور را نیز دنبال می کرد گاه به تهران می رفت تا آیه الله سیدحسن مدرس را در مدرسه سپهسالار یا در مجلس شورای ملی آن روز ببیند. در همین سال ها بود که حوزه علمیه قم، چند واقعه مهم را به خود دید؛ از آن میان می توان به تبعید علمای عتبات - از جمله آیه الله العظمی سیدابوالحسن اصفهانی و میرزا محمد حسین نائینی - توسط دولت انگلستان به قم، قیام علمای اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله (۱۳۰۶) و قضیه ضرب و شتم و تبعید شیخ محمدتقی بافقی توسط رضاشاه اشاره کرد.

در این سال ها امام عمدتاً به تدریس و تألیف در حوزه علوم عقلی، عرفان و اخلاق اشتغال داشت. از جمله آثار ایشان در این دوره می توان به شرح دعاء السحر (۱۳۰۷ ش)، مصباح الهدایة الی الخلافة والولایة (۱۳۰۹ ش)، تعلیقه علی شرح فصوص الحکم (۱۳۱۵ ش) تعلیقه علی مصباح الأنس (۱۳۱۵ ش)، شرح چهل حدیث (۱۳۱۸ ش)، سرالصلوة (۱۳۱۸ ش) و آداب الصلوة (۱۳۲۱ ش) اشاره کرد. (۱۴۹)

سال ۱۳۲۳ ه. ش امام خمینی کتاب «کشف الاسرار» را در ردّ شبهات علمی حکمی زاده در جزوه «اسرار هزارساله» نوشت. امام در این کتاب ضمن پاسخگویی به شبهات و پرسش های

حکمی‌زاده، به سختی دوران رضاشاه را مورد انتقاد قرار داد و طرح اولیه‌ای از اندیشه سیاسی خود را در باب ولایت فقیه ارائه کرد.

با رحلت آیه‌الله حائری، امام کوشید تا با دعوت از آیه‌الله بروجردی به قم، به تقویت حوزه علمیه و مرجعیت کمک نماید. وی در این دوره، نه تنها در راه تقویت مرجعیت آیه‌الله بروجردی می‌کوشید بلکه روابط نزدیکی هم با ایشان داشت و جزء مشاوران نزدیک ایشان به شمار می‌آمد، برای مثال در یکی از قضایای سیاسی - که احتمالاً جریان تشکیل مجلس مؤسسان توسط شاه برای تجدید نظر در قانون اساسی و تحکیم اقتدار شاه در سال ۱۳۲۸ باشد - امام از سوی آیه‌الله بروجردی با شاه دیدار (۱۵۰) و پیام ایشان را ابلاغ کرد. همچنین در جریان آشوبی که در سال ۱۳۳۱ در قم توسط حزب توده و علی‌اکبر برقی به راه افتاد و به کشتی و زخمی شدن جمعی از مردم انجامید، امام خمینی نماینده آیه‌الله بروجردی در رسیدگی به وضع مصدومان واقعه بود. در فروردین سال ۱۳۴۰ و در پی درگذشت آیه‌الله العظمی بروجردی، تحولات مهمی در عرصه رابطه روحانیت و دولت آغاز شد.

قضیه لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی نخستین آزمون هم‌آوردی این دو حریف بود. شاه با سپر قراردادن اسدالله علم، کوشید مسئولیت کار و انتقادات و حملات علما را متوجه او سازد. امام خمینی و دیگر مراجع نیز که هنوز می‌کوشیدند از حمله مستقیم به شخص شاه پرهیزند، انتقاد خود را متوجه علم کردند و بالاخره فشارها و اعتراض‌ها دولت را به عقب‌نشینی واداشت و تصویب‌نامه لغو شد.

در پی اعلام اصول شش‌گانه انقلاب سفید، روحانیت به مخالفت با آن برخاست و رفراندوم را تحریم کرد. در این میان امام خمینی کمتر به انتقاد از اصول شش‌گانه که ظاهری آراسته و موجه داشتند، پرداخت. و کوشید، استبداد و وابستگی محمد رضا شاه را مورد انتقاد قرار دهد. حمله نیروهای شاه به فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ رابطه حوزه و شاه را وارد مرحله گسست کرد. اوج این روند واقعه پانزدهم خرداد بود. در سخنرانی امام خمینی در عصر عاشورا، شخص شاه مورد حمله مستقیم امام قرار گرفت در پی این سخنرانی، امام و جمعی دیگر از روحانیون دستگیر و درگیری‌های گسترده‌ای در برخی شهرهای کشور به وقوع پیوست که به کشته شدن جمع بسیاری انجامید.

امام خمینی ابتدا در پادگان عشرت‌آباد زندانی بود و سپس به خانه یکی از ارادتمندان‌شان انتقال یافت که تا بازگشت به قم در فروردین ۱۳۴۳ به صورت تحت نظر در آنجا به سربرد.

امام خمینی در آبان ۱۳۴۳ این بار تقریباً به تنهایی و بدون همراهی منسجم و مؤثر مراجع و روحانیت، فریاد اعتراض را علیه قانون کاپیتولاسیون برآورد و در سخنانی به شدت از شاه و آمریکا انتقاد کرد. رژیم شاه این بار با توجه به تجربه قبلی دستگیری امام، ضمن کنترل سریع اوضاع، ایشان را دستگیر و مستقیماً به ترکیه تبعید کرد.

امام در مدت نسبتاً کوتاه اقامت در ترکیه، به کار علمی اشتغال ورزید و اثر فقهی مهم خود «تحریرالوسیله» را به پایان برد.

امام خمینی در سال ۱۳۴۴ از ترکیه به عراق منتقل شد. دولت ایران امید داشت که با تبعید امام از یک سو فشارهای داخلی برای آزادی ایشان را بکاهد و از سوی دیگر ابعاد علمی و شأن مرجعیت ایشان را در بین مراجع نجف به محاق افکند. امام در نجف تدریس فقه را آغاز کرد و در عین حال با مبارزان روحانی داخل کشور و دانشجویان مبارز ایرانی در خارج از کشور، روابط مستمری داشت. در سال ۱۳۴۸، درس‌های ولایت فقیه را ایراد کرد که در واقع طرح صریح نظریه بدیل در مقابل حکومت شاهنشاهی بود. این سخنرانی‌ها به صورت کتاب و در تعداد زیاد، در داخل و خارج ایران توزیع شد.

با عزیمت امام خمینی از عراق به پاریس، آخرین مرحله مبارزه با رژیم شاه آغاز شد. ایشان در کانون اخبار رسانه‌های ارتباط جمعی جهان قرار گرفت و چهره‌ای مردمی، مستقل و نوگرا از انقلاب و رهبری اسلامی آن ارائه داد. اقدامات شاه و حامیان آن برای مهار انقلاب ناکام ماند و در ۲۶ دی ۱۳۵۷ شاه از ایران گریخت. در همان هنگام، امام خمینی در پاریس، چگونگی انتقال به نظام جمهوری اسلامی را مورد بررسی قرار می‌داد. تشکیل شورای انقلاب اوج این اقدامات بود. در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، امام به ایران بازگشت و در ۱۵ بهمن مهندس مهدی بازرگان را به ریاست دولت موقت برگزید. یک هفته بعد انقلاب اسلامی ایران به پیروزی رسید و نوید آغاز عصری نوین‌انداز شد.

اندیشه سیاسی امام خمینی

اندیشه سیاسی امام را می توان با توجه به سه محور نفی سلطنت، نقد مشروطیت و تبیین حکومت اسلامی توضیح داد.

الف) نفی سلطنت

سلطنت پایدارترین شکل حکومت در ایران بوده است. این ساختار تا مشروطیت استوار و مستحکم به حیات خود ادامه می داد. به نحوی که در ذهنیت و اندیشه ایرانی کمتر تردیدی درباره آن به چشم می خورد. مشروطیت بنیان های مشروعیت سلطنت در ایران را به لرزه درآورد ولی اصل آن را حفظ کرد و کوشید تا با اصلاحاتی پیکر نیمه جان سلطنت ایرانی را نجات بخشد. اما امام خمینی در مبارزات خود اصل را بر نفی سلطنت و اصلاح ناپذیری آن و هرگونه پیشنهادی برای بقای ساختار سلطنتی را مردود می شمرد. مهم ترین دلایل امام در نفی سلطنت عبارت بودند از:

- ۱ - سلطنت متکی به آرای مردم نیست و مردم هیچ نقشی در تعیین سلطان ندارند: (۱۵۱)
- ۲ - سلطنت بر زور و توارث متکی است که هر دو خلاف اسلام است (صحیفه نور جلد ۴ ص ۲۴)
- ۳ - در نظام سلطنتی هیچ نظارتی بر سلطان صورت نمی گیرد (همان ج ۱۸ ص ۲۰۱ و ح ۳ ص ۱۴۰)
- ۴ - سلطنت با حقوق بشر مخالف است زیرا هر ملتی باید سرنوشت خود را خود تعیین کند: (۱۵۲) (صحیفه نور، ج ۵، ص ۱۵)
- ۵ - سلطنت در ایران همواره ماهیتی ظالمانه داشته است: (۱۵۳) (صحیفه نور ج ۵ ص ۸۹)
- ۶ - سلطنت نظامی کهنه و ارتجاعی است و آن هم از بدترین نوع ارتجاع. (صحیفه نور ح ۳ ص ۱۳۸)

ب) نقد مشروطیت

به نظر امام خمینی مشروطیت با رهبری و کوشش علما به پیروزی رسید ولی بعدها، به دلیل اختلافات داخلی، کناره گیری روحانیون و دخالت های خارجی به نتیجه نرسید و استبداد قدرتمندتر از قبل به ساختار سیاسی بازگشت (۱۵۴) بدین ترتیب نظام مشروطه ماهیتی استبدادی و ظاهری مدرن پیدا کرد. به نظر امام اگر به قانون اساسی مشروطه عمل می شد و رهبری و

نظارت علما تداوم می‌یافت احتمالاً مشروطیت می‌توانست مشکلات ساختار سیاسی را پایان دهد. اما عدم رعایت قانون اساسی به خصوص اصل دوم که بر نظارت علما تأکید می‌کرد باعث انحراف و فساد ساختار سیاسی شده است. به هر حال امام در مراحل اولیه مبارزه به قانون اساسی استناد می‌کرد و دولت را از نقض قانون برحذر می‌داشت اما زمانی که مشخص شد که مشروطیت نمی‌تواند آسیب‌ها و ضعف‌های نظام سیاسی را برطرف کند و اهداف موردنظر امام را تحقق بخشد. ایشان به نقد مشروطه و اصل سلطنت پرداختند. در این مقطع به نظر امام اصولاً بقای سلطنت به هر شکل منشأ اصلی مشکلات و ضعف‌های نظام سیاسی خواهد بود. بنابراین به جای تأکید بر قانون اساسی و نهادهای مشروطه باید به فکر تغییر بنیادین نظام و حذف سلطنت بود. در واقع ناکارآمدی مشروطه در عمل و ماهیت استبدادی و ظالمانه سلطنت ایرانی زمینه برون‌رفت امام از نظام سلطنتی و ایجاد نظامی نوین را فراهم کرد. به نظر امام با توجه به تجربیات تاریخی هیچ امیدی به اصلاح نظام سیاسی نیست و هرگونه کوشش برای حفظ نهاد بیمار سلطنت مشکلات را تشدید خواهد کرد. لذا استراتژی امام در مبارزات سیاسی حذف نظام سلطنتی بود و این مسأله امام و گروه‌های مذهبی را از گروه‌های لیبرال ملی‌گرا که بر قانون اساسی تأکید می‌کردند متمایز می‌کند. امام خمینی هم‌چنین در چارچوب قانون اساسی مشروطه نیز رژیم پهلوی را نامشروع می‌دانست. زیرا این دولت از ابتدا با کمک بیگانگان و زور سرنیزه و دخالت گسترده در انتخابات به قدرت رسیده بود و مردم هیچ نقشی در تأسیس آن نداشته‌اند. امام بارها این نکته را یادآوری می‌کرد که رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها و برگزاری انتخابات دروغین و اجباری قانون اساسی را تغییر داد و سلطنت را به خود منتقل نمود. محمدرضا نیز با حمایت متفقین به قدرت رسید بنابراین سلطنت پهلوی حتی در چارچوب مشروطیت از ابتدا نامشروع و غیرقانونی بوده است. (۱۵۵) هم‌چنین امام به عدم برگزاری انتخابات آزاد در سراسر دوره پهلوی اشاره می‌کند و می‌گوید نمایندگان مجلس هیچ‌گاه نماینده واقعی مردم نبوده‌اند و همواره با زور خان‌ها و متنفذین با نفوذ دولت انتخاب شده‌اند و لذا مجلس و مصوبات آن نیز قانونی نیستند. (۱۵۶) امام هم‌چنین ضدیت نظام پهلوی با مذهب و نهادهای مذهبی، استبداد و ظلم و وابستگی به بیگانه را از دلایل دیگر عدم مشروعیت این نظام می‌داند.

بدین ترتیب امام خمینی، نظام شاهنشاهی پهلوی را نمونه ارتجاع، خلاف قانون و مخالف با اسلام تلقی کرد و صریحاً موافقت با آن را خیانت به اسلام و ایران دانست. (۱۵۷)

حکومت اسلامی

امام خمینی در مقابل نظام سلطنتی بر حکومتی تأکید می‌کرد که بر احکام اسلام و نظارت علما و رای مردم بنیان گذارده شده باشد. جمهوری اسلامی اصطلاحی بود که امام ابتدا در پاریس در توصیف نظام مطلوب خود به کار برد. (۱۵۸) جمهوریت در این جا به همان معنای رایج یعنی مردمی بودن حکومت است و به پذیرش حق مردم در انتخاب نوع نظام سیاسی و حاکمان اشاره داشته و قالب و شکل حکومت مورد نظر امام را تشکیل می‌دهد. بنابراین مردم از ارکان مشروعیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلقی می‌شوند نظر و رای مردم فقط در مراحل اولیه تأسیس نظام شرط نیست بلکه جمهوری اسلامی مقید به حضور مداوم مردم و نظارت دائمی آنها بر مسئولین می‌باشد و مردم همواره حق نقد مسئولین و نظارت بر آنان را دارند. (۱۵۹)

اسلامیت رکن دیگر نظام مورد نظر امام است. (۱۶۰) و همین امر جمهوری اسلامی را از سایر نظام‌ها متمایز می‌سازد. اسلام محتوا و ماهیت اصلی این نظام را تشکیل می‌دهد و ضوابط و احکام اسلامی مبنای اصلی سیاست‌ها و قوانین آن محسوب می‌شوند. لذا جمهوری اسلامی همواره مقید به دین و محدود به چارچوب‌های شریعت است و نمی‌تواند برخلاف مقررات اسلامی عمل کند.

ولایت فقیه

نظریه ولایت فقیه را امام ابتدا به اجمال در کشف‌الاسرار و بعدها در سال ۱۳۴۸ به تفصیل در درس فقه خود در نجف اشرف تبیین نمود که در همان ایام تحت عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد. بر مبنای این نظریه که حمایت بسیاری از فقهای بزرگ شیعه را پشت سر دارد فقها به نیابت از ائمه معصومین در عصر غیبت اداره امور سیاسی و اجتماعی شیعیان را در اختیار دارند. ولایت فقیه در نظریه امام خمینی از یک سو تضمین‌کننده اسلامی بودن نظام است و مانع انحراف آن از معیارهای اسلامی می‌شود و از سوی دیگر تقوای فقیه و تقید او به احکام اسلامی از استبداد و دیکتاتوری جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر اگر قرار است که نظام سیاسی محتوایی اسلامی به خود بگیرد وجود فقیهی اسلام‌شناس در رأس آن الزامی است. هم‌چنین از آن جا که

ریشه استبداد به نظر امام خمینی رذیلت نفسانی و دوری از تقوای حاکمان است تقوای درونی و تقید فقیه به احکام شریعت او را از استبداد برحذر می‌دارد. (۱۶۱) البته در کنار صفات و ویژگی‌های شخصیتی فقیه نظارت‌های بیرونی نیز مانع از شکل‌گیری استبداد و دیکتاتوری خواهد شد.

همان‌گونه که اشاره شد این نظریه در آثار فقهای دیگر نیز وجود داشت اما هنر امام این بود که این نظریه را از شکل فقهی خود خارج ساخت و به نظریه‌ای سیاسی تبدیل نمود و براساس آن نظام سیاسی جدیدی را پی ریخت. از این منظر ولایت فقیه را می‌توان ابداع امام محسوب نمود. ویژگی اصلی امام خمینی پیوند نظریه و عمل سیاسی با فقه و شریعت اسلامی است. امام همواره عمل سیاسی خود را با برداشت فقهی خود از شریعت پیوند می‌داد و هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ عملی دین و سیاست را تفکیک‌ناپذیر می‌دانست. امام قیام علیه ظلم و ایجاد حکومت اسلامی را واجب شرعی تلقی می‌کرد و لذا مبارزات سیاسی را تکلیف شرعی خود قلمداد می‌نمود و همواره بر آن اصرار می‌ورزید بنابراین اصول اساسی اندیشه امام خمینی را می‌توان چنین برشمرد:

عدم مشروعیت سلطنت به دلیل عدم اتکا به رأی مردم و مخالفت با احکام اسلام؛

عدم امکان اصلاح نظام سلطنتی حتی در شکل مشروطه؛

جامعیت دین و پیوند ناگسستنی دین و سیاست؛

لزوم ایجاد حکومت اسلامی؛

حق فقها در اعمال ولایت سیاسی در عصر غیبت؛

حق مردم در تعیین نوع نظام و حاکمان سیاسی و نظارت بر مسئولین.

امام و رهبری سیاسی

رهبری سیاسی امام در انقلاب اسلامی از دو جنبه زیر قابل بررسی است:

الف) روش‌ها و استراتژی‌های سیاسی در روند مبارزه و فعالیت‌های سیاسی؛

ب) نفوذ بی‌نظیر در اذهان عمومی و محبوبیت گسترده مردمی.

الف) شیوه‌ها و استراتژی‌های مبارزه سیاسی

۱ - مردمی کردن مبارزه سیاسی

امام از آغاز فعالیت‌های سیاسی خود به حرکت‌های مردمی اعتقاد داشت و سعی می‌کرد مبارزه را در سطح توده‌ها گسترش دهد. شاید به همین دلیل امام هرگز به دنبال ایجاد حزب و تشکیلات سیاسی رسمی نرفت زیرا که چنین شیوه‌ای مبارزه را جلوه‌ای نخبه‌گرایانه می‌بخشید و دور از دسترس مردم عادی قرار می‌داد. امام به جای فعالیت‌های سازمانی محدود، به حرکت‌های گسترده مردمی امید بسته بود و می‌کوشید با آگاهی‌بخشی به توده‌های مذهبی آنان را به میدان مبارزه سیاسی بکشاند و موفقیت امام در این زمینه شکست کامل رژیم را در پی داشت اصولاً امام در طول زندگی سیاسی خود همواره به مردم اعتماد داشت و مبارزه سیاسی را وسیله‌ای برای خدمت به مردم می‌دانست و خود را خدمتگزار آنان تلقی می‌کرد و سعادت و رستگاری آنان را می‌خواست. در مقابل مردم نیز به امام اعتقاد داشتند و سخن او را با جان و دل می‌پذیرفتند. این اعتماد متقابل مهم‌ترین عامل موفقیت امام در رهبری سیاسی بود. امام ثابت کرد که می‌توان صادقانه به مردم اعتماد کرد و به خواست آنان احترام گذاشت و همواره محبوب آنان باقی می‌ماند.

۲ - مذهبی کردن مبارزه

امام مبارزه سیاسی علیه دولت ظالم را تکلیف شرعی خود می‌دانست و بنا به نظر فقهی خود به فعالیت سیاسی روی آورد و همین دیدگاه را به پیروان خود نیز منتقل کرد. او با استناد به آیه شریفه: «انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فردی» مقصد قیام را الله می‌دانست و پیروان خود را به قیام الله موعظه می‌نمود و همواره به آنها امید می‌داد که از عده و عده کم نهراسید که خداوند همواره همراه شماست. در واقع ارجاع مبارزه علیه شاه به قرآن و طاغوت دانستن او سبب می‌شد تا هم قیام، نوعی عمل صالح قلمداد گردد و هم سختی‌ها و مرارت‌های آن همراه با اجر اخروی و مرگ در این راه شهادت محسوب شود. به همین دلیل مبارزان مذهبی شجاعانه به استقبال مرگ می‌رفتند و از مقابله با نیروهای مسلح هراس نداشتند. در غیر این صورت چگونه ممکن بود مردم با دست خالی در مقابل ارتش قدرتمند رژیم صف‌آرایی کنند و مرگ را پذیرا شوند. شهادت مهم‌ترین سلاح نیروهای مذهبی بود و تا زمانی که مبارزان مرگ را افتخار خود می‌دانستند امکان در هم شکستن مقاومت آنان وجود نداشت.

در طول مبارزات سیاسی برخی از انقلابیون بویژه مارکسیست‌ها که ایمان دینی خود را از دست داده بودند بارها در قبال فشارهای رژیم، نیروهای مذهبی تا سرنگونی رژیم از پای نشستند و هیچ‌گاه به سازش نیندیشیدند و نومید نشدند.

عامل اصلی این پایداری و مقاومت شور مذهبی بود که امام در این مبارزه می‌دمید. همین ویژگی مذهبی است که انقلاب ایرانی را از سایر جنبش‌ها و انقلابات متمایز کرده و به آن جلوه‌ای بدیع بخشیده است.

۳ - پرهیز از مشی مسلحانه

امام در مبارزه علیه رژیم هیچ‌گاه از مشی مسلحانه به‌عنوان استراتژی مبارزه سیاسی استفاده نکرد. امام می‌دانست که این شیوه مبارزه با رژیم کاملاً مسلح پهلوی بی‌فایده است نقطه قوت رژیم نیروهای مسلح بود و هرگونه حرکت مسلحانه‌ای با خشونت بسیار سرکوب می‌شد. علاوه بر این حرکت‌های مسلحانه کاربرد خشونت توسط رژیم را توجیه می‌کرد و چهره مبارزان را خدشه‌دار می‌نمود. بنابراین امام به جای روی آوردن به جنگ‌های چریکی، ترور و جلوه‌های مختلف مشی مسلحانه به حرکت‌های مسالمت‌آمیز مردمی روی آورد. مهم‌ترین جلوه مبارزه سیاسی در انقلاب ایران تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز بود. در واقع انقلاب ایران انقلاب راهپیمایی و تظاهرات مردمی بود و اثری از جنگ و خشونت از سوی مردم دیده نمی‌شد. امام با درک این نکته که رژیم پهلوی به ارتش قدرتمند خود وابسته است با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً رژیم را در رویارویی با مردم بی‌سلاح ناتوان ساخت اصولاً نیروهای نظامی که برای جنگ مسلحانه آموزش دیده بودند در رویارویی با مردم بی‌دفاع روحیه خود را از دست می‌دادند و دچار سردرگمی و اختلاف می‌شدند. از دیگر سو امام می‌کوشید تا نظامیان را از صفوف هواداران رژیم جدا سازد. امام با تأکید بر فساد و وابستگی رژیم پهلوی از نظامیان می‌خواست به مردم بپیوندند. بسیاری از سربازان در پی دستور امام از پادگان‌ها فرار کردند و به مردم پیوستند و فرماندهان بلندمرتبه ارتش نیز در وفاداری به رژیم دچار تردید شدند. امام بدین ترتیب با پرهیز از رویارویی مسلحانه عملاً نقطه قوت رژیم را از کار انداخت. در عمل نیز شیوه مسلحانه که عمدتاً از سوی گروه‌های چپ‌گرا اتخاذ می‌شد جز دستگیری و اعدام هزاران مبارز حاصلی در بر نداشت خسارت‌هایی که به رژیم از طریق حرکت‌های مسلحانه وارد شد بسیار

کمتر از ضرباتی بود که ساواک و ارتش به مبارزین وارد کردند. عملاً تمام گروه‌های بزرگ طرفدار مشی مسلحانه نابود شدند و در طول فعالیت خود جز چند بمبگذاری محدود و ترورهای بی‌فایده کاری از پیش نبردند مردم نیز از این گروه‌ها چندان حمایت نمی‌کردند و تمایلات خشونت‌طلبانه آنان را بر نمی‌تاییدند.

۴ - حفظ اتحاد و انسجام

امام در طول مبارزه سیاسی خود همواره از طرح مسایل اختلاف‌برانگیز خودداری می‌کرد و می‌کوشید وحدت مخالفین مذهبی رژیم را حفظ کند به همین دلیل اختلاف و تشتت به ندرت در صفوف مبارزین مذهبی به چشم می‌خورد و رهبری امام تمام گرایش‌ها و جناح‌های مذهبی را پوشش می‌داد. البته امام از آغاز مبارزه، راه خود را از گروه‌های غیرمذهبی جدا کرد و هرگز با آنان همراه نشد برای مثال او، از ابتدا مارکسیست‌ها را طرد کرد و علی‌رغم وجهه مذهبی سازمان مجاهدین خلق حاضر به پذیرش آنان نشد. اما در اختلافاتی که گاه بین نیروهای مذهبی پیش می‌آمد امام می‌کوشید نگذارد این تعارضات عمق یابد و صفوف مبارزین را دچار انشقاق و تفرقه نماید. در این موارد امام هدف اصلی را که مبارزه با رژیم بود گوشزد می‌کرد و اختلافات را کوچک می‌شمرد و دامن زدن به آنها را خواست رژیم می‌دانست. برای مثال در مورد آثار و اندیشه‌های دکتر شریعتی اختلافاتی بین نیروهای مذهبی وجود داشت اما امام از هرگونه اظهارنظر صریح خودداری نموده و با بی‌اعتنایی به این بحث‌ها عملاً زمینه تشتت و پراکندگی را از بین برد. به هر حال اتحاد مخالفین رژیم قبل از انقلاب اسلامی تا حد زیادی مدیون سیاست‌های امام برای حفظ انسجام نیروهای مبارز بود.

محبوبیت و نفوذ مردمی امام

از نکات منحصر به فرد انقلاب اسلامی محبوبیت گسترده امام خمینی در میان مردم است رابطه مردم و امام رابطه مرید و مراد بود و نه رابطه یک رهبر سیاسی با اتباع و پیروانش. امام را مردم از جان و دل دوست داشتند و مطیع بودند. بنابراین امام به معنای واقعی یک رهبر فرهمند محسوب می‌شود. در تبیین پایگاه مردمی و محبوبیت گسترده امام عوامل متعددی را می‌توان برشمرد. عامل نخست شخصیت ویژه امام خمینی است، شخصیت امام ابعاد مختلفی داشت گذشته از جنبه‌های علمی، فقهی و عرفانی ویژگی‌ها و صفات اخلاقی خاص امام را از دیگران

متمایز می‌کرد. تقوا، شجاعت، قاطعیت در تصمیم‌گیری، تیزهوشی سیاسی و زندگی ساده و زاهدانه و سازش‌ناپذیری از ویژگی‌های شخصیت امام خمینی است. مجموع این ویژگی‌ها را به ندرت می‌توان در کسی سراغ گرفت و همین جامعیت بود که امام را به شخصیتی الهی و محبوب مبدل می‌کرد.

دومین عامل، جایگاه امام به‌عنوان مرجع تقلید است. امام رهبری سیاسی و مرجعیت مذهبی را در هم آمیخت و همین امر رهبری انقلاب ایران را از سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند. امام از موضع یک مرجع دینی با پیروان خود سخن می‌گفت و لذا اجرای دستورات او تکلیفی شرعی و وظیفه‌ای دینی تلقی می‌شد و نافرمانی از آن را مردم گناه و معصیت می‌دانستند. به هر حال تبیین نفوذ امام بدون درک جایگاه والای مراجع در مذهب شیعه امکان‌پذیر نیست.

سرانجام باید به شرایط اجتماعی که زمینه‌ساز نفوذ گسترده امام بود اشاره کرد. جامعه ایران جامعه‌ای مذهبی بود و تغییرات وسیع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دهه ۴۰ و ۱۳۵۰ نه تنها از احساسات مردم نکاست بلکه بر وسعت و ژرفای آن نیز افزود. تبلیغات ضد مذهبی نظام پهلوی عملاً احساسات مذهبی مردم را برمی‌انگیخت و هجوم افسار گسیخته ارزش‌های غربی و غربزدگی کورکورانه مسئولان رژیم پهلوی نیز نه تنها خللی در بنیان‌های مذهبی جامعه وارد نمی‌کرد بلکه مردم را پیش از پیش نسبت به هویت مذهبی خود آگاه می‌نمود. به هر حال در این سال‌ها جامعه در اوج شور و احساس مذهبی بود و تشنه بازگشت به ریشه‌ها و فرهنگ مذهبی در این شرایط تنها شخصیت‌هایی چون امام می‌توانستند رهبری را در اختیار بگیرند هم‌چنین گسترش شور انقلابی و هیجان مبارزه نیز بر محبوبیت امام می‌افزود. بیانی‌ها و سخنرانی‌های امام سرشار از شور و حماسه بود رفتار قاطعانه و سازش‌ناپذیر امام نیز او را به یک رهبر انقلابی بی‌بدیل تبدیل نموده بود. به هر حال امام به‌عنوان یک شخصیت استثنایی در زمانی ظهور کرد که جامعه سخت مشتاق چنین رهبرانی بود.

۶. تحلیل نظری پیروزی انقلاب اسلامی

در ابتدای کتاب چارچوبی کلی برای فهم بهتر انقلاب اسلامی بیان نمودیم. بر این اساس، «چرایی» انقلاب اسلامی در درجه اول به ساختار ناکارآمد رژیم کهن که به ایجاد و تعمیق بحران

می‌انجامد، و سپس به‌طور مشخص به چهار عنصر نارضایتی مردم، ایدئولوژی جدید، روحیه انقلابی و رهبری مذهبی گره خورده است. از سویی «چگونگی» انقلاب را نیز در تحولات تاریخ معاصر ایران به بحث گذاردیم.

با مروری به تاریخ انقلابها در می‌یابیم که عموماً انقلابها از تعمیق و گسترش بحران فراگیر مشروعیت آغاز می‌شوند. این بحران که ریشه در عوامل مختلفی چون ضعفهای ساختاری، ناکارآمدیهای عملی و تضعیف مبانی نظری نظام دارد به تدریج نیروها و عناصر اجتماعی و سیاسی را از بدنه نظام جدا می‌کند و بدین ترتیب فاصله‌ای پرنشدنی بین نظام سیاسی و جامعه ایجاد می‌شود. مسئولین دولتی مورد تنفر مردم قرار و شعار و اعتراض علیه آنان اوج می‌گیرد. شکست و ناکامیهای پی‌درپی رژیم در بازسازی و اصلاحات درون ساختاری به بحران دامن می‌زند. در این شرایط عموماً ساختارهای ضعیف و نامنعطف راه را بر هرگونه اصلاحات بنیادین می‌بندند و زمینه ظهور نظریه‌ها و ایدئولوژیهای انقلابی و بنیان برافکن را فراهم می‌سازند. در این اوضاع اندیشه تغییرات بنیادین رشد می‌کند و نیروهای مختلف سیاسی نظریه‌ها، و ایدئولوژیهای را در نقد وضع موجود و راه‌های اصلاح آن ارائه می‌دهند و می‌کوشند تا طرحی اجمالی از یک وضعیت مطلوب که جایگزین وضع بحرانی موجود تصور می‌شود ارائه دهند. از آنجا که هیچ انقلاب و پروژه سیاسی بدون حمایت گسترده مردمی امکانپذیر نیست، هریک از نیروهای انقلابی می‌کوشند تا مردم را به حمایت از خود برانگیزند. در این میان هر نیرویی که بتواند حمایت وسیع مردمی به دست آورد موقعیت خود را تضمین کرده است. به عبارت دیگر در رقابت نیروهای مخالف حمایت مردم عنصر تعیین‌کننده‌ای تلقی می‌گردد.

در این شرایط نقش رهبران بسیار برجسته است. رهبران بزرگ با طراحی و پردازش نظریه‌ها و مدل‌های جایگزین نظام موجود، سازماندهی و هدایت مبارزه سیاسی و جذب و بسیج توده‌ها در پیروزی جریان‌ات انقلابی و پی‌ریزی نظام پس از آن نقش اساسی ایفا می‌کنند. به واقع حضور گسترده مردم و محبوبیت طرح‌ها و برنامه‌های سیاسی پیامد و محصول نفوذ رهبران سیاسی است. بنابراین می‌توان گفت پیروزی جریان‌ات سیاسی تا حد زیادی به ویژگیها و توانمندیهای رهبران آنان بستگی دارد. در اینجا جای دارد مباحث گذشته را - با توجه به چارچوب نظری مذکور - به اختصار باز گوئیم:

در فصل اول (۱۶۲) به این نکته اشاره شد که در زمینه سازی وقوع هر انقلابی - و از جمله انقلاب اسلامی ایران - مردم از وضع موجود ناراضی می‌شوند و سپس با روحیه انقلابی و تکیه بر یک ایدئولوژی، تحت رهبری یک شخص یا یک گروه به براندازی حکومتی اقدام می‌کنند. چهار عنصر یاد شده را «چرای» انقلاب اسلامی نامیدیم و کوشیدیم تا در فصول گذشته، ضمن بررسی «چگونگی» رخداد انقلاب اسلامی، به این عناصر چهارگانه اشاره کنیم.

آنچه انقلاب اسلامی را از قیام تنباکو، نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن نفت متمایز می‌کند، مجموعه عناصری است که مجموعاً در «انقلاب» ما وجود دارند. برخی از ویژگی‌های انقلابها که در فصل اول به آنها اشاره شد، به ویژه تغییر در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی، در قیام تنباکو و نهضت مشروطه وجود نداشت. از سویی دیگر، نقش روحانیت و روشنفکران در انقلاب اسلامی نسبت به جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و ملی شدن نفت جای مقایسه و تأمل دارد. از جمله نکاتی که رهبری انقلاب اسلامی همواره به آن توجه داشت، نیفتادن در دامی بود که روحانیت در نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن نفت به آن دچار شد.

نارضایتی مردم از حکومت پهلوی صرفاً جنبه اقتصادی و مادی نداشت، بلکه به عکس در سالهای قبل از پیروزی انقلاب درآمدهای نفتی چهار برابر شد و حتی گروهی از مردم به رفاهی نسبی دست یافتند. بنابراین نارضایتی مردم از رژیم را باید در سیاست مخالفت با نمادهای مذهبی از یک سو و سیاستهای استبدادی از سوی دیگر، جستجو نمود. از جمله مخالفتهای رژیم پهلوی با نمادهای مذهبی بدین قرار است: کشف حجاب، مخالفت با نماد دین (روحانیت)، مسئله انجمنهای ایالتی و ولایتی، کاپیتولاسیون، جشنهای دوهزار و پانصد ساله و مقاله توهین‌آمیز در روزنامه اطلاعات. این بحث را در عنوان «بحرانها و آسیبهای دولت پهلوی» (۱۶۳) پی‌گیری کردیم.

ایدئولوژی انقلاب، اسلام بود و به همین دلیل، میشل فوکو انقلاب ایران را انقلابی بر خلاف جریان مدرنیسم غربی تلقی می‌کند. انقلاب ایران صرفاً انقلابی سیاسی یا اقتصادی نبود و عمدتاً در فرهنگ و مذهب ریشه داشت. اهمیت این بحث را در عنوان «وضعیت فرهنگی ایران در دوره پهلوی» (۱۶۴) پی‌گیری کردیم.

روحیه انقلابی مردم با دو عامل نخست - یعنی «عدم رضایت» و «ایدئولوژی اسلامی» - ارتباطی مستقیم دارد. مردمی که به دلایل مختلف از رژیم ناراضی‌اند و از طرف دیگر بر سلاح

قوی ایمان و شهادت تکیه زده‌اند، روحیه‌ای در سطح عالی دارند و از هیچ چیز در راستای رسیدن به اهداف خود نمی‌هراسند. روحیه انقلابی همراه با عدم رضایت مردم، در بحث «طوفان انقلاب: آغاز فروپاشی نظام سیاسی» (۱۶۵) آمده است.

نقش رهبری مذهبی امام خمینی در سرتاسر مباحث کتاب قابل پی‌گیری است. حضرت امام از یک سو بسیج‌گر توده‌ها برای رسیدن به اهداف انقلابی به شمار می‌آمدند، و از سوی دیگر مهم‌ترین کسی بود که در آن شرایط می‌توانست قرائتی انقلابی از فقه سیاسی شیعه ارائه دهد. این قرائت سیاسی از اسلام شیعی توانست توده‌های مردم را در راستای براندازی نظام بسیج کند. از همین روست که ویژگی‌های رهبری سیاسی - مذهبی امام خمینی را به تفصیل به بحث گذاشتیم. به نظر می‌رسد این عامل نسبت به سه عامل نخست نقش مهم‌تری در انقلاب اسلامی ایفا کرده است.

مسئله دیگری که در فصل اول (۱۶۶) به آن اشاره کردیم، وجود دیدگاه‌های پنج‌گانه (نظریه توطئه، نظریه مارکسیستی، نظریه مدرنیزاسیون، نظریه مذهب و نظریه استبداد) و همچنین نظریه‌های تلفیقی (همانند تلفیق نظریه مدرنیزاسیون و نقش رهبری مذهبی) بود. هرچند در این کتاب قصد تأیید یا رد نظریه‌ای خاص را نداریم، از لابه‌لای مباحث گذشته می‌توان بر نقاط مثبت تعدادی از نظریه‌ها مهر تأیید نهاد. به قول پل فایرابند، انقلابها پیچیده‌تر از آن است که در یک نظریه بگنجند. در این متن سعی شده از نقاط مثبت هر نظریه استفاده شود.

فصل ششم: تحولات عصر جمهوری اسلامی

۱. تحولات و رخدادهای داخلی

تحولات داخلی عصر جمهوری اسلامی را به لحاظ مراحل که انقلاب پشت سر نهاده است، می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱-۱. دوره انتقال قدرت و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید

این دوره که از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ را دربرمی‌گیرد، دوره‌ای است که نظام برآمده از انقلاب اسلامی طی درگیری‌هایی داخلی و بعضاً براندازانه، موفق به تثبیت اوضاع شد و خود را از خطر سرنگونی رها نمود. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در همین دوره آغاز گردید - و هشت

سال به درازا کشید - از منازعات داخلی ایران بنیان‌برافکن‌تر بود، اما فتح بندر خرمشهر در سال ۱۳۶۱ و پیروزی رزمندگان اسلام بر متجاوزان بعثی عراق ثابت کرد که با جنگ نیز نمی‌توان جمهوری اسلامی را سرنگون کرد. از این رو، این دوره بحرانی‌ترین دوره‌ای است که جمهوری اسلامی پشت سر می‌نهد و سپس به مرحله جدیدتری از تثبیت و استقرار می‌رسد. بارزترین مشخصه این دوران، رواج آزادی‌های گسترده سیاسی بود که در آن نیروهای انقلابی توانستند پس از سالها خفقان، آزادانه به انتشار روزنامه بپردازند و یا اجتماعات سیاسی علنی برپا کنند، اما به دلیل نبود تجربه زندگی در فضای باز سیاسی و نیز نبود روح جمعی در بین کلیه نیروهای سیاسی، فضای مذکور به منازعه‌ای دامن‌گیر و نسبتاً خونین تبدیل شد و بر تحولات بعدی انقلاب نیز تأثیر بسیاری گذارد.

از جمله وقایع مهم این دوره، فراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ بود. در این فراندوم ۲/۹۸٪ رأی‌دهندگان، پس از گذشت پنجاه روز از پیروزی انقلاب - با لیبک گفتن به ندای رهبر انقلاب - به استقرار حکومت جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند. در واقع این فراندوم نشان‌دهنده تشکیل اولین دولتی بود که در دوران مدرن با اتکا به خواست مردم و احکام اسلامی پدید می‌آمد. پس از همه‌پرسی نیز، انتخابات مجلس خبرگان قانون‌اساسی نیز برگزار شد تا متن قانون‌اساسی جدید را آماده سازد.

در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ نیز دانشجویان مسلمان پیرو خط امام با تسخیر سفارت آمریکا در تهران مردم را بار دیگر متوجه دشمن خارجی کردند. آنها آزادی گروگانها را مشروط به بازگرداندن شاه و اموال ایران از آمریکا کردند و با انتشار اسناد لانه جاسوسی، مصادیق دخالت آمریکا در امور داخلی ایران را افشا نمودند. امام خمینی (ره) حمایت بی‌شائبه‌ای از این اقدام به عمل آورد و آن را انقلاب دوم نامید. اشغال سفارت آمریکا در ایران ابهت این کشور را شکست، هرچند از نظر اقتصادی به توقیف دارایی‌های ایران و تحریمهای آمریکا علیه ایران انجامید. (۱۶۷)

مهندس بازرگان دو روز بعد از جریان گروگان‌گیری استعفای خود را تقدیم رهبر انقلاب کرد (۱۶۸) و به عمر حکومت میانه‌روها پایان بخشید. آمریکا در چهارم اردیبهشت ۱۳۵۹ با «عملیات چنگال عقاب» کوشید تا گروگانها را آزاد کند، اما توطئه آنها در منطقه طبس به شکل معجزه‌آسایی شکست خورد. در این عملیات شش فروند هواپیمای C-031، هشت فروند

هلی کوپتر و دو فروند هواپیمای آواکس شرکت داشت. سرانجام این بحران با گذشت ۴۴۴ روز، دوران گروگان‌گیری با امضای بیانیه الجزایر به سرآمد.

اولین انتخابات ریاست جمهوری در پنجم بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد که در آن ابوالحسن بنی‌صدر بر رقبای خود پیشی گرفت. تلقی عمومی این بود که او طرح و برنامه آماده‌ای برای نجات اقتصاد ایران دارد. برای مثال، او کاستن نرخ بهره‌های بانکی را برای جلب نظر مردم، و قانون بانکداری اسلامی را برای جلب نظر روحانیان مطرح کرد. به هر حال، با آشکار شدن اینکه رهبر انقلاب اجازه نخواهد داد روحانیان در انتخابات ریاست جمهوری نامزد شوند، بنی‌صدر آسوده‌خاطر شد. جلال‌الدین فارسی کاندیدای روحانیت مبارز بود. در آن زمان شیخ علی تهرانی - حاکم شرع خراسان - به یاری بنی‌صدر شتافت و با ارائه سندی نشان داد که پدر جلال‌الدین فارسی متولد افغانستان است و از این رو - طبق قانون اساسی - نمی‌تواند رئیس‌جمهور شود. در آخرین لحظات، قطب‌زاده نیز کوشید تا شاه را - که در پاناما تحت عمل جراحی بود - به دام اندازد و با معامله‌ای ماجرا جویانه، شاه را در مقابل ۵۲ گروگان امریکایی تحویل دهد و بدین‌گونه خود را به ریاست جمهوری برساند، اما با فرار شاه از پاناما، این خطر نیز از بنی‌صدر دور شد.

رئیس‌جمهور جدید چنین می‌پنداشت که روحانیت با بازگشت به فعالیت‌های سنتی خود به درس و بحث خود خواهد پرداخت و صحنه سیاست را برای او کاملاً رها خواهد کرد اما چنین نشد و دولت وی ۲۸ ماه بیشتر دوام نیاورد. بنی‌صدر در دوره ریاست جمهوری‌اش با نخست‌وزیر وقت (محمدعلی رجایی) و نیروهای مذهبی - انقلابی سازگاری نداشت، (۱۶۹) و از سوی دیگر در جریان جنگ تحمیلی - که در آخرین روز شهریور ماه ۱۳۵۹ آغاز شده بود - با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که شجاعانه در قبال نیروهای بعثی ایستادگی می‌کردند مخالفت می‌ورزید و بدین‌گونه صحنه سیاسی ایران را متشنج می‌ساخت. پس از آنکه مجلس شورای اسلامی بر عدم کفایت رئیس‌جمهور رأی داد، (۱۷۰) امام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی‌صدر را از سمت خود عزل کرد. بنی‌صدر در پناه مجاهدین خلق پنهان شد و سرانجام همراه مسعود رجوی به پاریس گریخت. قطب‌زاده نیز با حمل بمب به جماران قصد داشت زمام امور را در دست گیرد. وی پس از کشف این توطئه به اعدام محکوم شد. (۱۷۱)

اینک برای آشنایی با مشکلات انتقال قدرت و نیز بحرانهای داخلی، به بررسی اجمالی تحولات این دوره در دو محور می‌پردازیم.

۱-۱-۱. تشکیل دولت موقت (۱۷۲)

امام خمینی که در اوج انقلاب و گسترش هرج و مرج در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ از فرانسه به ایران بازگشته بود، مصرانه بر استعفای آخرین نخست‌وزیر شاه، یعنی بختیار اصرار ورزید و سه روز بعد مهندس مهدی بازرگان را به‌عنوان نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب برگزید و او را مأمور تشکیل کابینه کرد. وظیفه دولت موقت از نظر امام خمینی انجام مقدمات فراندوم تغییر رژیم سیاسی، برگزاری مجلس مؤسسان و همچنین انجام انتخابات مجلس شورای ملی بود. در واقع مهندس بازرگان وظیفه فراهم ساختن بستری قانونی برای انقلاب را برعهده داشت.

بازرگان پس از انتصاب خود به نخست‌وزیری، افراد کابینه خود را معرفی کرد، دولت وی ائتلافی از ملی‌گرایان سکولار و اسلامی بود. نماد گروه اول جبهه ملی بود که اعضای آن ۳۳٪ کابینه را تشکیل می‌دادند؛ حال آنکه نماد گروه دوم نهضت آزادی و وابستگان آن بودند که کنترل ۵۰٪ از پستهای کابینه را در اختیار داشتند. بقیه اعضای کابینه نیز چپهای مذهبی بودند که در کابینه سهم کمتری داشتند. از تشکیلات این گروه می‌توان به گروه جاما و حزب خداپرستان سوسیالیست اشاره کرد.

اما هنوز کابینه روال طبیعی خود را بازنیافته بود که اختلاف گروهی و حزبی متأثر از رقابتهای شخصی و سیاسی آغاز شد و سپس بین سه گروه یادشده در باب تلاش برای رهبری و نحوه برخورد با نیروهای انقلابی اختلاف به‌وجود آمد. بازرگان در چهار ماهه آخر عمر دولت خود، چهار نفر از روحانیان - یعنی آیت‌الله خامنه‌ای، بهشتی، مهدوی کنی و هاشمی رفسنجانی - را در سمتهای معاونت وزارتخانه‌ها وارد کابینه خود کرد. از این چهار نفر یکی به سرپرستی بخشی از یک وزارتخانه و سه نفر دیگر به سمت معاونت چند وزارتخانه دیگر منصوب شدند. هدف بازرگان از ورود این چهار نفر به کابینه این بود که از یک‌سو شورای انقلاب را - که پیش از دولت موقت تشکیل شده بود و تصویب قوانین و مقررات فوری را برعهده داشت و به دولت موقت نظر مشورتی می‌داد - با خود هم‌آوا کند، و از سوی دیگر به کابینه خود در نزد افکار

عمومی سیمایی انقلابی و مردمی ببخشد. (۱۷۳) گذشته از اختلافات داخلی بین اعضای کابینه، دولت موقت در تعامل و روابط خود با رهبری انقلاب، نهادها و جریان‌های انقلابی دچار کشمکش شد که به مهم‌ترین موارد آن اشاره می‌کنیم:

۱ - ۱ - ۱. دولت موقت و رهبری انقلاب

تفاوت‌های فکری و ایدئولوژیکی مرحوم بازرگان با امام خمینی به سالیان پیش از انقلاب بازمی‌گردد. بازرگان افزون بر گرایش‌های لیبرالیستی و خوش‌بین بودن به غرب، به اشراف دین بر سیاست و نه پیوند تنگاتنگ بین آن دو اعتقاد داشت و بر سیاست‌های گام‌به‌گام (و نه حرکت‌های انقلابی)، تسامح با مخالفان و نیز سیاست موازنه منفی اصرار می‌ورزید. استراتژی دولت بازرگان تجلی اندیشه لیبرال کلاسیک بود. به عبارت دیگر، وی می‌خواست از یک سو دخالت دولت در جامعه مدنی را کاهش دهد، و از دیگر سو فعالیت دولت را نیز اصلاح کند. اهداف اصلی استراتژی او دو چیز بود: ساختار دولت، و فعالیت دستگاه‌های دولتی براساس قوانین کشور. (۱۷۴) افزون بر این، وی به سبب علقه خاصی که به مشروطیت داشت، قائل به نظریه سلطنت مشروطه بود. و تنها در آستانه انقلاب بود که با قطع امید از برپایی مشروطیت، سرنگونی سلطنت را آخرین چاره می‌دانست؛ درحالی که امام خمینی عملاً با طرح نظریه ولایت فقیه در سال ۱۳۴۸ ه. ش ایده سلطنت مشروطه را مردود شمرد و با توأمان خواندن دین و سیاست از حکومتی دفاع می‌کرد که فقیه در رأس آن، مجری احکام شریعت به‌شمار می‌رفت. با پیروزی انقلاب اسلامی وجوه دیگری از اختلاف فکری بازرگان و امام آشکار گشت: به گفته بازرگان، هدف دولت موقت خدمت به ایران از طریق اسلام بود؛ حال آنکه امام برای انقلاب و رسالت خود، خدمت به اسلام از طریق ایران را اختیار کرده بود. (۱۷۵) در واقع امام خمینی روح غالب انقلاب ایران، و بازرگان نماینده جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب به‌شمار می‌رفت و روابط میان این دو جلوه‌ای از اختلاف میان یک مسلمان میانه‌رو و یک مسلمان انقلابی را باز می‌تاباند.

پس از انقلاب، امام خمینی پیشنهاد برخی افراد مبنی بر نخست‌وزیری بازرگان را قبول کرد و پیوسته می‌کوشید تا بین شورای انقلاب و دولت موقت تعادل برقرار کند و دیگر دستگاه‌های قضایی، اجرایی و قانون‌گذاری را به همکاری با دولت موقت دعوت نماید. بازرگان پس از به‌دست گرفتن قدرت به تمجید از رهبر انقلاب اسلامی پرداخت و بدون هیچ شبهه‌ای او را رهبر

بلامنازع انقلاب دانست، اما خیلی زود اختلافات سیاسی - که ریشه در همان اختلافات فکری و ایدئولوژیکی داشت - میان آن دو آشکار شد. نخستین اختلاف بر سر تدوین پیش نویس قانون اساسی بود. امام خمینی خواستار رأی گیری عمومی برای تأیید یا ردّ این پیش نویس گردید، اما بزرگان بر ضرورت تشکیل یک مجلس مؤسسان قانون اساسی پافشاری می کرد. (۱۷۶) با متشنج شدن اوضاع تهران و درگیری بین نیروهای انقلاب، امام خمینی از قم به تهران آمد. بزرگان تلاش می کرد با آمدن امام به تهران نظر او را نسبت به دولت موقت برگرداند، اما امام بیش از پیش از سیاستهای دولت موقت انتقاد کرد. ناگفته نماند که مخالفت برخی از اعضای کابینه بزرگان با اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، به این اختلافات دامنه بیشتری بخشید.

۱ - ۱ - ۲. دولت موقت و شورای انقلاب

تشکیل شورای انقلاب به دوران حضور امام خمینی در فرانسه بازمی گردد. این شورا افرادی از نهضت آزادی، مسلمانان ملی، و روحانیان را شامل می شد، اما به طور کلی روحانیان نزدیک به امام بر آن اشراف کامل داشتند. در یکی از جلسات همین شورا، بزرگان به عنوان نخست وزیر به حضور امام معرفی گردید. (۱۷۷) در ابتدای کار رابطه بین شورا و دولت موقت، دوستانه و به دور از تنشهای سیاسی بود، اما تداخل در امر تصمیم گیری و اجرایی و فاصله عقیدتی میان این دو نهاد، ارتباط آنها را برهم زد. هدف امام از ایجاد شورای انقلاب پر کردن خلأ مجلس شورای اسلامی بود و طبیعی بود که این شورا به مثابه قوه مقننه باید به تدوین قوانین می پرداخت. (۱۷۸) از همین رو، شورای انقلاب جایگاهی برتر از دولت موقت داشت. به هر روی، شرایط انتقالی و حساس انقلاب و نبود ارتباط سالم سازمانی و تفکیک مناسب قوا باعث تداخل در عملکرد شورا و دولت موقت گردید. دولت موقت خواهان سازندگی اصولی و گام به گام ساختار جدید بود، اما شورای انقلاب اقداماتی فوری تر را می طلبید. در این میان، عده ای برای حل اختلافات خواهان ادغام شورا و دولت شدند، اما برخی دیگر با وارد کردن تعدادی از افراد شورا به جمع اعضای کابینه (۱۷۹) یا بالعکس، تلاش کردند تا میان این دو تعادلی به وجود آورند، ولی انحصار این دو نهاد در دست دو گرایش، باعث شد که این تعادل حفظ نشود. جدایی بین این دو نهاد تا ۱۵ آبان ۱۳۵۸ نیز ادامه یافت، تا اینکه برسر اشغال سفارت آمریکا

دولت موقت استعفای خود را تسلیم رهبر انقلاب کرد و رهبری نیز طی نامه‌ای به شورای انقلاب آن را تایید نمود.

۱ - ۱ - ۱ - ۳. دولت موقت و نهادهای نوظهور انقلابی

یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی به وجود آمدن نهادهای انقلابی بود که از میان توده‌های مردم و به‌منظور پاسداری و تداوم انقلاب اسلامی به‌پا خاستند. درخصوص چگونگی تشکیل این نهادها باید گفت تظاهرات مردمی و درگیری‌های روزمره خیابانی با نیروی امنیتی و ضعف ساختارهای رسمی موجب گردید که عناصر فعال انقلاب در کمیته‌های محلی گرد هم آیند؛ کمیته‌هایی به‌سرعت سراسر کشور را تحت پوشش قرار دادند. فعالیت این کمیته‌ها به سه شکل صورت می‌گرفت:

۱. تعاونی‌های مصرف که پخش مواد مصرفی و کمک‌رسانی به بخشهای محروم‌تر جامعه را برعهده داشتند؛

۲. دادگاههای انقلاب که خود را مسئول دستگیری و مجازات جنایت‌کاران رژیم گذشته می‌دانستند؛

۳. واحدهایی که بازوی مسلح انقلاب نیز محسوب می‌شدند.

این کمیته‌ها به‌تدریج در اطراف مساجد و محله‌ها گرد هم آمدند و تحت امر روحانیان همان محل قرار گرفتند. (۱۸۰) از جمله این نهادها می‌توان به سپاه پاسداران، کمیته‌های انقلاب، دادگاههای انقلاب و جهادسازندگی اشاره کرد که مخالفت و حساسیتهای دولت را به‌دنبال آورد. دولت موقت وجود کمیته‌ها و دادگاههای انقلاب را نشانه هرج و مرج و بی‌قانونی، و فعالیت آنها را به نوعی دخالت در کار دولت و معطل شدن امور می‌دانست؛ درحالی‌که نیروهای انقلابی وجود آنها را موجب تقویت انقلاب می‌دانستند.

۱ - ۱ - ۲. منازعات داخلی گروههای مخالف

علاوه بر کشاکشهای مذکور بین دولت موقت و نیروهای انقلابی که در آن دوره به «مکتبی‌ها» معروف بودند برخی از گروههای سیاسی به این اختلافات دامن می‌زدند مثلاً نیروهای مارکسیستی با یک‌روزه قلمداد کردن قدرت مکتبی‌ها بر این باور بودند که سرانجام حاکمیت ایران را به‌دست خواهند گرفت. با این همه آنها خود دولت موقت را مهم‌ترین مانع اهداف

خودمی دانستند و به همین دلیل، در برابر دولت موقت روش خصمانه‌ای در پیش گرفتند. البته سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در این دوره سرگرم بازسازی تشکیلات سیاسی و نظامی خود بود، تا در نبردی مسلحانه مکتبی‌ها را از صحنه بیرون کند، از این رو با دولت بازرگان محتاطانه‌تر از سایر گروههای مارکسیستی عمل می‌کرد. در ذیل به بررسی دیدگاهها و عملکرد هر یک از این گروهها می‌پردازیم.

۱ - ۱ - ۲ - ۱. سازمان چریکهای فدایی خلق

در فصل پیشین به شیوه شکل‌گیری این سازمان و عملکرد آن تا سالهای قبل از انقلاب اشاره‌ای گذرا شده بود. در سالهای پس از انقلاب نیز، فداییان خلق که بزرگ‌ترین گروه چپ‌گرایان به‌شمار می‌آمدند، در سالهای ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ نیرومندترین سازمان مخالف جمهوری اسلامی به حساب می‌آمدند بنا بر گزارشی در خرداد سال ۱۳۵۹ - که سازمان با انشعاب روبه‌رو شد - این سازمان کمتر از صد عضو و بیش از نیم‌میلیون هوادار قابل‌اعتماد داشت. (۱۸۱) اولین رویارویی فداییان هنگامی رخ داد که رهبر انقلاب یک همه‌پرسی برگزار کرد و از مردم خواست بین پادشاهی و جمهوری اسلامی یکی را برگزینند. فداییان از جمله سازمانهایی بودند که رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ را تحریم کردند؛ زیرا معتقد بودند مفهوم حکومت اسلامی، مفهومی مبهم و از سویی روش انتخابات غیردموکراتیک است. (۱۸۲) فداییان علاقه داشتند نام ساختار جدید را «جمهوری دموکراتیک خلق» بگذارند و بدین‌گونه از قید «اسلامی» رهایی یابند. علاوه بر این، فداییان پیش‌نویس قانون‌اساسی را به دلیل اشاره‌نکردن به «کاپیتالیسم و امپریالیسم وابسته» مورد انتقاد قرار دادند و آن را بیشتر به اساسنامه حزبی شبیه دانستند. (۱۸۳)

مسئله زنان نیز از جمله مسائل مناقشه‌برانگیزه میان جمهوری اسلامی و گروههای مارکسیست به‌ویژه فداییان خلق بود. جمهوری اسلامی قصد داشت ضوابط اخلاق اسلامی را در مورد زنان به اجرا درآورد و آنها را مقید به امور شرعی از جمله رعایت حجاب اسلامی در محل کار نماید، اما برخی از گروههای زنان که گرایش مارکسیستی داشتند با آن به مخالفت پرداختند.

بحران دیگری که فداییان با آن روبه‌رو شدند، غائله ترکمن صحرا بود. ترکمن صحرا در شمال شرقی ایران به هنگام انقلاب منطقه‌ای با کشاورزی مکانیزه بود که پس از سقوط شاه نظام شورایی دهقانی در آن شکل گرفته بود. به دنبال فروپاشی اقتدار مرکزی، این شوراها، دهقانان و

کشاورزان ترکمن را به تصرف زمینها تشویق کردند. به دنبال آن، شوراهاى دهقانى ترکمن صحرا نظم اجتماعى - اقتصادى جدیدى را در منطقه به وجود آوردند و سپس فریاد خودمختارى سردادند. در فروردین ۵۸ که برخوردهاى مسلحانه بین نیروهاى دولتى و ترکمنهاى مسلح آغاز شد، فدائیان به بهانه اینکه یک نماینده (۱۸۴) در منطقه داشتند از این مسأله استفاده و منطقه را به نفع خود درگیر جنگ کردند شبیه همین مسأله در کردستان در اسفندماه ۱۳۵۷ نیز آغاز شد. دلایل اصلی این جنگ نیز تمایل جنبش کُرد به کسب خودمختارى بود. فدائیان به حمایت از خواسته کردها علیه جمهوری اسلامى وارد جنگ شدند و بر دامنه منازعه خود افزودند. ناگفته نماند که فدائیان خلق از اوایل سال ۱۳۵۸ به شدت درگیر ارزیابى گذشته خود - يعنى درستى یا نادرستى شیوه جنگ مسلحانه علیه رژیم پهلوى - و نیز نحوه برخورد با جمهوری اسلامى بودند که سرانجام به ظهور دو جناح تندرو و محافظه کار در سازمان منجر شد. جناح محافظه کار که به «اکثریت» مشهور شد، طرفدار سازش با جناح مکتبى ها علیه لیبرالهاى دولت موقت بود و به همین روى اشغال سفارت امریکا در آبان ۱۳۵۸ را عملى مترقیانه و ضدامپریالیستى مى دانست و از آن حمایت مى کرد؛ درحالى که گروه اقلیت، جمهوری اسلامى را سازش دهنده بورژوازی صنعتى (بازرگان و بنی صدر) و بورژوازی تجارى (بازار و روحانیت) مى دانست. به عقیده اقلیت، فرایند انقلاب ناکامل است، از این رو برای کامل کردن آن باید اتحاد کارگران و دهقانان انقلابى را جایگزین جمهوری اسلامى کرد.

آنان معتقد بودند که حرکتهاى ضد امریکایى دولت ماهیتى ضدامپریالیستى ندارد، و جمهوری اسلامى نیز یک دولت سرمایه داری وابسته است. از همین رو، اقلیت از یک سو به لیبرالهاى اسلامى، و از سوى دیگر به مکتبى ها حمله مى نمود و از حق خودمختارى برای اقلیتهاى ملی به ویژه کُردها - به منظور تضعیف دولت مرکزی - دفاع مى کرد. (۱۸۵)

۱ - ۲ - ۲ - پیکار

این سازمان همان مارکسیست شده هاى سازمان مجاهدین خلق بودند که در بهمن ۱۳۵۷ نام خود را رسماً به سازمان پیکار (در راه آزادى طبقه کارگر) تغییر دادند و پس از یک دوره افول مجدداً پس از انقلاب به تجدید سازمان پرداختند. پیکار از سال ۱۳۵۷ تا هنگام فروپاشى اش در اوایل سال ۱۳۶۱ در راه آزادى طبقه کارگر، پرچمدار اصلی مائوئیسم و استالینیسم در ایران بود. این

سازمان با رد اصلاحات پس از مائو در چین، دشمن افراطی شوروی و چین بود. این سازمان، امریکا را دشمن اصلی جنبش انقلابی در ایران می‌دانست و از سویی اتحاد شوروی را یک قدرت سوسیال - امپریالیستی، و حزب توده را نیز ستون پنجم شوروی می‌نامید. (۱۸۶)

پیکار در روزهای اولیه انقلاب به دولت موقت متمایل شد، اما خیلی زود سیاست خود را برای مقابله با کل جمهوری اسلامی تغییر داد. آنان همه‌پرسی عمومی برای رسمیت بخشیدن به جمهوری اسلامی را تحریم کردند، اما در انتخابات مجلس خبرگان قانون‌اساسی شرکت جستند. با دستگیری تقی شهرام در مرداد ۵۸ و اعدام او در مرداد ۵۹ به اتهام قتل فجیعانه مهندس شریف واقفی، سازمان پیکار نیز به محاکمه کشیده شد. بدین ترتیب پیکار به منازعه‌ای دائمی با جمهوری اسلامی پرداخت. این سازمان در کردستان با کومله، دومین گروه بزرگ شورشی، به اتحادی تاکتیکی دست زد و بدین ترتیب وارد جنگ علیه جمهوری اسلامی و حزب دموکراتیک کردستان (رقیب کومله) شد. آنان به شدت خواستار سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی جمهوری دموکراتیک خلق بودند. سرانجام اختلافات درونی، دستگیری و اعدام برخی از سران سازمان و نیز فرار عده‌ای از آنها به خارج از کشور عملاً سازمان را متلاشی کرد.

۱ - ۱ - ۲ - ۳. حزب توده

تولد حزب توده هرچند در سال ۱۳۲۰ بود، ریشه‌های آن را می‌توان در دو دهه قبل پی گرفت. حزب عدالت در سال ۱۲۹۹ به حزب کمونیست تبدیل گشت و سپس در سال ۱۳۱۰ غیرقانونی اعلام شد. سه سال بعد حزب کمونیست ایران به رهبری تقی ارانی فعالیت مجدد خود را در تهران با انتشار «مجله دنیا» آغاز کرد، تا اینکه در سال ۱۳۱۶ در اثر خیانت برخی از اعضای حزب، تعداد زیادی از اعضای گروه - معروف به ۵۳ نفر - بازداشت و زندانی شدند. ارانی در سال ۱۳۱۸ به شکل مرموزی در زندان به قتل رسید. در مهرماه ۱۳۲۰ اولین جلسه هیئت مؤسسان حزب توده، و در فروردین ۱۳۲۲ سازمان جوانان حزب توده ایران تشکیل شد. (۱۸۷)

حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شدت سرکوب شده بود، هرگز قامت راست نکرد و بیشتر رهبران آن به خارج از کشور فرار کردند و تنها شبکه کوچکی از اعضا تا سال ۱۳۳۶ در داخل باقی ماند. به هر روی، فعالیت این حزب در میان رخدادهای انقلابی سالهای ۱۳۵۷ - ۵۶ نقشی حاشیه‌ای داشت. انقلاب اسلامی برای نخستین بار پس از سال ۱۳۳۲ به حزب

توده فرصت داد تا به سازماندهی علنی و مشارکت در زندگی روزمره مردم بپردازد. در این زمان، نورالدین کیانوری رهبری حزب را برعهده گرفت. او که در میان روشنفکران انقلابی به عنوان ابزار سیاست شوروی در ایران شهرت یافته بود، در واقع وارث حزبی شده بود که در ایران هیچ پایگاه اجتماعی نداشت. کیانوری پس از بازسازی حزب توده فعالیت حزب را بر پایه استراتژی ایفای نقش اپوزیسیون بنا نهاد؛ آن هم اپوزیسیون وفادار و قانونی جمهوری اسلامی. او بین سالهای ۱۳۶۰ - ۵۷ عموماً از مکتبی‌ها در برابر لیبرالهای اسلامی جانبداری می‌کرد و خواستار تقویت نهادهای تحت کنترل مکتبی‌ها می‌شد.

از دیدگاه حزب توده، دولت بازرگان نماینده طبقه متوسط به شمار می‌آمد که می‌کوشید انقلاب را در چارچوب منافع طبقه کوچک خود محدود کند. در منظر حزب توده، دولت بازرگان به عنوان یک دولت طرفدار غرب و حامی نظام سرمایه‌داری قلمداد می‌شد که قسم خورده بود انقلاب را از مسیر خود منحرف سازد؛ درحالی‌که به نظر این حزب، مکتبی‌ها مخالف طبقه متوسط و ضد سرمایه‌داری به شمار می‌آمدند. آنان امیدوار بودند با حمایت از مکتبی‌ها و شکست دولت موقت، ایران را به سمت سوسیالیسم سوق دهند و از سویی ساده‌لوحانه می‌پنداشتند که با حذف ملی‌گرایان از صحنه، مذهبی‌ها با همکاری آنها برای تشکیل دولت ائتلافی دعوت خواهند کرد. (۱۸۸) البته این رویکرد نیز برخاسته از نظریه راه رشد غیر سرمایه‌داری بود. نظریه‌پردازان حزب کمونیست اتحاد شوروی این نظریه را ابداع کرده بودند که به موجب آن، کشورهای در حال توسعه با رهبری انقلابی عناصر غیر کمونیست می‌توانند سرمایه‌داری را دور بزنند و یا آن را به شدت محدود کنند و سرانجام به سوی سوسیالیسم گذر نمایند. (۱۸۹) طبق این نظریه، حزب توده مخالف روحانیت با غرب را صادقانه ارزیابی کرد و مطمئن بود که در ائتلاف با آن و سرکوب لیبرالهای طرفدار غرب، جمهوری اسلامی را به دامان شوروی بازمی‌گرداند، اما در این راه موفقیتی نیافت. حزب توده از یک سو از درک شرایط پس از انقلاب ناتوان بود و از سوی دیگر بدگمانی روحانیت نسبت به خود را فراموش کرده بود. روحانیت با پیروزی انقلاب درصدد ایجاد جامعه‌ای تحت حاکمیت اسلام و فارغ از تمامی اندیشه‌های غیراسلامی از جمله مارکسیستی بود. با افشای فعالیت‌های مخفی حزب توده جهت سرنگونی نظام اسلامی، جمهوری اسلامی رهبران حزب توده را بازداشت، و آن را غیرقانونی

اعلام کرد. در این حادثه، هم سازمان قانونی و هم شبکه مخفی حزب از میان رفت و بیش از هفتاد تن از اعضای آن از جمله چهارده نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب و نه نفر از مقامهای بلندپایه نیروهای مسلح دستگیر شدند. اتهامات آنان جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی و برنامه‌ریزی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. از این سو، متفکران این حزب نیز همانند احسان طبری و نورالدین کیانوری به زندان انداخته شدند و نه تن از افسران ارتش از جمله ناخدا بهرام افضلی، فرمانده نیروی دریایی محاکمه و اعدام شدند. پس از آن، متفکران حزب توده با سرافکنندگی در تلویزیون ملی ظاهر شدند و به اتهامات وارد شده اعتراف کردند. بعدها احسان طبری، اندیشمند برجسته حزب، در سال ۱۳۶۲ مسلمان شد و کتابهایی در خصوص برتری اسلام بر مارکسیسم منتشر کرد. (۱۹۰)

۱ - ۲. دوره تثبیت نظام

این دوره که از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸ را در بر می‌گیرد با افول تدریجی فعالیت گروهکها در داخل و نیز تجاوز رژیم بعث عراق به مرزهای کشورمان همراه بود. این دوران با ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای و نخست‌وزیری مهندس میرحسین موسوی مقارن بود. در این دوره، مسائل داخلی تا حد زیادی تحت الشعاع جنگ واقع شده بود: از یک سو، اختلاف جناحهای داخلی در مقابل تجاوز دشمن خارجی رنگ می‌باخت، و از سوی دیگر دولت و مردم با همه توان در خدمت جبهه‌ها و مسائل مربوط به آن قرار داشتند. انقلاب فرهنگی نیز - که از سال ۵۹ دانشگاهها را برای بازنگری در دروس و ممانعت از فعالیت گروهکها به تعطیلی کشانده بود - برای همکاری دانشجویان با نهادهای انقلابی و حضور آنها در میدانهای نبرد، عاملی مهم به شمار می‌آمد. با تشکیل بسیج به فرمان امام خمینی (ره) (در سال ۵۸، مردم عادی نیز در حد توان رزمندگان اسلام را یاری می‌دادند.

در اوایل سال ۱۳۶۷ و در آستانه انتخابات دوره سوم مجلس شورای اسلامی، مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز جدا شد و بیشتر کرسی‌های آن دوره را به خود اختصاص داد. امام خمینی (ره) تشکل جدید را نه تنها موجب اختلاف ندانست، بلکه سبب شفاف شدن مواضع و دیدگاهها تلقی کرد. امروزه گفته می‌شود که مواضع سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی - که پیش از انقلاب از اتحاد هفت گروه پدید آمد - و دفتر تحکیم وحدت با مواضع مجمع روحانیون مبارز بسیار نزدیک است. (۱۹۱)

۱ - ۳. دوره بازسازی اقتصادی (۱۳۷۶ - ۱۳۶۸)

ایران در سال ۱۳۶۸ شاهد عزل آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری، رحلت جانگداز بنیانگذار جمهوری اسلامی، انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای برای تصدی مقام رهبری از جانب مجلس خبرگان و نیز ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی بود. از سویی براساس تجدیدنظرهای جدید در قانون اساسی، تفکیک مرجعیت از رهبری و حذف سمت نخست‌وزیری نیز تصویب شد.

از آنجا که دولت جدید به بازسازی دوران پس از جنگ می‌اندیشید، برنامه‌های داخلی خود را بر سیاست تعدیل (۱۹۲) در مقابل سیاست تثبیت (توسعه صادرات) در مقابل جایگزینی واردات (خصوصی‌سازی و استقرار بنیان نهاد و سیاست خارجی‌اش را بر تشنج‌زدایی استوار ساخت.

اتخاذ این سیاستها ساختار اقتصادی کشور را تا حد زیادی تغییر داد و بر حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز تأثیر مستقیم نهاد. (۱۹۳) تکنوکراتهایی که سیاستهای اقتصادی دولت جدید را سازماندهی و اجرا می‌کردند، در سال ۱۳۷۴ و در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی، با عنوان «کارگزاران سازندگی ایران» به‌طور رسمی اعلام موجودیت کردند، هرچند پیشینه شکل‌گیری آن به سال ۱۳۶۸ و آغاز فعالیتهای دولت جدید بازمی‌گشت. برخی معتقدند ویژگی اصلی مواضع اقتصادی گروه کارگزاران، رشد و توسعه اقتصادی شتابان بود که در محورهای زیر دسته‌بندی می‌شود:

۱. خصوصی‌سازی واحدهای اقتصادی؛

۲. تغییر ساختارهای اقتصادی براساس اقتصاد رقابتی؛

۳. استفاده از تکنولوژی پیشرفته و اهمیت دادن به توسعه همه‌جانبه؛

۴. استفاده از منابع خارجی و استقرار. (۱۹۴)

مجمع روحانیون مبارز در سال ۱۳۷۰ بعد از انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی، فعالیت خود را در عمل برای پنج سال متوقف کرد. گفتنی است رقابت جناحهای سیاسی و نیز مشارکت سیاسی مردم تا دوم خرداد ۱۳۷۶ تا حدی سیری نزولی داشت.

۱ - ۴. دوره توسعه سیاسی و اجتماعی

این دوره (از سال ۱۳۷۶ به بعد) نقطه عطف دیگری بود که تحولات داخلی انقلاب را وارد مرحله چهارم کرد. انتخاب حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی به سمت ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ نمود اصلی این دوره به شمار می‌رود. این واقعه در سطح داخلی تکرار حضور کم سابقه مردم در صحنه، بالا رفتن میزان مشارکت سیاسی، گسترش مطبوعات، فعالیت بیشتر نهادهای مدنی (۱۹۵) و مهم تر از همه شفاف تر شدن مواضع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جناحهای داخلی شد. در این دوره، علاوه بر جامعه روحانیت مبارز و تشکلهای همسوی آن، مجمع روحانیون مبارز، کارگزاران سازندگی ایران و دیگر احزاب و گروهها نیز به تبیین مواضع خود پرداختند و سرنوشتی نوین را برای جمهوری اسلامی رقم زدند. (۱۹۶) در این دوران، مردم سالاری دینی (۱۹۷) تحزب، قانونمداری، و افزایش مشارکت سیاسی، مهم ترین مباحث به حساب می‌آمدند شاید مهم ترین مسئله داخلی ایران - خاصه در دوره دوم ریاست جمهوری حجة الاسلام خاتمی - سرنوشت اصلاحات باشد.

۲. تحولات و رخدادهای خارجی

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی - همانند تحولات داخلی - به چهار دوره «بحران»، «تثبیت نظام»، «بازسازی» و دوره «نوین جامعه مدنی» تفکیک پذیر است. در دوره اول، تمایلات گام به گام و ملی گرایانه دولت موقت و بنی صدر از یک سو، و گرایشهای انقلابی دیگر شخصیتها از سوی دیگر شکل گرفت. از سوی دیگر، تلاش در جهت حفظ و توسعه روابط با امریکا و اظهار ناخشنودی از اشغال سفارت این کشور در ایران را می‌توان به این تمایلات ملی گرایانه نسبت داد؛ چنان که قطع روابط با اسرائیل و آفریقای جنوبی، خروج از پیمان سنتو - که در پنجم فروردین ۱۳۵۸ به طور رسمی منحل شد - قطع رابطه با مصر و نیز اشغال سفارت امریکا به گرایشهای انقلابی منتسب است. در باور برخی از پژوهشگران، اصول سیاست خارجی دولت موقت عبارت بود از: (۱۹۸)

۱. خدمت به ایران از طریق اسلام؛ مهندس بازرگان تصریح می‌کرد:

هدف بنده ... خدمت به ایران بود از طریق اسلام؛ برای امام، هدف و برنامه انقلاب خدمت به

اسلام بود از طریق ایران، یعنی با استفاده از مردم و کشور ایران. (۱۹۹)

۲. مخالفت با صدور انقلاب؛ دکتر یزدی - وزیر امور خارجه دولت موقت - به صراحت می‌گفت: «ما قصد صادر کردن انقلاب خود را نداریم»، (۲۰۰) اما این در حالی بود که رهبر انقلاب اعلام می‌کرد: «ما انقلابمان را به تمام دنیا صادر می‌کنیم». (۲۰۱) گفتنی است یکی از علل درگیری‌های شهید محمد منتظری با دولت موقت بر سر این مسئله بود.

۳. برخورد با نهضت‌های آزادی‌بخش؛ دولت موقت به تبع عدم اعتقاد به صدور انقلاب، کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش را با اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها مغایر می‌دانست.

۴. عدم اعتقاد به مبارزه با امپریالیسم به موازات مبارزه با استبداد؛ رهبران انقلابی معتقد بودند استبداد معلول استعمار است، از این رو جدا کردن آنها امکان‌پذیر نیست. مهندس بازرگان به فرآیند «تبدیل حقیقت ضد استبدادی انقلاب به چهره‌ای ضد امپریالیستی» انتقاد داشت. (۲۰۲)

۵. اصل موازنه منفی؛ از دیدگاه دولت موقت، اصل «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» نمی‌تواند چیزی جدا از سیاست موازنه منفی زمان دکتر مصدق باشد. بازرگان اعتقاد داشت این اصل در آغاز انقلاب جنبه دفاعی داشت، اما در اواخر عمر دولت موقت شکلی تعرضی یافت. (۲۰۳)

۶. کاهش تدابیر امنیتی و دفاعی؛ به نظر دولت موقت، اگر پس از پیروزی انقلاب سیاست بی‌طرفی و تدافعی را برگزینیم، قادر به کاهش هزینه‌های امنیتی و دفاعی خواهیم بود. در این راستا خدمت نظام وظیفه از دو سال به یک سال تقلیل یافت و قرارداد مقادیری از تسلیحات نظامی از جمله هواپیماهای F-41 لغو شد.

۷. ضدیت با کمونیسم؛ در حالی که امام خمینی آمریکا را شیطان بزرگ معرفی می‌کرد، بازرگان و دولت موقتش با سفارت آمریکا روابط نزدیک داشتند و مارکسیسم را شیطانی بزرگ‌تر می‌دانستند.

پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران، مهندس بازرگان از قدرت کناره‌گیری کرد. حوادث اصلی دوره دوم سیاست خارجی ایران پس از انقلاب (دوره تثبیت نظام) عبارت است از: گسترش فعالیتهای مربوط به صدور انقلاب و کمک به نهضت‌های آزادی‌بخش، شرکت فعال در

جنبش عدم تعهد، جنگ عراق علیه ایران، اتحاد بیشتر کشورهای عربی در حمایت همه‌جانبه از عراق و بالاگرفتن تشنجات دوره‌ای در روابط ایران با آمریکا و اروپا.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در پی اشغال سفارت آمریکا آغاز شد، سناریوی جدیدی بود که آمریکا در خلیج فارس برای سرنگونی انقلاب ایران پی گرفت. مهم‌ترین اهداف آمریکا از تحریک عراق برای آغاز جنگ عبارت بود از:

۱. جلوگیری از صدور انقلاب به کشورها و نهضت‌های دیگر؛

۲. تجدید نظام ایران و کشاندن آن به موضع انفعالی پس از نابود کردن منابع ارزی آن در جنگ؛

۳. مصون نگاه داشتن رژیم‌های وابسته منطقه؛

۴. جبران غرور ملی و تحقیرشده آمریکا در مسئله گروگان‌گیری؛

۵. فلج کردن اوپک و کنترل صدور نفت. (۲۰۴)

جنگ تحمیلی در حالی آغاز شد که ارتش ایران انسجام نداشت و از سوی سپاه پاسداران افزون بر نوپا بودن، از سوی رئیس‌جمهور وقت - ابوالحسن بنی‌صدر - تحت فشار قرار داشت. عراق به تصور آنکه ایران را چند روزه به خاک خود ملحق می‌کند، به این اقدام جسورانه دست یازید. ایران برای استیفای حقوق از دست‌رفته خود، در سال ۶۲ وارد خاک عراق شد. جنگ فرسایشی در سالهای ۶۵ و ۶۶ به رکود گرایید. دولت عراق نیز پس از مشاهده موضع اعتراض‌آمیز ایران در برابر قطعنامه ۵۹۸، آن را پذیرفت.

آمریکا که در ماجرای انفجار سفارت آمریکا در بیروت - ماجرای ایران گیت - (۲۰۵) حمایت ایران از انقلابیان فلسطینی و حزب‌الله لبنان و آغاز انتفاضه فلسطین به خروش آمده بود و از سوی خود را در سقوط قیمت نفت - از ۴۰ دلار به ۶ دلار - موفق می‌دید، باگسیل داشتن ناوهایش به خلیج فارس، تعرض به کشتی‌های نفتی و تجاری و سرانجام سرنگونی هواپیمای مسافربری ایرباس ایرانی در ۱۲ تیر ۱۳۶۷، کوشید تا قطعنامه ۵۹۸ را به ایران بقبولاند. (۲۰۶)

سرانجام ایران در یک جنگ تحمیلی و نابرابر با توجه به فشارهای خارجی و مشکلات داخلی و با تحمل هزینه‌ای معادل ۱۰۰۰ میلیارد دلار خسارت و ۲۲۰ هزار شهید و دهها هزار جانباز و مفقودالاثر، در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۷ قطعنامه را پذیرفت. (۲۰۷) در پی آن، عراقی‌ها که ایران را در

موضع ضعف می‌پنداشتند، به کمک مجاهدین خلق یورش‌های جدید را آغاز کردند، ولی با مقاومت ملت سلحشور ایران (عملیات مرصاد) به سختی شکست خوردند.

ریگان که از حزب جمهوری خواه بود، از سال ۱۹۸۰ به مدت دو دوره ریاست جمهوری آمریکا را برعهده گرفت. وی در ۲۳ مارس ۱۹۸۳ (سوم فروردین ۱۳۶۲) «طرح ابتکار دفاع استراتژیک» (SDI) موسوم به جنگ ستارگان را اعلام کرد و جنگ سرد را به اوج رساند. از این سوی، پیشنهاد «خانه مشترک اروپایی» گورباچف - که در سال ۱۹۸۵ در اتحاد شوروی به قدرت رسیده بود - نیز با شکست روبه‌رو شد، اما نشان داد که جنگ سرد بین دو ابرقدرت شرق و غرب به پایان خود نزدیک می‌شود.

گورباچف که در سال ۱۹۸۵ به قدرت رسید با اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد جماهیر شوروی، اندیشه احیای کمونیسم را در سر می‌پروراند. امام خمینی در ۱۳ دی ماه ۱۳۶۷ طی پیام مبسوطی اعلام داشت که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد. پس از چندی، این پیش‌بینی جامه تحقق پوشید و اصلاحات گورباچف به تخریب دیوار برلین، خروج ارتش سرخ از افغانستان، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نیز انحلال رسمی پیمان ورشو (۲۰۸) و کومکن (۱۹۹۱) (۲۰۹ م). انجامید. گفتنی است امام حتی به گورباچف تذکر داده بود که مبادا شوروی را در دام سرمایه‌داری گرفتار سازد.

دوره سوم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با پایان جنگ و ریاست جمهوری آیت‌الله هاشمی رفسنجانی شروع می‌شود. مهم‌ترین ویژگی‌های سیاست خارجی این دوره عبارت است از: بیرون آمدن از انزوای سیاسی - اقتصادی، تشنج‌زدایی، کوشش در راستای عادی‌سازی روابط با عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی، اصالت دادن به بازسازی در سطح داخلی، همکاری با کشورهای حوزه آسیای مرکزی و قفقاز و نیز گسترش شمار کشورهای عضو اکو به ده کشور. یورش عراق به کویت در سال نیز در برحق قلمداد کردن مواضع سیاست خارجی ایران و جذب کشورهای عربی نقش مهمی ایفا کرد. روابط ایران و اروپا در این دوره افت و خیزهای زیادی داشت بویژه در قضیه کتاب «آیات شیطانی» و واکنش سریع امام خمینی در مرتد خواندن سلمان رشدی و صدور حکم اعدام او روابط مذکور را وارد مرحله جدیدتری کرد انگلیس رسماً روابط خود با ایران را قطع کرد. با این همه سیاست خارجی ایران در این دوره بر تشنج‌زدایی و

احترام به دیگر کشورها استوار بود. «پیمان ماستریخت» در ۷ فوریه ۱۹۹۲ در راستای تشکیل اروپای واحد، «به اجرا گذاردن واحد پول اروپایی» (Euro) از سوم ژانویه ۱۹۹۹ و «تصویب قانون داماتو» (۲۱۰) از سوی کنگره امریکا، اسباب استقلال هرچه بیشتر اروپا از امریکا را پدید آورد و در نتیجه در سیاست خارجی ایران امکان جایگزینی اروپا و روسیه به جای امریکا فراهم شد.

اکنون اروپای غربی با جمعیت ۳۸۰ میلیون نفری و اقتصاد ۵/۳ تریلیون دلاری، در برابر امریکا با ۲۴۱ میلیون نفر جمعیت و درآمدی حدود ۴ تریلیون دلار رقیبی جدی به شمار می‌رود. ژاپن، چین و آسیای جنوب شرقی نیز در ساختار جدید روابط بین‌الملل نقشی به‌سزا دارند. و احتمالاً در آینده جهان را عرصه رقابت قدرت‌های متعددی سازند.

دوره چهارم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با ریاست جمهوری حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی آغاز شد. از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی این دوره عبارت است از: بازگشت سفرای اتحادیه اروپا به ایران (۲۴ آبان و اول آذر ۱۳۷۶)، تشکیل اجلاس سران کنفرانس اسلامی در ایران (۱۱ آذر ۷۶)، تشنج‌زدایی بیشتر در سیاست خارجی و نیز معرفی چهره‌ای صلح‌طلبانه از اسلام و ایران با ارائه نظریه گفتگوی تمدنها. این طرح خیلی زود در دستور کار مجمع ملل متحد قرار گرفت و سال ۲۰۰۱، سال گفتگوی تمدنها نامیده شد.

با این همه تحولاتی که در روابط بین‌الملل رقم می‌خورد، این آرمان را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخت. عملیات انتحاری ۱۱ سپتامبر و بالتبع حمله نظامی امریکا به افغانستان و عراق نشان می‌داد که گفتگوی تمدنها امری آرمانی است و یا دست‌کم در شرایط حاضر نمی‌توان به توفیقات سریع آن امیدوار بود.

حادثه یازدهم سپتامبر را باید نقطه عطفی در شکل دادن نظام بین‌الملل در اوایل هزاره سوم تلقی کرد. منافع ملی امریکا با رویارویی مستقیم با بنیادگرایی اسلامی و مسئله خاورمیانه - تسلط بر ذخایر نفتی آن - گره خورد. ایالات متحده در دوران جنگ سرد به بهانه مقابله با کمونیسم، در سرتاسر جهان دخالت نظامی و غیرنظامی داشت. شرایط جدید موجب شد که توجیه‌های جدیدی - از جمله مقابله با تروریسم و دفاع از حقوق بشر - برای امریکا فراهم شود.

نوآم چامسکی - زبان‌شناس معروف آمریکایی - حادثه فروریختن برجهای تجاری نیویورک را از یک سو ضربه‌ای مهلک برای سرویسهای اطلاعاتی جاسوسی غرب، و از دیگر سو بهانه‌ای برای حملات جدید اسرائیل به شهرهای فلسطین می‌داند. (۲۱۱)

گرچه سقوط دولت طالبان در افغانستان و روی کار آمدن دولت حامد کرزای، خط بنیادگرایی افراطی و ضد شیعی در همسایگی ایران را از بین برد ولی از سوی دیگر موجب تقویت حضور ایالات متحده در منطقه شد و مشکلی بر معضلات سیاست خارجی ایران افزود. امریکا از یک سو به تحکیم پایگاههای نظامی خود در افغانستان پرداخت و اجازه داد پس از چندین سال دموکراسی را در انتخابات ریاست جمهوری تمرین کنند، و از سوی دیگر با به راه انداختن جنگ نفت یا جنگ سلطه، به اهداف راهبردی خود در خاورمیانه نزدیک شد. تجاوز امریکا و انگلستان به عراق که بدون مجوز سازمان ملل متحد صورت گرفت، سه هدف اساسی را دنبال می‌کرد: تسلط بر منابع نفتی، محدود کردن اسلام سیاسی، و حل مسئله فلسطین (روند صلح با اسرائیل).

جمهوری اسلامی ایران در قبال حمله امریکا به افغانستان و عراق مخالفت عملی نکرد، هرچند نارضایتی خود را از حضور ایالات متحده در منطقه اعلام نمود. از دیگر سوی، ایران در مقابل طرح امریکایی «نقشه راه» (۲۱۲) که برای حل مسئله فلسطین ارائه شده بود، تصمیم‌گیری را به مردم مظلوم فلسطین واگذار نمود. (۲۱۳) این طرح - که امریکا آن را در تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۸۱ ارائه کرده بود - یک ماه بعد از سوی کمیسیون چهارجانبه تعدیل شد. نقشه راه که دولت اسرائیل و فلسطین آن را به امضا رساندند و در عمل با چالشهایی نیز روبه‌رو شد - سه مرحله داشت:

۱. پایان تروریسم و خشونت (تا ماه مه ۲۰۰۳)؛

۲. مرحله انتقالی (ژوئن ۲۰۰۳ تا اکتبر ۲۰۰۳)؛

۳. صلح نهایی (سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵)؛

در بیانی کلی، هرچند پس از فروپاشی شوروی احتمال شکل گرفتن نظام چندقطبی تقویت شده بود، روند حوادث به شکلی پیشرفت که برتری نظامی، سیاسی و اقتصادی امریکا، نظام حاکم بر روابط بین‌الملل را تک‌قطبی نمود. دست یافتن به تمام مجاری نفتی خلیج فارس و

دریای خزر، ارتباط تنگاتنگ ایالات متحده و رژیم صهیونیستی با ترکیه و برخی کشورهای آسیای میانه، و گسترش ناتو به سمت شرق، در این راستا قابل توجه است. ناگفته نماند که در شرایط جدید، نظامی‌گری امریکا می‌تواند عامل تسریع‌کننده جهانی‌شدن تلقی شود.

فصل هفتم: بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی همانند هر انقلاب دیگری در درون مرزهای ملی خود محدود نمی‌ماند و در ورای مرزهای خود تأثیرات و بازتاب مهمی دارد در یک نگاه کلی می‌توان بازتاب و تأثیرات انقلاب را در سه سطح زیر مورد بررسی قرار داد.

۱. بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه‌های سیاسی

الف - تا پیش از این انقلاب اسلامی، دیدگاه علمی غالب در زمینه انقلاب این بود که دستیابی به توسعه - که از اهداف انقلابهای معاصر است - با دو مفهوم سکولاریزه شدن فرهنگی (۲۱۴) و تمایز ساختاری (۲۱۵) همراه است؛ (۲۱۶) چنان‌که خانم هانا آرنه (۲۱۷) در کتاب انقلاب یکی از ویژگیهای مرسوم انقلابها را دنیوی بودن آنها می‌داند. (۲۱۸) این در حالی بود که انقلابی در ایران شکل گرفت که خود در واکنش به سکولاریزه شدن جامعه به وقوع پیوسته بود و خواهان برپایی دولتی بر مبنای دینی داشت از این‌رو انقلاب اسلامی با ماهیت کاملاً دینی خود اعتبار چنین نظریه‌هایی را خدشه‌دار کرد. این انقلاب ایدئولوژی انقلابی جدیدی را که شامل نقاط مثبت سایر ایدئولوژیهای انقلابی معاصر نیز بود - یعنی مفاهیم استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی - در چارچوب حکومت دینی در دنیای مادی‌گرای معاصر مطرح نمود و بدین‌گونه، صاحب‌نظران پدیده انقلاب، (۲۱۹) دولت‌ها و نخبگان سیاسی را غافلگیر کرد. در واقع آنها تصور وقوع چنین انقلابی با این ماهیت و ایدئولوژی را نداشتند؛ آن‌هم در دنیایی که غالباً انقلابهای مارکسیستی یا لیبرال مسلک در آن روی می‌داد.

ب - انقلاب اسلامی از چند جنبه انتقادات وارده بر مدرنیته را مورد تأیید قرار داد؛ به‌گونه‌ای که اندیشمندان پسامدرنیسم (۲۲۰) آن را نشانه‌ای بر عبور بشر از مدرنیسم به پست مدرنیسم دانستند. میشل فوکو، فیلسوف پست مدرن که در زمان وقوع انقلاب اسلامی به ایران سفر کرد و از نزدیک تحولات ایران را گزارش می‌نمود مشاهدات او از انقلاب ایران، تأییدی بر نگاههای جدید او به تاریخ و قدرت بود. از نظر او قدرت برخلاف تصور همگان از بالا به پائین اعمال

نمی‌شود و تنها در تسلیحات و نیروهای نظامی دولتها خلاصه نمی‌گردد، بلکه در همه اجزا و لایه‌های اجتماع گسترده و پراکنده است و به‌موقع خود را آشکار می‌کند. به نظر وی، در مطالعه قدرت باید از الگوی هابزر در کتاب لویاتان (۲۲۱) پرهیز کرد. و پایه‌های تحلیل خود درباره قدرت را، بر مطالعه شیوه‌ها و تاکتیکها استوار ساخت این همان شیوه‌ای بود که امام خمینی (ره) توانست این قدرت گسترده و پراکنده را در راستای انقلاب اسلامی بسیج نماید و بر قدرتی تا دندان مسلح پیروز شود. (۲۲۲)

علاوه بر این انقلاب اسلامی بر خلاف روایت مدرنیته تأکید کرد که تاریخ مسیری واحد و یکسان ندارد و این ایده که همه جوامع به سوی لیبرالیسم و دموکراسی غربی در حرکت‌اند - پنداری بیش نیست.

ج - به دلیل نقش مذهب در ایران و نیکاراگوئه زمینه ظهور نسل جدیدی از نظریه‌های انقلاب فراهم کرد. نسل جدیدی که در موج چهارم نظریه‌های انقلاب مورد بررسی قرار می‌گیرد. جک گلدستون (۲۲۳) در دسته‌بندی نظریه‌های انقلاب در قرن بیستم از توالی سه نسل توصیفی، تعمیمی و ساختاری سخن گفته است. در نسل اول که مربوط به دهه‌های نخست قرن بود، نظریه‌ها تنها به توصیف انقلابها می‌پرداختند و از تبیین علمی سر باز می‌زدند مانند نوشته‌های ادواردز، (۲۲۴) پتی (۲۲۵) و بریتون. (۲۲۶) در نسل دوم که مربوط به اواسط قرن بیستم بود، نظریه‌های انقلاب خصلت تعمیمی گرفتند. مانند نظریه‌های سیستمی و روانشناختی. در نسل سوم - که مربوط به دهه‌های پایانی قرن بیستم به‌ویژه دهه ۱۹۷۰ می‌شود - نظریه‌ها، ساختاری شدند؛ مانند نظریه تدا اسکاچپول (۲۲۷) در این نظریه‌ها به نقش ساختگاهی مانند محیط بین‌المللی و ساخت دهقانی توجه می‌شود که خصلت جبری دارند و اما نقش عناصر ایدئولوژی و رهبری در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد. (۲۲۸)

وقوع انقلاب اسلامی در پایان دهه ۱۹۷۰ نظریه اسکاچپول را زیر سؤال برد؛ به گونه‌ای که وی در سال ۱۹۸۲ در مقاله‌ای با عنوان «دولت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، این گفته پیشین خود را که «انقلابها ساخته نمی‌شوند، بلکه به وجود می‌آیند»، در مورد انقلاب ایران رد نمود. او با فاصله گرفتن از دید کاملاً ساختاری خود چنین نوشت که اگر در دنیا یک انقلاب

باشد که یک حرکت انقلابی آگاهانه آن را ساخته باشد، آن انقلاب، انقلاب ایران است. او بدین گونه، نقش عناصر ایدئولوژی و رهبری را مورد تأکید قرار داد. (۲۲۹)

شاید به همین دلایل بود که جان فوران (۲۳۰) و جک گلدستون از نسل چهارم نظریه‌های انقلاب سخن راندند. به نظر فوران، رخداد دو انقلاب ایران و نیکاراگوئه راه را برای ورود به نسل چهارم نظریه انقلاب هموار کرد؛ یعنی نسلی که خود را از دید ساختاری محض و جبرگرایی رها کرده و در مقابل عناصر متعددی مانند نقش فرهنگ و ایدئولوژی، بسیج منابع، توسعه نامتوازن و... را قرار گرفته است. (۲۳۱)

گلدستون نیز در مقاله‌ای با عنوان «به سوی نسل چهارم نظریه‌های انقلاب» چنین نوشت که تحلیل انقلابها از جمله انقلابهای جهان سوم در دهه آخر قرن بیستم، ناتوانی تحلیلهای ساختاری در زمینه انقلاب را گوشزد نمود و بر لزوم توجه به عواملی مانند رهبری، ایدئولوژی و هویت تأکید کرد. به نظر وی، در بررسی انقلاب باید به دنبال عواملی باشیم که ایجادکننده ثبات اند. در واقع اگر این عوامل ضعیف باشند، راه برای رهبری انقلابی، ایدئولوژی و هویت باز شود تا به همراه عوامل ساختاری مانند فشارهای بین‌المللی و تعارض نخبگان با حکومت، وقوع انقلاب را رقم زنند. (۲۳۲)

۲. بازتاب انقلاب اسلامی بر مسائل راهبردی قدرتهای بزرگ

انقلاب اسلامی در زمان جنگ سرد - بین بلوک شرق کمونیست به رهبری اتحاد شوروی، و بلوک غرب به رهبری امریکا - اتفاق افتاد. در آن زمان مسائل جهانی و راهبردهای دولتها عموماً با توجه به این واقعیت جهانی جریان می‌یافت. بلوک غرب در راستای استراتژی مهار یا سد نفوذ (۲۳۳) اتحاد شوروی، تعدادی پیمان زنجیره‌ای شامل ناتو، سنتو و سیتو را در محدوده جغرافیایی اروپا تا آسیای جنوب شرقی در اطراف شوروی پدید آورده بود که ایران عضو حلقه میانی آن یعنی سنتو بود. از این سو، بلوک شرق نیز پیمان ورشو را برای جلوگیری از نفوذ یا حملات غرب علیه هر یک از اعضای کمونیست این پیمان به وجود آورده بود.

افزون بر این، پس از شکست امریکا در ویتنام (۱۹۷۵) (۲۳۴) امریکا به دلیل مخالفت افکار عمومی خود دیگر توان مداخله نظامی علیه حرکت‌های انقلابی را در خود نمی‌دید. از این رو، نیکسون رئیس‌جمهور امریکا در استراتژی جدیدی که به استراتژی دو ستونی (ستون نظامی ایران

و ستون مالی عربستان (مشهور شد، با توجه به موقعیت استراتژیک خاص ایران، پتانسیل قدرت ایران، ویژگی‌های شخصی محمدرضا شاه و اینکه ایران کشوری عربی نبود و از مناقشه اعراب و اسرائیل فاصله داشت، شاه ایران را ژاندارم خود در منطقه کرد و در مدتی اندک قرارداد فروش میلیاردی دلار اسلحه را با ایران امضا نمود. (۲۳۵) در این راستا، ایران به نیابت از امریکا شورشیان کمونیست ظفار در عمان را سرکوب، و از گسترش این حرکت کمونیستی طرفدار مسکو در شبه‌جزیره عربستان جلوگیری نمود.

وقوع انقلاب ایران ابتدا راهبردهای منطقه‌ای دو ابرقدرت را دستخوش تغییر کرد و سپس باعث تغییراتی در راهبردهای جهانی آنها شد.

در رابطه با بلوک غرب، انقلاب اسلامی در کشوری که ژاندارم امریکا در منطقه خوانده می‌شد - یعنی کشوری که باید در مقابل حرکت‌های ضدغربی بایستد - اتفاق افتاده بود، از این رو بلافاصله یک خلأ آشکار قدرت در منطقه پدید آمد. در ضمن ایران پس از پیروزی انقلاب از پیمان ستو خارج شد و باعث فروپاشی آن گردید؛ به‌گونه‌ای که بین پیمانهای ناتو و ستو فاصله افتاد. انقلاب که در کنار چاه‌های نفتی منطقه اتفاق افتاده بود اهمیت آن را دوچندان می‌کرد، خیلی زود در میان کشورهای منطقه - که مرکز مسلمانان و به‌ویژه شیعیان در جهان است - انعکاس یافت؛ بازتابی که باعث شد جهان غرب و دولت‌های منطقه در هراس از وقوع تحولات مشابه ایران فروروند. در این اوضاع، غرب و به‌ویژه امریکا برای جلوگیری از گسترش حرکت‌های انقلابی در کشورهای دیگر و حفظ منافع بین‌المللی خود، بهره‌گیری از راهبردها و روش‌های مختلفی را مورد توجه قرار داد. امریکا در دوره ریاست‌جمهوری جیمی کارتر در سال ۱۹۷۹ اعلام کرد که برای حفظ منافع خود یک نیروی واکنش سریع تشکیل می‌دهد؛ امری که به معنای روی‌آوری مجدد امریکا به مداخله مستقیم نظامی بود. (۲۳۶) امریکا در این دوره به اقدامات مهمی علیه ایران دست زد محاصره اقتصادی، حمله نظامی نافرجام به طبرس، طراحی کودتای نوژه، تحریک عراق به آغاز جنگ و همراهی با این کشور در طول جنگ علیه ایران و در نهایت «سیاست مهار ایران» از مهم‌ترین این اقداماتند. (۲۳۷)

امریکا با ترغیب به تشکیل شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱، به تقویت بنیه نظامی این کشورها به‌ویژه عربستان پرداخت. پرکردن خلأ قدرت در خلیج فارس و مداخله نظامی

روسها در افغانستان و ترس کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از محاصره شدن توسط کمونیستها یا کشورهای وابسته به اتحاد شوروی به سبب حضور روسها در یمن جنوبی از مهم‌ترین عوامل این اقدام به حساب می‌آید.

در مورد بازتاب انقلاب اسلامی در مسائل راهبردی اتحاد شوروی باید گفت با پیروزی انقلاب اسلامی امنیت داخلی و منافع جهانی این کشور تحت الشعاع قرار گرفت. اندیشه انقلابی به رغم کنترل شدید سازمانهای امنیتی، از دیوارهای آهنین گذشت و بر جمهوری‌های مسلمان‌نشین اتحاد شوروی تأثیر گذارد. افزون بر این، انقلاب اسلامی با تغییر ایدئولوژی و ماهیت حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام - که بسیاری از آنها پیش‌تر کمونیستی بودند یا گرایش به شوروی داشتند - نفوذ بین‌المللی اتحاد شوروی را تضعیف کرد. از این رو، یکی از عوامل فروپاشی اتحاد شوروی را باید بازتاب انقلاب اسلامی دانست.

مقاومت سرسختانه مردم افغانستان در مقابل هجوم شوروی به آن کشور، جهاد با کفار خوانده شد، و با الهام از انقلاب اسلامی وارد مرحله جدی‌تری از مبارزه علیه شوروی شد.

۳. انقلاب اسلامی و حرکت‌های انقلابی در جهان اسلام

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی ایران فضایی از اصول‌گرایی اسلامی سراسر جهان اسلام را فراگرفت که در نتیجه آن حرکت‌های اسلامی متعددی پدید آمد. در این دوره برخی حرکت‌های اسلامی که پیش‌تر خاموش بودند مجدداً فعال شدند و برخی ملهم از انقلاب اسلامی ظهور کردند.

براساس یک پژوهش علمی (۲۳۸) درباره تأثیر انقلاب اسلامی بر حرکت‌های انقلابی در کشورهای عربی چنین آمده است: در لبنان که بیش از هر کشور دیگری تحت تأثیر انقلاب اسلامی قرار گرفته، جنبش‌های شیعی «امل»، «امل اسلامی» و «حزب‌الله» و گروه سنی «جنبش توحید اسلامی» تحت تأثیر انقلاب اسلامی رشد کرده و تأسیس شدند.

در عراق نیز فعالیت «حزب‌الدعوه اسلامی» که از حمایت آیه‌الله سید محمدباقر صدر برخوردار بود، در اثر وقوع انقلاب اسلامی گسترش یافت. و در سال ۱۳۶۱ «مجلس اعلای

انقلاب اسلامی عراق» با هدف مبارزه با حکومت صدام حسین پدید آمد که البته نقش انقلاب اسلامی نیز در این امر آشکار بود.

ظهور جنبش‌های اسلامی در کشورهای عربی خلیج فارس و عربستان سعودی پدیده کاملاً تازه‌ای است و تحت تأثیر مستقیم انقلاب اسلامی بوجود آمده است همچنین در عربستان سعودی وقوع انقلاب اسلامی انگیزه خوبی به اخوان المسلمین داد تا رژیم سعودی را مورد حمله قرار دهند. آنها چند ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری جهیمان العتیبی مسجدالحرام را اشغال کردند. «سازمان انقلاب اسلامی جزیره العرب» که گروهی شیعی بود و رهبری شورشهای عاشورای ۱۹۷۹ در استان قطیف عربستان را برعهده داشت نیز تحت تأثیر انقلاب اسلامی پدید آمد. همچنین در بحرین، «جبهه اسلامی برای آزادی بحرین» تحت رهبری سیدهادی مدرسی، نماینده امام در بحرین - که در سال ۱۹۷۹ از سوی رژیم آل خلیفه اخراج شد و به ایران آمد در سال ۱۹۸۱ به کودتایی نافرجام دست زد. گرچه در کویت همانند بحرین گروه برجسته‌ای فعالیت نمی‌کرد و ماهیت گروه حزب‌الله کویت و رهبری آن مشخص نشده است اما اهمیت جنبش اسلامی آن کمتر از بحرین نیست. این گروه با پیروزی انقلاب اسلامی سر به مخالفت با سلطه خاندان الصباح برداشت. در دو کشور قطر و امارات عربی متحده نیز گرچه گروه اسلامی خاصی فعالیت نمی‌کند اما شدت طرفداری شیعیان و مسلمانان آن از انقلاب اسلامی مشهورات همین امر موجب شد که رهبران این دو کشور برای جلب دوستی جمهوری اسلامی و راضی کردن شیعیان تلاش کنند.

انقلاب اسلامی، در مصر تأثیری غیرمستقیم بر جنبش‌های اسلامی داشته است این تأثیرگذاری هم باعث رادیکال شدن برخی جنبش‌ها شده و هم جنبش‌های میانه‌رو را به فعالیت بیشتر برای رسیدن به اهداف خود تشویق کرده است. گرچه رادیکالیسم اسلامی و توسل به شیوه‌هایی قهرآمیز علیه دولت مصر، از اوایل دهه ۱۹۷۰ شروع شد اما پس از انقلاب ایران، گروههای جدیدی رادیکال، توسل به شیوه‌های قهرآمیز را گسترش دادند. اوج این رادیکالیسم ترور انورسادات در اکتبر ۱۹۸۱ توسط سازمان الجهاد تحت رهبری عبدالسلام فرج بود.

سرانجام در سوریه و در میان فلسطینی‌ها نیز شاهد اثرگذاری انقلاب اسلامی بوده‌ایم. در سوریه «اخوان المسلمین» تحت تأثیر انقلاب اسلامی فعالیت خود را گسترش داد، هر چند بعدها

به دلیل گسترش روابط ایران و سوریه به انتقاد از ایران پرداخت. در میان فلسطینی‌ها در حال حاضر دو گروه اصلی «جهاد اسلامی» و «سازمان مقاومت اسلامی» یا حماس حضور دارند که هر دو در سالهای دهه ۱۹۸۰ بعد از پیروزی انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کردند. در این میان، جهاد اسلامی آشکارا از انقلاب اسلامی دفاع کرد و خواستار الگو گرفتن فلسطینی‌ها از حرکت مردم ایران بود. مواضع دو سازمان یادشده در برابر مسئله فلسطین، با مواضع ایران مشابهت دارد. (۲۳۹)

انقلاب اسلامی به جز کشورهای عربی، در سایر مناطق و کشورها از جمله آسیای جنوبی، آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه نیز بازتاب یافته است.

در افغانستان به دلیل اشتراک فرهنگی و زبانی، اثربخشی انقلاب اسلامی حتی پیش از پیروزی این انقلاب آغاز شد و در مقاومت مردم در برابر کودتای کمونیستی طرفدار شوروی نمود کاملی یافت. پس از پیروزی انقلاب ایران و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی نیز گروههای شیعه و سنی، یعنی مجاهدین افغانی، از انقلاب اسلامی الهام می‌گرفتند و بدون شک تأکید این گروهها بر اسلام تحت تأثیر این انقلاب صورت گرفته بود. (۲۴۰)

در پاکستان نیز پیروزی انقلاب ایران باعث ارتقای سطح فکری و بینش سیاسی نسل جوان شیعی و پیدایش «نهضت اجرای فقه جعفری» گردید؛ نهضتی که از افق مشابهی با انقلاب اسلامی برخوردار است. بیشتر جمعیت اهل تسنن پاکستان نیز انقلاب اسلامی ایران را به دیده احترام می‌نگرند و خود را در چنبره فرقه‌هایی مانند «سپاه صحابه» گرفتار نکرده‌اند. البته در این میان مسئله فرقه‌گرایی در پاکستان عاملی در جلوگیری از اثربخشی بیشتر انقلاب اسلامی در پاکستان بوده است. (۲۴۱)

در کشمیر نیز - که آن را به دلایل فرهنگی و تاریخی، ایران صغیر خوانده‌اند - در ناآرامی‌ها شعارهای انقلاب اسلامی طنین‌انداز می‌شود؛ به‌ویژه اهالی کشمیر آزاد که به‌شدت طرفدار انقلاب اسلامی‌اند. (۲۴۲)

در آسیای مرکزی از جمله در کشورهای تاجیکستان و ازبکستان حرکتی تحت تأثیر انقلاب اسلامی پدید آمد، هرچند حضور چریکهای وهابی - که متأثر از حرکت طالبان‌اند - نیز دیده می‌شود. (۲۴۳)

در قفقاز نیز چه قفقاز تحت حاکمیت روسیه، یعنی جمهوری‌های مسلمان‌نشین این کشور مانند چچن، داغستان، بالکاریا و اوستیای شمالی - که سابقه مبارزه طولانی با روسها داشته‌اند - (۲۴۴) و چه قفقاز جنوبی، یعنی جمهوری آذربایجان، بازتاب انقلاب اسلامی وجود داشته است. گفتنی است در جمهوری آذربایجان این حرکت در حزب اسلامی آن تجلی یافت.

×××

به جز سه محور اساسی ذکر شده، تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در چند مسئله دیگر نیز نمود می‌یابد که اشاره وار بدان می‌پردازیم:

۱. دولتها و نخبگان سیاسی در جهان اسلام؛ فضای در حال گسترش اسلام‌گرایی که ناشی از وقوع انقلاب ایران بوده است، بر دولتها و نخبگان سیاسی در جهان اسلام تأثیر نهاده و حتی نمودهایی نیز یافته است؛ مانند تغییر بعضی از حکومتها و پیوند آنها با اسلام (مانند سودان و پاکستان)، ورود اسلام‌گرایان به پارلمان (مانند حزب‌الله لبنان و اخوان المسلمین اردن)، تغییر ایده‌های شاهزادگان و خطمشی‌های سیاسی و بین‌المللی دولتها (مانند عربستان سعودی) و نیز تشکیل دولت توسط احزاب اسلام‌گرا (مانند ترکیه).

۲. سازمان‌های بین‌المللی؛ حضور و مواضع ایران انقلابی در سازمانهای بین‌المللی مانند جنبش عدم‌تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی، اوپک و اتحادیه بین‌المجالس، در تصمیمات و قطعنامه‌های صادر شده نقش مهمی داشته؛ از جمله همکاری ایران و عربستان در اوپک در سالهای اخیر باعث افزایش بهای جهانی نفت گردیده است. ناگفته نماند که ایران در برخی ارگانهای وابسته به سازمان ملل متحد مانند سازمان علمی فرهنگی ملل متحد (یونسکو) نیز اثرگذار بوده است.

۳. الهیات رهایی‌بخش در آمریکای لاتین؛ آمریکای لاتین شامل بیست کشور است که به دلیل صدها میلیارد دلار بدهی خارجی و وابستگی اقتصادی و در نتیجه فقر شدید، از دهه ۱۹۶۰ شاهد برخی وقایع بوده است؛ مانند پناه بردن مردم به کلیساها، سیاسی شدن کشیشان و نیز ظهور پرشمار انجمنهای مسیحی با افکاری سیاسی. (۲۴۵) گفتنی است فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، در مصاحبه با فری بتو به وجود این حرکت گسترش یافته اشاره کرده است. سوموزا دیکتاتور سرنگون شده نیکاراگوئه در انقلاب ۱۹۷۹ این کشور، ضمن تأکید بر نقش کشیشان در این

انقلاب، به وجود ارتباط بین انقلابیان نیکاراگوئه و ایران اشاره نموده و گفته است کشیسهایی که در انقلاب نیکاراگوئه نقش داشتند، پیش از پیروزی انقلاب به ایران رفت و آمد می‌کردند و با امام خمینی ملاقات می‌نمودند. (۲۴۶)

۴. چهره عمومی جوامع اسلامی؛ پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد تغییراتی در چهره ظاهری جوامع در کشورهای اسلامی و رفتارهای عمومی آنها و حتی در میان مسلمانان در کشورهای غیراسلامی بوده‌ایم؛ از قبیل گسترش حجاب اسلامی، گرایش بیشتر به شرکت در مراسم مذهبی و همچنین رعایت تکالیف دینی. این امر حتی در کشورهای دوردست آسیایی مانند اندونزی و مالزی و در اروپا و امریکا نیز دیده می‌شود.

فصل هشتم: مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلابها

انقلابها را می‌توان بر مبنای شرایط پیش یا پس از وقوع آنها مقایسه کرد. (۲۴۷) در این فصل چهار انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷)، ایران (۱۳۵۷ / ۱۹۷۹) و نیکاراگوئه (۱۹۷۹) را با بررسی چهار شرط بنیادی وقوع انقلابها - یعنی نارضایتی انقلابی، گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین، گسترش روحیه انقلابی و نیز نقش رهبری و ساختارها که در فصل اول برشمردیم - مقایسه می‌کنیم. (۲۴۸)

در ایجاد نارضایتی باید به عوامل مختلف فرهنگی - فکری، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی توجه کرد. البته نقش هر یک از این عوامل در ایجاد نارضایتی متفاوت است؛ چنان‌که گاه ممکن است یکی از آنها نقشی مهم‌تر از دیگر عوامل داشته باشد. نکته درخور توجه اینکه مردم زمانی از وضع موجود ناراضی می‌شوند که احساس نمایند مورد ظلم، تبعیض، بی‌عدالتی و... قرار گرفته‌اند؛ به گونه‌ای که اگر چنین اطمینانی نیابند، ناراضی نمی‌گردند. بنابراین بین شرایط و تحولات گوناگون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری پیش از انقلابها و وقوع نارضایتی، و از سویی میان رضایت و نارضایتی حلقه‌ای ناپیدا وجود دارد که اگر آن پدید نیاید، نارضایتی نیز ایجاد نمی‌شود. اگر این نارضایتی تا آنجا رسد که به ناامیدی از بهبود شرایط منجر شود، بدان نارضایتی انقلابی می‌گوییم. این نارضایتی به سرعت به شورش و انقلاب منجر نمی‌گردد، بلکه به مرور زمان با رهبری، ساختارها، ایدئولوژی جایگزین و روحیه انقلابی تجهیز می‌گردد و سپس

به انقلاب می‌انجامد. البته گاه یا در بسیاری از مواقع نیز از شدت نارضایتی کاسته می‌شود، یا اینکه دوباره محو می‌گردد.

زمانی که نارضایتی انقلابی به وقوع پیوست، گروه‌های انقلابی موقعیتی می‌یابند تا یک اندیشه جدید جایگزین را مطرح سازند. اگر این اندیشه در فرهنگ آن ملت جای داشته باشد، بر اندیشه رقیبان پیشی خواهد گرفت، اما اگر هیچ‌یک از این اندیشه‌ها از اصالت فرهنگی برخوردار نباشند، آن کشور بسته به شرایط و تحولات ممکن است جولانگاه اندیشه‌های متفاوت و متعارض هم‌رتبه گردد که این وضع خود پیامی درباره بی‌ثباتی پس از انقلاب خواهد بود؛ درحالی‌که اندیشه‌های اصیل نه تنها به سرعت پذیرفته می‌گردند و از سویی در تحریک عمومی و ایجاد روحیه انقلابی نیز تأثیری شگرف دارند، بلکه پیام‌آور ثبات و اقتدار پس از انقلاب نیز خواهند بود. نکته دیگر درباره اندیشه‌های جدید، نوع رفتار، تلاشها و برخوردهای گروه‌های حامل ایدئولوژی‌هاست که در پذیرش یا پس‌زدن آنها از سوی مردم نارضایتی، تأثیر دارد.

روحیه انقلابی و شورش علیه یک نظام سیاسی نیز در اثر برآیند مجموعه‌ای از شرایط و تحولات پدید می‌آید، اما این روحیه تا هنگامی که نارضایتی از وضع موجود به وقوع نپیوسته و نیز تا زمانی که آرمان جدید پذیرفته نشده، ایجاد نمی‌شود. از سویی دیگر، تنها بخشی از جامعه که به این روحیه پیوند خورده است، سر به طغیان برمی‌دارد.

نکته‌ای دیگر اینکه، اگر چه سه شرط دیگر به دنبال هم به وقوع می‌پیوندند، شرط چهارم، یعنی نقش‌آفرینی رهبری و ساختارها پس از وقوع نارضایتی‌های اولیه پدید می‌آید و یا حتی بعد از وقوع سه شرط دیگر ایجاد شود.

کارویژه‌های رهبری و ساختارها معمولاً عبارت است از: تحریک نارضایتی‌ها، بیان و گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین، برانگیختن روحیه انقلابی، بسیج و به صحنه آوردن توده‌ها، تنظیم استراتژی و تاکتیک‌های حرکت انقلابی، تلاش در جهت ایجاد سامان سیاسی جدید، و برنامه‌ریزی برای رساندن انقلاب به اهدافش.

مقایسه شرایط چهارگانه در انقلابها

۱ - ۱. نارضایتی از وضع موجود

در این زمینه در هر یک از انقلابها تعدادی از شاخصها بدین صورت قابل ذکر است:

فرانسه روسیه ایران نیکاراگوئه

- حرکتها و - حرکتها و - جنبشهای - حرکتها و شورشهای پیشین

شورشهای مهم شورشهای پیشین - اعتصابات و درگیریهای نهایی

پیشین پیشین

- شورشها، - سقوط پایههای - تظاهرات، درگیریها و اعتصابات نهایی - گریز عمومی

روشنفکران و

کشیشان

تظاهرات، اقتدار و - تنفر عمومی از رژیم - فقر مزمن و عمومی

درگیریها و مشروعیت سقوط پایههای اقتدار

اعتصابات سیاسی - شعارهای

نهایی انقلابیان در

- گفتهها و - رواج شایعات طرد نظام موجود

دیدگاههای علیه نیکلا، ملکه - اعلامیهها و نوارهای

معاصران و راسپوتین، و کاست

گفتههای خود و خرسندی - تجمعهها و سخنرانیهای

مردم عمومی از قتل سیاسی آشکار و متعدد

- تبدیل پذیرش راسپوتین - گسستن و گریز عمومی

- طبقاتی به - گریز عقلا و افراد روشنفکران و

خصوصیت درستکار کادرهای اداری

طبقاتی - شورشها، - سرکوبی شدید

- سقوط پایه اعتصابات و - خستگی مردم از وعدهها

دینی حکومت درگیریهای - اعتراف شاه و مقامات

- گسستن و نهایی دولتی و حزبی

گریز عمومی به نابه سامانی

عقلا و

روشنفکران

- روند افزایش

و گسترش عمومی

فقر

همان گونه که از این جدول برمی آید، هر چهار کشور در زمینه نارضایتی از وضع موجود موارد مشترکی دارند که عبارت است از:

۱. حرکتها و شورشهای پیشین

این شاخص بیانگر این امر است که در هر چهار کشور از نظر تاریخی، نارضایتی ریشه دار بوده است.

۱ - ۱ - ۲. شورشها، اعتصابات و درگیری های نهایی

این شاخص بازگوکننده وجود نارضایتی از وضع موجود در سالها و ماههای پایانی رژیمهاست، اما میزان جمعیت درگیر در این کشورها متفاوت بوده است؛ به گونه ای که در روسیه کمترین تعداد (روشنفکران ناراضی، بخشهایی از کارگران و درصد کمی از دهقانان) و در ایران بیشترین تعداد (تقریباً تمامی قشرها) از جمعیت را شامل می شده است.

۱ - ۱ - ۳. سقوط پایه های اقتدار و مشروعیت سیاسی

در این باره در فرانسه، پایه دینی حکومت، پذیرش نظام طبقاتی و توان اقتصادی و نظامی حکومت، همگی با تزلزل و تضعیف جدی مواجه شده بود. در روسیه نیز پایه دینی، توان اقتصادی حکومت، توان نظامی و محبوبیت مردمی رژیم متزلزل شده بود، اما سقوط پایه دینی در روسیه به شدت فرو ریزی آن در فرانسه نبود. در ایران نه تنها رژیم از محبوبیت و مشروعیت مذهبی برخوردار نبود، بلکه در اهرمهای قدرت رژیم مانند ارتش و بوروکراسی نیز خلل کلی ایجاد شده بود، ولی در دو کشور دیگر، از نظر توان اقتصادی، پولهای به دست آمده از نفت در اختیار رژیم بود، اما همچون ثروتمند بیماری که پول نمی تواند چاره بیماری اش باشد، در حال مرگ بود. در نیکاراگوئه نیز با پیوستن کشیشان به انقلاب و نارضایتی عمومی از نظام طبقاتی موجود، حکومت با فقدان مشروعیت مواجه شده بود.

در مورد این شاخص نیز اگر نتیجه مجموع پایه‌های اقتدار (پایه مذهبی، پایه اقتصادی، پایه نظامی و...) را میزانی از محبوبیت و مشروعیت رژیم سیاسی در نظر بگیریم، می‌توان گفت که از نظر نبود مشروعیت و شدت آن، ابتدا رژیم سیاسی ایران و در انتها رژیم روسیه تزاری قرار می‌گرفت.

۱ - ۱ - ۴. گریز روشنفکران و عقلا

در این مورد نیز به همان رده‌بندی می‌رسیم؛ یعنی این گریز هرچند در هر چهار کشور وجود داشت، میزان آن متفاوت بود. از سوی دیگر، این گریز در فرانسه از مدتها پیش از انقلاب آغاز شده بود، در حالی که در سه کشور دیگر بیشتر در زمان آخرین حاکم یا در زمان وقوع انقلاب صورت می‌گرفت.

افزون بر این چهار شاخص، سایر شاخصها به ویژه مواردی مانند «گفته‌ها و دیدگاههای معاصران و مردم» در انقلاب فرانسه، «شعارهای انقلابیان در طرد نظام»، «گسترده‌گی تولید و توزیع اعلامیه‌ها و نوارهای کاست» و «تجمعها و سخنرانی‌های سیاسی بزرگ» در انقلاب اسلامی ایران، به گونه بارزی از وجود نارضایتی خبر می‌دهند.

در بحث شاخصهای نارضایتی، باید به سه مطلب توجه نمود:

۱. وجود یا عدم وجود نارضایتی؛

۲. میزان جمعیت ناراضی؛

۳. شدت و عمق نارضایتی.

مورد اول در هر چهار انقلاب وجود داشته است که در این میان، جمعیت ناراضیان در ایران - که شاهد ابراز تنفر بیشتر مردم کشور نسبت به رژیم حاکم بود - از نیکاراگوئه بیشتر، و در نیکاراگوئه از فرانسه بیشتر، و در فرانسه - که شاهد حضور گروههای مختلف شهری (سان کولوتها، بورژوازی و...) و روستایی در انقلاب بود - از روسیه بیشتر بود؛ روسیه‌ای که در آن تنها روشنفکران ناراضی، بخشی از کارگران و سربازان و اندکی از روستاییان عملاً در اعتصابات و تظاهرات شرکت داشتند. از نظر شدت و عمق نارضایتی از وضع موجود، اگر بپذیریم که نارضایتی هر قدر به جنبه‌های فکری و عقیدتی نزدیک‌تر شود - و در این حیطه نیز هر اندازه با افکاری که از اصالت فرهنگی قوی برخوردارند، مرتبط باشد - شدیدتر و عمیق‌تر است، باید

گفت که نارضایتی در ایران از سه کشور دیگر شدیدتر و عمیق‌تر بود. شعارهای انقلاب ما نیز تندتر و از همان ابتدا نابودی نظام سلطنتی را می‌خواست. در نیکاراگوئه و فرانسه نیز نارضایتی شدید و عمیق بود. در مورد فرانسه نیز این مطلب از همراهی مردم با مجلس ملی، ورود دهقانان، گروه‌های شهری و... به صحنه انقلاب و شورش‌های منجر به تشکیل جمهوری، برداشت می‌شود. گفتنی است در روسیه نیز نارضایتی شدت داشت.

۱ - ۲. گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین

شاخص‌های گسترش ایدئولوژی‌های جدید جایگزین در انقلاب‌های چهارگانه بدین شکل است:

فرانسه

روسیه

ایران

نیکاراگوئه

- لجام‌گسیختگی

بخشهایی از

مردم در آداب و

رسوم خویش

- گرمی بازار

مطبوعات و

انتشارات و

تبلیغات سیاسی

- توجه و گرایش

به افکار

دانشمندان

- نتایج شورشها

(لغو فتوایسم،

صدور اعلامیه
حقوق بشر و...
- رشد ادبیات
سیاسی و
شکوفایی آن
- گروه‌های
سیاسی
متعدد و با نفوذ.
- شعارهای
انقلابیان در بیان
آرمان جدید
- مراسم بی نظیر
استقبال از
امام خمینی
- رفراندوم‌های
جمهوری اسلامی
و قانون اساسی
۱۳۵۸
- افزایش تعداد و
تیراژ نشریات
ایدئولوژیک.
- شعارها و
خواسته‌های
شورشیان و
اعتصابی‌ها

- استقبال عمومی از پیروزی‌های

ساندینیستها.

در بررسی این شاخصها نیز باید به سه مطلب اشاره نمود:

۱. وجود یا عدم وجود ایدئولوژی‌های پذیرفته‌شده جدید؛

۲. میزان جمعیتی که ایدئولوژی جدید را پذیرفته است؛

۳. نوع ایدئولوژی‌ها.

درباره مورد اول باید گفت در هر چهار انقلاب مورد نظر، آرمان یا آرمانهای وضع مطلوب پذیرفته‌شده وجود داشته است، اما درباره میزان جمعیتی که ایدئولوژی‌های جدید را پذیرفته، بیشترین میزان مربوط به جامعه ایران بوده است. گستردگی تعداد شرکت‌کنندگان در فعالیتهای انقلابی (تظاهرات و اعتصابات) و شعارهای افراد شرکت‌کننده در این فعالیتهای و سایر شاخصهای ذکرشده، همگی بیانگر این مطلب است. پس از ایران، ابتدا نیکاراگوئه قرار می‌گیرد که در آن بخشهای بزرگی از مردم به افکار کشیشان انقلابی و ساندینیستها گرایش یافته بودند، و سپس فرانسه که در آن، شاخصها حاکی از توجه و گرایش به افکار دانشمندان و فلاسفه در مقیاسی وسیع بوده است. در روسیه نیز آرمانها در بین تشکلهای ناراضی وجود داشت و در میان بخشی از کارگران، سربازان و دهقانان نیز پذیرفته شده بود.

در مورد نوع ایدئولوژی‌ها نیز باید گفت که در فرانسه آرمان وضع مطلوب حالتی ثابت نداشت؛ به گونه‌ای که در ابتدا انقلابی‌ها از یک سلطنت مشروطه هواداری می‌کردند، اما با افزایش بی‌اعتمادی نسبت به شاه و رژیم سلطنت، جمهوری‌خواهی جای آرمان اول را گرفت و سپس از آن میان، آرمان گروههای تندرو، یعنی ژاکوبنها گسترش یافت. بنابراین در فرانسه هرچند آرمانهای متعددی وجود داشت، در هر مرحله انقلاب، یکی از آنها با اقبال عمومی مواجه شده، نقش‌آفرینی کرد.

در روسیه این وضعیت متفاوت بود: در این کشور سوسیالیستهای انقلابی، منشویکها و کادتها که دولت موقت هشت‌ماهه را در دست داشتند، هر کدام دارای آرمان خاصی بودند. آنها نوع نظام سیاسی را به انتخابات مجلس مؤسسان - که باید پس از پایان جنگ برگزار شود - موکول می‌کردند. سوسیالیستهای انقلابی به توزیع زمین در بین دهقانان پرداخته، و از سویی کادتها به

نوعی لیبرالیسم - که پیش تر مشروطه خواه بودند - و منشویکها به «اندیشه های دست نخورده مارکس» پیوند خورده بودند. آرمان بلشویکها نیز که در اکتبر ۱۹۱۷ قدرت را در دست گرفتند، بلشویسم بود؛ یعنی اندیشه مارکس که لنین در آن تجدیدنظر کرده بود. در نیکاراگوئه نوعی همزیستی غیرمتعارف بین ایدئولوژی مارکسیستی ساندنیستها و افکار ناسیونالیستی و مذهبی پدید آمده بود.

در ایران وضعیت با هر سه کشور تفاوت داشت: به جز بخشی از روشنفکران که با ایدئولوژی های متفاوت مارکسیستی و یا لیبرالی در انقلاب شرکت داشتند، عموم مردم از امام خمینی (ره) و ایدئولوژی اسلامی طرفداری می کردند. از سوی دیگر، پیوند ایدئولوژی انقلاب ایران با فرهنگ عمومی کشور و به عبارت دیگر، اصالت فرهنگی آن، از نکات عمده مورد تفاوت بین انقلاب ایران و سه انقلاب دیگر است. وحدت آرمانی و اصالت فرهنگی آرمان، آشکارا تأثیر خود را در تحولات زمان انقلاب و پس از انقلاب بر جای می نهند و ثبات سیاسی قابل اعتمادتری را ایجاد می کنند.

۱ - ۳. گسترش روحیه انقلابی

شاخصهای گسترش روحیه انقلابی در انقلابهای چهارگانه بدین شرح است:

فرانسه

روسیه

ایران

نیکاراگوئه

- اعتماد به نفس

شورشیان

- بی توجهی

نمایندگان طبقه

سوم در مجلس

مبعوثان ملت به

اخطارهای شاه، و

شورش مردم در

طرفداری از آنها

- تردیدها و از

دست دادن

اعتماد به نفس

لوئی شانزدهم

- مسلح شدن

شورشیان

- ایستادگی مردم

پاریس در مقابل

هدف شاه مبنی بر

به زور بستن

مجلس ملی

- شعارهای انقلابی

نظامیان

- تصمیم مردم برای

مقابله با نیروهای

خارجی و نجات

انقلاب

- اغتشاشات و

اعتصابات

تداوم یافته

- متزلزل شدن

ارتش و مسلح

شدن بلشویکها

- اعتماد به نفس

شورشیان در هر

دو تحولات

فوریه

و اکتبر

- عوامل دیگر

(سستی اراده،

تردیدها و ناتوانی

در تصمیم‌گیری

قاطع از سوی

نیکلای دوم).

- بی‌توجهی

شورشیان به

اقدامات اصلاحی و

به انعطاف‌پذیری

سران رژیم

- بی‌توجهی

شورشیان به

اقدامات

سرکوب‌گرانه

- وجود روحیه

شهادت‌طلبی و

فداکاری در راه

آرمان

- اعتقاد عمومی به

قدرتمند نبودن

رژیم و انتظار

پیروزی سریع بر آن

- از دست رفتن

اعتماد به نفس

هیئت حاکمه

- بی توجهی

شورشیان به

اقدامات

سرکوب‌گرانه

- اعتماد به نفس

شورشیان.

در بحث گسترش روحیه انقلابی نیز باید به سه مطلب توجه نمود:

۱. وجود یا عدم وجود روحیه انقلابی؛

۲. میزان جمعیتی که دارای این روحیه است؛

۳. شدت و عمق روحیه.

شاخصها وجود یک روحیه انقلابی را در هر چهار کشور نشان می‌دهد. در میان این کشورها امر مشترک در زمینه روحیه انقلابی، تداوم آن تا پیروزی است و این از ویژگی‌های احتمالی روحیه انقلابی است که به قدری ادامه می‌یابد که یا پیروز گردد یا نبرد را ببازد. در میان شاخصهای روحیه انقلابی که بیان شد، به جز شاخصهایی که وجود این روحیه را نشان می‌دهند، مواردی نیز وجود دارد که گاه کمتر بیانگر وجود این روحیه هستند، اما بیشتر باعث ایجاد یا تقویت این روحیه می‌شوند.

از نظر میزان جمعیتی که این روحیه را دارا بودند، ایران که در آن تظاهرات و اعتصابات عمومی و کامل بود، در رده اول قرار می‌گیرد.

مطلب دیگر درباره شدت و عمق این روحیه است. اطلاعات به دست آمده نشان می‌دهد که در هر چهار کشور، روحیه انقلابی شدید بوده است، اما در عین حال، روحیه انقلابی در ایران به نحو بارزتری مشاهده می‌شد؛ به گونه‌ای که آشکارا غیرقابل برگشت شده بود.

۱ - ۴. نقش آفرینی رهبری و ساختارها

در این باره نیز شاخصهای زیر قابل ذکر است:

فرانسه

روسیه

ایران

نیکاراگوئه

- نقش میرابو،

دانتون و

روبسپیر و سایر

رهبران انقلابی

- تشکیل مجلس

ملی و نقش

برجسته آن

- کمون پاریس

- کلوپها و

گروههای

سیاسی

- نقش دسته

پیشرو دوما

- نقش منشویکها

و سوسیالیستهای

انقلابی

- نقش لنین و تروتسکی
- شوراها
- حزب بلشویک
- گاردهای سرخ
- نقش امام خمینی (ره)
- جوامع و سازمانهای روحانیان
- مساجد و ائمه جماعت
- کمیته اعتصاب
- کمیته استقبال از امام
- تشکلهای ملی و چاپ (با نقش حاشیه‌ای).
- نقش جبهه ساندینیستی و گروههای متحد آن
- نقش دانیل ارتگا

در بررسی شاخصهای رهبری و ساختارها باید به مواردی مانند وجود یا عدم وجود رهبری، ساختارهای دارای نقش و میزان این نقش اشاره نمود. وجود ساختارها به وضوح در هر چهار انقلاب مشاهده می‌شود. اگر مجلس ملی و در مرحله دیگر انقلاب فرانسه، کمون پاریس پدید

نمی آمدند، یا میرابو، دانتون و روبسپیر نبودند، یا اگر در روسیه تشکلهای (به ویژه در اکتبر) نمی بودند، یا در ایران رهبری ویژه امام خمینی (ره) و نهاد روحانیت و شبکه مساجد وارد میدان نمی شدند و یا اگر در نیکاراگوئه جبهه ساندینیستی و تلاشهایش نمی بود، انقلابهای مورد نظر روی نمی دادند.

با این همه، نقش رهبری و ساختارهای در این انقلابها به یک اندازه نبوده است؛ به طوری که در تحولاتی که منجر به پیروزی فوری در روسیه شد، نقش نسبتاً پایینی آن هم تنها به برخی از ساختارها اختصاص داشت، هر چند در جریاناتی که به پیروزی اکتبر توسط بلشویکها انجامید، نقش رهبری و ساختارها بسیار مهم و جدی بود. همچنین گفتنی است به دلیل ماهیت مذهبی انقلاب ایران و مسلمان بودن مردم، ساختارها (نهاد روحانیت، ائمه جماعات و مساجد) توانستند بیشتر مردم را وارد صحنه انقلاب نمایند.

فصل نهم: مسایل و چالشهای بعد از انقلاب

۱. ترمیدور یا حرکت دوری انقلابها

با وقوع هر انقلابی نخستین پرسشی که به ذهن می رسد آنست که آیا انقلابها پایدار خواهند ماند؟ فرجام هر انقلابی چیست؟ و سرنوشت تحولات پس از آن چگونه رقم خواهد خورد؟ تاریخ شاهد وقوع انقلابهای متعددی بوده که نتوانسته اند در برابر آسیبها و چالشهای داخلی و خارجی پایدار مانند برای مثال، پس از انقلاب الجزایر استعمار فرانسه با شیوههایی دقیقانه به این کشور بازگشت. برخی انقلابها نیز از جمله انقلاب روسیه پس از پیروزی دچار انحصار قدرت و دیکتاتوری شدند. با توجه به خطرهای احتمالی انقلابها و وجود حرکت دوری در بسیاری از آنها، بجاست که پس از آشنایی با آسیبهای فرهنگی - اجتماعی، سیاسی و اقتصادی انقلاب، اشاره وار به این حرکت پردازیم.

در تقویم انقلابی فرانسه، روز نهم ماه ترمیدور (۲۴۹) از سال سوم (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م.) روزی بود که روبسپیر و یارانش سرنگون شدند. بر این اساس، اصطلاح ترمیدور یا حرکت دوری به دیگر انقلابهای جهان نیز اطلاق شد. تروتسکی این اصطلاح را به شکل عام به کار برد. او قائل

بود که کنترل شدید انقلابیان از سوی لنین، زمینه‌های ترمیدور انقلاب سوسیالیستی را فراهم می‌کند.

کرین بریتون در کالبدشکافی چهار انقلاب و ادواردز در کتاب تاریخ طبیعی انقلاب با تعمیم الگوی انقلاب فرانسه معتقدند که انقلابها از سه مرحله می‌گذرند: «حکومت میانه‌روها»، «حکومت تندروها» و «دوران ترمیدور». میانه‌روها ثروتمندان و مشاهیر گروه مخالفان قدیم هستند که بیش از دیگران آماده سازش با رژیم قدیم‌اند. اینان در واقع بر امواج خیزان توده‌ای انقلاب به قدرت رسیده‌اند. تندروان نیز ضعف، دودلی و سازش میانه‌روان را بر نمی‌تابند و با شعار شتاب انقلاب به ساخت دوگانه قدرت پایان می‌دهند.

تعابیر جامعه‌شناسان و تئوری پردازان انقلاب از معنای ترمیدور در انقلاب، به‌طور کلی متفاوت است: گروهی آن را واکنشی آشکار بر ضد انقلاب می‌دانند که در نتیجه آن، طبقات قدیمی به‌گونه‌ای به قدرت بازمی‌گردند. برخی دیگر برآن‌اند که ترمیدور فروکش کردن هیجان و تب انقلاب است که در زمان خود تندروان آغاز می‌گردد. در تبیین علل ایجاد حرکت دوری، می‌توان به دو مقوله اشاره کرد: یکی تمایل رهبران و مردم به حرکتی از آرمان‌گرایی به سوی واقع‌گرایی، و دیگری احساس نرسیدن به اهداف بلندمدت اعلام‌شد.

برخی از نظریه پردازان مخالف انقلاب معتقدند که همه انقلابها از مراحل سه‌گانه پیش‌گفته می‌گذرند و انقلابیان پس از گذران دوران آرمانی و رؤیایی، متأثر از مشکلات روزمره و مدیریت جامعه قرار می‌گیرند؛ بدان‌سان که ارزشها و تب‌وتاب اولیه فروکش می‌کند و امواج خیزان انقلاب در برخورد با ساحل واقعیت بازگشته، انرژی‌های جمع‌شده را پراکنده می‌گرداند.

در مقابل، طرفداران انقلاب قائل‌اند که رهایی ملل ستمدیده از غل و زنجیرهای اعصار و قرون، با اصلاح میسر نیست. از این رو، در مقابل رژیمهای پوسیده و استعماری و برای رسیدن به سعادت و عدالت اجتماعی راهی جز انقلاب و تداوم آرمانهای آن وجود ندارد.

کرین بریتون در کالبدشکافی چهار انقلاب، سه انقلاب انگلستان، فرانسه و روسیه را نسبتاً متفاوت با انقلاب امریکا می‌داند. از نظر او در این سه انقلاب، رژیم پیشین، میانه‌روها، تندروها و پدیده ترمیدور تقریباً به یک شکل به وجود آمده‌اند.

در انقلاب انگلستان، سلطنت‌طلبان و طرفداران کلیسای رسمی، حامیان دولت پیشین و نیز هواداران پارلمان و کلیسای دولتی، میانه‌روها را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۶۴۶ م. پادشاه انگلستان دستگیر شد و با اخراج یازده نفر از دولت، ثروت محافظه‌کاران نیز از سوی میانه‌روها مصادره گشت، تا اینکه دو سال بعد با شکست اسکاتلندی‌ها از کرامول و تشکیل حکومت مشترک‌المنافع انگلیس، حکومت میانه‌روها نیز پایان یافت. در ۲۰ آوریل ۱۶۵۳ م. کرامول با انحلال پارلمان قدرتی شاهانه یافت و سپس سلطنت استوارتها در سال ۱۶۶۰ م. احیا گشت.

در انقلاب فرانسه، زندان باستیل در ژوئیه ۱۷۸۹ م. سقوط کرد و سلطنت‌طلبها شکست خوردند. در ماه اکتبر همان سال میانه‌روها (ژیروندانها) پادشاه انگلستان و ملکه را بازگرداندند. تندروان (ژاکوبینها) نیز به رهبری دانتون و روبسپیر با توجه به جنگ فرانسه، روسیه و اتریش، در سال ۱۷۹۲ م. سلطنت را برانداختند. پس از آن، روبسپیر دانتون را اعدام کرد، اما چندی بعد در ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ م. (نهم ماه ترمیدور) سر خودش نیز به تیغ گیوتین سپرده شد، تا اینکه سرانجام کودتای ناپلئون به انقلاب پایان داد.

خاندان رومانوفها محافظه‌کاران رژیم پیشین انقلاب روسیه بودند. دولت موقت از سوی کادتها - یعنی جناح چپ گروههای طبقه متوسط در مجلس مشورتی دوما - و با حضور سوسیالیستی به نام کرنسکی تشکیل شد، تا اینکه سرانجام این دولت پس از دو ماه در جریان جنگ شکست خورد و کادتها - میانه‌روهای مشروطه‌خواه - کرنسکی را در یک دولت سوسیالیست میانه‌رو گماردند. سوسیالیستها از سوی بلشویکها برچسب سازشکار خوردند و لنین که از تبعید در سوئیس به کشور بازگشته بود، انقلاب پرولتاریایی را برپا کرد. در انقلاب روسیه، رژیم پیشین هیچ‌گاه بر مسند قدرت نشست، ولی دیکتاتوری استالین و تضاد او با تروتسکی، یا سیاست اقتصادی نوین در سال ۱۹۲۱ م. را می‌توان به‌عنوان ترمیدور انقلاب مزبور به‌شمار آورد. در انقلاب امریکا، طرفداران دولت امپراتوری به‌عنوان افرادی محافظه‌کار و ضدانقلابی تلقی می‌شدند. میانه‌روان، بازرگانان و زمینداران مرفه و تندروان، طرفداران اعلامیه استقلال بودند. هرچند ایالات متحده عصر وحشت و پاکدامنی را نداشت، در دهه ۱۷۸۰ م. برخی از نشانه‌های ترمیدور به گونه‌ای نه‌چندان کامل در آن آشکار است. در این دهه، تنش جنگی فروکش کرد و تلاشی وسیع برای کسب ثروت و لذت دوباره آغاز گشت. (۲۵۰)

جدول زیر مراحل چهارگانه انقلابهای انگلستان، فرانسه، روسیه و امریکا را نشان می‌دهد:

مراحل

انقلابها

رژیم پیشین

(محافظه کاران)

میان‌روها

تندروها

ترمیدورها

انگلستان

سلطنت طلبان(چارلز)

و

طرفداران کلیسای رسمی

پرسبیتر، هواداران

پارلمان و

کلیسای دولتی (۱۶۴۶)

کرامول، هواداران کلیسا

و عدم تحمل عقاید

مذهبی از سوی دولت

(۱۶۴۸) تندروهای تند:

دیگرها و لولرها

انحلال پارلمان (۱۶۳۵)

و در نهایت تجدید سلطنت

استوارتها (۱۶۶۰)

فرانسه

سلطنت طلبان

ژیروندنها

(۱۷۸۹)

ژاکوبنها (۱۷۹۲)

تنروهای تند: روبسپیر،

هبرتیستها و طرفداران بایوف

سقوط روبسپیر در

۱۷۹۴ و سرانجام

کودتاب ناپلئون

روسیه

رومانوها

کادتها، مجلس دوما، بلشویکها) و بعد کرنسکی)

(۱۷۸۹)

بلشویکها) لنین و تروتسکی) با انقلاب (۱۹۱۷)

بحران اول: سیاست اقتصادی

بحران دوم: مرگ لنین

و رقابت استالین و تروتسکی

آمریکا

طرفداران دولت

امپراتوری

بازرگانان و

زمینداران مرفه

طرفداران اعلامیه

استقلال

(در مورد دروه بحرانی،

فرمانروایی تندروها

استثناست)

در نقد و بررسی نظریه حرکت دوری، بریتون تا حدی توانسته است حرکت انقلابهای مورد بررسی خود را از مسیر مشخصی توضیح دهد. احتمال به قدرت رسیدن میانه‌روها پس از پیروزی انقلاب بسیار زیاد است؛ چرا که آنها از موقعیت و تحصیلات بالاتری برخوردارند و از سویی بهتر می‌توانند منافع گروههای مختلف را تأمین کنند. از دیگر سوی، به بقای حکومت آنها نیز نمی‌توان چندان امیدوار بود؛ زیرا آنان به دلیل برخورداری از روحیه سازشکارانه، به سهل‌انگاری متهم می‌شوند و نمی‌توانند انتظارات گروههای مختلفاً خاصه انقلابیان را برآورده سازند. در نظریه حرکت دوری انقلابها ملاحظاتی چند درخور تأمل است:

۱. از نظر روش‌شناسی، (۲۵۱) کتاب بریتون - با توجه به تاریخ چاپ آن (۱۹۶۵) در اوج اثبات‌گرایی و تقلید علوم اجتماعی از علوم طبیعی نگاشته شده است. (۲۵۲) هرچند روشهای علمی تا حدودی به حوزه علوم انسانی وارد شده، کلیتی که در قضایای تجربی وجود دارد، با توجه به محدودیتهای علوم انسانی قابل‌سریان نیست. از این رو، تعمیم مراحل انقلاب فرانسه به کلیه انقلابها از نظر روش‌شناختی با چالش روبه‌روست. در انقلابها، جبر حاکم نیست و از سویی در این باره نمی‌توان برای همه جوامع سخنی واحد گفت. به عقیده آلون کوهن، هم‌شکلی‌های این چهار انقلاب بزرگ، برای ایجاد قضایای مختلف و مورد نیاز دانشمندان کافی نیست، هرچند به کمک همین واقعیتها می‌توان نظریه‌های آزمایشی بریتون را نیز آزمود. (۲۵۳) در واقع مدل بریتون را نمی‌توان نظریه نامید؛ زیرا او در پی توصیف شرایط و نتایج انقلاب است و به عمل نمی‌پردازد و از دیگر سو نشانه‌های او برای انقلابها امری حتمی و جبری نیست.

۲. علوم اجتماعی خاصه در عصر جنبش اجتماعی و پایان یافتن دوران کشورگشایی، به‌سختی می‌تواند دست به پیش‌بینی بزند. انقلابها چهارراههای حوادث تاریخی‌اند و چون به‌ندرت اتفاق می‌افتند، نمی‌توان آنها را دقیقاً پیش‌بینی کرد. البته برخی از وقایع اجتماعی قابل پیش‌بینی‌اند، اما عوامل وقوع هر انقلاب آن‌چنان بسیارند که نمی‌توان آنها را برشمرد. (۲۵۴)

تحلیل بریتون، تحلیلی کلی‌تر از رفتار فرد، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی است. وقتی از وقوع انقلابها یا افول امپراتوری‌ها سخن می‌گوییم، درحقیقت به نوعی پیش‌بینی دست زده‌ایم. دانشمندان درخصوص امکان پیش‌بینی در علوم اجتماعی به اجماع خاصی دست نیافته‌اند؛ تنها اینکه متغیرهای دخیل در امور اجتماعی از یک سو بی‌شمارند و از سوی دیگر نمی‌توان آنها را اندازه‌گیری، و یا دوباره تجربه کرد. وقایع تاریخی به شکل خطی یا دوری تکرار نمی‌شوند، از این رو هیچ تئوری خاصی نمی‌تواند آینده انقلابها را دقیقاً پیش‌بینی کند.

۳. در این تئوری، کلیت و جامعیتی وجود ندارد. برای نمونه، انقلاب امریکا طبق نظریه بریتون دوره حاکمیت تندروها و عصر ترمیدور - به معنای تام آن - را نداشته است. وضع انقلابهای چهارگانه کوبا، چین ویتنام و الجزایر نیز به یک شکل نیست، چرا که نه همه آنها ترمیدور داشته‌اند و نه وضع آنها پس از انقلاب یکسان بوده است. به گفته هانتینگتون، بررسی‌هایی مانند بررسی و تحلیل بریتون درخصوص انقلابها مختص جوامع غربی است.

۴. مدل حرکت دوری یا تاریخ طبیعی انقلاب، پرتو روشنگری بر سیر تاریخی برخی انقلابها می‌افکند، اما با این همه، کشمکش سیاسی در طی انقلاب تنها به منازعه میان تندروها و میانه‌روها محدود نمی‌گردد، بلکه با توجه به ماهیت اجتماعی هر انقلابی، ممکن است چندین نیروی سیاسی عمده با یکدیگر درگیر شوند. این نیروها عبارت است از: نیروهای راست‌گرا، میانه‌رو، چپ‌گرا و نیز چپ افراطی و ضدانقلاب. (۲۵۵)

۵. بریتون بر این باور است که اصطلاح ترمیدور مفهومی نسبی و مشکک است. از نگاه او، ترمیدور مفهوم و تاریخ دقیقی در انقلابها ندارد، بلکه تنها می‌تواند شدت و ضعف و یا اشکال مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشته باشد:

به هیچ روی امکان‌پذیر نیست که بگوییم بحران ترمیدور یک انقلاب معین، در ساعت چهار و سه دقیقه بعدازظهر ششم اوت سال معین پایان گرفت... در انگلستان آغاز دوره ترمیدور، یعنی نقاهت را نمی‌توان به‌دقت تعیین کرد... رومانوفها تاکنون به روسیه بازنگشته‌اند. (۲۵۶)

بازگشت رسمی به رژیم پیشین بدین معنا نیست که انقلاب چیزی را دگرگون نکرده، بلکه در دوران ترمیدور ممکن است پیشرفتهای مهمی در زمینه‌های مختلف وجود داشته باشد.

حرکت دُوری انقلابها امری محتمل است، اما این حرکت براساس اندیشه‌های اسلامی، سنتی حتمی و حرکتی خارج از اراده آدمیان به‌شمار نمی‌آید. آیت‌الله سید محمدباقر صدر، استاد مطهری، دکتر شریعتی، آیت‌الله سید محمود طالقانی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و بسیاری از محققان قرن حاضر که از دریچه تجددخواهی و روحیه انقلابی به مسائل اجتماعی و فلسفه تاریخ نگریسته‌اند، در استناد به آیه شریفه «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ما ینقضوا ما بانفسهم» (۲۵۷) تغییر و تحولات اجتماعی و تاریخی را جبری نخوانده، بلکه آنها را وابسته به تغییر انفس آدمیان دانسته‌اند. از این رو، عدم وقوع ترمیدور در انقلاب اسلامی منوط به تحقق «آرمانها»، حفظ «دستاوردها» و نیز رفع «آسیبها و آفتهای انقلاب» است.

۲. مردم‌سالاری دینی

«مردم‌سالاری دینی» یا «دموکراسی دینی» اشاره به مفهومی است که مجدداً در دوره ریاست جمهوری سید محمد خاتمی مورد توجه بیشتری قرار گرفت مفروض این نظریه، که یکی از آرمانهای انقلاب اسلامی نیز بشمار می‌رود امکان جمع دموکراسی و دین است. این نظریه در مقابل دیدگاهی است که جمع و سازگاری بین آنها غیرممکن دانسته و تلاش در این زمینه را بیهوده قلمداد می‌نماید جهت تبیین بیشتر این موضوع تأمل در محورهای ذیل ضروری است.

۳ - ۱. تعریف و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی دموکراسی

واژه دموکراسی (۲۵۸) که در فارسی لفظ مردم‌سالاری را برابر آن نهاده‌اند، برگرفته از لفظ یونانی (demokratia) است. دموکراسی ترکیبی از demos به معنای مردم و kratein به معنای حکومت کردن است. از این رو دموکراسی، یعنی حکومت مردمی. دموکراسی مفهومی نسبی است، از همین روی نمی‌توان حکومتی را به شکل کامل دموکراتیک یا غیردموکراتیک خواند. (۲۵۹)

نخستین خاستگاه دموکراسی به دولت - شهرهای (۲۶۰) یونان باستان در سده پنجم قبل از میلاد بازمی‌گردد. از آنجا که مفهوم شهروندی در دموکراسی یونانی شامل زنان، بردگان و مهاجران نمی‌شد، لازم است بین آن نوع دموکراسی و دموکراسی‌های جدید تمایز قائل شویم.

پیش از قرون جدید، اندیشمندان سیاسی، دموکراسی را حکومت مردم نادان و همچنین نظامی نامطلوب تلقی می‌کردند، اما به عکس این دیدگاه، مطلوبیت دموکراسی در جهان مدرن تا بدان‌جا پیش‌رفته که حتی غیردموکراتیک‌ترین حکومتها نیز خود را دموکرات می‌نامند.

در اروپای غربی در قرن شانزدهم، این نظام حکومتی با پیدایش دولت - ملتهای جدید به شکل نوین نمایندگی (پارلمانی) ظهور یافت. در انگلستان نیز با انقلاب ۱۶۸۸ نظریه حق الهی خدشه‌دار شد؛ در انقلاب ۱۷۷۶ امریکا مفهوم قرارداد اجتماعی (۲۶۱) مبنای قرار گرفت و از این سو انقلاب کبیر فرانسه به سال ۱۷۸۹ نیز با شعارهای آزادی، برادری و برابری پی‌ریزی اصول و ارکان دموکراسی را نوید داد، با این وصف، بسیاری از شهروندان تا اوایل قرن بیستم از مشارکت سیاسی محروم بودند. (۲۶۲)

از لحاظ تاریخی، نظام سرمایه‌داری و دموکراسی کم و بیش به طور هم‌زمان ظهور کردند، با این حال رابطه بین این دو پدیده امری پیچیده به نظر می‌رسد. برخی از نویسندگان در بحث از زمینه‌های اجتماعی دموکراسی، وجود جامعه مدنی (۲۶۳) نیرومند را شرط اساسی دوام و استقرار دموکراسی می‌دانند. جامعه مدنی مجموعه نهادها، انجمنها و تشکیلات اجتماعی است که به دولت و قدرت سیاسی وابسته نیستند، ولی نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی قدرت سیاسی دارند. جامعه مدنی شامل مجموعه‌ای از حوزه‌های عمومی خودمختار است که انجمنها و نهادهای مدنی می‌توانند در درون آنها امور خود را سامان دهند و در جهت حفظ منافع اعضای خود گام بردارند. جامعه مدنی به این معنا در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا شکل گرفت. دموکراسی مستلزم فرهنگ سیاسی خاص خود و شخصیت دموکراتیک و غیراقتدارطلب است. (۲۶۴)

در دوران جدید، ریشه دموکراسی را باید در اندیشه اصحاب قرارداد (هابز، لاک، روسو و مونتسکیو) جست. این دموکراسی نوین بعدها از سوی متفکران دیگری همچون آلکسی دو توکویل، توماس جفرسون، ویلیام جیمز، جان دیویی، آیزا یابرلین و کارل پوپر بارورتر شد. (۲۶۵)

دموکراسی به‌عنوان شیوه زندگی سیاسی در جهان مدرن بر مبنای و اصولی استوار است که طی فرآیندی درازمدت تکوین یافته‌اند؛ مبنای و اصولی که حقیقت آن را می‌توان در اصالت برابری انسانها، اصالت فرد، اصالت قانون، اصالت حاکمیت مردم و تأکید بر حقوق طبیعی، مدنی و سیاسی انسانها یافت. مهم‌ترین مبنای فکری دموکراسی عبارت است از:

۱. اصالت رضایت عامه: از این دیدگاه مشروعیت دموکراسی مبتنی بر خواست و رضایت شهروندان است.

۲. برابری مدنی: دموکراسی بر اصالت برابری - به عنوان یکی از مبنای فکری آن - استوار است.

۳. خودمختاری فرد: انسان خودمختار کسی است که بدون دخالت دیگران در امور مربوط به زندگی خود تصمیم می‌گیرد.

۴. تفکیک قوا: جدا کردن سه قوه از یکدیگر و نیز استقلال قوه قضائیه برای تضمین آزادی‌های مدنی افراد و گروهها؛

۵. قدرتمندی جامعه مدنی: بزرگ بودن گروههای واسطه بین فرد و دولت (همانند احزاب)؛

۶. قانون و قانون‌گرایی: قانون‌اساسی - به‌عنوان مجموعه‌ای از اصول و قواعد بنیادی و کلی - چارچوبی برای سامان دادن روابط قدرت (همانند مسالمت‌آمیز اقلیت به اکثریت) و همچنین لازمه حکومت محدود و مشروط تلقی می‌شود.

۷. مدارا: مدارای سیاسی و تساهل در برابر عقاید مخالف؛

۸. شهروندی: در جامعه دموکراتیک، شهروندان از حقوق و تکالیفی یکسان در برابر قانون و نیز از حق مشارکت در امور سیاسی و عمومی برخوردارند.

۹. مشروعیت مردمی: براساس این اصل، حکومتها قدرت و اقتدار خود را تنها از خواست، اجماع و رضایت عامه به دست می‌آورند. از این رو، مردم حق دارند کارگزاران خود را عزل کرده، یا حکومت خود را تغییر دهند.

۱۰. حقوق بشر: مفهوم حقوق بشر - به‌عنوان مجموعه حقوقی که انسانها صرفاً به حکم انسان بودن خود از آن برخوردارند - در قرن هفدهم به جای مفهوم قدیمی‌تر حقوق طبیعی مطرح شد. (۲۶۶)

در مجموع می‌توان گفت حکومت دموکراتیک براساس مبانی فکری یادشده دارای اصول و ویژگی‌هایی چند است: حقوق مدنی، اصل نمایندگی، حکومت جمهوری، تفکیک قوا، نظارت قوا بر یکدیگر، پارلماناریسم (با ساختار خاص خود)، مسئولیت‌پذیری حکام و مقامات سیاسی، تشکیل دولت و نیز تصمیم‌گیری براساس اصول مردم‌سالارانه. (۲۶۷)

۳ - ۳. دین و دموکراسی

پیش از نسبت‌سنجی دین و دموکراسی لازم است از امکان ترکیب این دو واژه سخن گوئیم: برخی معتقدند اصطلاح مردم‌سالاری دینی، بدعتی است در علم سیاست. (۲۶۸) اگر در تعریف دموکراسی یا مردم‌سالاری بر مبانی خاصی مانند نسبی‌گرایی، انسان‌مداری و خودمختاری فرد تأکید شود، به نظر نمی‌رسد با قرائتهای دین‌مدارانه جمع‌پذیر باشد. آنچه در اسلام با عنوان بیعت، مشورت، امر به معروف و مانند آن مطرح است، به‌گونه‌ای محتوایی با مردم‌سالاری متفاوت است. مخالفان امکان وجود دموکراسی دینی ممکن است دموکراسی را به نفع دین کنار بگذارند، (۲۶۹) یا در فهم خود از شریعت تشکیک کنند. حال اگر مفهوم دموکراسی را مفهومی منعطف بپنداریم. چه‌بسا بتوان از دموکراسی دینی و دموکراسی اسلامی نیز سخن گفت.

احزاب دموکرات - مسیحی، فلسفه سیاسی و مبانی اعتقادی خود نسبت به دموکراسی را از اصول مسیحیت استخراج می‌کنند. جنبش دموکرات - مسیحی شامل احزاب، اتحادیه‌ها، سازمانها و گروههای سیاسی مختلفی به‌ویژه در کشورهای کاتولیک مذهب اروپا بوده است. در واقع ریشه دموکراسی مسیحی به واکنش کلیسای کاتولیک به مسائل جهان نو و مواضع لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم و نیز دفاع از حقوق کارگران بازمی‌گردد. کلیسای کاتولیک در سال ۱۹۱۸ ممنوعیت مشارکت کاتولیکها در سیاست را لغو کرد و در پی آن حزب مردمی براساس اعتقادات دموکراسی مسیحی ایجاد شد. همین حزب، مقدمه‌ای شد برای تشکیل حزب دموکرات - مسیحی ایتالیای پس از جنگ جهانی دوم که تا سال ۱۹۹۴ حزب اصلی و حاکم این کشور به شمار می‌رفت. مهم‌ترین نظریه‌پرداز دموکرات - مسیحی، ژاک مارتین (۱۹۷۳ - ۱۸۸۲) فیلسوف کاتولیک فرانسوی بود. وی در آثار مختلف خود به‌ویژه در «مسیحیت و دموکراسی» (۱۹۴۲) استدلال کرد که کثرت‌گرایی سیاسی، آزادی و نیز تشخیص انسان، بر اصول اساسی مسیحیت استوار است. درحقیقت دموکراسی مسیحی و احزاب دموکرات - مسیحی در فرانسه، آلمان،

ایتالیا، اتریش، بلژیک، هلند و کشورهای دیگر، به منظور حمایت از مواضع اجتماعی کلیسای کاتولیک شکل گرفتند و همچنین با الهام از اصول مسیحیت به دفاع از دموکراسی، حقوق بشر، رفاه اجتماعی، اقتصاد مختلط مبتنی بر سرمایه‌داری و نیز وحدت اروپا پرداختند. (۲۷۰)

بنابراین با تسامح در مبانی و مؤلفه‌های دموکراسی، می‌توان به گونه‌ای آن را با دین جمع‌پذیر ساخت. در این میان، برخی معتقدند که این مبانی به گونه‌ای دیگر - و حتی عمیق‌تر - در دین مطرح شده است. پاره‌ای دیگر نیز با چشم‌پوشی از مبانی دموکراسی، آن را همچون روشی می‌پندارند که ممکن است با نظریه‌ها و قرائت‌های مختلف دینی قابل جمع باشد. (۲۷۱) افزون بر این اگر دولت جامع‌القوا بخواهد ساختار خود را به گونه‌ای صوری و تصنعی با دموکراسی هماهنگ سازد، با پدیده‌ای به نام دموکراسی صوری (۲۷۲) روبه‌رو خواهیم شد، و از این سو اگر بخواهد عناصری از دموکراسی را گزینش نماید، با پدیده شبه‌دموکراسی (۲۷۳) مواجه خواهیم گشت. (۲۷۴) دموکراسی صوری همان اقتدارگرایی است که از پدیده‌های مدرنی همچون پارلمان و مطبوعات تنها نامی از آنها را یدک می‌کشد. پوشیده‌نماند که در شبه‌دموکراسی سعی می‌شود عناصری از مردم‌سالاری گزینش شده و با فرهنگ سیاسی موجود تلفیق گردد.

اگر احتمال برداشتی منعطف از دموکراسی - با توجه به گستره تعاریف و انواع آن - وجود داشته باشد، در نسبت‌سنجی دو واژه مردم‌سالاری و دین لازم است به گونه‌های مختلف دموکراسی و قرائت‌های مختلف دینی توجه شود. از این رو، به جای دانستن نسبت دموکراسی و دین، بهتر است بدانیم کدام یک از گونه‌های دموکراسی در این باره راهگشا است؛ (۲۷۵) گونه‌هایی چون دموکراسی مستقیم، اجتماعی، صنعتی، مسیحی و نیز دموکراسی مبتنی بر اصل نمایندگی (دموکراسی‌های چندقومی و صنفی) (۲۷۶) که برخی نیز در این باره به بحث پرداخته‌اند. در بین قرائت‌های مختلف از اسلام نیز می‌توان بین فلسفه سیاسی و فقه سیاسی تمایز قائل شد. در نسبت‌سنجی نظریه‌های مذکور با مردم‌سالاری و توزیع قدرت، شایسته است فلسفه سیاسی کلاسیک شیعه و نیز فلسفه سیاسی معاصر شیعه، و از سویی در فقه سیاسی شیعه، نظریه‌های مشروعیت الهی بی‌واسطه و نظریه‌های مشروعیت الهی - مردمی را تمییز دهیم. (۲۷۷) بنابراین در پاسخ به این سؤال که «کدام یک از نظریه‌های یادشده قادر به پذیرش شاخصهای توزیع غیراقتدارآمیز (قدرت و دموکراسی‌اند)، باید گفت برخی قرائت‌های فلسفه سیاسی معاصر شیعه و

همچنین نظریه‌های مشروعیت الهی - مردمی در فقه سیاسی (نسبت به فلسفه سیاسی کلاسیک شیعه و نظریه‌های مشروعیت الهی)، امکان برتافتن هرچه بیشتر شاخصهای توزیع قدرت را دارند. (۲۷۸) در نظریه‌های اسلامی مردم‌سالار، عناصری همچون شورا و بیعت اهمیت خاصی دارند. بر پایه این نظریه‌ها، در دین اسلام عناصر و مؤلفه‌هایی وجود دارد که می‌توانند قدرت سیاسی را تحدید، و حقوق مردم را تضمین نمایند.

۳. رابطه ایران و آمریکا و مسئله فلسطین

یکی از مهم‌ترین مسائل در سیاست خارجی ایران، مسئله ارتباط با آمریکاست. در این بحث ابتدا رابطه ایران و آمریکا را بررسی می‌کنیم و سپس به مسئله فلسطین در این باره می‌پردازیم.

۴ - ۱. رابطه ایران و آمریکا: گذشته، حال و آینده

تشکیل کشوری به نام ایالات متحده آمریکا با جغرافیای فعلی، به وقایعی چند بازمی‌گردد؛ از جمله هجوم مهاجران اروپایی به سرزمین سرخپوستان، اداره استعماری این سرزمین به دست اروپاییان از جمله انگلستان، انقلاب آمریکا در اواسط قرن ۱۸ و نیز تسخیر طولانی مدت سرزمینهای اطراف از سوی آمریکا تا حدود سال ۱۹۰۰. آمریکا از لحاظ خارجی ابتدا سیاست انزوایطلبی داشت، اما بعدها برای نفوذ در کشورهای دیگر به تکاپو افتاد و با اسپانیایی‌ها که قدرت برتر استعماری در آمریکای لاتین بودند، مخالفت کرد و در برخی موارد - مانند کوبا - علیه اسپانیا جنگید، تا اینکه به تدریج خود به قدرتی استعماری در این قاره تبدیل شد.

برقراری رابطه بین ایران و آمریکا، در سال سی و پنجم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار صورت گرفت، اما این ارتباط گسترش نیافت؛ چه آنکه دو قدرت برتر استعماری در ایران، یعنی انگلیس و روسیه تزاری اجازه نمی‌دادند رقیب دیگری در ایران خوش بنشیند، اگر چه امریکایی‌ها برای افزایش نفوذ خود از روشهای مرسوم و عام‌المنفعه مانند ساختن درمانگاه و مدارس جدید استفاده می‌کردند.

جنگ جهانی دوم موقعیتی عالی در اختیار آمریکا نهاد تا نفوذ خود را در آسیا و اروپا گسترش داده، به ابرقدرتی جهانی تبدیل شود. مشهور است که در زمان جنگ، روزولت - رئیس‌جمهور آمریکا که برای شرکت در کنفرانس تهران به ایران آمده بود - در ملاقات با

محمدرضا شاه از او خواسته بود که روابط خود را با واشنگتن گسترش دهد تا در عوض از کمکهای سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا بهره‌مند شود.

با پایان جنگ در سال ۱۹۴۵ دو ابرقدرت اتحاد شوروی و امریکا سربرآوردند. شوروی‌ها در برخی از کشورهای اروپای شرقی - که در زمان جنگ از دست آلمانها خارج کرده بودند - حکومت‌های کمونیستی برپا کردند. وضعیت اقتصادی پس از جنگ نیز در اروپا خوب نبود و احتمال اثرپذیری اروپای غربی و جنوبی (ترکیه و یونان) از کمونیسم وجود داشت. سپس جنگ سرد شدیدی بین دو قطب آغاز شد و حوادثی مانند مسئله برلن، ماجرای موشکی کوبا و جنگ ویتنام در اوج این جنگ قرار گرفتند.

از بعد از جنگ دوم جهانی، موقعیت استراتژیک ایران به دلایل مختلف جغرافیایی (قرار داشتن بین مرزهای جنوبی اتحاد شوروی و خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان) و اقتصادی - یعنی داشتن منابع غنی انرژی - عامل گسترش نفوذ امریکا در ایران بود. درحقیقت امنیت ملی امریکا به گونه‌ای با سلطه بر کشور ما پیوند خورده بود.

از بعد از جنگ دوم جهانی رؤسای جمهوری امریکا راهبردها و دکترین‌های خاصی را در مورد ایران به مرحله اجرا گذاردند تا ضمن مستحکم کردن جایگاه خود در ایران، بتوانند منافع منطقه‌ای و جهانی خود را تأمین کرده، از سویی در مقابل رقیب خود، اتحاد شوروی نیز ایستادگی کنند. دکترین‌های آیزنهاور، کندی، نیکسون و کارتر در همین راستا اجرا شدند. (۲۷۹)

بدین ترتیب سازمان سیا علیه حکومت ملی دست به کودتا زد و در پی آن ایران به عضویت پیمان بغداد درآمد؛ پیمانی که بعدها به دلیل کودتای ۱۹۵۸ عراق و خروج عراق از آن به پیمان مرکزی یا سنتو تغییر نام داد. این پیمان حلقه میانی پیمانهای زنجیره‌ای دفاعی غرب در اطراف اتحاد شوروی بود. به دنبال آن، امریکایی‌ها ۴۰٪ سهام کنسرسیوم نفتی ایران را به دست آوردند. از این سو، سازمان اطلاعات و امنیت کشور یا ساواک نیز با آموزش و همکاری سازمانهای اطلاعاتی امریکا، انگلیس و اسرائیل شکل گرفت. (۲۸۰) پس از چندی، پیمانهای نظامی بعضاً مخفی - مانند پیمان ۱۹۵۹ - که بر مبنای آن امریکا از ایران (در صورت حمله به ایران) حمایت می‌کرد، (۲۸۱) به امضا رسید و بدین روی، ایران عملاً به امریکا وابسته شد.

این وابستگی، به گونه‌هایی چند نمود می‌یافت؛ از جمله در سال ۱۳۴۳ مستشاران نظامی امریکایی و خانواده‌هایشان در ایران از مصونیت دیپلماتیک برخوردار شدند که مخالفت امام خمینی(ره) با این امر باعث تبعید ایشان به ترکیه و سپس عراق گردید. نمونه دیگری از این وابستگی، تبدیل شاه ایران به ژاندارم امریکا در منطقه - طبق دکترین نیکسون - بود که بر مبنای آن شاه با خرید میلیاردها دلار اسلحه امریکایی به تأمین منافع منطقه‌ای امریکا می‌پرداخت. در واقع امریکا بعد از شکست در جنگ ویتنام به این استراتژی روی آورده بود. از نظر اقتصادی نیز نفوذ و سلطه شرکت‌های امریکایی بر اقتصاد ایران آشکار بود و در مجموع از هر دلاری که ایران از تجارت با امریکایی‌ها به دست می‌آورد، دو دلار برای خرید کالاهای امریکایی می‌پرداخت.

در این اوضاع، امریکا و سایر کشورهای اردوگاه غرب با کمک‌های خود شاه را در سرکوبی مخالفان یاری دادند. افزون بر این، شاه به سیاستمداران و یکصد نشریه و روزنامه خارجی مبالغ بسیاری حق‌السکوت می‌داد و حتی برای کنترل مخالفان خود پول‌های هنگفتی برای رؤسای ساواک در خارج می‌فرستاد. (۲۸۲)

تعدادی از جریان‌های ایرانیان را بیشتر به وابستگی شاه به امریکا معتقد ساخت. اعطای مصونیت دیپلماتیک به مستشاران نظامی امریکایی، روابط گرم و همکاری با رژیم صهیونیستی، تبدیل ایران به ژاندارم امریکا در منطقه و نیز مداخلات نظامی شاه به نفع امریکا در کشورهای مختلف از جمله این اقدامات بود. (۲۸۳)

با وجود تلاش‌های ژاندارم امریکا - که قرار بود با حرکت‌های ضد امریکایی در منطقه مقابله کند و این وظیفه را تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی در برخی نقاط از جمله ظفار در عمان به خوبی انجام داد - این تصور وجود داشت که چون ایران در خارج از مرزهایش حرکت انقلابی را سرکوب کرده، از این رو توان مقابله با هر حرکتی را در داخل خواهد داشت. در واقع این گفته نویسنده‌گان آن روز که «زمان زمان انقلاب‌های دنیوی است، نه دینی» (۲۸۴) شاه و حامیان خارجی‌اش را گمراه کرد. بدین ترتیب با وقوع انقلاب اسلامی، برای منافع غرب و به‌ویژه امریکا یک خلأ امنیتی در منطقه ایجاد شد.

همان‌گونه که در فصل هشتم بیان شد، از آن زمان تاکنون امریکا برای سلطه مجدد بر ایران به انواع استراتژی‌ها دست یازیده که برای جلوگیری از طولانی شدن بحث از تکرار آن می‌پرهیزیم. علاقمندان برای تکمیل بحث به آن فصل رجوع کنند.

۴ - ۲. مسئله فلسطین، نقطه اوج تعارض ایران با آمریکا

تشکیل رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ میلادی در سرزمین مقدس فلسطین با کمک و نقشه‌های استعماری قدرتهایی مانند انگلیس و امریکا، سرآغاز زنجیره‌ای از تحولات، جنگها و مسائل در منطقه خاورمیانه گردید. در این خصوص جنگهای ۱۹۵۶ □ ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ سوئز، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و جنگهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ لبنان رخ دادند. در این میان، به جز نبرد سوئز و جنگ ۱۹۸۲ لبنان - که در اولی به دلیل شرایط جهانی، اسرائیل مجبور به عقب‌نشینی از سوئز و پذیرش ملی شدن کانال سوئز گردید و در نبرد لبنان نیز نیروهای حزب‌الله با همکاری سایر مبارزان لبنانی بر اسرائیل پیروز شدند - اعراب در مقابل اسرائیل و حامی بزرگ آن امریکا کاری از پیش نبردند. این امر باعث تغییری عمده در راهبرد مبارزاتی فلسطینی‌ها شد و انتفاضه در سال ۱۳۶۶ با الهام از انقلاب اسلامی ایران و اهدافی مشابه با مواضع ایران در مسئله فلسطین شکل گرفت. در این اوضاع، شورای ملی فلسطین نیز که بیشتر در اختیار گروه طرفدار عرفات بود، از نبرد مسلحانه به مذاکره سیاسی روی آورد و کنفرانس صلح خاورمیانه تشکیل شد. در پی آن، برای درگیر نمودن فلسطینی‌ها با یکدیگر و سرکوبی مبارزان انتفاضه از سوی نیروهای عرفات، یک دولت خودگردان بدون قدرت به ریاست یاسر عرفات تشکیل شد که حتی اعضای پلیس آن نیز باید با تأیید اسرائیلی‌ها انتخاب می‌شدند.

در عین حال، اختلافات دولت خودگردان با اسرائیل بر سر مسائلی عمده مانند بازگشت آوارگان فلسطینی، سرنوشت شهرکهای یهودی‌نشین در کناره غربی رود اردن و نوار غزه - یعنی سرزمینهای اشغالی سال ۱۹۶۷ که دولت خودگردان در بخشی از آنها تشکیل شده بود - و نیز مسئله اعلام دولت مستقل فلسطینی باقی ماند، تا اینکه در نهایت موضوع حملات انتحاری فلسطینی‌ها برای مبارزه با اسرائیل مطرح شد؛ به‌گونه‌ای که طرف اسرائیلی و امریکایی را در برابر عملی مقابله‌ناپذیر قرار داد.

امریکا از سال ۱۹۴۸ تا کنون، یعنی از زمان تشکیل رژیم صهیونیستی تقریباً تمامی قطعنامه‌هایی را که در دفاع از فلسطینی‌ها صادر شده، در شورای امنیت سازمان ملل وتو کرده؛ و سالانه میلیاردها دلار کمک و یا وام با بهره‌هایی کم که بسیاری از آنها نیز بخشیده می‌شوند، به این رژیم اختصاص می‌دهد. (۲۸۵) از این رو، اگر بگوییم اسرائیل بخشی از خاک امریکا در خاورمیانه است، سخنی به‌گزار ننگفته‌ایم. جانبداری امریکا از اسرائیل تا آنجاست که همواره پذیرش روند صلح خاورمیانه - که به معنای به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل نیز هست - در صدر خواسته‌های امریکا از ایران قرار داشته است. البته آشکار است که دفاع سرسختانه امریکا از اسرائیل به دلیل نفوذ یهودیان امریکایی بر دولت، کنگره، دستگاه‌های تبلیغاتی، مراکز مالی و نخبگان امریکایی است.

بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) ۲۰۰۱ شهریور (۱۳۸۰) در امریکا و افزایش مشکلات جهانی این کشور و از سویی گسترش اندیشه‌های رادیکالی در میان برخی حکومت‌های طرفدار امریکا در منطقه، امریکا برای جلب حمایت جهان عرب و فراهم کردن زمینه‌های اجرای راهبردهای منطقه‌ای و جهانی خود، اعلام کرد که با تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه - که بخش بسیار کمی از سرزمین فلسطین می‌باشد - موافق است، مشروط بر اینکه اعراب امنیت و موجودیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت بشناسند. اما با این همه، امریکا تاکنون اقدامی عملی در این زمینه انجام نداده و همواره از سرکوبی فلسطینی‌ها از سوی اسرائیل، حمایت نموده است.

از دیگر سوی، گروه‌های اصلی انتفاضه فلسطین، یعنی جهاد اسلامی و حماس معتقدند که دولت مستقل فلسطینی باید در تمام خاک فلسطین، یعنی سرزمین‌های متصرفه ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ تشکیل شود.

نوام چامسکی بین حملات انتحاری یازدهم سپتامبر به برج‌های سازمان تجارت جهانی، و حملات نظامی اسرائیل به جنین، رام‌الله و برای نخستین بار به جریکو، و همچنین حمله امریکا به عراق ارتباطی مستقیم می‌بیند؛ خاصه اینکه بعد از حمله امریکا به عراق مشخص شد که صدام در پی به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی نبوده است. چامسکی راه حل بحران را نه در

قتل عام بنیادگرایان، بلکه در محدود کردن نظامی‌گری امریکا می‌داند. راه حل او به گونه‌ای صریح آن است که «باتلاق را بخشکانید، آن گاه هیچ پشه‌ای باقی نخواهد ماند!» (۲۸۶)

۵. جهانی شدن

جهانی شدن امروزه به یکی از مهم‌ترین مباحث روابط بین‌الملل تبدیل شده است؛ آن سان که در عین حال در مسائل سیاست داخلی حکومتها - به خصوص کشورهای در حال توسعه - تأثیر به‌سزا دارد. در اینجا به اختصار به تعریف جهانی شدن و ویژگی‌های آن و ارتباطش با جهان سوم، تجددگرایی، اسلام و جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت.

۵ - ۱ - تعریف جهانی شدن

اصطلاح جهانی شدن در ادبیات تجاری و مدیریتی در دهه ۱۹۷۰ ریشه دارد، و راهبردهای جدید در تولید و توزیع جهانی، وارد شدن به علوم اجتماعی از طریق جغرافیا و جامعه‌شناسی، وارد شدن به علوم انسانی از طریق انسان‌شناسی و مطالعات فرهنگی را توصیف می‌کند. (۲۸۷)

کمیته بین‌المللی در سال ۱۹۹۵، جهانی شدن را «درهم‌آمیزی اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، فرهنگ و رفتارها از طریق نفی مرزها و پیوستگی‌های ملی و اقدامات دولتی» تعریف کرد. (۲۸۸)

در این خصوص واژه globalization را در زبان فارسی هم به جهان‌شمول شدن (جهانی شدن) و هم به جهان‌شمول کردن (جهانی‌سازی) ترجمه کرده‌اند. به نظر می‌رسد ترجمه اول به پروسه (فرآیند) بودن، و ترجمه دوم به پروژه (طرح) بودن آن نظر دارند. براساس احتمال اول، جهانی شدن پدیده‌ای غیرارادی و طراحی‌نشده و نتیجه انقلاب اطلاعاتی و صادرات اقتصادی است؛ درحالی‌که طبق احتمال دوم، جهانی شدن امری ارادی و متأثر از سیاستهای اقتصادی کشورهای غربی است. شایان ذکر است که پروژه یا پروسه دانستن جهانی شدن، در کلیه مباحث بعدی تأثیری مستقیم خواهد داشت.

رونالد رابرتسون جهانی شدن را «درهم فشردن جهان و تبدیل آن به مکان واحد، و درعین حال تراکم آگاهی نسبت به جهان به‌عنوان یک کل» تعریف می‌کند. جهانی شدن به معنای یگانه شدن جهان است، اما یگانه شدن را نباید با دو مفهوم وحدت و ادغام اشتباه گرفت. رابرتسون جهانی شدن را فرآیندی کم‌وبیش مستقل معرفی می‌کند که منطق، جهت و نیروی محرک خود را دارد.

گفتنی است این واژه تا اواسط دهه ۱۹۸۰ در محافل دانشگاهی چندان به رسمیت شناخته نمی‌شد. (۲۸۹)

دائرة المعارف علوم اجتماعی تعریفی عمدتاً اقتصادی از جهانی‌شدن به دست می‌دهد: «ما به وسیله این اصطلاح به مرحله‌ای از فرآیند توسعه اشاره می‌کنیم که در آن تمامی جنبه‌های اقتصاد (مواد خام، کار، اطلاعات، حمل و نقل، امور مالی و بازار) با هم در سطح جهانی مرتبط یا ادغام می‌شوند.» (۲۹۰)

مالکوم واترز جهانی‌شدن را فرآیندی اجتماعی می‌داند که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده، از بین می‌رود. به عقیده او، واژه جهانی (۲۹۱) پیشینه‌ای چند صد ساله دارد، اما اصطلاح در سال ۱۹۶۱ وارد بستر فرهنگی شد. (۲۹۲) در خصوص جهانی‌شدن می‌توان سه احتمال را در نظر گرفت:

الف) جهانی‌شدن فرآیندی است که از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته و از همان زمان تأثیرات آن رو به فزونی بوده، اما اخیراً شتابی ناگهانی گرفته است؛

ب) جهانی‌شدن با تجدیدگرایی (مدرنیسم) و توسعه سرمایه‌داری هم‌زمان بوده، اما اخیراً شتابی ناگهانی یافته است؛

ج) جهانی‌شدن فرآیندی متأخر می‌باشد که با سایر فرآیندهای اجتماعی نظیر فراصنعتی شدن و فرانوگرایی (پست‌مدرنیسم) همراه است. (۲۹۳)

از آنجا که معمولاً دانشمندان مختلف جهانی‌شدن را پدیده‌ای مدرن (و نه پست‌مدرن) تلقی می‌کنند، باید گفت احتمال دوم بیش از دو احتمال دیگر موجه به نظر می‌رسد. دیوید هلد در کتاب خود با عنوان دگرگونی جهانی، فرآیند جهانی‌شدن را به‌عنوان ظهور عصر دگرگونی‌های دوران‌ساز در زندگی و جهان بشری در نظر می‌گیرد. وی با رد دیدگاه جهان‌گرایان افراطی (که عصر دولت‌های ملی را پایان یافته می‌دانند) و شکاکان، (که جهانی‌شدن و افسانه‌ای بیش نمی‌داند) تنها این نظر را تأیید می‌کند که جهانی‌شدن نیروی محرکه تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که جوامع مدرن و نظم جدید جهانی را شکل خواهد داد. (۲۹۴)

جهانی‌شدن به تمام سنت‌هایی اطلاق می‌شود که روابط اجتماعی به وسیله آنها یکپارچه می‌گردد. این امر بیانگر دو تحول عمده در جهان است: مدرنیزاسیون (نوسازی) و وابستگی

متقابل. جهانی شدن از یک سو تداعی گر تصویری از هم پیوندی‌ها و ارتباطات بین دورترین مناطق جهان و نیز معارضة با تعصبات کهنه، و نیز بشارت‌دهنده آینده‌ای است که در آن تمام ریشه‌های جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی منازعات اجتماعی خشکیده می‌شود، و از دوم سو ارائه‌دهنده تصویری ترسناک از بازاری عنان‌گسیخته می‌باشد که ممکن است شالوده‌های سیاسی دولت - ملت‌ها را بگسلاند و بحرانهای اجتماعی و زیست‌محیطی خاص خود را به وجود آورد. در واقع موافقان جهانی شدن به وجه اول، و مخالفان آن به وجه اخیر مسئله توجه می‌کنند.

پیشینه مسئله جهانی شدن را می‌توان در نظریه «دهکده جهانی» مک لوهان در دهه ۱۹۶۰، نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما و نظریه «برخورد تمدن‌ها» ی ساموئل هانتینگتون پی‌گرفت. (۲۹۵) انقلاب صنعتی در ابعاد دانشهای سیرنیتیک، ژنتیک و انفورماتیک (انقلاب اطلاعاتی) پس از انقلاب اول و دوم صنعتی باعث شد که ارتباطات جهانی گسترش یابد و کل کره‌زمین به دهکده‌ای جهانی تبدیل گردد. آثار تسریع‌کننده ارتباطات و حمل‌ونقل سریع موجب تأثیر ساختاری شده است که مک لوهان آن را انفجار اطلاعات می‌نامد. وی برای اولین بار در سال ۱۹۶۱ ظهور جهانی‌سازی در عرصه فرهنگ یا درحقیقت همان طرح دهکده جهانی را مطرح کرد. ناگفته نماند که نکته‌ای پوشیده در پیش‌بینی وی، خوش‌بین بودن به توان بشر برای هماهنگ‌زیستن با یکدیگر است. (۲۹۶)

۵ - ۲. آثار و ویژگی‌های جهانی شدن

معمولاً فرآیند جهانی‌شدن را در چهار حوزه فناوری، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برمی‌رسند. در این میان در حوزه فنی و تکنولوژیک، از وقوع انقلاب صنعتی سوم سخن می‌رود. انقلاب صنعتی اول در دهه ۱۷۵۰ تحولی بود در تکنولوژی تولید؛ حال‌آنکه انقلاب صنعتی دوم در نیمه اخیر قرن نوزدهم تحولی در فناوری ارتباطات و توزیع ایجاد کرد، و سرانجام موج سوم انقلاب صنعتی در پایان قرن بیستم، فناوری اطلاعات را به شیوه‌ای اعجاب‌آور دگرگون ساخت. در نتیجه گسترش فناوری ماهواره‌ای و گسترش رسانه‌ها، فاصله‌های مکانی و جغرافیایی معنای خود را از دست می‌دهد و در نتیجه حوزه عمومی مشترکی در سطح جهان پدیدار می‌شود. برخی نویسندگان ویژگی‌های اصلی عصر جهانی‌شدن را مفاهیمی چون ظهور دهکده الکترونیک

جهانی، انقلاب اطلاعاتی، فشرده‌گی زمان و جهان - آگاهی، عصر سبیرنتیک و پایان جغرافیا دانسته‌اند. (۲۹۷)

جهانی‌شدن اقتصاد، امکان اجرای سیاستهای اقتصادی به مفهوم قدیم آن را منتفی ساخته است. بر این بنیاد، فرآیندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های محلی نخواهند بود و حتی دولتها نیز نمی‌توانند اقتصاد ملی را کنترل کنند. از لحاظ سیاسی نیز گسترش اقتصاد جهانی، توانایی‌های دولتهای ملی را برای کنترل و اداره امور داخلی محدود می‌سازد. از همین روست که اقتدار سازمانهای بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) روزبه‌روز رو به گسترش است.

در سطح فرهنگی نیز از پیدایش جامعه مدنی جهانی سخن می‌رود. برخی از جنبشهای فرهنگی و اجتماعی به موضوعاتی نظر دارند که از حد توانایی و گستره فعالیت دولتهای ملی فراتر می‌رود. (۲۹۸) با گسترش شبکه‌های ارتباطی جهانی و رسانه‌های عمومی، مردم به‌آسانی می‌توانند از حوادث و رویدادهای جهان و همچنین از تبلیغات و فرهنگ غالب آگاه گردند. به نظر می‌رسد مدرنیته با ابزارهایی که در اختیار دارد، درصدد یکسان‌سازی فرهنگ جهانی است. رواج زبان انگلیسی در سطح بین‌الملل، و رایانه‌ای شدن فناوری اطلاعات (IT) و نیز جهان‌گیر شدن شبکه‌های ماهواره‌ای، از جمله ابزارهای تبلیغی در عصر جهانی‌سازی به‌شمار می‌آید. در این بین، وضعیت فرهنگهای محلی و ادیان الهی و غیرالهی نیز قابل بررسی است.

خلاصه اینکه، جهانی شدن ما را به عصری جدید رهنمون می‌سازد؛ عصری که در آن مسائل سیاسی، اقتصادی، فنی، فرهنگی و اجتماعی شکلی نو می‌یابند که از آن جمله می‌توان بدین موارد اشاره کرد:

۱. فرسایش حاکمیت دولتهای ملی؛ (۲۹۹)

۲. حاکمیت نهادها و رژیمهای بین‌المللی و غیردولتی به جای رژیمهای محلی، ملی و منطقه‌ای؛

۳. سیال و چندمرکزی شدن نظام بین‌الملل (وجود قدرتها و مراکز متعدد در نظام بین‌الملل)؛

۴. برداشته شدن مرزها در اقتصاد بین‌الملل و کم‌رنگ شدن اصول اقتصاد ملی؛

۵. جهانی شدن کالا، نیروی کار، فناوری و سرمایه و احتمالاً کاهش دستمزدها و افزایش

بیکاری؛

۶. افزایش بهره‌وری؛

۷. کاهش ارزش کالاها، مواد اولیه و نیروی انسانی؛

۸. انفجار اطلاعات و گسترش وسایل ارتباطات جمعی و جهانی شدن اطلاع‌رسانی؛ (۳۰۰)

۹. گسترش فقر جهانی؛

۱۰. ارائه فرهنگی جهانی که احتمالاً از ویژگی نسبت و بحران معرفت‌شناختی برخوردار

است؛ (۳۰۱)

۱۱. تحمیل دموکراسی غربی؛

۱۲. نسبی‌شدن مفهوم شهروندی و هویت‌های خاص و سنتی؛

۱۳. فرهنگ مصرف و رفاه مادی؛

۱۴. بحران محیط‌زیست.

۵ - ۳. جهانی‌شدن و جهان سوم

اقتصاد و بازار، ابزار اصلی جهانی‌شدن تلقی می‌شود (۳۰۲) و از همین رو با سرمایه‌داری و لیبرالیسم اقتصادی پیوندی تنگاتنگ دارد. بر همین اساس، جهانی‌سازی بر کشورهای جهان سوم و در حال توسعه نیز تأثیرات خاص خود را دارد که از آن جمله می‌توان این موارد را برشمرد:

۱. عمیق‌تر شدن شکاف در توزیع ثروت میان آحاد جامعه؛

۲. زیاد شدن فاصله کشورهای شمال و جنوب (کشورهای غنی و فقیر)؛ (۳۰۳)

۳. نابسامانی وضع معیشت و کاهش میزان خدمات اجتماعی حکومت‌های جهان سوم؛

۴. بازگذاشتن سازوکار بازار آزاد و دوری‌گزیدن حکومت از مداخله در فعالیتهای اقتصادی

و رفاهی؛

۵. تحمیل الگوی اقتصاد کشورهای بزرگ به کشورهای در حال توسعه؛

۶. دلاری شدن قیمت‌های داخلی؛

۷. تحمیل فرهنگ و دموکراسی غربی به دیگر کشورها و به چالش کشیدن ایدئولوژی و فرهنگ کشورهای جنوب: (۳۰۴)

۸. تأثیر بر مسأله امنیت و ایجاد ناسازه‌ای (۳۰۵) بین نابرابری و امنیت، (۳۰۶)

۹. شدت گرفتن روند عرفی‌سازی (سکولاریزاسیون)؛

۱۰. به چالش کشیدن حکومت‌های اقتدارگرا در جهان سوم با تبلیغ یا تحمیل دموکراسی و حقوق بشر.

در حالی که جهانی شدن گرایش بسیار قوی به حساب می‌آید، در مقابل آن گرایش به محلی شدن نیز وجود دارد. (۳۰۷) به گفته هری مگداف، جهان سوم دو ویژگی خود را در عصر جهانی شدن حفظ کرده است: اول اینکه قیود وابستگی که پیرامون را در اسارت کانون نگاه می‌دارد، همچنان باقی است و دوم اینکه شکاف و فاصله میان کانون و پیرامون - همان‌گونه که در سرتاسر طول تاریخ سرمایه‌داری شاهد آن بوده‌ایم - روزه‌روز بزرگ‌تر و عمیق‌تر می‌شود. (۳۰۸)

در طول تاریخ جهان‌گستری جهان را همگن نمی‌سازد و از سویی همه‌شمولی آن نیز بر هر کس به شیوه‌ای یکسان تأثیر نمی‌گذارد. سمیر امین ویژگی‌های این روند را تقویت نمودن توزیع نابرابر ثروت در میان بخش‌های مختلف جهان و نیز ترویج نابرابری در میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌داند، (۳۰۹) این در حالی است که کشورهای در حال توسعه چاره‌ای جز هماهنگ نمودن خود با جهانی شدن و آثار و لوازم آن ندارند. برای آنها جهانی شدن به مثابه میهمان ناخوانده‌ای است که بدون رضایت میزبان بر او تحمیل می‌شود. امروزه مسئله توسعه جهان سوم با چهار پدیده جهانی شدن، دموکراسی، حقوق بشر و نیز گسترش ارتباطات پیوند خورده است.

۴ - ۵. جهانی شدن، تجددگرایی و پسا تجددگرایی

تجدد یا مدرنیته، به شیوه زندگی اجتماعی و تشکیلات و سازمان‌های اجتماعی اشاره دارد. این اندیشه از سه قرن پیش در اروپا ظاهر شد و به تدریج در سایر نقاط جهان خاصه امریکای شمالی سایه افکند. در بیانی کلی، تجدد دارای ده ویژگی اساسی است: التفات انحصاری به علم تجربی، (۳۱۰) فناوری ماشینی جدید و شیوه‌های نوین در تولید صنعت برای دگرگون کردن

جهان، بالا رفتن سطح زندگی مادی، سرمایه‌داری و بازار آزاد، مردم‌سالاری، لیبرال به‌عنوان ایدئولوژی غالب، فرهنگِ عمدتاً دنیوی و این‌جهانی، فردگرایی، عقل‌گرایی و انسان‌گرایی. (۳۱۱)

اگر این پیش‌فرض را بپذیریم که جهانی‌شدن مبانی خاص خود را دارد، برخی از اصول تجددگرایی (۳۱۲) را می‌توان بنیان اندیشه‌ای این طرح یا روند دانست. مدرنیسم فرهنگ و فلسفه تمدن جدید غرب می‌باشد که این مؤلفه‌ها را داراست: مشاهده‌گرا (آزمایش‌گرا و تجربه‌گرا)، قائل به عقل‌جزیی (استدلالتگر و ابزاری)، کم و بیش مادی، انسان‌گرا (اومانیست)، فردگرا، برابری‌طلب، آزاداندیش و تعبدستیز، عاطفه‌گرا، قائل به پیشرفت بشر و سنت‌گریز. (۳۱۳)

تجددگرایی از یک سو در مقابل سنت‌گرایی، (۳۱۴) و از سوی دیگر در مقابل پساتجددگرایی (۳۱۵) قرار دارد. سنت عبارت است از مجموعه‌ای از افکار، احساسات و افعال موروثی جاافتاده که برخی آن را قانع‌کننده و حتی فراتر از سؤال تلقی می‌کنند و همچنین از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. سنت‌گرایی، آموزه‌ها و اصول کسانی است که از پذیرفتن سنت و پیروی از آن دفاع می‌کنند. اینان در واقع سنت را قابل‌اعتمادتر از افکار، احساسات و افعالی می‌دانند که بر اثر تجربه و تفکر شخصی حاصل آمده‌اند. (۳۱۶)

پساتجددگرایی اصطلاحی است برای توصیف برخی گرایشها و نظریه‌ها در زمینه فلسفه، علم، معرفت، سیاست، ادبیات و هنر که وجه مشترک همه آنها واکنش به بحرانهای مدرنیته و انتقاد از تجددگرایی و نظریه‌های کلان آن است. (۳۱۷) مهم‌ترین مؤلفه‌های پساتجددگرایی عبارت است از:

۱. اعتقاد به کثرت و نسبیت و نفی وحدت‌گرایی؛
۲. نفی روایت‌های کلان (مانند حقوق بشر جهان‌شمول)؛
۳. نفی موضوع مستقل و نیز نفی معرفت‌شناسی فلسفه مدرن؛
۴. نفی عقل مدرن و نیز نفی حاکمیت و بی‌طرفی عقل؛
۵. گرایش به هیچ‌انگاری و نفی نظریه پیشرفت؛
۶. نفی نظریه نمایش عینی و بی‌واسطه در معرفت‌شناسی؛
۷. پذیرش سنتها و فرهنگهای متعدد بومی و محلی به جای فرهنگ واحد و کلی. (۳۱۸)

اگر به جهانی شدن از دیدگاه تجددگرایانه بنگریم، بسیاری از اصول و ویژگی‌های مدرنیته و مدرنیسم، به‌عنوان مبنای جهانی سازی قلمداد خواهد شد. آنتونی گیدنز از جمله نظریه پردازانی است که نظریه وی در باب جهانی شدن - به عنوان فلسفه تاریخ جدید تجدد - با اندیشه ترقی، سازگاری کامل دارد. گفتنی است او با هرگونه انقطاع در تجدد مخالف است. (۳۱۹)

جهانی شدن بر مبانی و پایه‌هایی همچون فردگرایی، انسان‌گرایی، علم‌گرایی، فناوری، رفاه، سرمایه‌داری و بازار آزاد، مردم‌سالاری و عرفی‌گرایی تکیه دارد. از این روی با پیشرفت روند جهانی شدن، سنتها و فرهنگهای بومی و ملی نیز دچار مشکل می‌شوند. اگر دین را بخشی از سنت بپنداریم، تعالیم دینی نیز با جهانی شدن - دست کم در برخی مواضع - چالش خواهد داشت. برایان ترنر با نقد نگاه تک بعدی گیدنز، روند تجدد را برگشت‌ناپذیر تلقی نمی‌کند.

از دیدگاه پسامدرن، جهانی شدن باعث ایجاد چنین تحولاتی شد: جایگزینی فرد به جای دولت، فرسایش مرزهای ملی، تکثیر حقایق و تردید در حیطه‌های علمی و فرهنگی، وسعت یافتن و کنترل‌ناپذیر شدن دنیای اجتماعی افراد، تکثر قرائتهای دینی، فروپاشیدن حریمهای قدسی، ایجاد انجمنها و گروههای تروریست و اپوزیسیون مجازی و نیز وارد کردن دیگرهای فراموش شده به عرصه مناسبات و روابط جهانی. (۳۲۰)

۵ - ۵. جهانی شدن و دین اسلام

دینداری در دنیای جدید با مسائلی مواجه می‌باشد که در دنیای قدیم با آن روبه‌رو نبوده است. در خصوص دینداری گاه افراط و تفریطهایی نیز روی می‌دهد؛ مانند تعصب، جزم و جمود، پیشداوری، بی‌مدارایی و عدم تسامح. مسائلی که دینداری در دنیای جدید را با مشکل روبه‌رو ساخته، افزون بر جهانی سازی، مسائلی همانند ارزشمند شدن استدلال‌گرایی، مادیت‌روشناختی و نیز آزمون این جهانی مکاتب را دربرمی‌گیرد. (۳۲۱) جهانی شدن به درون فضاهای درونی ادیان و فرهنگها راه می‌یابد و به دلیل ویژگی سرزمین‌زدایی، پیوندهای فرهنگ و دین با مکان را تضعیف می‌کند.

آنچه در برخی ادیان الهی درباره گسترش پیام خداوند در سرتاسر جهان وجود دارد، جهان‌گرایی یا جهان‌شمولی (۳۲۲) است، نه جهانی شدن. (۳۲۳) همان‌گونه که مالکوم واترز اشاره دارد، یگانه بودن خداوند و برابری بندگان او بدین استدلال می‌انجامد که بشریت جامعه واحدی

را تشکیل می‌دهد که در آن مرزهای جغرافیایی و قلمروهای سیاسی اعتباری ندارند. در بین ادیان الهی، اسلام و مسیحیت بیشتر از دیگر ادیان داعیه جهان‌شمولی داشته‌اند. (۳۲۴)

فلسفه انتظار و ظهور امام غایب‌علیه السلام در مذهب تشیع، مستلزم جهان‌شمولی اسلام در سرتاسر کره زمین است. البته در این میان باید بین جهان‌شمولی فوق و جهانی‌شدن تفاوتی قائل شویم. جهان‌شمولی دینی نه تنها با جهانی‌شدن متفاوت است، بلکه در برخی گرایشهای خود - همانند اخوان‌المسلمین و بنیادگرایی اسلامی - با هم در تعارض‌اند. (۳۲۵) به گفته محمد عابد الجابری، جهانی‌شدن حکومت ملی و میهن را تهدید می‌کند و به همین‌گونه، مفهوم امت را. در حالی که حسن حنفی مسلمانان را به دفاع از هویت فرهنگی و سنت دینی خویش ارجاع می‌دهد، متفکرانی همچون برهان غلیون مقابله با جهانی‌سازی را امکان‌پذیر نمی‌دانند. اینان معتقدند که فرهنگ ما نیز با جهانی‌شدن و ملازمات فرهنگی آن باید همراه باشد. (۳۲۶) به اعتقاد برایان ترنر، پسامدرنیسم و جهانی‌شدن چالشی است برای مکاتب اسلام و مسیحیت، هرچند دوره پست‌مدرن خالی از بُعد مذهبی خاص خود نخواهد بود. (۳۲۷)

پایان سخن اینکه، جهانی‌شدن قادر است فرهنگها و ادیان مختلف را در کنار یکدیگر گذارده، مطلق‌گرایی آنها را متزلزل نماید. از طرف دیگر لازمه حضور دین در عصر جهانی‌شدن، قبول کردن فرهنگ گفت‌وگو، گسترش‌پذیری، پرسش‌گری، عقلانیت‌گرایی، معنویت‌گرایی، تعاملهای تمدنی، گفت‌وگو با خویش، نقد درونی دین، زیستن در جهان چندشالوده‌ای، توانش زبانی و پذیرش دغدغه‌های نوین جامعه انسانی می‌باشد. (۳۲۸) در مجموع جهانی‌شدن از یک‌سو برای ادیان فرصت به همراه دارد، و از سوی دیگر تهدید.

۵ - ۶. جهانی‌شدن و جمهوری اسلامی ایران

جهانی‌شدن بر تعامل جمهوری اسلامی با دیگر کشورها و نهادهای بین‌المللی تأثیراتی داشته است. دنیای جدید الکترونیکی، بر اهمیت عنصر اقتصاد که مبتنی بر فناوری تولید دانش و اطلاعات است، افزوده و از سویی بُعد ارتباطاتی امنیت را نیز برجسته‌تر نموده است. بدیهی است با تحول ابزارهای تولید دانش و اطلاعات، محیط جدیدی در بازارهای بین‌المللی و منطقه‌ای ایجاد می‌شود. در این میان، تهدیدهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران نه تنها از میان نرفته، بلکه

حتی پیچیده‌تر از پیش شده است. جهانی شدن برای کشورهای مختلف ایجادکننده فرصت است، اما تهدیدهایی خاصه برای کشورهای جهان سوم نیز در پی دارد.

از بُعد فرهنگی نیز اگرچه فرصتهایی برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد شده است، اگر جهانی شدن به مفهوم یکسان‌سازی فرهنگی قلمداد شود، این امر با توجه به ابزارهای قوی کشورهای جهان اول ممکن است تهدیدی علیه هویت ملی و اسلامی ایران به شمار رود. (۳۲۹) با پذیرفتن این پیش فرض که فرهنگ ما ترکیبی از چهار فرهنگ اسلامی، ایرانی، غربی و سوسیالیستی است، می‌توان گفت نظریه‌های مختلف درباره چگونگی هم‌نهادسازی این چهار فرهنگ، پاسخی روشن و قابل دفاع بیان نداشته‌اند.

فرهنگ ایرانی ما پیشینه‌ای بیش از دو هزار سال دارد. از سوی دیگر، ایرانیان در چهارده قرن پیش پذیرای دین اسلام شدند. این در حالی است که در یکصد ساله اخیر روشنفکران فرهنگ غربی و سوسیالیستی را نیز به مجموعه‌های پیشین افزودند. هم‌پوشی و تزامم اجمالی فرهنگهای چهارگانه یادشده، ضرورت رفع تعارضات آنها و ایجاد هم‌نهادی جدید را اثبات می‌کند. البته گفتنی است کمتر نظریه‌ای است که در این راستا به موفقیت نایل شده باشد. در حال حاضر عنصر جهانی‌سازی به ناکامیابی فرهنگ ما در هم‌نهادسازی فرهنگهای چهارگانه یادشده افزوده شده و مشکل را دو چندان نموده است.

۶. برخورد تمدنها و گفتگوی تمدنها

نظریه «برخورد تمدنها» که از سوی هانتینگتون مطرح شد، نه تنها محور مباحث نظری در حوزه روابط بین‌الملل، بلکه سرلوحه سیاست خارجی امریکا قرار گرفت. در مقابل این نظریه، حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی ایده «گفتگوی تمدنها» را مطرح نمود. در اینجا ابتدا به نظریه پایان تاریخ فوکویاما، و سپس به نظریه برخورد تمدنها و ایده گفتگوی تمدنها می‌پردازیم.

۶ - ۱. نظریه پایان تاریخ

به نظر فوکویاما - دانشمند امریکایی (و ژاپنی‌الصل) و مشاور وزارت خارجه امریکا - با شکست کمونیسم و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، سلطه امریکا بر جهان بلامنازع خواهد بود و اندیشه لیبرالیسم بر دیگر ایدئولوژی‌ها پیروز خواهد شد. وی همانند هگل و مارکس معتقد

است تحول جوامع انسانی پایان پذیر است، اما به رغم فلسفه تاریخ آن دو، او دموکراسی لیبرال را پایان تاریخ معرفی می کند. در واقع او بین دو شیوه تعقل لیبرالیسم انگلیسی و دیالکتیک هگلی را آشتی داد. فوکویاما - هرچند بسیار خوشبین است - در مورد غایت دموکراسی های لیبرال قائل است که افول زندگی اجتماعی، این اندیشه را تقویت می کند که ما در آینده ممکن است به آخرین انسانها تبدیل شویم، ولی انسانهایی که تنها به آسایش خود می اندیشند و از هرگونه گرایش به سوی هدفهای متعالی محروم اند. (۳۳۰)

بر اساس کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان فوکویاما، پایان تاریخ زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد که در آن عمیق ترین و اساسی ترین نیازهای بشری برآورده شود. در طول چند سال گذشته همگام با پیروزی لیبرال - دموکراسی بر رقبای ایدئولوژیک خود نظیر سلطنت موروثی، فاشیسم و جدیدتر از همه کمونیسم، در سراسر جهان اتفاق نظر مهمی درباره مشروعیت لیبرال - دموکراسی به عنوان تنها نظام حکومتی موفق به وجود آمده است. به اعتقاد فوکویاما، لیبرال - دموکراسی ممکن است «نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشری» و «آخرین شکل حکومت» باشد و در این مقام «پایان تاریخ» را تحقق بخشد.

همان گونه که ژان ندرین پیترز اشاره می کند، علت عدم مخالفت اولیه با نظریه فوکویاما آن بود که این نظریه چندان جدی گرفته نمی شد؛ چنان که از او به عنوان «آغازگر پوچی» یاد می کردند. پل کندی در کتاب ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ موضوع گسترش بیش از حد امپراتوری امریکا را مطرح کرد و حجم سه تریلیون دلاری کسری بودجه این کشور و ورشکستگی بانکهایی مانند صندوقهای پس انداز و وام را نیز به اثبات رساند. به عقیده پیترز، تاریخ جدید با جنبشهای اجتماعی رقم خواهد خورد که دیگر نه در چارچوب ملی، که در پهنه جهانی رخ می دهند. (۳۳۱)

نظام دوقطبی حاکم در دوران جنگ سرد (۱۹۹۱ - ۱۹۴۵) با فروپاشی کمونیسم به نظام تک - چند قطبی تبدیل شد. در اوضاع جدید هرچند قدرتهای متعددی همچون اروپای متحد و کشورهای آسیایی وجود داشتند، در این میان امریکا وضعیتی متفاوت و برتر داشت. در سالهای اخیر ایالات متحده در صدد اثبات برتری خود بر دیگر قدرتهای بزرگ و تبدیل نظام تک - چند قطبی به نظام سلسله مراتبی است که در رأس آن امریکا قرار دارد.

امریکا در جهان خود را دارای مسئولیتهای بین‌المللی فراوانی می‌داند. جنگ این کشور علیه عراق در آخرین روز سال ۱۳۸۱ نشان داد که برای اثبات سیادت خود بر جهان و رسیدن به منابع نفتی حاضر است به‌رغم مخالفت بیشتر کشورهای اروپایی و غیراروپایی و بدون اجازه سازمان ملل متحد، آتش جنگی خانمان‌سوز را شعله‌ور سازد. امریکا که در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نیمی از ثروت دنیا را در دست داشت، امروزه با رقبای بزرگی همچون اروپای متحد، ژاپن، چین و آسیای جنوب شرقی رویارویی می‌کند. فوکویاما نیز حاکمیت لیبرال - دموکراسی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، اما با این همه، با نظامی‌گری بوش مخالف است. (۳۳۲)

۶ - ۲. نظریه برخورد تمدنها

نظریه برخورد تمدنها از جهاتی در مقابل نظریه پایان تاریخ قرار دارد. فوکویاما هشت سال پس از طرح نظریه خود عنوان کرد که از عقاید پیشین خود بازنگشته‌ام و هنوز نظریه هانتینگتون را نمی‌پذیرم؛ چه‌آنکه مردم با جوامع کوچک - نسبت به جوامع بزرگ متمدن - احساس وابستگی بیشتری می‌کنند. (۳۳۳) از این سو، هانتینگتون نیز اعلام کرد که جهان واحد نیست و نظریه پایان تاریخ را نمی‌پذیرد. (۳۳۴)

هانتینگتون فرهنگ و تمدن را متضمن ارزشها، هنجارها، روشهای فکری و نهادهایی می‌داند که نسلهای متوالی در هر جامعه بیشترین اهمیت و حرمت را دارند. (۳۳۵) برخی متفکران فرهنگ را وجه معنوی و غیرمادی زندگی جوامع، و تمدن را وجه مادی و عینی آن دانسته‌اند. پیش از هانتینگتون، توین بی در سال ۱۹۴۷ در کتاب تمدن در بوته آزمایش، برخورد و جنگ میان تمدنها را مطرح کرده بود. به اعتقاد وی، با پایان جنگ سرد دوران رقابتهای ایدئولوژیک خاتمه می‌یابد و سپس دوران جدیدی به نام عصر برخورد تمدنها آغاز می‌شود. او تمدنهای زنده دنیا را هفت تمدن بزرگ عربی، کنفوسیوسی، ژاپنی، اسلامی، هندو، اسلاو، ارتدکس، امریکای لاتینی (و احتمالاً تمدن آفریقایی) می‌داند. برپایه این نظریه، «مشعل رهبری جهان از نظر سیاسی در قرن آینده در دست امریکا و اروپا خواهد بود و احتمالاً مرکز قدرت از امریکا به فدراسیون اروپا منتقل خواهد شد. پس از آنها، ژاپن، چین و روسیه سرمایه‌گذاری خواهند داشت. پس اگر قرن آینده، قرن امریکا نباشد، به احتمال زیاد قرن اروپا خواهد بود.» (۳۳۶)

براساس این نظریه، تقابل تمدنها سیاست غالب جهانی و آخرین مرحله تکامل درگیری‌های عصر نو به‌شمار می‌آید. در مجموع می‌توان از دیدگاه هانتینگتون، شش دلیل را برای برخورد تمدنها برشمرد:

۱. وجود اختلاف میان تمدنها نه تنها واقعی، که اساسی است؛
۲. جهان در حال کوچک تر شدن است و درون هر تمدن امکان اشتراک افزایش می‌یابد؛
۳. روندهای نوسازی اقتصادی و تحول اجتماعی در سراسر جهان انسانها را از هویت دیرینه و بومی‌شان جدا می‌سازد؛
۴. نقش دو گانه غرب رشد آگاهی تمدنی را فزونی می‌بخشد؛
۵. کمتر می‌توان بر ویژگیها و اختلافهای فرهنگی سرپوش گذارد؛
۶. منطقه‌گرایی اقتصادی در حال رشد است و از این طریق خودآگاهی تمدنی تقویت می‌شود. (۳۳۷)

ارکان این نظریه عبارت است از:

۱. پایان نبرد ایدئولوژیک؛
 ۲. تضعیف ناسیونالیسم؛
 ۳. احیای جدید ملت‌گرایی در قالب تمدن؛
 ۴. برخورد تمدنها به دلیل نبود سیطره بلامنازع یک تمدن. (۳۳۸)
- هانتینگتون با تأثیر پذیرفتن از برنارد لوئیس - که برخورد دولتها را نوعی برخورد تمدنی می‌داند - (۳۳۹) بر این باور است که خصومت هزار و چهارصد ساله اسلام و غرب رو به افزایش، و آستان حوادثی خونین است. بر این اساس، درنهایت تمدن اسلامی و کنفوسیوسی - در کنار یکدیگر - رویاروی تمدن غربی و مسیحی خواهند ایستاد، اما این تمدن غربی است که سرانجام پیروز خواهد شد. البته هانتینگتون با اندیشه اخیرش در خصوص اسلام و مسلمین، فاصله گرفته است؛ آنجا که می‌گوید:

«در کتابم به نام برخورد تمدنها گفته بودم بی‌گمان قصه اسلام یکسره خواهد شد و کار این تمدن به پایان خواهد رسید، اما اکنون پس از مشاهدات و ملموسات دریافتم که نظریه پیشین من

در مورد اسلام و تمدن اسلامی - که آن را پایان یافته می دانستم - اشتباه بوده است. من اکنون باور دارم که تمدن اسلامی، تمدن ماندگار و پایاست.» (۳۴۰)

وی در سمینار «اسلام سیاسی و غرب» - که در ۳۰ و ۳۱ اکتبر ۱۹۹۷ در قبرس برگزار شد - با ارائه مقاله‌ای با عنوان «اسلام و غرب: از تعارض تا گفتگو»، تا اندازه‌ای نظریات پیشین خود را تعدیل نمود. (۳۴۱)

نظریه برخورد تمدنها به لحاظ حساسیتی که در سطح بین‌المللی برانگیخت، از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. این نظریه از نظر روش‌شناسی بر تجربه‌گرایی تاریخی (۳۴۲) استوار است. ریشه‌های این روش‌شناسی را می‌توان در کتاب نگرشی تاریخی به تکامل تفکر انسانی اثر آرای کندرسه، و نیز آداب و رسوم ملت‌ها اثر ولتر - که هر دو به سال ۱۷۹۵ منتشر شدند - مشاهده نمود. ادعای هانتینگتون این نیست که نظریه برخورد تمدنها براساس روش‌شناسی علمی تدوین شده، بلکه او بر آن است که مناسبات تمدنی در گذشته و حال او را به این جمع‌بندی رسانده است. بنابراین از نظر روش‌شناسی باید دانست شواهد و قرائن تاریخی به چه مقدار این نظریه را تأیید کرده، یا به آن قدرت پیش‌بینی می‌دهد.

در این نظریه، واحد تحلیل تمدن است، نه دولتهای ملی، و از سویی بر عوامل فرهنگی نیز بیش از عوامل نظامی، سیاسی، اقتصادی و اطلاعاتی تأکید می‌شود. ریچارد فالک و پاره‌ای از متفکران بر این نکته پای می‌فشارند که تمدن نمی‌تواند جانشین دولت - ملت شود؛ (۳۴۳) البته هانتینگتون برای مدعای خویش دلایلی شخصی اقامه ننموده است. پدرو برایگر نیز جنگهای قرن بیست و یکم را ناشی از مشکلات امریکا در راه ابرقدرت شدن اقتصادی می‌داند. (۳۴۴) گفتنی است جنگ امریکا علیه عراق بر پیش‌بینی وی مهر تأیید گذاشت. به اعتقاد برایگر، هانتینگتون برخلاف اهمیتی که جنبه فرهنگی و تمدنی برای او دارد - به‌رغم باورهای پیشین خود - اعتراف می‌کند که غرب منافع اقتصادی خود را به پیش می‌راند و از دیگر سو سیاستهای اقتصادی خویش را به دیگر ملتها تحمیل می‌کند. (۳۴۵) در گذشته دور، عامل نظامی تعیین‌کننده روابط بین دولتها بود، اما امروزه عامل سیاسی و سپس عوامل اقتصادی و اطلاعاتی به جای آن نشسته است.

افزون بر نکات پیش گفته، می توان به یکپارچه نبودن مفهوم غرب و اسلام نیز اشاره نمود. بنابراین با توجه به استقبال پارلمان اروپا از طرح گفتگوی تمدنها احتمال جدا شدن اروپای متحد از امریکا در درازمدت وجود دارد، اما با این همه، جهان اسلام را نیز نمی توان یکپارچه دانست. به تعبیر الکساندر بلچوک، تمدن غربی مساوی تمدن مسیحی نیست. (۳۴۶) همچنین پیوند کنفوسیوسی و اسلامی نیز بعید به نظر می رسد. شاید هانتینگتون دو رقیب امریکا (کشورهای اسلامی و چین) را با هدفی سیاسی در کنار هم قرار داده باشد. به گفته وزیر امور خارجه سنگاپور، اگر فروش سلاحهای چینی به ایران دلیل ارتباط دو تمدن اسلامی - کنفوسیوسی است، بنابراین فروش جنگ افزارهای امریکایی به عربستان سعودی نیز تمدن اسلامی - مسیحی را اثبات می کند! (۳۴۷) همان گونه که ژرنوت روتر اشاره می کند، امریکا پس از فروپاشی کمونیسم به دشمن فرضی جدیدی نیاز داشت و صدام حسین این سوژه را در اختیار او نهاد. (۳۴۸) برخی نیز معتقدند تحقیقات هانتینگتون قرار بود صرفاً در اختیار پنتاگون قرار گیرد، اما بعد به دلایلی در اختیار دیگران گذاشته شد. گفتنی است برخی از دلایل شش گانه وی برای ضروری بودن برخورد تمدنها - همانند کوچک تر شدن جهان و منطقه گرایی اقتصادی - تأییدی است بر گفتگوی ملتها و تمدنها. به طور کلی نظریه برخورد تمدنها امکان و جهات مثبت گفتگوی تمدنها را نادیده گرفته است.

۶ - ۳. ایده گفتگوی تمدنها

انتقادات و واکنشهای مختلف به نظریه برخورد تمدنها زمینه را برای ارائه ایده ای نوین از سوی رئیس جمهور ایران آماده کرد. پیش از آقای خاتمی، دکتر داریوش شایگان با بنیانگذاری مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها ایده گفتگوی تمدنها را در نظر داشت. (۳۴۹) دو دهه پیش روزه گارودی نیز طرحی را برای گفتگوی تمدنها ارائه کرد و تمدن غرب را نویددهنده نیستی و نابودی خواند. (۳۵۰) به هر حال این پیشنهاد خاتمی به گونه ای وسیع مورد استقبال همگان قرار گرفت؛ تا آنجا که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۳۷۷ / ۸ / ۱۳ به اتفاق آرا پیشنهاد رئیس جمهوری ایران را در مورد نامگذاری اولین سال هزاره جدید به سال گفتگوی تمدنها تصویب کرد.

از دیدگاه آقای خاتمی، تمدن پاسخی است که انسان نسبت به هستی، جهان و انسان دارد. تمدن‌ها زاده می‌شوند؛ می‌بالند و می‌میرند. هرچند تمدن غالباً امروزه تمدن غربی است، ولی ادعای پیری این تمدن چندان گزاف نمی‌باشد، اما در عین حال غرب همچنان از لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی دارای ابزارهای تبلیغاتی نیرومندی است. (۳۵۱) سید محمد خاتمی در سخنرانی خود در مجمع عمومی ملل متحد با ارائه این نظریه اظهار امیدواری کرد که جهان در هزاره جدید بتواند از طریق گفت‌وگوشنود میان تمدنها به صلح، عدالت و آزادی دست یابد.

گفتگو حاصل ارتباط زبانی، و نوعی تفسیر از دیگری است. از آنجا که هویت ملتها و تمدنها با تصویری از خویشتن و تصور وجود دیگران شکل می‌گیرد، گفتگو می‌تواند عامل مهمی در فهم دیگران و شکل دادن هویت خود تلقی شود. ایده گفتگوی تمدنها به جای نابرابری، دشمنی، خشونت و انحصارگرایی تمدنی، (۳۵۲) بر برابری کامل دوطرف در گفتگو، دوستی و همبستگی و نیز تحمل و مشاوره تأکید می‌کند و تنوع فرهنگها را نه عامل تصادم، بلکه زمینه‌ساز همکاری و گفتگو می‌داند. (۳۵۳) بر این اساس است که عقلانیت مفاهمه‌ای و پلهای ارتباطی می‌تواند جایگزین عقلانیت ابزاری و دیوار بی‌اعتمادی شود. (۳۵۴)

ایده گفتگوی تمدنها با وجود استقبال جهانی و دستاوردهای مهمی که در راستای تنش‌زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است، مشکلات خاص خود را نیز دارد: (۳۵۵) مبانی نظری این ایده به دقت مبانی نظریه برخورد تمدنها تنظیم نشده است. علاوه بر آن، این ایده بر نگرشی خوش‌بینانه نسبت به ذات انسان و عقل‌گرایی او تکیه دارد. به بیانی دیگر، ایده گفتگوی تمدنها اهداف آرمان‌گرایانه‌ای را در نظر دارد. این در حالی است که در روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی و محوریت قدرت سیطره دارد. گفتگو هدفی شایسته است، اما به گفته فهمی هویدی نه غرب نیازمند به گفتگو است و نه همه مسلمانان آمادگی آن را دارند. (۳۵۶) پایان سخن اینکه، واقعه ۱۱ سپتامبر - که در سال گفتگوی تمدنها روی داد - و جنگ امریکا و انگلیس علیه عراق در ۲۹ اسفند ۱۳۸۱، از این واقعیت خبر داد که گفتگوی تمدنها راهی دشوار و بس طولانی در پیش دارد.

سخنی با استاد ۱

فصل اول: مفاهیم و مباحث نظری ۳

۱. مفاهیم مربوط به انقلاب ۳

۱-۱- مفهوم انقلاب: ۳

۱-۲- ویژگی‌های انقلاب ۴

۱-۲-۱- نارضایتی عمیق از وضع موجود ۴

۲. ظهور و گسترش ایدئولوژیهای جدید ۴

۱-۲-۲- گسترش روحیه انقلابی ۷

۱-۲-۳- وجود و نقش رهبری و ساختارهای اجتماعی و سیاسی بسیج‌گر ۸

۱-۲-۴- شرکت توده‌ها ۹

۱-۲-۵- وجود عنصر خشونت ۱۱

۱-۲-۶- تغییر در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی ۱۲

۱-۳- تفاوت انقلاب با دیگر مفاهیم ۱۲

۲- مباحث نظری مربوط به انقلاب اسلامی ۱۴

۱-۲- رویکرد تحلیل انقلاب اسلامی ۱۴

۲-۲- نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ۱۵

۲-۲-۱- تداوم اسکاچپل ۱۶

۲-۲-۲- ماروین زونیس ۱۷

۲-۲-۳- نظریه جیمز دیویس و منحنی جی (19)J

۲-۲-۴- نظریه چالمرز جانسون ۲۰

۲-۲-۵- میشل فوکو ۲۳

۲-۳- چارچوب نظری انقلاب‌ها و انقلاب اسلامی ۲۴

۲-۳-۱- چارچوبی نظری درباره چرایی و چگونگی وقوع انقلابها ۲۴

۲-۳-۲- چرایی و چگونگی وقوع انقلاب اسلامی ایران ۲۶

فصل دوم: زمینه تاریخی: قیام تنباکو و نهضت مشروطه ۲۹

۱. اوضاع و احوال ایران در قرن ۲۹ ۱۹
۲. انسداد قدرت و آغاز شورش و قیام تنباکو ۳۲
۳. اطلاع نظام سیاسی: نهضت مشروطه ۳۴
 - ۳ - ۱ - شکل‌گیری نهضت مشروطه: ۳۴
 - ۳ - ۲ - روحانیت و نهضت مشروطه ۳۸
 - ۳ - ۳ - روشنفکران و نهضت مشروطه ۴۱
 - ۳ - ۴ - آرمانهای بربادرفته: شکست مشروطه ۴۳
 - ۳ - ۴ - ۱ - عوامل درونی ۴۳
 - ۳ - ۴ - ۲ - عوامل بیرونی ۴۴
- فصل سوم: دولت استبدادی مدرن و به قدرت رسیدن رضاخان ۴۶
 ۱. از کودتا تا سلطنت (۴۶) (۱۳۰۴ - ۱۲۹۹)
 ۲. ویژگیهای دولت رضاخانی ۵۰
 - ۲ - ۱ - استبداد و خشونت ۵۰
 - ۲ - ۲ - ستیز با مذهب و نهادهای مذهبی ۵۱
 - ۲ - ۳ - ناسیونالیسم و سیاست یکپارچه‌سازی قومی و فرهنگی ۵۲
 ۳. افول دولت و فرار رضاشاه ۵۳
- فصل چهارم: دولت وابسته و سلطنت محمدرضا پهلوی ۵۵
 ۱. اشغال ایران و پیامدهای آن ۵۵
 ۲. نهضت ملی شدن صنعت نفت (۵۶) (۱۳۳۲ - ۱۳۲۹)
- فصل پنجم: از شکل‌گیری نهضت تا پیروزی انقلاب اسلامی ۶۰
 ۱. آغاز حرکت: قیام ۱۵ خرداد ۶۴ ۱۳۴۲
 - ۶۵ × × ×
 ۲. انسداد قدرت و گسترش خشونت (۶۶) (۱۳۵۵ - ۱۳۴۳)
 ۳. فضای باز سیاسی - آغاز مخالفت‌های علنی ۶۸
 ۴. طوفان انقلاب، آغاز فروپاشی نظام سیاسی ۷۰

فصل ششم: تحلیلی بر ساختار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پهلوی و پیروزی انقلاب ۷۹

اسلامی ۷۹

۱. ساختار سیاسی دولت پهلوی پس از کودتا ۷۹

۱-۱- ارتش ۷۹

۱-۲- ساواک ۸۰

۱-۳- احزاب وابسته ۸۱

۱-۴- نفت ۸۳

۱-۵- ناسیونالیسم شاهنشاهی ۸۵

۱-۶- شاه و دربار ۸۶

۱-۷- وابستگی به امریکا ۸۹

۲. بحرانها و آسیبهای دولت پهلوی ۹۲

۳. وضعیت فرهنگی ایران در دوره پهلوی ۹۶

۴. اوضاع اقتصادی ایران در سالهای ۱۰۰ - ۱۳۳۲ - ۱۳۵۷

۵. دولت پهلوی و مخالفان ۱۰۳

۵-۱- مخالفان مسلح ۱۰۳

۵-۲- روشنفکران مخالف ۱۰۷

۵-۲-۱- جلال آل احمد ۱۰۹

۵-۲-۲- دکتر شریعتی ۱۱۰

۳. مخالفان متقدم ۱۱۱

۳-۱- حزب توده ۱۱۱

۳-۲- جبهه ملی ۱۱۳

۳-۳- نهضت آزادی ۱۱۵

۴. روحانیت ۱۱۶

۶. تحلیل نظری پیروزی انقلاب اسلامی ۱۲۲

فصل هفتم: تحولات عصر جمهوری اسلامی ۱۲۶

۱- تحولات و رخدادهای داخلی ۱۲۶

۱. دوره انتقال قدرت (۱۳۶۲ - ۱۳۵۷) و مشکلات تثبیت نظام سیاسی جدید ۱۲۶

فصل هشتم: بازتاب و تأثیرات انقلاب اسلامی ایران ۱۴۷

۱- بازتاب انقلاب اسلامی بر نظریه‌های سیاسی ۱۴۷

۲- بازتاب انقلاب اسلامی بر مسائل راهبردی قدرتهای بزرگ ۱۵۰

۳- انقلاب اسلامی و حرکتهای انقلابی در جهان اسلام ۱۵۴

فصل نهم: چالش‌ها و مسائل نظری ۱۵۹

۱- مقایسه انقلاب اسلامی با سایر انقلابها: ۱۵۹

مقایسه شرایط چهارگانه در انقلابها ۱۶۰

الف. نارضایتی از وضع موجود ۱۶۰

ب. گسترش ایدئولوژی‌های (جدید جایگزین ۱۶۳

ج. گسترش روحیه انقلابی ۱۶۵

د. نقش آفرینی رهبری و ساختارها ۱۶۶

۲- ترمیدور یا حرکت دُوری انقلابها ۱۶۷

۳. مردم‌سالاری دینی ۱۷۳

تعریف و زمینه‌های تاریخی - اجتماعی دموکراسی ۱۷۳

۳ - ۲ - مبانی فکری دموکراسی ۱۷۴

۳ - ۳ - دین و دموکراسی ۱۷۶

۴. رابطه ایران و امریکا، و مسئله فلسطین ۱۷۸

۴ - ۱ - رابطه ایران و امریکا: گذشت، حال و آینده ۱۷۸

۴ - ۲ - مسئله فلسطین، نقطه اوج تعارض ایران با امریکا ۱۸۱

۵. جهانی شدن ۱۸۲

۵ - ۲ - آثار و ویژگیهای جهانی شدن ۱۸۴

۵ - ۳ - جهانی شدن و جهان سوم ۱۸۶

۵ - ۴ - جهانی شدن و تجددگرایی ۱۸۷

۵ - ۵ - جهانی شدن و دین اسلام ۱۸۹

۵ - ۶ - جهانی شدن و جمهوری اسلامی ایران ۱۹۰

۶ - برخورد تمدنها و گفتگوی تمدنها ۱۹۱

۶ - ۱ - نظریه پایان تاریخ ۱۹۱

۶ - ۲ - نظریه برخورد تمدنها ۱۹۳

۶ - ۳ - ایده گفتگوی تمدنها ۱۹۶

.....(Anotates).....

۱) درباره معنای واژه انقلاب در گذشته و حال بنگرید به: هانا آرننت، انقلاب، ص ۳۶.

۲) Pitirim Sorokin "Fluctuations of Internal Disturbances" in: Kelly and (eds, Struggles in the state, p.128 Brown)

۳) در این زمینه ر.ک: حمید عنایت، «انقلاب در ایران سال ۱۹۷۹، مذهب به عنوان ایدئولوژی سیاسی»؛ عبدالوهاب فراتی، درآمدی بر انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۴۷ - ۱۴۴؛ اسکاچپول، «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، عبدالوهاب فراتی، ص ۱۸۵. رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۸۶-۱۸۵.

۴) برای نمونه می‌توان به این انقلابها اشاره نمود: انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)، انقلاب روسیه (فوریه و اکتبر ۱۹۱۷)، انقلابهای چین (۱۹۴۹ □ ۱۹۱۱)، انقلاب کوبا (۱۹۵۹)، انقلاب الجزایر (۱۹۶۲)، انقلابهای ویتنام (۱۹۷۵ □ ۱۹۵۴)، انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷/۱۹۷۹ ش) و انقلاب نیکاراگوئه (۱۹۷۹).

۵) کرین بریتون، کالبدشکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۵۹ - ۴۵.

۶) David Miller (ed), The Blackwell Encyclopedia of Thought, U.K, Blackwell, 1987, p 235.

۷) برای آگاهی از نتایج شکست روسیه در جنگ جهانی اول بنگرید به: س. س. ولک و دیگران، تاریخ شوروی، ترجمه شهرام قهرمانی و بهزاد امین، ص ۲۳۵ - ۲۱۵؛ نیز:

Edward Crankshaw, Russia and the Russians, p. 601.

۸) به نظر هانا آرنه، «به ارقام تخمینی که تا دوازده میلیون قربانیان نخستین برنامه پنج ساله (۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳) باید قربانیان تصفیه بزرگ - رقم تخمینی سه میلیون اعدامی و پنج تا نه میلیون بازداشتی و تبعیدی - را نیز افزود...، اما چنین می‌نماید که همه این ارقام تخمینی، از رقمهای واقعی کمتر بوده باشند. این ارقام آن اعدامهای توده‌گیر را دربر نمی‌گیرند که تا کشف یک گور دسته‌جمعی شامل هزاران جسد اعدام‌شده در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ از سوی نیروهای اشغالگر آلمانی در شهر وینیتسیا برای همگان ناشناخته بود.» (هانا آرنه، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، پاورقی ص ۱۳).

۹) هارولد. جی لاسکی، سیر آزادی در اروپا، ص ۲۱۹.

۱۰) مطهری مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۳۱ - ۲۳.

۱۱) پس از آغاز انقلاب و اوج‌گیری آن، شاه سه بار در سال ۱۳۵۷ نخست‌وزیر را عوض کرد: ابتدا شریف‌امامی به جای جمشید آموزگار نشست، اما با اوج‌گیری انقلاب ارتشبد ازهارای - در رأس یک کابینه نظامی - جای شریف‌امامی را گرفت و در نهایت وقتی از نظامیان نیز کاری ساخته نبود، شاپور بختیار به جای ازهارای به نخست‌وزیری منصوب شد.

۱۲) روزنامه کیهان، ۲۳/۶/۱۳۵۶ □ ۶/۵/۱۳۵۶ □ ۵/۲/۱۳۵۶

۱۳) روزنامه اطلاعات، ۲۳/۶/۱۳۵۷ □ ۲۲/۶/۱۳۵۷ □ ۲۰/۶/۱۳۵۷

۱۴) به دنبال گسترش تظاهرات، از ساعت ۶ بامداد روز ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ به مدت شش ماه در شهرهای تهران، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، کازرون، جهرم و کرج مقررات حکومت نظامی اعلام شد. در همان صبح روز ۱۷ شهریور، تظاهرات مردم در میدان ژاله تهران (میدان شهدای فعلی) به گلوله بسته شد و بسیاری از مردم شهید و یا مجروح شدند.

۱۵) برای آگاهی از چند و چون نیروهای مائو و چیانکای چک و چگونگی درگیری آنها بنگرید به: بهزاد شاهنده، انقلاب چین، ص ۵۴ - ۲۱.

۱۶) برای آگاهی از نقش کاسترو و روشهای او در انقلاب کوبا بنگرید به: منوچهر کمالی طه، مسائل نیمکره غربی؛ کاسترو، انقلاب، ص ۱۰۰ - ۷۷؛ نیز برای دانستن نقش امام خمینی قدس سرهم در انقلاب اسلامی ایران ر.ک: منوچهر محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴ - ۹۳ و انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه، ص ۱۷۰ - ۱۵۹.

۱۷) در حالی که مارکس و انگلس - که لنین خود را پیرو آنها می‌خواند - بیشتر بر جنبش کارگری تأکید می‌کردند و شعار افتتاحیه بین‌الملل (۱۸۶۴) نیز با این جمله آغاز می‌شد که «رهایی کارگران به دست خود کارگران خواهد بود» (آندره پیترو، مارکس و مارکسیزم، ترجمه شجاع‌الدین ضیائی، ص ۱۱۸). لنین بر نقش حزب تأکید می‌ورزید. حزب مورد اشاره لنین سازمانی کوچک و شامل افرادی بود که حرفه آنها فعالیت انقلابی و رهبری آن در دست روشنفکران بود. بعضی معتقدند تأکید لنین بر چنین حزبی ناشی از تأثیر افکار تخاجف (نماینده سنت ژاکوبن نارودنیکی روسیه) بر او بوده است. (هانا آرت، توتالیتاریسم) سلطه‌گرایی، ص ۸۲ - ۸۰).

۱۸) لنین آن‌گونه که منابع و ملاقات‌کنندگانش نوشته‌اند، فردی باهوش، دارای پشتکار، بسیار خودرأی و بدون وابستگی به قیود وجدانی، تأثیربرانگیز و دارای قدرت هیپنوتیزی بود. (میخائیل کوریاکف، تاریخ گویای دوران انقلاب اکتبر شوروی، ترجمه فتح‌الله دیده‌بان، ص ۸۲ - ۷۹). او حتی می‌توانست فکر و اراده خود را نیز به دوستان انقلابی‌اش تحمیل کند. وی نامتایل به تجملات و شوخ طبع نیز بود. (برتراند راسل، تئوری و عمل بلشویسم، ترجمه احمد صبا، ص ۳۴ - ۳۱؛ نیز: ایمانوئل کازاکه ویچ، لنین در مخفی‌گاه، ترجمه ناصر مؤذن، ص ۲۲ - ۱۴). او در زمانی که مردم از جنگ خسته شده و دهقانان خواستار زمین بودند و جنگ تأثیرات نامطلوبی روی عرضه مواد غذایی گذارده بود شعار صلح، زمین و نان را سر می‌داد. همچنین برای آگاهی از روشهای تبلیغی لنین بنگرید به: میشل دو سن پیر، تراژدی رومانوف‌ها، ص ۵۸۵؛ نیز: لنین، مجموعه آثار، ترجمه محمدپورهرمز، ص ۴۷۹ - ۴۷۵.

۱۹) منابع مارکسیستی به نقش بسیار مؤثر دهقانان در تحولاتی که منجر به روی کار آمدن بلشویکها شد، تأکید کرده‌اند، اما برخی نوشته‌های آنان پذیرش این مطلب را دشوار می‌سازد. به نوشته ملگونوف - برخلاف گفته لنین - علیه حکومت موقت «هیچ اغتشاش پوگچفی تمام روسیه» از سوی دهقانان صورت نگرفته است؛ بنگرید به:

S. P. Melgunov, The Bolshevic Seizure of Power, pp. 302-891

۲۰) تأکید بر وجود عنصر خشونت در انقلابها در آثار بسیاری از نظریه پردازان انقلاب دیده می‌شود؛ از جمله در آثار چالمرز جانسون (دیدگاه کارکردگرا - ساختاری) و ساموئل هانتینگتون (نظریه توسعه نامتوازن)

پیتریم سوروکین در بررسی خود از تاریخ اغتشاشات و انقلابهای اروپایی به این نتیجه رسیده است که بیش از ۷۰٪ از این اغتشاشات و انقلابها با خشونت و خونریزی بسیار همراه بوده است. برای آگاهی بیشتر ر. ک: چالمرز جانسون، تحول انقلابی، ترجمه حمید الیاسی، ص ۳۰ - ۱۷؛ ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، ص ۳۵۸؛ نیز:

see Kelly. George & Brown, Clifoard eds(, Struggles in the State, pp. 741-521

۲۱) در جریان مداخله نظامی امریکا در ویتنام، از ویتنام شمالی ۴۰۰ هزار نفر و از ویتنام جنوبی ۹۰۰ هزار نفر، و از امریکاییان نیز حدود ۵۱ هزار نفر کشته شدند.

۲۲) اگر شورشهای خشونت‌آمیز بالتیک (۲۷ فوریه - ۴ مارس) را - که به بهای قتل تعدادی از افسران تمام شد - مستثنا کنیم، انقلاب بدون خونریزی زیاد جریان یافته بود. (فرانسوا گزایوه کوکن، انقلاب روسیه، ترجمه عباس آگاهی، ص ۵۴ - ۵۳).

۲۳) برای مثال، میخائیل گورباچف - بانی اصلاحات سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوروی - از انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه تمجید نموده و گفته است: «پروستاریکا یک انقلاب است و بدون تردید یک تسریع‌کننده بسیار مؤثر در تکامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شوروی است که با دگرگونی‌ها - برای هدف استقرار دولتی با کیفیتی تازه - همراه است... رویه فعلی... ادامه مستقیم دستاوردهایی است که حزب لنینیست در روزهای اکتبر سال ۱۹۱۷ بدان دست یافت و نه تنها ادامه، بلکه همچنین به مفهوم نیست که پروستاریکا را با انقلاب اکتبر هم‌سطح بشناسیم؛ آن انقلاب رویدادی بود که در تاریخ هزارساله ما نقطه عطفی را نشانه‌گذاری کرد و تأثیر آن در تکامل بشری بدیل است.» (میخائیل گورباچف، دومین انقلاب روسیه پروستاریکا، ترجمه عبدالرحمن صدایه، ص ۶۳).

۲۴) در مورد معنای این واژه، توافقی همگانی وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که بتوان شورشهای بزرگ‌تر را قیام خواند.

۲۵) البته در مورد انقلاب اسلامی تعداد دیگری از نوشته‌ها نیز وجود دارد که پشتوانه نظری ندارند و به آنها رویکردهای غیرعلمی یا روزنامه‌نگارانه می‌گویند؛ از جمله خاطرات اشخاص کلیدی رژیم پهلوی و مأموران سیاسی خارجی مقیم تهران که بر چارچوب نظری خاص متکی نیستند، بلکه بیشتر به جمع‌آوری وقایع و حوادث انقلاب مبادرت کرده‌اند. فریدون هویدا - برادر نخست‌وزیر شاه - در کتاب سقوط شاه؛ عباس قره‌باغی در کتاب اعترافات ژنرال؛ پرویز راجی در کتاب خدمتگزار تخت طاووس؛ ویلیام سولیوان - آخرین سفیر امریکا در تهران - در کتاب مأموریت در ایران در شمار تحلیل‌های روزنامه‌نگارانه‌اند. در گروه تحلیل‌های غیرعلمی، نظریه توطئه نیز وجود دارد که وابستگان رژیم و برخی مارکسیست‌ها آن را مطرح کرده‌اند؛ بدین بیان که آنان انقلاب را توطئه قدرتهای خارجی مانند امریکا و انگلیس دانسته‌اند. این‌گونه تحلیل‌ها متکی بر اسناد معتبر نیست و حتی با اسناد و مدارک موجود نیز مغایر است. اصولاً نمی‌توان یک انقلاب بزرگ را با فرضیه‌های غیرعلمی تحلیل کرد؛ آن هم انقلابی که ریشه در اعماق تاریخ کشور دارد و از همراهی اکثر نزدیک به تمام ملت برخوردار بوده، و همچنین سبب تحولات عمده‌ای در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده و از سویی بیش از همه، منافع قدرتهای بزرگ را تهدید کرده است.

۲۶) حمیرا مشیرزاده، «دیدگاه‌های مختلف در تبیین انقلاب اسلامی ایران»، «حدیث انقلاب، ص ۲۱۱ - ۱۴۹». دسته‌بندی ذکرشده در راستای تلاش برای اشراف کلی بر نوشته‌هایی که درباره انقلاب اسلامی به رشته تحریر درآمده، سودمند به نظر می‌رسد، با این همه، برای تکمیل آن دقت بیشتری در ذکر مثالها و آوردن رهیافتهای دو و سه عاملی لازم است. برای مثال، تدا اسکاچپل در مقاله یادشده بر عوامل اقتصادی (نوسازی پرشتاب) و عوامل فرهنگی تأکید دارد. جیمز دیویس نیز در وهله اول به عوامل اقتصادی - اجتماعی و سپس به عامل روان‌شناسی جمعی توجه کرده است. آبراهامیان به عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و در نهایت نیکی کدی نیز اساساً بر عوامل اجتماعی - اقتصادی توجه کرده‌اند.

Theda Skocpol (۷۲)

۲۸) برای مطالعه نظریه اسکاچپل بنگرید به: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، ص ۱۴۳-۱۴۸؛ نیز:

.Theda Skocpol, op.cit, different Pages

۲۹) دولت تحصیلدار (Rentier State) به معنی دولتی است که درآمدی مستمری مانند درآمد ناشی از نفت و... دارد و به جای اینکه عمدتاً متکی بر اخذ مالیات از مردم و در نتیجه پاسخگو باشد، خود تأمین کننده معیشت مردم است.

۳۰) برای مطالعه بیشتر درباره این مقاله بنگرید به: عبدالوهاب فراتی، رهیافتهای نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۲۱۶ - ۱۸۵.

Marvin Zonis (۱۳

۳۲) بنگرید به: ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر.

۳۳) مردی برای تمام فصول، اسدالله علم و سلطنت محمدرضا پهلوی، مظفر شاهدی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۹، ص ۴۴۴.

۳۴) ماروین زونیس بر این باور است که محمدرضا شاه به ادعای حمایت الهی از وی اعتقاد داشت؛ در حالی که اگر به اقدامات ضد مذهبی شاه مانند کشف حجاب، کاپیتولاسیون و... توجه می کرد، چنین قضاوتی نداشت.

۳۵) این نظریه به دلیل ترسیم نموداری به شکل J در وقوع انقلاب، به منحنی J مشهور شده است. در این زمینه ر.ک: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه های انقلاب، ص ۱۰۸ - ۱۹۶؛ نیز:

James C. Davies, "Toward a Theory of Revolution" in: Kelly & Brown, op.cit. PP 761_051

۳۶) واژه محروم در اینجا به معنای فقیر نیست، بلکه محروم کسی است که پیش تر در دوره رشد اجتماعی - اقتصادی دستاوردهایی داشته، اما در دوره رکود سریع در این زمینه با مشکل مواجه شده است.

Revolution and the Social System (۷۳

Revolutionary Change (۸۳

۳۹) چالمرز جانسون، تحول انقلابی؛ مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه های انقلاب، ص ۱۲۹ - ۱۱۱؛ نیز:

.Chalmers Johnson, Revolution and the Social System, different Pages -

۴۰) در ایران طی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ (شرط سوم) عوامل شتاب‌زا (وجود داشت، اما به این دلیل که شرط دوم وقوع انقلاب) (نخبگان حکومتی) وجود نداشت، براساس دیدگاه جانسون باید تعادل به جامعه بازمی‌گشت، اما چنین نشد و حتی هر روز بر شدت انقلاب افزوده گشت. نظریه جانسون از جنبه‌های دیگری نیز نقدپذیر است. مثلاً برخی بر نظریه عمومی جامعه‌شناختی کارکردگرایی او و اینکه وی درباره انقلاب از اصطلاحات مربوط به پدیده‌های فیزیکی - مانند سیستم، ساخت و سوء کارکرد - بهره‌گرفته و به دنیای واقعی توجه نداشته است، انتقادهایی وارد کرده‌اند. همچنین جانسون برای خصوصیات فردی مانند روش تبلیغی ماهرانه و زیرکی و هوشیاری رهبری انقلاب - که می‌تواند در موقعیتهای خاص مؤثر افتد - نقش چندانی قائل نشده است.

برای آگاهی از برخی ارزیابی‌هایی که نویسندگان درباره نظریه عمومی جامعه‌شناختی کارکردگرایی به عمل آورده‌اند، ر.ک: جی. اچ. آبراهام، خاستگاه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه احمد کریمی، ص ۱۲۸؛ تی. بی. باتومور، جامعه‌شناسی، ترجمه حسن منصور و حسن حسینی کلجاهی ص ۵۳ - ۵۲.

۴۱) درباره فوکو و انقلاب اسلامی ر.ک: پژوهشنامه متین، ش ۱، ص ۲۲۴-۲۰۹؛ علی ذو علم (گردآورنده)، جرعه جاری، ص ۱۰۲ - ۸۷؛ میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟. ترجمه حسین معصومی همدانی

۲۴) Michel Foucault

۴۳) مهم‌ترین محورهای فکری پست‌مدرنها عبارت است از: نفی خردمداری مدرنیستی، نفی واقع‌نمایی علوم، نسبییت اخلاقی و اجتماعی، زندگی در شهرهای کوچک، ردّ رژیم خودکامه حقوق بشر، معیارهای زیبایی‌شناسانه، توجه به حواشی و جهان‌سوم، مخالفت با حل‌شدن خرده‌فرهنگها در فرهنگ مسلط و نیز تأکید بر نهضت سبزه‌ها. برای آگاهی از تفاوتهای بین پست‌مدرنیسم و مدرنیسم بنگرید به: سید صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، ص ۳۹۷ - ۳۸۸.

۴۴) Post modernism

۴۵) میشل فوکو، ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟، ص ۶۴.

۴۶) برای مطالعه نظریه‌های مختلف در مورد انقلاب ر.ک: مصطفی ملکوتیان، سیری در نظریه‌های انقلاب، صفحات مختلف.

۴۷) برای مثال، کرین بریتون در کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب (Anatomy of Revolution) در زمینه پیامدهای انقلابهای انگلیس، امریکا، فرانسه و روسیه یکنواختی‌هایی را ذکر کرده است. تدا اسکاچیل در کتاب دولت‌ها و انقلابهای اجتماعی (Social Revolutions) States and نیز مطالبی درخصوص دولتهای پس از انقلاب دارد.

۴۸) ر.ک: صادق زیبا کلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، نیز: صادق حقیقت، علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی.

Deterministic (۹۴)

۵۰) سید صادق حقیقت، علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی.

۵۱) در دو منبع زیر نظریه ششمی به نظریه‌ها اضافه شده است. براساس این نظریه، مدرنیزاسیون به دلیل نامتوازن بودن توسعه اقتصادی و عدم توسعه سیاسی، زمینه‌ساز بروز حوادث جدید در ایران شد. در این شرایط بی‌قراری، عامل تعیین‌کننده سرنوشت انقلاب، رهبری مذهبی امام خمینی بود؛ چرا که ایشان از مقبولیت و اعتبار برخوردار بود و در دسترس به نظر می‌رسید. سید صادق حقیقت، علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی؛ نیز:

S.S. Haghghat. Six Theories about the Victory of the Islamic Revolution

۵۲) ایرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ص ۵۴.

۵۳) علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۳۲.

۵۴) ایرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۹۵.

۵۵) در این مورد ر.ک: حامد الگار، دین و دولت در ایران، ترجمه ابوالقاسم سری.

۵۶) لرد کرزون، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۱، ص ۶۲۲.

۵۷) ر.ک: ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری، ص ۱۲۳؛ نیز: حامد الگار، دین و دولت در ایران،

ترجمه ابوالقاسم سری، ص ۲۷۱.

۵۸) تیموری، پیشین، ص ۳۳.

- (۵۹) حسن کربلایی، تاریخ دخانیه، ص ۷۱.
- (۶۰) همان، ص ۱۱۷؛ نیز: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی؛ ص ۱۱۴.
- (۶۱) ا.ک.اس. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی ص ۳۶۸.
- (۶۲) ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص ۴۸۷.
- (۶۳) حاج سیاح، خاطرات حاج سیاح، ص ۵۶۰.
- (۶۴) مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۴، ص ۸۶۲.
- (۶۵) همان، ص ۷۲۱.
- (۶۶) همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه علیرضا طیب، ص ۸۷.
- (۶۷) ا.ک.اس. لمبتون، ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی ص ۳۶۲.
- (۶۸) این کتاب با توضیحات سید محمود طالقانی، از سوی شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید.
- (۶۹) در این مورد ر.ک: محمد ترکمان، مجموعه رسایل، اعلامیه‌ها و لوایح شیخ شهید فضل الله نوری.
- (۷۰) همان، ج ۲، ص ۲۸۸.
- (۷۱) ر.ک: آجودانی، ماشاءالله؛ مشروطه ایرانی، صص ۲۳ و ۱۲۶ و ۱۷۴.
- (۷۲) کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه حسن افشار، ص ۲۰۱.
- (۷۳) در این مورد ر.ک: همایون کاتوزیان، تضاد دولت و ملت، ترجمه علیرضا طیب ص ۳۷۸ - ۳۱۵.
- (۷۴) در این مورد ر.ک: نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، ص ۲۸۶؛ جواد شیخ الاسلامی، قتل اتابک، ص ۲۸۶؛ همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، ترجمه علیرضا طیب، فصل ۷.
- (۷۵) همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی ص ۱۲۹.
- (۷۶) حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۹۵.
- (۷۷) همان، ج ۶، ص ۸۰ - ۱۹. و همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۴۲۵.
- (۷۸) علی مدرسی، مرد روزگاران، ص ۳۱۸.

- ۷۹) عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۱۹۳.
- ۸۰) همایون کاتوزیان، ص ۱۷۴.
- ۸۱) ر.ک: مرتضی جعفری، واقعه کشف حجاب.
- ۸۲) در این مورد بنگرید به: حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۵۴۷ □ ۱۳۰ □ ۱۲۶ و ج ۳، ص ۳۷.
- ۸۳) ر.ک: ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین ص ۱۸۰.
- ۸۴) مخبر السلطنه، هدایت خاطرات و خطرات، ص ۳۹۷.
- ۸۵) ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، ص ۱۳۷. در این قرارداد ضمن افزایش اندک سهم ایران از فروش نفت سی سال به مدت قرارداد داری افزوده شد.
- ۸۶) الول ساتن، نفت ایران، ترجمه رضا رئیس طوسی ص ۹۹؛ نیز: مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۴۱۹.
- ۸۷) ر.ک: همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ترجمه احمد تدین ص ۱۳۹.
- ۸۸) ایرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۱۰.
- ۸۹) برخی معتقد به دخالت شاه در این ترور هستند، ر.ک: محمد ترکمان.
- ۹۰) ر.ک: محمد مصدق، خاطرات و تألمات دکتر مصدق، ص ۱۸۱ - ۱۷۷.
- ۹۱) جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۹۲) همان، ص ۹۶.
- ۹۳) در مورد روابط ایران و امریکا در دوران مصدق بنگرید به: جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی ص ۱۴۳ - ۱۲؛ نیز: محمد مصدق، نفت ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات ص ۴۷۳ - ۴۱۶.
- ۹۴) مصطفی علم، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلامحسین صالحیار ص ۳۲۴-۳۱۳.
- ۹۵) همایون کاتوزیان، اقتصاد بدون نفت، ص ۳۶۳ - ۳۲۳ و ۴۱۹.
- ۹۶) در این مورد ر.ک: همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت در ایران، ص ۲۲۶.
- ۹۷) عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۷۵.
- ۹۸) سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۴۵.

- ۹۹) سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ص ۵ - ۳.
- ۱۰۰) سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۲۶۲.
- ۱۰۱) ایرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، ص ۵۲۲.
- ۱۰۲) غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۲۳۶.
- ۱۰۳) همان، ص ۳۰۵؛ سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۷۱۶.
- ۱۰۴) سخنرانی شاه در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳.
- ۱۰۵) جیمز بیل، عقاب و شیر، ج ۲، ص ۳۰۱.
- ۱۰۶) صادق زیبا کلام، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، ص ۱۹۷.
- ۱۰۷) جیمز بیل، عقاب و شیر، ج ۲، ص ۳۶۶.
- ۱۰۸) صادق زیبا کلام مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، ص ۲۱۵.
- ۱۰۹) غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ج ۲، ص ۵۸.
- ۱۱۰) همان، ص ۳۱۸.
- ۱۱۱) ویلیام سولیوان، خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، ص ۱۴۸.
- ۱۱۲) همان، ص ۳۸۴.
- ۱۱۳) ر.ک: غلامرضا نجاتی، ص ۲۱۳.
- ۱۱۴) اعضای اولیه این شورا عبارت بودند از: آیت الله مطهری، دکتر بهشتی، آیت الله هاشمی رفسنجانی، آیت الله موسوی اردبیلی و دکتر باهنر که به تدریج بر تعداد افراد افزوده شد.
- ۱۱۵) همان، ج ۲، ص ۱۵۸.
- ۱۱۶) محمدرضا پهلوی، ماموریت برای وطن، ص ۹۰ - ۸۶.
- ۱۱۷) جان دی استمپل، درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی ص ۳۶.
- ۱۱۸) علیرضا ازغندی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۴۰.
- ۱۱۹) جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، ص ۴۶۵.
- ۱۲۰) ماروین زونیس، شکست شاهانه، ص ۱۸۱.
- ۱۲۱) فرد هالیدی، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آئین، ص ۷۶.

- (۱۲۲) ر.ک: همان، ص ۹۰ - ۸۰.
- (۱۲۳) محمد امجد، ایران از دیکتاتوری سلطنتی تا دین سالاری، ترجمه دکتر حسین مفتخری ص ۱۶۳؛ نیز: جیمز بیل، عقاب و شیر، ج ۲، ترجمه مهوش غلامی، ص ۳۲۷.
- (۱۲۴) در این مورد ر. ک: محمد رحیم عیوضی، تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم، فصل دوم.
- (۱۲۵) در این مورد ر.ک: همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۲۸۷ - ۳۰۰.
- (۱۲۶) ر.ک: علیرضا ازغندی، تحولات سیاسی اجتماعی ایران، ج ۲، ص ۶۴.
- (۱۲۷) ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۵۹.
- (۱۲۸) ر.ک: جیمز بیل، عقاب و شیر، ترجمه مهوش غلامی، ج ۱، ص ۳۶۶.
- (۱۲۹) همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۲۵۱.
- (۱۳۰) در این مورد بنگرید به حسین عظیمی در عباس زارع، آخرین انقلاب قرن انتشارات معارف ۱۳۷۹ ص ۲۴۲.
- (۱۳۱) بنگرید به: جهانگیر آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، ص ۱۴۷.
- (۱۳۲) همایون کاتوزیان، پیشین، ص ۳۰۲.
- (۱۳۳) ر. ک: غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۳۸۷.
- (۱۳۴) سازمان مجاهدین خلق، بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک، ۱۳۵۴. در این مورد رک: رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران صص ۲۶۰ - ۲۳۱.
- (۱۳۵) غلامرضا نجاتی، تاریخ بیست و پنج ساله ایران، ص ۱۴۹.
- (۱۳۶) همان، ص ۱۶۳.
- (۱۳۷) همان، ص ۱۶۶.
- (۱۳۸) مجموعه آثار، ج ۵، ص ۱۴۱. و مجموعه آثار، ج ۱ ص ۱۵۴.
- (۱۳۹) مجموعه آثار، ج ۴ - ص ۱۱.
- (۱۴۰) مطهری، انسان و ایمان، ص ۶۹ و ده گفتار، ۱۴۹.
- (۱۴۱) رک: مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۵۸۷ و نهضت‌های اسلامی، ص ۶۷.
- (۱۴۲) مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۴.

- (۱۴۳) همان، ص ۸۴ - ۸۰.
- (۱۴۴) رک: سید حسین خوش نیت، سیدمجتبی نواب صفوی، تهران منشور برادری، ۱۳۶۰.
- (۱۴۵) منظور الاجداد، ص ۲۱۸.
- (۱۴۶) مسی به رنگ شفق، به اهتمام علی اکبر رنجبر کرمانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
- (۱۴۷) در این مورد ر. ک: حمید بصیرت منش، علما و رژیم رضاشاه، ص ۲۳۵.
- (۱۴۸) میشل فوکو. ایرانیها چه رویایی در سر دارند؟ ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷، صص ۶۴ - ۳۸.
- (۱۴۹) جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: صدرالدین عماد دشتی، «کتابشناسی موضوعی توصیفی آثار امام راحل»، حضور، خرداد ۱۳۷۴، ص ۵۴ - ۴۰.
- (۱۵۰) سیداحمد خمینی، «امام، حوزه و سیاست»، حضور، خرداد ۱۳۷۰، ش ۱، ص ۱۶.
- (۱۵۱) صحیفه نور، ج ۴، ص ۲۴. و همان ح ۳، ص ۱۴۰.
- (۱۵۲) همان، ج ۵، ص ۱۵.
- (۱۵۳) همان، ج ۵، ص ۸۹.
- (۱۵۴) همان، ج ۱۵، ص ۲۰۲.
- (۱۵۵) رک: همان ح ۱۱ ص ۱۲۵، جلد ۵ - صص ۳ و ۳۰ و ۵۲ و جلد ۲ ص ۲۸۴ و جلد ۳ صص ۹۴ و ۱۸۳ و جلد ۱۷ ص ۱۶۰.
- (۱۵۶) همان، ج ۱۷، ص ۱۶۰.
- (۱۵۷) همان، ج ۱، ص ۵۹۰.
- (۱۵۸) صحیفه نور، جلد ۴، ص ۱۵۷.
- (۱۵۹) همان، جلد ۲، ص ۲۵۵ و جلد ۳ ص ۱۴۱.
- (۱۶۰) همان جلد ۶، ص ۲۵۶ و جلد ۴ ص ۱۵۷. جلد ۹ ص ۲۶۱.
- (۱۶۱) همان جلد ۹، ص ۱۷۰ جلد ۱۱ ص ۳۸ ج ۱۰ ص ۱۷۴.
- (۱۶۲) .
- (۱۶۳) .
- (۱۶۴) .

. (۱۶۵)

. (۱۶۶)

(۱۶۷) ر.ک: منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۶ - ۱۱۴.
(۱۶۸) مسعود بهنود می‌گوید: بازرگان تأکید داشت که گروگان‌گیری دولت وی را ساقط نکرد، بلکه «روز پیش از آن، استعفا به تصویب هیئت دولت رسیده بود و دو هفته قبل از آن به شورای انقلاب گزارش شده بود که اگر دشمنی‌ها جای خود را به همکاری صمیمانه و یکپارچه شدن دولت، شورای انقلاب و مقام رهبری ندهد، ... دولت موقت خود را ناچار می‌بیند که کنار برود.»
(مسعود بهنود، ۲۷۵ روز با بازرگان، ص ۳۳۶).

(۱۶۹) آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقدمه عبور از بحران به دو نامه در تاریخهای ۲۵ و ۲۸ بهمن ۵۸ اشاره می‌کند که روحانیان انقلابی و حزب جمهوری اسلامی از عملکرد رئیس‌جمهور و حمایت برخی افراد منسوب به امام نزد ایشان شکایت برده‌اند. (ر. ک: اکبر هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ص ۲۵ - ۹).

(۱۷۰) مجلس شورای اسلامی با ۱۷۷ رأی موافق، یک رأی مخالف و دوازده رأی ممتنع، به عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر رأی داد.

(۱۷۱) ر.ک: مسعود بهنود، ۲۷۵ روز با بازرگان، ص ۲۶۳ - ۲۵۸.

(۱۷۲) برای آگاهی بیشتر درباره دولت موقت بنگرید به: خیرالله اسماعیلی، دولت موقت.

(۱۷۳) همان، ص ۶۴ - ۶۳.

(۱۷۴) سعید برزین، زندگینامه سیاسی بازرگان، ص ۲۷۳ - ۲۷۲.

(۱۷۵) انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۱.

(۱۷۶) سعید برزین، زندگینامه سیاسی بازرگان، ص ۲۹۵.

(۱۷۷) خیرالله اسماعیلی، دولت موقت، ص ۸۶.

(۱۷۸) محسن میلانی، ص ۲۶۹.

(۱۷۹) همان، ص ۲۷۰.

(۱۸۰) سعید برزین، زندگینامه سیاسی بازرگان، ص ۲۶۳.

(۱۸۱) مازیار بهروز، شورشیان آرمان‌خواه: ناکامی چپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، ص ۱۸۳.

- ۱۸۲) سازمان چریکهای فدایی خلق، کار، شماره ۴ و ۹.
- ۱۸۳) همان، شماره ۱۷.
- ۱۸۴) این نماینده عباس هاشمی نام داشت که یکی از اعضای باقیمانده فدائیان شاخه تهران از سال ۱۳۵۵ بود.
- ۱۸۵) همان، ص ۱۹۳.
- ۱۸۶) پیکار، شماره ۱۵.
- ۱۸۷) مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ در ایران (کتاب نهم): سازمان جوانان حزب توده، ص چ - ر.
- ۱۸۸) شکل‌گیری انقلاب اسلامی، ص ۲۷۸.
- ۱۸۹) مازیار بهروز، ناکامی چاپ در ایران، ترجمه مهدی پرتوی، ص ۲۱۶.
- ۱۹۰) شناخت و سنجش مارکسیسم، کژ راه، و بازگشت از مارکسیسم سه نمونه از آثار اوست‌همچنین در خصوص تحولات فکری کیانوری ر.ک: مؤسسه تحقیقاتی و انتشارات دیدگاه، خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱.
- ۱۹۱) حجت مرتجی، جناح‌های سیاسی در ایران امروز، ص ۲۳ - ۱۶؛ نیز: سعید برزین، جناح‌بندی سیاسی در ایران و وزارت کشور، شناسنامه تشکل‌ها و احزاب سیاسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲۹۱) tnemtsujdA .
- ۱۹۳) برای آگاهی بیشتر در زمینه تغییر نظام اجتماعی و ارزشهای جامعه در این دوره، ر.ک: فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد.
- ۱۹۴) حجت مرتجی، جناحهای سیاسی در ایران امروز، ص ۱۹۶ - ۱۹۱.
- ۱۹۵) در این زمینه ر.ک: مجموعه نویسندگان، تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران؛ احمد واعظی، جامعه دینی، جامعه مدنی؛ موسی غنی نژاد، جامعه مدنی، آزادی، اقتصاد و سیاست؛ مجموعه نویسندگان، جامعه مدنی و ایران امروز؛ مسعود معصومی و منصور میراحمدی، جامعه مدنی در مطبوعات؛ حسین بشیریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران.

- ۱۹۶) ر.ک: حجت مرتجی، جناح‌های سیاسی در ایران امروز؛ حمیدرضا ظریفی نیا، کالبد شکافی جناح‌های سیاسی ایران.
- ۱۹۷) توضیح این بحث را در فصل هشتم پی گیرید.
- ۱۹۸) منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۱۰ - ۱۰۳.
- ۱۹۹) مهدی بازرگان، بازیابی ارزش‌ها، ص ۱۱۹.
- ۲۰۰) نهضت زنان مسلمان، مواضع نهضت آزادی در برابر انقلاب اسلامی، ص ۲۷.
- ۲۰۱) امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۸۵ - ۲۸۴.
- ۲۰۲) روزنامه انقلاب اسلامی، (۱۳۵۹ / ۸ / ۲۲).
- ۲۰۳) مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۱۰۴.
- ۲۰۴) احمد بخشایشی اردستانی، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ص ۹۵.
- ۲۰۵) رسوایی ریگان در ماجرای سفر مک‌فارلین به تهران (در پنجم اردیبهشت ۱۳۶۵) به دلیل مشابهت با قضیه واترگیت (رسوایی ریچارد نیکسون)، ایران گیت نامیده شد، و زمانی که مسئله انتقال غیرقانونی درآمد از محل فروش سلاح به ضدانقلاب نیکاراگوا افشا گردید، نام ایران - کنترا به خود گرفت. پس از این ماجرا، مک‌فارلین خودکشی ناموفقی کرد که در پی آن بسیاری از مسئولان امریکایی از قبیل رئیس سازمان سیا استعفا کردند. (همان، ص ۱۵۶ - ۱۴۷).
- ۲۰۶) ر.ک: جمیله کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی در ایران و امریکا.
- ۲۰۷) برای مطالعه بیشتر ر.ک: مجموعه نویسندگان، جنگ تحمیلی؛ زیر نظر مرتضی منطقی، نگاهی بر هشت سال جنگ تبلیغاتی؛ منوچهر محمدی، برای آگاهی از موضع گروهکها در قبال جنگ تحمیلی ر.ک: اداره تحقیقات و بررسی‌های سیاسی، جنگ تحمیلی در تحلیل گروهک‌ها.
- ۲۰۸) پیمان نظامی بلوک شرق در مقابل پیمان ناتو.
- ۲۰۹) پیمان اقتصادی بلوک شرق در مقابل بازار مشترک اروپا.
- ۲۱۰) امریکا با تصویب قانون داماتو در اواخر سال ۱۹۹۶ شرکتهای خارجی طرف قرارداد ایران را تحریم کرد. در واقع این اقدام بزرگ‌ترین شکاف اروپا و آمریکا پس از جنگ جهانی دوم را پدید آورد. گفتنی است آمریکا در ۸ مه ۱۹۹۸ از اجرای قانون داماتو و هلمز برتون عقب‌نشینی کرد.

(۲۱۱) نوآم چامسکی، ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق، ترجمه بهروز جندقی، ص ۲۶ - ۲۴.
(۲۱۲) .paM daoR

(۲۱۳) نماینده جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل مورخه ۱۸/۳/۱۳۸۲ اعلام نمود، ایران در قضیه «نقشه راه» سکوت می‌کند، و آن را به فلسطین واگذار می‌نماید.
(۴۱۲) .noitaziraluCe larutluC

(۵۱۲) ".noitaitnereffiD larutcurtS

(۶۱۲) ELTTIL :notsoB) ,hcaorppA tnempoleveD a :scitilop evitarapmoC
,llewoP & dnomlA .u
pp ,NWORB. ۳۱۲ - ۸۹۲).

(۷۱۲) .tdnerA .H

(۲۱۸) به نظر وی، وجه عرفی و این جهانی به امور بخشیدن یا به عبارت دیگر تفکیک دین از سیاست و نیز ظهور یک قلمرو دنیوی با شأن و حیثیت خاص خود، مسلماً از عوامل بسیار مهم در پدیدار انقلاب به شمار می‌رود. (هانا آرنه، پیشین، ص ۳۲).

(۲۱۹) در این زمینه بنگرید به: تدا اسکاچپول، «حکومت تحصیلدار و اسلام شیعی در انقلاب ایران»، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۱۹۱ - ۱۸۵.
(۰۲۲) .msinredoM - tsoP

(۲۲۱) ر. ک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰

(۲۲۲) میشل فوکو، «قدرت انضباطی و تابعیت»، قدرت، ص ۳۴۰؛ «فوکو و انقلاب اسلامی ایران، معنویت گرائی در سیاست»، پژوهشنامه متین، شماره ۱. اکبر احمد نیز از این زاویه به انقلاب اسلامی پرداخته، و از آنجا که معتقد بود این انقلاب را نمی‌توان تحلیل ساختاری کرد، آن را اولین انقلاب پست‌مدرن خوانده است. افرادی مانند مونگول بیات هم انقلاب اسلامی را مبتنی بر شکل جدیدی از مدرنیته می‌دانند که با مدرنیته مبتنی بر عقلانیت محاسبه‌گر تفاوت دارد. سعید حجاریان، «تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر نظریات علوم اجتماعی»؛ در فراتی، رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی، ص ۳۲۱.

(۳۲۲) .enotsdloG kcaJ

(۴۲۲) .sdrawdE

. titteP (۵۲۲)

. notnirB (۶۲۲)

. lopcakS adehT (۷۲۲)

(۲۲۸) حمیرا مشیرزاده، «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن (مجموعه مقالات)، ج ۱، ص ۳۳ - ۳۴.

(۲۲۹) اسکاچپول، پیشین، ص ۱۹۰ - ۱۸۹ و ۲۰۶ - ۲۰۵.

. narof .J (۰۳۲)

(۲۳۱) حمیرا مشیرزاده، «نگرشی اجمالی به نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی»، انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ج ۱، ص ۳۴.

(۲۳۲) ژ "drawoT @ htruof @ noitareneG fo yranoitloveR yroehT", unna . ,enotsdloG kcaJ

sweiveR launna yb 1002 thgirypoC&x..x :4 ,1002 :ics .tiloP .veR.

. tnemniatnoC (۳۳۲)

(۲۳۴) پس از شکست فرانسوی‌ها در دین بین فو در ۱۹۵۴ و کسب استقلال ویتنام شمالی و سپس خروج فرانسوی‌ها از ویتنام، امریکایی‌ها آرام‌آرام وارد ویتنام جنوبی شدند تا از طریق مبارزه نظامی و نبرد تبلیغاتی - که نبرد روانی علیه قلبها و اذهان ویتنامی‌ها نام گرفت - از سلطه کمونیست‌ها بر ویتنام جنوبی و شبه‌جزیره هند و چین جلوگیری کنند، اما همراهی مردم با مبارزان ویتنامی و نیز همراهی دولتهای شوروی و چین با آنها امریکایی‌ها را با شکستی تلخ مواجه ساخت. آنان حدود ۹۰۰ هزار نفر از مردم ویتنام جنوبی، ۴۰۰ هزار نفر از مردم ویتنام شمالی و صدها هزار نفر از مردم در کامبوج و لائوس را به قتل رساندند، اما خود نیز علاوه بر خسارات مادی زیاد، حدود ۵۱ هزار نفر کشته دادند و درنهایت به شکستی تعیین‌کننده در مسیر تحولات بعدی تن دادند.

برای آگاهی بیشتر بنگرید به: رابرت. دبلیو. چندلر، یورش‌های تبلیغاتی آمریکا در جنگ ویتنام، ترجمه مصطفی ملکوتیان، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.

۲۳۵) در مجموع از سال ۱۹۵۰ تا زمان سقوط شاه، ایران قراردادهای خرید تجهیزات و خدمات نظامی به ارزش حدود ۲۰ میلیارد دلار با آمریکا امضا کرده بود. البته خرید سلاحهای پیشرفته و گرانقیمت بیشتر به بعد از گران شدن قیمت نفت بازمی‌گردد. طبق گزارش کمیته خارجی سنای آمریکا، بودجه دفاعی ایران از ۸۸۰ میلیون دلار در سال (۱۹۷۰) (۱۳۴۹) به ۳۶۸۰ میلیون دلار در سال (۱۹۷۴) (۱۳۵۳) و ۹۴۰۰ میلیون دلار در سال (۱۹۷۷) (۱۳۵۶) جهش نمود:

ص , inamhaR , eht nainarI noituloveR dna s'ti laciteroehT s'noitacilpmI
ravassoM nihahS
nnA) (9891 .IM.U :robrA

به نوشته یکی از منابع، ایران در سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ به ترتیب ۲۰۲۱ □ ۲/۴۳۷۳ □ ۴/۲۱۵۷ □ ۱/۵۱۹ و ۷/۱۴۵۸ میلیون دلار از آمریکا اسلحه خرید. (ابراهیم سنجر، نفوذ آمریکا در ایران، ص ۱۱۸).

۲۳۶) در این خصوص کارتر در سال ۱۹۸۰ در پیامی به کنگره چنین گفت: «هر اقدامی از سوی هر قدرت خارجی برای دستیابی به کنترل منطقه خلیج فارس، به عنوان حمله به منافع حیاتی آمریکا به شمار آمده و چنین حمله‌ای با هر وسیله لازمی - از جمله نیروی نظامی - دفع خواهد شد.» (دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی، مجموعه مقالات سمینار بررسی خلیج فارس، ص ۸۱).

۲۳۷) در حمله نظامی آمریکا به طبرستان، ۱۱۸ آمریکایی مجهز به شش فروند هواپیما، هشت فروند هلی‌کوپتر، مسلسل‌های دستی و موتورسیکلت شرکت داشتند. در این واقعه هشت آمریکایی کشته شدند که با تلاش بورگه و ویلالون - که به وکلای فرانسوی مشهور بودند و مرتب با قطب‌زاده تماس داشتند - به آمریکا منتقل شدند. چارلی بکویت، نیروی دلتا، ترجمه رضا فاضل زرنندی، ص ۱۴۱ - ۱۰۳. همچنین بنگرید به: یوسف مازندی، ایران ابرقدرت قرن؟، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۶ - ۱۳. نیز برای ملاحظه نقش آمریکا در طرح‌ریزی کودتای نوژه ر.ک: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی وزارت خارجه، کودتای نوژه، ص ۱۰۸ □ ۳۷ و ۱۱۵).

برای مطالعه نقش آمریکا در آغاز جنگ عراق علیه ایران ر.ک: منوچهر محمدی، «علل و عوامل بروز جنگ تحمیلی»، (جنگ تحمیلی) مجموعه مقالات، ص ۹ و ۱۵۱؛ مجید مختاری، «تجزیه و تحلیل مقطع زمینه‌سازی جنگ ایران و عراق»، (جنگ تحمیلی، ص ۱۰۲)؛ «روابط پنهانی

ایالات متحده و عربستان سعودی؛ اسلحه، نفت، عراق، ایران» ترجمه بهمن همایون، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۷۲ - ۷۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۲، ص ۶۴ - ۷۱.

نیز برای ملاحظه سیاست مهار ایران و محدودیتها و نتایج آن بنگرید به: امیری، مجتبی، «ایران و آمریکا، نگاهی دیگر»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ۱۳۷۴، شماره ۹۶ - ۹۵؛ متقی، ابراهیم، «دستورالعمل اجرائی کلینتون: مهار ایران یا به دلیلی دیگر؟»، راهبرد، بهار ۱۳۷۴، شماره ۶؛ «بررسی روابط ایران و ایالات متحده امریکا: سیاست مهار دوجانبه و پیامدهایش»، مجله سیاست خارجی، سال ۱۳۷۴، شماره ۴؛ متقی، ابراهیم، «محدودیت‌های آمریکا در روند دستیابی ایران به تکنولوژی پیشرفته»، مجله سیاست دفاعی، سال اول، شماره ۳ و ۱۳۷۲ □ ۴.

۲۳۸) حمید احمدی، «انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه عربی»، مجموعه مقالات پیرامون جهان سوم، ص ۱۵۵ - ۱۱۸.

۲۳۹) در مورد تأثیرات سریع و اولیه پیروزی انقلاب اسلامی بر حرکت مردم فلسطین، روزنامه القبس در اواخر سال ۱۳۵۸ گزارش داد که صدها تظاهرات کننده در شهرهای غرب اسرائیل و نوار غزه با شعارهای الله اکبر به مکانهای فروش مشروبات الکلی و سینماها حمله کردند. همچنین در اثنای یک مسابقه فوتبال، تماشاچیان به هنگام شعار دادن علیه دسته اسرائیلی شرکت کننده، شعار «خمینی خمینی» سر می‌دادند. (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸ / ۱۲ / ۸)

در زمینه الهام‌گیری فلسطینی‌ها از انقلاب ایران، یکی از اعضای رهبری سازمان جهاد اسلامی فلسطین در مصاحبه‌ای چنین گفت: پیروزی اسلام در ایران ما را مقاوم‌تر می‌سازد. ما در بیانیه‌ها و نشریات خود بر محور تهران - قدس تأکید کردیم؛ محوری که به‌زودی آمریکا و اسرائیل را از منطقه بیرون خواهد کرد. وی افزود ترور افسر امنیتی اسرائیل به نام روزنتال هدیه‌ای بود به روح شهدای مکه تا بر همبستگی مبارزات مردم فلسطین و ایران تأکید کنیم. (کیهان، ۱۳۶۶ / ۱۲ / ۱۰).

۲۴۰) نگاهی به نشریات و کتابهای مجاهدین افغانی در دوره مورد نظر، این گفته را تأیید می‌کند؛ از جمله بنگرید به شماره‌های مختلف مجله حبل الله که با عنوان ارگان نشریاتی سید جمال‌الدین حسینی در سالهای مورد نظر منتشر می‌گشت.

۲۴۱) شیعیان بیشتر در مناطق شمالی پاکستان ساکن‌اند؛ یعنی در مرز سه کشور هند، چین و افغانستان. علامه سید عارف حسین حسینی که در سال ۱۳۶۳ رهبر نهضت اجرای فقه جعفری شد و در نهایت به شهادت رسید، معتقد بود موضوع پذیرش رهبری امام خمینی در جهان اسلام یک ضرورت است. وی تأکید می‌کرد که ما به آمریکا اجازه نمی‌دهیم از پایگاههایش در پاکستان علیه ایران استفاده کند.

همچنین اهل سنت پاکستان به دو گروه بریلوی (که به مراتب به عقاید شیعه و حب اهل بیت نزدیکتر هستند) و دیوبندی (که عقاید سلفی و شبه وهابی دارند) تقسیم می‌شوند. حدود ۸۰٪ اهل سنت این کشور به دلیل گرایشهای اعتقادی و سیاسی دیدگاههای نزدیکی با ایران دارند. موارد متعدد از جمله حضور غلام اسحاق خان، رئیس‌جمهور پاکستان، در مراسم تشییع پیکر امام خمینی (ره) در خرداد ۱۳۶۸ و پیش از آن استقبال کم‌نظیر از حضور ریاست‌جمهوری ایران در پاکستان و نیز بزرگداشت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی و روز قدس در پاکستان، گویای بازتاب و اثربخشی انقلاب اسلامی در پاکستان است؛ حتی ضیاءالحق حاکم نظامی پاکستان، اعلام نمود که هدفش حاکمیت‌بخشی به فقه حنفی در کشور است. به‌رغم این امر، فرقه‌گرایی تاکنون از چهره‌های بارز صحنه سیاسی پاکستان بوده است. برای آگاهی بیشتر از فرقه‌گرایی در پاکستان و نقش منفی آن در اثربخشی بیشتر انقلاب ایران بر این کشور، بنگرید به: حاج سید کمال جوادی، فهرستواره ایرادات و شبهات علیه شیعیان در هند و پاکستان، صفحات مختلف؛ علی مرتضی زیدی، ریشه‌یابی علل تفرقه‌گرایی در پاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، صفحات مختلف؛ سید رضا صالحی امیری، کالبد شکافی فرقه‌گرایی در پاکستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، صفحات مختلف.

۲۴۲) کیهان ۲۶/۳/۱۳۷۰.

۲۴۳) عبدالوهاب فراتی، انقلاب اسلامی و بازتاب آن، ص ۹۲ - ۸۹. گفتنی است که در چالش سیاسی - مذهبی در حاشیه خزر نیز چریکهای وهابی امنیت آسیای مرکزی و قفقاز را تهدید می‌کنند. (آفتاب امروز، ۱۳۷۸ / ۶ / ۱۷، ص ۱۰).

۲۴۴) در این زمینه ر.ک: م. گامر و دیگران، باروی شمال قفقاز، دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز، ترجمه سیدغلامرضا تهامی.

۲۴۵) برای مطالعه ویژگی‌ها و دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان «الهیات رهایی‌بخش» بنگرید به: عباس منوچهری، نظریه‌های انقلاب، ص ۳۴ - ۳۲؛ کلیسای شورشی، ترجمه جواد یوسفیان، تهران، نشر نی، ۱۳۶۸.

۲۴۶) ش nretseW :tnomleB) deyarateB augaraciN ,xoc kcaJ ot dlot sa .azomoS oisatsanA .

۳۹ - ۱۹ & ۶۲ - ۳۲ (srehsilbuP dnalsI pp

۲۴۷) دکتر منوچهر محمدی در کتاب انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه، برای مقایسه سه انقلاب فوق‌الگوی خاصی را برگزیده است. بر این مبنای این انقلابها را در شرایط قبل و مراحل پس از انقلاب مقایسه کرده است. ایشان در مقایسه شرایط قبل از انقلاب، از یک سو قدرت سیاسی این سه کشور را در زمینه‌های قدرت اقتصادی، نظامی و مدیریت سیاسی و در نهایت حمایت خارجی، و از دیگر سو قدرت اجتماعی این کشورها را در سه زمینه رهبری، ایدئولوژی و مردم به مقایسه کشیده است. در این باره بنگرید به: منوچهر محمدی، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه، صفحات مختلف.

۲۴۸) بنگرید به: مصطفی ملکوتیان، انقلابهای متعارض معاصر، ص ۲۰۵ - ۲۱۴. علاقه‌مندان برای مطالعه بیشتر در زمینه انقلابهای چهارگانه به همین کتاب بنگرند.

۹۴۲) rodimrehT .

۲۷۵) همان، ص ۲۷۵.

۱۵۲) ygolodohteM .

۲۵۲) ر.ک: کرین بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ص ۶.

۲۵۳) ر.ک: آلون استانفورد کوهن، تئوری‌های انقلاب، ص ۲۲۰.

۲۵۴) ص naciremA ".secneicS laicoS eht ni noitciderP no .muisopmyS".renhceH LeahciM

fO lanruoJ .2261 - 0251 pp.ygoloicos

۲۵۵) حسین بشیریه، انقلاب و بسیج سیاسی، ص ۱۳۹.

۲۵۶) کرین بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب، ص ۲۴۵ - ۲۴۰.

۲۵۷) رعد (۱۱): ۱۳.

- ۸۵۲ . ycarcomed
- ۲۵۹) دیوید بیتهام و کوین بویل، دموکراسی چیست؟ ترجمه شهرام نقش تبریزی، ص ۱۹ - ۱۸.
- ۰۶۲ . setats - ytic
- ۱۶۲ . tcartnoc laicos
- ۲۶۲) بیات، پیشین، ص ۲۷۲ - ۲۷۰.
- ۳۶۲ . yteicos livic
- ۲۶۴) حسین بشیریه، درسهای دموکراسی برای همه، ص ۱۰۳ - ۸۷.
- ۲۶۵) همان، ص ۸۰ - ۵۳.
- ۲۶۶) همان، ص ۴۷ - ۱۹؛ نیز: حسین بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ج ۲، ص ۲۷.
- ۲۶۷) ر. ک: همان، ص ۱۳۸ - ۱۰۵.
- ۲۶۸) خشایار دیهیمی، «مردم سالاری دینی، بدعت در علم سیاست»، مجله آفتاب، ش ۲۹.
- ۲۶۹) محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۸۲ - ۱۸۰؛ نیز: همو، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۳۹ - ۳۷.
- ۲۷۰) حسین بشیریه، تاریخی اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، ص ۱۸۷ - ۱۸۵.
- ۲۷۱) ر. ک: محمدجواد لاریجانی، حکومت: مباحثی در مشروعیت و کارآمدی، ص ۲۷ - ۲۶.
- ۲۷۲ . ycarcomed - edacaf
- ۳۷۲ . ycarcomed - isauq۱
- ۲۷۴) حسین بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ص ۴۸.
- ۲۷۵) دیوید هلد، مدل‌های دموکراسی، ترجمه عباس مغیر.
- ۲۷۶) حسین بشیریه، پیشین، ص ۱۹۱ - ۱۷۵.
- ۲۷۷) سید صادق حقیقت، توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، فصل ۳ و ۴.
- ۲۷۸) همان، ص ۳۸۴ - ۳۷۵.
- ۲۷۹) در این مورد بنگرید به: مصطفی ملکوتیان، «ایران و امنیت ملی آمریکا قبل از انقلاب اسلامی»، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۶.

- ۲۹۳) همان، ص ۱۴ - ۱۳.
- ۲۹۴) فرهنگ رجایی، «نظریه روابط بین الملل در دنیای جهانی شده»، به نقل از: جهانی شدن: برداشت‌ها و پیامدها، زیر نظر محمدکاظم سجادیپور، ص ۱۰ - ۹.
- ۲۹۵) توضیح این نظریه‌ها در عنوان آخر این کتاب خواهد آمد.
- ۲۹۶) فرهنگ رجایی، پدیده جهانی شدن، وضعیت بشری و تمدن اطلاعاتی، ص ۲۷.
- ۲۹۷) حسین بشیریه، دیپلاچهای بر جامعه‌شناسی ایران: دوره جمهوری اسلامی، ص ۱۶۳ - ۱۶۲.
- ۲۹۸) همان، ص ۱۶۵ - ۱۶۳.
- ۹۹۲) setats - noitan .
- ۳۰۰) ژ. A.S.U , tnempoleveD dna ygonlhceT ,noitamrofni ,noitazilabolG ,semaJ yrffeJ .
۹۹۹۱. sserP s'nitraM.tS,
- ۳۰۱) علی اصغر کاظمی، جهانی شدن، فرهنگ و سیاست، ص ۱۳ - ۹ و ۲۸۸ - ۲۸۵.
- ۳۰۲) وحید کیوان، جهانی شدن جدید سرمایه داری و جهان‌سوم، ص ۵۲.
- ۳۰۳) ض. (sdoow eriagN dna), ytilauqenI ,noitazilabolG dna dlrow dna scitiloP drow dna ygonlhceT ,noitamrofni ,noitazilabolG ,semaJ yrffeJ .
- ۳۰۴) محمدحسین رفیعی، آنسوی جهانی سازی، ص ۱۰۳. drofxO .2-1 pp ,9991 ,sserP ytisrevinU
- ۵۰۳) xodarap .
- ۶۰۳) C ۸۴۲-۱۷۲ ,lerreH werdnA .C "ytiruces dna ytilauqenI ,diblI ,pp
- ۳۰۷) ش: seicnedneT ,gnirudnE dna snoisneT gniralG dna noitcidartnoC gniralG dna noitazilabolG ,semaJ yrffeJ .
- ۸۹۹۱، dna labolG ,ecnanrevoG taerG ,niatirB ,nallimcaM ,DTLsserP neewteB ,(rotide) (srehto dna) iniloaP.J treblAwni ,"dlrow tnelubrut a ni NU eht
- ytngierevoS
- P ۰۰۶۲.
- ۳۰۸) هری مگداف، و دیگران، جهانی شدن با کدام هدف؟، ترجمه ناصر زرافشان، ص ۱۰۷.

۳۰۹) رجایی، پیشین. ص ۱۹۰.

. ecneicS (۰۱۳

۳۱۱) مصطفی ملکیان، راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت، ص ۳۵۶.

. msinredom (۲۱۳

۳۱۳) مصطفی ملکیان، راهی به رهایی: جستارهایی در عقلانیت و معنویت، ص ۳۵۷.

. msilanoitidart (۴۱۳

. msinredom-tsoP (۵۱۳

۳۱۶) مصطفی ملکیان، راهی به رهایی، ص ۳۶۲ - ۳۶۰.

۳۱۷) ر.ک: عبدالرسول بیات، و دیگران، فرهنگ واژه‌ها، ص ۱۱۲ - ۱۰۱.

۳۱۸) ر.ک: همان، ص ۱۲۶ - ۱۱۳. برای آگاهی بیشتر درباره تفاوت بین مدرنیسم و

پست مدرنیسم در ابعاد مختلف هستی‌شناسی (انتولوژی)، معرفت‌شناسی (اپیستمولوژی)،

روش‌شناسی (متدولوژی)، تاریخ، اخلاق، سیاست و مسائل اجتماعی و اقتصادی بنگرید به: سید

صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب، ص

۳۸۹ - ۳۹۶

۳۱۹) ح, sneddiG .msinredom dna ytinredoM .K.U ,egdirbmaC ,ytiloP sserp

. ynotnA

p ,1991 ۱۵.

۳۲۰) برایان ترنر، شرق‌شناسی، پست‌مدرنیسم و جهانی‌شدن، مقدمه محمدرضا تاجیک، ص ۲۰ -

۱۸.

۳۲۱) مصطفی ملکیان، «مشکلات دینداری در دنیای جدید»، هفته‌نامه گوناگون، (۱۳۸۱ / ۱۱/

.(۱۹/

. msilabolg (۲۲۳

. noitazilabolg (۳۲۳

۳۲۴) مالکوم واترز. جهانی‌شدن، ص ۱۸۷.

۳۲۵) همان، ص ۱۹۴.

- ۳۲۶) سجادی، عبدالقیوم، «اندیشمندان مسلمان و قرائت اسلامی از جهانی شدن»، پگاه. ش ۶۹.
- ۳۲۷) برایان ترنر، شرق‌شناسی، پست مدرنیسم و جهانی شدن، مقدمه محمدرضا تاجیک، ص ۳۳۸.
- ۳۲۸) هادی خانگی، «جهانی شدن و دین: دو روایت و چند پرسش»، جهانی شدن دین: فرصتها و چالشها، به اهتمام محمدجواد صاحبی، ص ۸۲ - ۸۱.
- ۳۲۹) کاظم سجادیپور، «جهانی شدن و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، به نقل از: جهانی شدن: برداشتها و پیامدها، ص ۱۵۷ - ۱۴۵.
- ۳۳۰) موسی غنی نژاد، «پایان تاریخ و آخرین انسان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۶۴ - ۶۳.
- ۳۳۱) ژان ندروین پیترز، «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ»، ترجمه پرویز صداقت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۸۰ - ۷۹، ص ۴۸ - ۴۲.
- ۳۳۲) یاس نو، (۱۴/۴/۱۳۸۲).
- ۳۳۳) مجله راه نو (۱۳۷۷ / ۴ / ۲۳).
- ۳۳۴) ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدنها و منتقدانش، ترجمه مجتبی امیری، ص ۱۰۸ - ۱۰۰.
- ۳۳۵) همان.
- ۳۳۶) پل کندی، در تدارک قرن بیست و یکم، ترجمه عباس مخبر، ص ۳۷۱.
- ۳۳۷) ساموئل هانتینگتون، «رویارویی تمدنها»، ترجمه مجتبی امیری، اطلاعات سیاسی اقتصادی، ش ۷۰ - ۶۹، ص ۱۰ - ۴.
- ۳۳۸) حسین نصر، حسین، «رویارویی تمدنها و سازندگی آینده بشر»، کلک، ش ۶۰.
- ۳۳۹) علی بیگدلی، «ریشه‌یابی نظریه برخورد تمدنها»، سیاست خارجی، ص ۳۲۵.
- ۳۴۰) محسن قانع بصری، «هانتینگتون: تغییر عقیده داده‌ام»، فکر نو، ش ۱، ص ۷.
- ۳۴۱) بولتن اسلام و غرب، ش ۵ و ۶، ص ۱۱۲.
- ۲۴۳) msiciripme lacirotsih.

- ۳۴۳) مجتبی امیری، «نظریه رویارویی تمدنها از دیدگاه منتقدان»، اطلاعات سیاسی، اقتصادی، ش ۷۴ - ۷۳، ص ۳۵.
- ۳۴۴) پدرو برایگر، «به سوی برخوردی میان تمدنها» ترجمه منیر سادات مادرشاهی، سیاست خارجی، ص ۳۸۷ - ۳۷۶.
- ۳۴۵) همان.
- ۳۴۶) بولتن اسلام و غرب، ش ۹، ص ۲۴.
- ۳۴۷) مجتبی امیری، «نظریه رویارویی تمدنها از دیدگاه منتقدان»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۷۴ - ۷۳، ص ۴۴ - ۳۶.
- ۳۴۸) ژرفوت روتر، «اسلام و غرب، موانع گفتن»، ترجمه صالح واصلی، بولتن اسلام و غرب، ش ۱۴ و ۱۵، ص ۵ - ۳.
- ۳۴۹) مهرزاد بروجردی، روشنفکران ایران و غرب، ص ۲۲۹.
- ۳۵۰) عبدالواحد علوانی، «جغرافیای آینده برخورد تمدنهای بشری»، ترجمه حسین فیض الهی، بولتن اسلام و غرب، ش ۵ و ۶، ص ۷۶.
- ۳۵۱) سید محمد خاتمی، بیم موج، ص ۱۹۳ - ۱۷۱.
- ۲۵۳) msivisulcxe lanoitazilivic.
- ۳۵۳) غلامعلی خوشرو، «گفتگوی تمدنی چیست؟» (چستی گفتگوی تمدنها) مجموعه مقالات، ص ۱۰۵. ۱۱۴.
- ۳۵۴) مصاحبه سید محمد خاتمی با شبکه ۱۸ / ۱۱ / ۱۳۷۶ (CNN).
- ۳۵۵) سید صادق حقیقت، گفتگوی تمدنها و برخورد تمدنها، ص ۵۹ - ۵۱.
- ۳۵۶) فهمی هویدی، «گفتگوی فرهنگها»، ترجمه پرویز شریفی، بولتن اسلام و غرب، ش ۴، ص ۴۹ - ۴۲.